اوستا

کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی

گزارش و پژوهش
جلیل دوستخواه



انتشارات مروارید

اوستا فارسی
اوستا: کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی / گــزارش و پـژوهش جـلیل دوسـتخواه ـ (ویرایش ۲) ـ تهران: مروارید، ۱۳۷۱.
۲ ج. (۱۲۰۸ ص): جدول.
ISBN 964-6026-16-8 (ج. ۱) ISBN 964-6026-17-6 (ج. ۲)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
ص. ع. به انگلیسی: "Avesta: The ancient Iranian hymns & texts".
واژه‌نامه
کتابنامه ص. (۱۱۲۹) – ۱۱۳۹.
۱. اوستا ـ فارسی. الف. دوستخواه، جلیل، ۱۳۱۲ ـ ب. عنوان.

۲۹۵/۸۲ BL۱۵۱۵/۲/ف۲
۱۳۷۹

م۷۷-۱۱۶۳۷



تهران: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ / ص. پ. ۱۶۵۴–۱۳۱۴۵
تلفن ۶۶۴۰۰۸۶۶ – ۶۶۴۱۴۰۴۶ – ۶۶۴۸۴۰۲۷ – ۶۶۴۸۴۶۱۲
morvarid_ pub@yahoo.com
فروش اینترنتی www.iketab.com



اوستا (جلد اول)
گزارش و پژوهش: دکتر جلیل دوستخواه
طراح جلد: نورالدین زرین‌کلک
چاپ دهم ۱۳۸۵
چاپ گلشن
صحافی نوری
تیراژ ۲۲۰۰

شابک ۸ – ۱۶ – ۶۰۲۶ – ۹۶۴ ISBN 964-6026-16-8

دورهٔ دو جلدی ۹۴۰۰ تومان

فهرست

دفتر سوم / یَشْتها ۵۱۵ — ۲۶۹

اوستا، میراث مشترک فرهنگی جهانیان، کهن‌ترین نوشتار ایرانیان و نامهٔ دینی مزداپرستان است. بخشهای گوناگون این مجموعهٔ کهن، از زمانی در حدود نیمهٔ هزارهٔ دوم پیش از میلاد به بعد پدید آمد و در طول سده‌های متوالی از نسلی به نسلی دیگر رسید تا سرانجام در روزگار ساسانیان، آنچه از آن برجا مانده بود، به خطی به نام «دین دبیره» به نگارش درآمد و شکلی منظّم و مدوّن یافت.[1] امّا رویدادهای بعدی مانع از آن شد که این مجموعه، دست‌نخورده و به همان صورت تدوین شده در عصر ساسانی به نسلهای پسین برسد و بجز «گاهان پنجگانهٔ زرتشت» و «وندیداد» ـــ که همهٔ آن باقی مانده است ـــ از دیگر بخشهای کتاب، بیش از یک‌چهارم آنها موجود نیست.

آنچه امروزه به نام «اوستا» در دست داریم و از چند سده پیش از این در دانشگاهها و مراکز علمی بزرگ جهان محور پژوهشهای «اوستاشناختی» بوده، به‌سبب کاهشها و افزایشها و جابجایی ها و دستکاریهای فراوانی که در طول تاریخ در آن راه یافته، نابسامان و ناهمگون است. از همین رو پژوهش در این نامهٔ کهن و شناخت دقیق مفاهیم و رازها و اشاره‌های آن، کاری است دشوار و با آن که بسیاری از پژوهندگان و دانشوران، همهٔ زندگی خود را برسر این سودا گذاشته‌اند، هنوز هم پیچیدگیها و گره‌های ناگشوده در آن کم نیست.

در طول بیش از یک هزارهٔ اخیر، دست‌نویسهای بازماندهٔ اوستا تنها به صورت متنهای وَرجاوندِ دینیِ زرتشتیان، در ایران و هندوستان در اختیار خود آنها بود و در آیینهای مذهبی ایشان

۱. امروزه به‌طور قطع روشن نیست که پیش از این نگارش دین دبیره، اوستا به چه خط یا خطهای دیگری نگاشته شده بوده است. (ـــــ پیش.)

خوانده می‌شد و دیگران یا از وجود آنها هیچ خبری نداشتند و یا از راه اشاره‌ها و یادآوریهای پراکنده، مطالب افسانه گونه و بی بنیادی دربارهٔ آنها به خاطر سپرده بودند.

در اوایل سدهٔ کنونی در پی پژوهشهای چند قرنی دانشوران پارسی و اروپایی، استاد «ابراهیم پورداود» پیشگام و بنیادگذار دانش «اوستاشناسی» در ایران شد و چند ده سال به سختی در این راه کوشید و همزمان با او و پس از وی، دیگران نیز رهرو این راه شدند و آثاری ارزشمند و روشنگر پدید آوردند. با این حال مجموع این کوششهای سزاوار و ستودنی، به طور عمده در حوزه‌های دانشگاهی و نزد فرهیختگان جامعه محدود ماند و آنچنان که باید و شاید، در گسترهٔ فرهنگ همگانی راه نیافت و دیوار حایل میان نسل کنونی و فرهنگ کهن ایران ـــ اگر نه به بلندی و ستبری قرنهای گذشته ـــ همچنان بر پاست.

«پورداود» خود این کمبود را دریافته بود و بیش از بیست و پنج سال پیش از این، هنگامی که نگارندهٔ این سطور در دانشگاه تهران افتخار شاگردی او را داشت، کار ویرایش گزارش اوستای خود را به وی واگذاشت تا کتابی با نگارش ساده و روان فارسی امروزی، همراه با یادداشتها و توضیحهای کوتاه به منزلهٔ «کتاب پایهٔ اوستاشناسی» برای عموم کتاب‌خوانان ایرانی فراهم آورد. حاصل آن کوشش، به سبب پاره‌ای محدودیتها، کتاب گزیده‌ای شد که هنوز نارساییهایی داشت و همهٔ متن اوستای موجود و یادداشتهای لازم دربارهٔ آن را شامل نمی‌شد و در یک سخن، پاسخ گوی همهٔ پرسشهای خوانندهٔ چنین کتابی نبود.

پس از انتشار آن گزیده، استاد به نگارنده سفارش کرد که کار را تمام شده نپندارد و بکوشد تا در آینده و در فرصتی مناسب، گزارشی سرتاسری و انتقادی از گاهان و همهٔ بخشهای اوستای نو با یادداشتها و توضیحهای درخور و بسنده و با بهره گیری از همهٔ منابع و مآخذی که در این زمینه هست، تدوین کند. نگارنده نیز این سفارش و رهنمود استاد خویش را آویزهٔ گوش کرد و به سودای به انجام رسانیدن وظیفه‌ای فرهنگی، کار را از همان زمان پی گرفت و از هیچ کوششی در این راه بازنایستاد.

چند سال پس از درگذشت استاد، فرصت خوبی پیش آمد و یکی از سازمانهای نشر کتاب، نگارنده را به همکاری برای تهیهٔ چنین کتابی فراخواند و او نیز این دعوت را پذیرفت و پس از سالها کار و کوشش، گزارش گزیده‌ای را که آماده کرده بود، به ناشر سپرد و کار چاپ آن نیز با امکانات فنّی و چاپیِ مطلوب، به زودی آغاز شد و تا پایان ادامه یافت؛ ولی از بد حادثه، درست در آستانهٔ انتشار کتاب، براثر پاره‌ای دگرگونیها در درون سازمان ناشر کتاب، کار نشر آن به عهدهٔ تعویق افتاد و حوادث بعدی نیز در مسیری جریان یافت که پس از آن همه تلاش، سرانجام کتاب چاپ شدهٔ «اوستا، کهن‌ترین نوشتهٔ ایرانیان»، به صورت «کتاب» به دست خوانندگانش نرسید.

امّا حکایت همچنان باقی بود و «خویشکاری» نگارنده ناورزیده ماند. همهٔ کار و کوششِ بی‌ثمر مانده، باید از نو آغاز می‌شد که شد و سالها ادامه یافت تا گزارش کنونی شکل گرفت و به‌نگارش درآمد.

ضرورت انتشار گزارش ویراسته‌ای از «اوستا»، امروز هم ــ اگر نه بیشتر از ربع قرن پیش از این، به‌همان اندازه ــ باقی است. چنین گزارشی در شکل پذیرفتنی خود، باید گاهان پنجگانهٔ زرتشت و همهٔ دیگر نوشتارهای موجود اوستایی (پنج دفتر اوستای نو) را دربر گیرد؛ نگارشی متناسب با درون‌مایه و سبک و انشاء هریک از بخشهای متن اصلی و مبتنی بر دقّت کافی در حفظ مفاهیم اندیشگی و آموزه‌های اخلاقی و دینی و بُن‌ـمایه‌های اساطیری و کلید ـ واژه‌های گاهانی و تعبیرها و اصطلاحهای اوستایی داشته باشد و درحدِ نخستین گام، با بیانی ساده و روان و دریافتنی، پرسشهای خوانندهٔ پژوهندهٔ امروزی را پاسخ گوید.

گزارنده کوشیده است تا در مجموعهٔ حاضر، این «خویشکاری» را عهده‌دار شود و بدین منظور، کارهای پیشین خود را یکسره به کناری نهاده و همهٔ کار را از نو بردست گرفته است.

وی، تکامل دانش «اوستاشناسی» را بر بنیاد پژوهشهایی که درخود «اوستا» و یا در «ادبیّات پارسی میانه» (وابسته به اوستا و مزدیسنا) در چند دههٔ اخیر در جهان و ایران صورت پذیرفته، در نظر داشته و تا آنجا که امکان یافته و توانسته، برداشتهای نو را ــ که برخی از آنها به‌طور نسبی و بعضی دیگر به تحقیق بر دریافتها و برداشتهای پیشین ترجیح دارد ــ در کار آورده است. او آنچه را که در سده‌های پیش و در نخستین دهه‌های این قرن، به اندازهٔ پیشرفت آن روزیِ دانش «اوستاشناسی» نوشته شده است، حجّت بالغ و برهان قاطع تلقّی نکرده و شأن علمی و ارجِ فرهنگی کار را در پویایی نظرها و دریافتها دانسته، نه در حفظ آیه‌وارِ یک سلسله برداشتهای خاص. این جنبهٔ پژوهشیِ کار، هم در برگردان متن و هم در زیرنویسها و یادداشتها و توضیحهای پایان کتاب، رعایت شده است.

با این همه، او می‌داند که نتیجهٔ کارش به رغمِ همهٔ دقّتها و وسواسها ــ نسبی است و خالی از چون و چرا نخواهد بود؛ زیرا امروزه دیگر بر اهل تحقیق روشن است که در کارِ پژوهشی، امکانِ کمال‌یابی مطلق وجود ندارد و بویژه در چنین زمینهٔ خطیری، جای هیچ گونه لاف و گزاف و ادّعایی نیست.[1]

۱. «نیبرگ» ایران‌شناس سخت‌کوش و بنام سوئدی پس از دهها سال کار و کوشش دانشورانه، دربارهٔ دشواری درک و دریافت مفهوم «گاهان» می‌نویسد:

←

یادداشتهای مفصّلی که در پایان کتاب آمده، به طور عمده جانشین زیرنویسهایی است که باید در زیر صفحه ها می‌آمد. امّا از آنجا که برخی از یادداشتها و توضیحها یک تا چند صفحه را در بر می‌گرفت و آوردن آنها در پایین صفحه ها موجب اختلال در کار مطالعهٔ متن بود، ترجیح داده شد که همهٔ آنها یکجا در پایان کتاب بیاید. از شماره گذاری در متن برای بازبُرد به یادداشتها خودداری شد و ترتیب القبایی در تنظیم یادداشتها مراعات گردید تا خواننده بتواند توضیح و یادداشت مربوط به هریک از نامها یا تعبیرها و اصطلاحهای در متن آمده را به آسانی در جای خود در بخش یادداشتها پیدا کند.

در دفتر «وندیداد» ـــ و به ندرت در دیگر دفترها ـــ ناگزیر شده ام پاره ای از یادداشتها را به مناسبت پیوند نزدیک با متن و ضرورت مراجعهٔ فوری خواننده بدانها، در زیر صفحه ها بیاورم.

در ضبط نامها و تعبیرها و اصطلاحها، در درجهٔ نخست، صورت فارسی یا پازند یا پهلوی آنها را که در زبان فارسی کنونی شناخته و مشهور است و با روال این زبان نزدیکی بیشتر دارد، آورده ام و در موردهایی که چنین صورتهایی نبوده و یا همان بار معنایی بنیادی اوستایی را نداشته است، اصل اوستایی را نگاشته و برای آنها ترجمه و توضیح فارسی به دست داده و به سیر تطور آنها در پهلوی و پازند و فارسی اشاره کرده ام.

بسیاری از نامها را که دو یا چند صورت مشهور داشته است، به همهٔ صورتها آورده و به یکدیگر بازبُرد داده ام.

وظیفهٔ خود می‌دانم که در این فرصت، از همهٔ سروران بزرگوار و دانش پژوه خود که در طول دو دههٔ اخیر با یاوریها و راهنماییهای خویش، مشوّق من و انگیزهٔ تداوم کارم بوده اند، به گرمی و با

→

«پژوهندهٔ گاهان، باید به تجربه آموخته باشد که یک بند از سرود گاهان، هنگام بامداد گونه‌ای دیگر به نظر می‌آید تا شامگاه.» (دینها. ص. پنج)

«میلز» اوستاشناس تیزبین و آگاه انگلیسی نیز در همین زمینه نوشته است:

«در زبان اوستا اشکالاتی وجود دارد که هیچ یک از خاورشناسان و دانشمندان این رشته، در ترجمه با یکدیگر تطبیق نمی‌کنند. در بسیاری از موارد، استاد و شاگرد و یا دو دوست برسر موضوعهای جزئی، هنگام ترجمه با هم اختلاف پیدا می‌کنند. مطالعات زیاد و پژوهشهای مداوم، نشان داده است که هیچ اوستاشناسی ـــ چه در اروپا و چه در هندوستان ـــ نتوانسته است ادّعا کند که ترجمهٔ او از نظر علمی کامل و بدون نقص بوده و از هر لحاظ، مورد رضایت می باشد.» (ل. ه. میلز، به نقل و ترجمهٔ موبد فیروز آذرگشسب در «گاتها، سرودهای زرتشت»، ج ۱، ص. شانزده)

«آنتوان میه» اوستاشناس نامدار فرانسوی نیز در کار پژوهش «گاهان» به نتیجه ای مشابه رسیده و یادآوری کرده است که:

«در حقیقت، نمی‌توان گاهان را به شیوه‌ای مطمئن و کامل ترجمه کرد.» (A. Meillet: «سه سخنرانی در باب گاهان»، پاریس ۱۹۲۵، ص ۱۱ متن اصلی، به نقل و ترجمهٔ م. عبادیان: فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، ص ۲۶۷)

درود و سپاس یاد کنم و در این میان، بیش از همه از دوست دانشور دیرینهٔ خویش آقای «دکتر مهرداد بهار» سپاسگزارم که افزون بر بهره گیری از گزارشها و نوشتارهای ارزندهٔ پژوهشی ایشان، خود نیز سالها پیش از این و در مرحله‌ای از تدارک و گزارش مجموعهٔ حاضر، با دقّت علمی و دلسوزی ویژه‌ای که دارند، یادداشتهای انتقادی بسیار سودمندی در حاشیهٔ بخشی از دست‌نویسهای من نوشتند و مرا به جست‌وجوها و کوششهایی بیشتری رهنمون شدند.

این سرآغاز را با یاد و نام استادم «ابراهیم پورداود» به‌پایان می‌آورم که در پانزدهم اسفندماه ۱۲٦٤ خورشیدی چشم به جهان گشود. گزارش جدید «اوستا» را همراه با گزارش «وندیداد» ــ که آرزوی انتشارش را داشت ــ یادوارهٔ یکصدمین زادروزش کرده‌ام تا سپاس و درود قلبی خود و نسل خویش را دیگرباره پیشکش آن راه‌گشا و پیشگام اوستاشناسی و ایران‌شناسی در ایران کنم.

جلیل دوستخواه

اصفهان ـ مهرروزِ مهرماه (مهرگان) ۱۳٦٤

پیشگفتار

۱. زمان و زادگاه «زرتشت» و تاریخ نگارش «اوستا» و پیشینهٔ این کتاب از آغاز تا امروز
۲. زبان اوستایی در زنجیرهٔ زبانهای ایرانی
۳. خطّ و الفبای اوستایی (دین دبیره)
٤. بررسی بخشهای اوستا و نگرشی به دین زرتشتی و جهان‌بینی مزداپرستان
۵. گزارشی از کوششهایی که در راه بازشناخت اوستا بکار رفته است

۱

دربارهٔ زمان زندگی «زرتشت» سرایندهٔ پنج «گاثا» یا «گاهان پنجگانه»، چندان نظریه‌های گوناگون و ناسازگار ابراز شده است که جوینده و پژوهنده را براستی دچار سرگردانی می‌کند.

روایت سنّتی زرتشتیان، زمان زندگی زرتشت را در حدود سیصد سال پیش از اسکندر، یعنی از حدود نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم تا اوایل سدهٔ ششم پیش از میلاد (سالهای ٦٦٠ تا ۵۸۳ پ.م.) می‌داند. این روایت ــ که مبتنی بر متنهای پارسی میانه (بندهشن و جز آن) است ــ زادروز زرتشت را خرداد روز (ششم) ماه فروردین و درست در آغاز چهارمین هزارهٔ آفرینش جهان تعیین می‌کند و ناگفته پیداست که از بینش اساطیری و نگرش دینی مایه می‌گیرد.

یکی از دلیلهایی که پذیرندگان این روایت معمولاً برای اثبات درستی آن می‌آورند، تصوّر یکی بودن «ویشْتاسپَ» پدر داریوش یکم، و «کَوی ویشْتاسپَ» (= کی گشتاسپ) فرمانروای دین پذیرفتارِ همزمان زرتشت است. حال آن که اگر این دو نام از یک تن بود و «زرتشت» در زمانِ «داریوش» می‌زیست، اوّلاً باید در سنگنبشته‌های داریوش هم، مانند اوستا از ویشتاسپ به گونهٔ «کَوی ویشتاسپَ» یاد می‌شد که چنین نیست؛ ثانیاً چگونه می‌توان باور کرد که «زرتشت» پیامبر مزداپرستان در سرودهای دینی خود، از «ویشتاسپ»، شهربان (مرزبان) فرمانبر «داریوش»، با سپاسگزاری و بزرگداشت و درود و آفرین یاد کند، امّا از داریوش با آن آوازهٔ جهانگیر، سخنی به‌میان نیاورد و داریوش نیز در سنگنبشته‌های خویش، نامی از پیام‌آور و دادگذار بزرگ روزگار خود ننویساند؟[۱]

۱. دربارهٔ ردّ نظریّهٔ این همانیِ «کوی ویشتاسپ» اوستا (گشتاسپ کیانی) با «ویشتاسپ» پدر داریوش ← «در روشنای تاریخ» (زرتشت. ص ۷٤ ـ ۵۳).

از سوی دیگر، چگونه زرتشت ــ که بنابراین روایت، در میان پارسیان زندگی می‌کرده ــ گاهان خویش را به زبانی جز زبان آنان (زبان سنگنبشته‌های هخامنشی یا پارسی باستان) سروده است؟ همچنین باید توجّه داشت که در اوستا «کَوی ویشْتاسپَ» پسر «اَورْوَت اَسپَ» (= لهراسپ) است؛ حال آن که در تاریخ هخامنشیان، ویشتاسپ پدر داریوش، پسر «آرشامَ» خوانده شده است.

در برابر این روایت، دانشوران و اوستاشناسان پژوهشگر با تکیه بر دلیلهای جامعه‌شناختی و زبان‌شناختی و مجموع آگاهیهای موجود، بدین نتیجه رسیده‌اند که زمان زندگی زرتشت در فاصلهٔ میان ۱۵۰۰ تا ۸۰۰ پ.م. بوده است و بیشتر زمانی در حدود یک هزاره پیش از میلاد را یادآوری می‌کنند که بیش و کم با دوران کوچ آریاییان از سرزمینهای آسیای میانه به نجد ایران نیز همزمان است.[۱] «تدسکو»[۲] و (به پیروی از او) «میه»[۳] برآنند که صرف‌نظر از هر دلیل دیگری که می‌توان در ردّ نظریّهٔ همزمانی زرتشت با هخامنشیان اقامه کرد، این نکتهٔ مهمّ و قابل توجّه را باید در نظر داشت که «گاهان» در چنان شرایط اجتماعی و سیاسی ویژه‌ای سروده شده که اصلاً در دورهٔ هخامنشیان وجود نداشته است.[۴]

در مورد زادگاه زرتشت نیز، گوناگونیِ نظریّه‌ها کمتر از اختلاف آرا دربارهٔ زمان زندگی وی نیست. گروهی زادگاه او را جایی در باختر و جمعی در خاور ایران (یعنی همان سرزمین نشر دین زرتشتی) می‌دانند و عدّه‌ای کرانهٔ دریاچهٔ «چیچست» (اورمیه یا ارومیهٔ کنونی؟)[۵] را زادگاه وی می‌شمارند و برخی برآنند که زرتشت در شهر باستانی «رگا»[۶] یا «رغا»[۷] (= ری امروزی) چشم به جهان گشوده و در بزرگسالی به خاور ایران کوچیده است.[۸]

هواداران هیچ‌یک از این نظریّه‌ها، دلیلی روشن و پذیرفتنی برای ثابت کردن گفتهٔ خود ندارند و بیشتر دلیلها و توضیحهای آنان ناهماهنگ و ناسازگار است. از خود اوستا نیز ــ خواه از گاهان، خواه از بخشهای اوستای نو ــ چیزی در این زمینه دریافت نمی‌شود.

در جغرافیای اساطیر و دین ایرانیان ــ گذشته از «ایرانویج» که جای آن به‌درستی دانسته

۱. آرتور کریستن‌سن: ملاحظاتی دربارهٔ قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتی، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا، مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تهران، سال دوم، شمارهٔ ۳ ــ فروردین ۱۳۳۴.

2. Tedesco 3. Meillet

۴. کریستن‌سن: همان.

۵. شهری به نام «گنجک» یا «شیز».

6. Ragâ 7. Ragha

۸. در «گزیده‌های زادسپرم» و نیز در آثارالباقیهٔ ابوریحان بیرونی، شهر «موگان» یا «موغان» در آذربایجان، زادگاه زرتشت خوانده شده است.

نیست ــ بیشتر سرزمینها و رودها و دریاچه ها و دریاها و کوهها به طور نسبی با سرزمینها و رودها و دریاچه ها و دریاها و کوههای واقع در خاور ایران قابل تطبیق است. امّا گیرم که این تطبیق قطعی هم باشد، باز کمکی به روشن شدن مسئلهٔ زادگاه زرتشت نمی‌کند و تنها منطقهٔ نشر دعوت و گسترش دین وی را مشخّص می‌کند.

دلیلهای زبان‌شناختی نیز تاکنون نتوانسته است این امر را از پردهٔ ابهام بدر آورد؛ زیرا با آن که تقریباً همهٔ پژوهشگران و اوستاشناسان در نسبت دادن «گاهان» به شخص زرتشت همداستانند، دربارهٔ چگونگی و کجایی زبان این سرودها، برداشتهای گوناگون و غالباً متناقض وجود دارد و هرگاه ــ چنان که بسیاری از دانشوران معتقدند ــ زبان گاهان را یکی از زبانهای خاوری ایران بدانیم، باز هم نمی‌توانیم پاسخ این پرسش را بیابیم که: آیا این زبان، زبان مادری زرتشت بوده و یا او پس از کوچ به ایران خاوری، این زبان را که در آن‌جا معمول و رایج بوده و زبان رسمی و طبعاً ادبی به‌شمار می‌آمده، برای سرودن نیایشهای دینی خود بکار برده است؟

بنابراین ناگزیر باید از بحث دربارهٔ زادگاه و بنیاد خانوادگی زرتشت بگذریم و به پذیرفتن نتیجهٔ پژوهشهای بیشتر اوستاشناسان که جای نشر دعوت زرتشت را در خاور ایران می‌دانند، بسنده کنیم و بگوییم: زرتشت کهن‌ترین دادگذار و شاعر و اندیشه‌ور ایرانی از جایی در ایران زمین برخاست و در خاور این سرزمین، دین و پیام خویش را آشکار کرد.[1]



تاریخ سرودن کهن‌ترین بخش اوستا ــ گاهان ــ با زمان زندگی زرتشت یکی است و همان زمان تقریبیِ ۱۵۰۰ تا ۸۰۰پ.م. را می‌توان برای آن احتمال داد. امّا هنوز نمی‌دانیم که این سرودها نخستین بار در چه زمانی و به چه خطّی به نگارش درآمد و صورت نوشتاری پیدا کرد.

برخی از اوستاشناسان برآنند که در زمان زندگی زرتشت، یعنی سده‌های شانزدهم تا نهم پیش از میلاد، هنوز در ایران خطّ الفبایی نبود و سرودهای زرتشت ــ مانند بسیاری دیگر از متنها و داستانهای باستانی ــ قرنها سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر می‌رسید تا این که در حدود روزگار هخامنشیان به خطّی که ظاهراً خطّ آرامی و اقتباس شده از اقوام ساکن فنیقیه و بابل بود، نگاشته شد و از آن پس به گونهٔ نوشتار باقی ماند.

گروهی دیگر در نقطهٔ مقابل دستهٔ نخست، معتقدند که خطّ الفبایی پیش از هخامنشیان نیز در ایران وجود داشته است و برای ثابت کردن این نظر خود، به سندهایی چون «الواح سومری» و جز آن استناد می‌کنند.

۱. کریستن‌سن: همان.

باید گفت که اگر هم این نظریه قطعی تلقّی شود و به اثبات برسد، باز به خودی خود نمی‌تواند تاریخ نخستین نگارش «گاهان» و دیگر بخشهای اوستا را تعیین کند و مسلّم است که در هیچ‌یک از مأخذهای کهن، زمانی دورتر از روزگار هخامنشیان برای نگارش این کتاب ذکر نشده است.

در سنّت و نوشته‌های دینی زرتشتیان آمده است که اوستا را به خطّ زرّین برروی ده هزار پوست گاو دبّاغی شده، نوشته و در «دِژْنِپِشت»[1] نهاده بودند. «بلعمی»[2] نیز در این باره می‌نویسد:

«بدان که زرتشت به‌وقت پادشاهی گشتاسب بیرون آمد و دعوی پیغمبری کرد از خدای تعالی و شریعت مغان او نهاد و ملک گشتاسب او را بپذیرفت و از پادشاهی او سی سال گذشته بود که زرتشت به نزدیک وی آمد؛ آنگه ده سال دیگر پادشاهی کرد و این زرتشت چون به‌نزد وی تمکین یافت و دانست که در دل او قرار گرفت و بدو بگروید، دعوی کرد که از آسمان بدو وحی همی آید.

گشتاسب دبیران را بنشاند تا آنچه زرتشت می‌گفت که از آسمان بدو وحی آمده است، می‌نبشتند به آب زر و پوستهای گاو را پیراست و از آن قرطاس کرد و مصحفها ساخت و این سخنان زرتشت که می‌گفت از آسمان برمن وحی آید، در آن مصحفها بفرمود تا ثبت کردند و دوازده هزار گاو را پوست بیاهیخته بود و پیراسته و آن پوستها نبشته از سخنان او به آب زر و آن همه بیاموخت و خلق را بر آموختن آن تحریض کرد و از آن سخن، امروز بعضی به دست مغان اندر مانده است و بخوانند و بدانند.

آنگاه گشتاسب این کتاب را اندر گنجخانهٔ خویش بنهاد ــ خانه‌ای از سنگ ــ و موکّلان را برآن گماشت و مردمان عامّه را نسخت آن نداد، الّا خواص را و امروز به دست همهٔ مغان اندر نیست و آن کسانی که دارند، همه تمام ندارند.»[3]

بنا بر سنّت زرتشتیان و نوشتهٔ کتابهای پهلوی مانند دینکرت و بندهشن و ارداویراف‌نامه،

۱. دژنپشت: دبیرخانه یا کتابخانه و مرکز اسناد شاهنشاهی را می‌گفته‌اند. در «دینکرت» این ترکیب را به گونهٔ «دژنپشتک» می بینیم و در «فارسنامهٔ ابن بلخی» به‌صورت «دزنفشت» آمده است.

۲. ابوعلی محمّد بن محمّد بلعمی: تاریخ بلعمی (ترجمه و تکملهٔ تاریخ طبری)، ج ۱، ص ۵۷ ــ ۶۵۶.

۳. همانند این گزارش در دینکرت هم آمده، اما گردآوری اوستا به «دارای دارایان» نسبت داده شده است.

اسکندر در حمله به ایران، اوستا را بسوخت و از این رو به وی لقب «گجستک» (ملعون) دادند. در روزگار اشکانیان، اوستا بار دیگر سروسامان یافت و «بلاش یکم» (اشک بیست و دوم) شاهِ اشکانی (که از ۵۱ تا ۷۸ب.م. پادشاهی کرد) فرمان داد تا اوستا را از نوشته های پراکنده و روایتهای سینه به سینه گردآورند.[۱]

اردشیر بابکان، نخستین شاه ساسانی (۲۴۱ ـــ ۲۲٦ب.م.) از آن‌جا که بنیاد فرمانروایی خویش را بر دین زرتشتی نهاده بود، توجّه ویژه‌ای به اوستا مبذول داشت. به‌نوشتهٔ دینکرت، اردشیر به «تنسر» هیربدان هیربد روزگار خویش فرمان داد تا اوستا را گردآورد و سامان بخشد. در سنّت زرتشتیان نیز «تنسر» در سرِ گروهی از موبدان که به کارِ گردآوری اوستا گماشته شدند، جای دارد.

پس از اردشیر نیز جانشینان وی در تکمیل کار فراهم آوردن بخشهای پراکندهٔ اوستا کوشیدند تا در روزگار شاپور دوم (۳۷۹ ـــ ۳۱۰ب.م.) «آذر پاد مهراسپندان» موبدانْ موبد عصر، گزارشی بربخشهای نامفهوم اوستا نوشت و کتاب «خرده اوستا» را از سراسر اوستا گردآورد. سرانجام در اواخر دورهٔ ساسانیان، یعنی در سدهٔ ششم یا هفتم میلادی خطّ اوستایی (= دین دبیره یا دین دبیری) از روی خطّ پهلوی برای نگارش اوستا اختراع شد و تمام بخشهای این کتاب، بدین خطّ ـــ که از هر حیث کامل و جامع است ـــ نگاشته شد.[۲]

اوستای روزگار ساسانیان، ۳٤۵,۷۰۰ واژه و «زند» (گزارش پهلوی) آن ۲,۰۹٤,۲۰۰ واژه برآورد شده است؛ امّا امروزه بجز «گاهان» و «وندیداد» ـــ که همهٔ آن برجا مانده است ـــ بیش از یک چهارم از دیگر بخشهای اوستا در دست نیست و اوستای کنونی برروی هم ۸۳,۰۰۰ واژه دارد.

در کتاب پهلوی دینکرت از «نسک»[۳]های بیست و یک گانهٔ اوستای کهن سخن به‌میان آمده و گزیده‌ای از همهٔ آنها ـــ از جمله نسکهای از دست رفته ـــ به‌دست داده شده است. نسکهای بیست‌ویک گانهٔ اوستا به سه دسته بخش می‌شده است:

۱. برخی از دانشوران برآنند که نوشتن اوستا بر ده هزار (یا دوازده هزار) پوست گاو و سوختن آن به فرمان اسکندر، افسانه‌ای بیش نیست و جنبهٔ تحقیقی ندارد. همچنین سامان‌بخشی به اوستا به فرمان بلاش یکم را نیز گروهی از محقّقان معاصر، مورد تردید قرار داده‌اند. (ـــه ر. گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمّد معین، ص ۲٦۸ و ۲۷۲).

۲. بیلی (H.W.Bailey) و نیبرگ (H.S. Nyberg) نگارش اوستا در دورهٔ اشکانیان را هم باور ندارند و وجود دست‌نویسی از اوستا را پیش از روزگار ساسانیان انکار می‌کنند. بیلی نیمهٔ سدهٔ ششم و پالیارو (A. Pagliaro) و بوزانی (A. Bausani) نیمهٔ سدهٔ هفتم را تاریخ اختراع دین دبیره و نگارش اوستا می‌دانند.

۳. در اوستا naska به معنیِ کتاب و بخشهای کتاب هر دو آمده و از آن اجزای اوستا را در نظر داشته اند. (ـــه مزد. ج ۱، ص ۱۸۹).

۱. نسکهای **گاثانیک** در دانش و کار مینوی.
۲. نسکهای **داتیک** در دانش و داد و کار جهانی.
۳. نسکهای **هات مانسریک** در آگاهی از نیایشها و سرودهای دینی.

اوستای کنونی شامل شش بخش زیر است:

۱. گاهان
۲. یَسنه
۳. یشتها
٤. ویسپرد
۵. خرده اوستا
٦. وندیداد

در این پیشگفتار از هریک از این بخشها و چگونگی محتوای آن در جای خود، سخن خواهیم گفت.



پس از اسلام، بسیاری از کتابهای کهن ایرانی ــ و از آن جمله اوستا ــ به سبب مهجور ماندن زبان و ادبیات و خطهای پهلوی و اوستایی و نیز به دلیل وجود پاره‌ای ناسازگاریها میان نهادهای دینی مزداپرستان و دین تازهٔ ایرانیان، یا از میان رفت و یا دچار پراگندگی و نابسامانی شد. با این حال، آگاهیهای موجود گواه آن است که تا سده‌های چهارم و پنجم هجری نیز اوستا کم‌وبیش به همان اندازهٔ روزگار ساسانیان برجا مانده بوده است. نه تنها از کتاب پهلوی دینکرت ــ که در سدهٔ سوم هجری (برابر سدهٔ نهم میلادی) گردآوری شده ــ برمی‌آید که «آذرفرن‌بغ» موبد معاصر مأمون خلیفهٔ عبّاسی و گردآورندهٔ این کتاب بزرگ[1]، همهٔ اوستای کهن را ــ بجز دو نسک ــ در برابر چشم داشته است؛ بلکه اشاره‌های کسانی چون «مسعودی» و «ابوریحان بیرونی» در مورد پاره‌ای از داستانهای اساطیری و نهادهای دینی مزداپرستان، نشان می‌دهد که آنان به گونه‌ای مستقیم یا با واسطهٔ کسان دیگر، به دست‌نویسهایی از اوستا نظر داشته‌اند که هرکدام از آنها بسی بزرگتر و مفصّل‌تر از اوستای کنونی بوده و موضوعها و بخشهای زیادتری را دربرداشته است.

امّا از سدهٔ ششم هجری به‌بعد، دیگر به دشواری می‌شد ردّپای روشن و پدیداری از اوستا در

۱. تألیف دینکرت که در نیمهٔ نخست سدهٔ سوم هجری به دست «آذرفرن بَغ پسر فرّخ‌زاد» آغاز شد، در پایان همان سده به‌وسیلهٔ آذرباد پسر امید» پایان یافت. (ــــ یاد.)

ایران بازجست و بازمانده‌های این کتاب کهن ـــ همانند برخی دیگر از نوشتارهای مزداپرستان ـــ در خانه‌ها و آتشکده‌های نهان یا نیمه‌نهان زرتشتیان پنهان ماند و تنها در آیینهای دینی و خانوادگی آنان بکار آمد و شرایط حاکم بر جامعه، مانع از دست‌یابی همهٔ دوستداران فرهنگ دیرین ایرانی به این نامهٔ باستانی و پژوهش و بحث آزاد دربارهٔ آن شد.

از سوی دیگر می‌دانیم که در سدهٔ یکم هجری (برابر با سده‌های هفتم و هشتم میلادی) گروههایی از ایرانیانِ پای‌بند به دینِ کهن که نمی‌خواستند کیش نیاکان خود را ترک گویند یا به دشواریهای زندگی در شرایط جدید گردن بگذارند، چاره را در گریز از میهن دیدند و به‌تدریج به کشور هندوستان کوچیدند و در بخشی از آن سرزمین پناه جستند.[1] آنان علاوه بر آتش برگرفته از آتشکدهٔ «فَرْنْبَغ» فارس که با خود به هند بردند و در آن‌جا فروزان نگاه داشتند، برخی از نامه‌های فرهنگی و دینی کهن ـــ و از آن‌جمله بخشهایی از اوستا ـــ را نیز با خود به آن سرزمین بردند و به نگاهداری آنها همّت گماشتند. همچنین از همان آغاز کوچ گروههای ایرانیِ یاد شده به هندوستان تا عصر حاضر، پیوندی پوشیده و پنهان از چشم فرمانروایان، میان آنان و زرتشتیان ساکن ایران (بویژه در یزد و کرمان) برقرار بوده است و این هم‌میهنان و همکیشان دیرینه به‌وسیلهٔ مسافران و پیکهایی که میان دو کشور در رفت و آمد بودند، با هم بده‌بستان دینی و فرهنگی داشتند و بسیاری از نوشتارهای کهن، از این راه به هندوستان رفت و نزد پارسیان نگاهداری شد. کتابهای «روایت» ـــ که بخشی از نوشته‌های دینی زرتشتیان را تشکیل می‌دهد ـــ نیز حاصلی از این مراوده است.[2]

از سدهٔ شانزدهم میلادی به‌بعد، برخی از اروپاییان پژوهشگر و دانشور به پژوهش در اوستا و دین کهن ایرانیان روی آوردند و بویژه از سدهٔ هیجدهم تا بیستم کسانی چون «آنکتیل دوپرون»، «دارمستتر»، «جکسن» و دیگران، یکی پس از دیگری راهی هندوستان شدند تا با پارسیان آشنا شوند و به سرچشمهٔ فرهنگ و دین کهن ایرانی دست‌یابند. از این راه بود که «اوستاشناسی» به گونهٔ شاخه‌ای از دانش باستان‌شناسی درآمد و روز به‌روز گسترش یافت و در این زمینه صدها کتاب و رساله و گزارش و مقاله به زبانهای گوناگون منتشر شد.



دست‌نویسهای متن اوستا که تا روزگار ما باقی مانده، به‌طور کلّی مشتمل بر دو نوع

۱. بازماندگان این گروههای ایرانی که تاکنون در هندوستان بسر می‌برند، اقلیّتی را تشکیل داده‌اند و از آنان به نام «پارسیان» یاد می‌شود. برخی از اوستاشناسان و پهلوی‌دانان نامدار از میان هم اینان برخاسته‌اند.

۲. ← «روایات داراب هرمزدیار» دریاد.

است:

الف. متنهای ساده که در نیایشها و نمازها و جشنهای زرتشتیان بکار می‌رود و تنها «یسنه» یا آمیزه‌ای از «یسنه»، «ویسپرد» و «وندیداد» را دربر دارد.

ب. متنهای پهلوی که برخی از بخشهای اوستا را با گزارش پهلوی آنها شامل می‌شود.

بیشتر دست‌نویسهای اوستا در مجموعه‌های گوناگون در هندوستان و اروپا نگاهداری می‌شود. در کشور شوروی نیز کتابخانهٔ همگانی «سالتیکف شچدرین» دست‌نویسهایی از بعضی بخشهای اوستا را در اختیار دارد.

چاپهای مختلف متن اوستا را که تاکنون بعمل آمده است، می‌توان بدین شرح نام برد:

۱. چاپ «شپیگل»[1] که از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ ب.م. منتشر شده است و ترجمهٔ پهلوی ارزشمندی همراه دارد.

۲. چاپ «گلدنر»[2] که از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۵ ب.م. در «اشتوتگارت» منتشر شده است. این کتاب متنی انتقادی است و بر بنیاد شمار زیادی از دست‌نویسهای اوستا قرار دارد و تاکنون به‌عنوان مأخذی پذیرفتنی در پژوهشهای اوستایی بکار می‌آید.

۳. چاپ «ریشلت»[3] که در ۱۹۱۱ ب.م. در «استراسبورگ» منتشر شده است و متن درسی بسیار مناسبی از اوستا (گزیده‌ای از بخشهای گوناگون این کتاب) را همراه با گزارش و واژگان متن دربر دارد.[4]

1. F. Spiegel 2. K. Geldner 3. H. Reichelt

۴. چاپهای دیگری نیز از بخشهای جداگانهٔ متن اوستا در سرزمین‌های گوناگون صورت پذیرفته است که برشمردن یکایک آنها در این جا، سخن را به درازا می‌کشاند. (← «کتابنامهٔ اوستا و مزدیسنا» در پایان کتاب).

۲

زبان اوستایی یکی از زبانهای کهن در شاخهٔ ایرانیِ خانوادهٔ زبانهای هند و ایرانی (آریایی) است که خود شعبه‌ای از زبانهای هند و اروپایی به‌شمار می‌آید. یکی از کهن‌ترین زبانهای هند و ایرانی که سند نوشتاری از آنها در دست است، زبان اوستایی است که در طول یکصد و پنجاه سال اخیر، نه‌تنها توجّه ایران‌شناسان، بلکه در مقیاس وسیع‌تر، نظر دانشمندان پژوهندهٔ زبانهای هند و اروپایی را به‌خود معطوف داشته است.

سرزمین مادر و پایگاه اصلی قبایل هند و ایرانی به احتمال زیاد، خطّهٔ آسیای میانه بوده است. تقسیم این قبایل به شعبه‌های هندی و ایرانی، ناشی از کوچهای پی‌در پی آنان بود. نخستین بار گروهی از آنها از راه افغانستان امروزی به سوی هند کوچ کردند (قبایل هندی) و پس از آنها قبایلی که در آسیای میانه باقی مانده بودند، به‌سوی سرزمینهای ایران و افغانستان کنونی کوچیدند (قبایل ایرانی).[1]

زیستگاه جدید قبایل ایرانی از کوههای قفقاز و صحراهای آسیای میانه در شمال تا کرانه‌های دریای عمان و خلیج فارس در جنوب و از افغانستان و بخشی از فلات پامیر و دهانهٔ رود سند در خاور تا سرزمینهای میانْ رودان (بین‌النهرین) در باختر امتداد می‌یافت و طبعاً انگیزهٔ پدید آمدن گویشهای گوناگون می‌شد که سپس مراحل تکامل را طی می‌کرد و به گونهٔ زبانهای کامل و مستقل در می‌آمد.

از برخی از این گویشها هیچ آگاهی نداریم و از برخی دیگر (که زبانهای مادی و

۱. گیرشمن تاریخ مهاجرت قبایل هندی را از آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد و کوچ ایرانیان را یک هزاره پس از آن می‌داند. (← همان.)

سکایی را پدید آوردند) تنها ردّ پاهایی در نامهای خاص کسان و جاها و سرزمینها برجا مانده است که زبانهای دیگر از آنها به عاریت گرفته‌اند. تنها از دو زبان ایرانی کهن، نوشتارهایی به دست ما رسیده است: اوستایی و پارسی باستان.

یکی از این دو زبان در سنگنبشته‌هایی به خطّ میخی از «داریوش یکم»، «خشیارشا» و دیگر شاهان ایرانی سده‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد برجا مانده است. زبان این سنگنبشته‌ها، زبان مادری (بومی) این شاهان بود که از سرزمین پارس (فارس کنونی) برخاسته بودند و از این رو، این زبان به درستی «پارسی باستان» نام گرفته است. مدرکهای بازمانده از زبان پارسی باستان که از روزگار رواج این زبان به دست ما رسیده، البته بسیار ارزشمند است؛ امّا متأسفانه این نوشتارها فراوان نیست.

زبان دیگر ایرانیِ کهن که موضوع این گفتار است، تنها از راه بخشهای برجا ماندهٔ کتاب «اوستا» به دست ما رسیده که مجموعه‌ای است از متنهای دینی و یادگارهای اساطیر باستانی ایرانیان. کهنگی دست‌نویسهای کنونی اوستا از سده‌های سیزدهم تا چهاردهم میلادی بیشتر نیست.[1] اوستا ــ همان گونه که در بخش یکم این پیشگفتار گفته شد ــ در آغاز راه درازی را به عنوان یک اثر گفتاری-شنیداری پیمود تا به گونهٔ دست‌نویس سنّتی درآمد. تعیین نقطهٔ آغاز این سنّت دشوار است و بنابراین زبان این کتاب به طور قراردادی «زبان اوستا» یا «زبان اوستایی» نامیده می‌شود.

زبان اوستایی تا آن‌جا که از پژوهشهای زبان‌شناسان و اوستاشناسان برمی‌آید، زبانِ رایج در یکی از سرزمینهای خاوری ایران زمین بوده است؛ امّا هیچ قرینه و مدرکی در دست نیست که به موجب آن بتوانیم بگوییم این زبان دقیقاً در کدام یک از نواحی خاوری ایران و در چه زمانی رواج داشته است. از این زبان ــ چنان که گفتیم ــ هیچ اثر دیگری جز اوستا در دست نیست و شیوهٔ نگارش و چگونگی زبان همین بخشهای اوستای بازمانده نیز هماهنگی کامل ندارد و نشان می‌دهد که در زمانهای گوناگون نوشته شده است. «گاهان پنجگانهٔ زرتشت»، کهن‌ترین بخش کتاب و نمایشگر قدیم‌ترین گویش زبان اوستایی است. دیگر بخشهای اوستا، زبان و گویشی به نسبت نوتر دارند که در سنجش با زبان گاهان کاملاً چشم گیر است. نویسندگان بعدی، گهگاه پاره‌هایی از بخشهای پسین اوستا را نیز به روش گاهان نوشته‌اند که از دیگر قسمتها بازشناختنی است.

زبانهای کهن ایرانی ــ که زبان اوستایی یکی از شاخص‌ترین آنهاست ــ با زبانهای

۱. کهن‌ترین دست‌نویس یکی از بخشهای اوستا متعلّق به سال ۱۲۷۸ ب.م. است.

کهن سرزمین هندوستان، بویژه با زبان «سنسکریت» که سرودهای «ودا»[1] ـــ کهن‌ترین نامهٔ بازمانده از هندوانِ باستان ـــ بدان نوشته شده است، همانندیهای بسیار دارند. بیشتر کارواژه‌ها و نامْ واژه‌ها و پیشوندها و پسوندهای این زبانها دارای ریشهٔ مشترکند. برای آشنایی با این همانندیها، می‌توان به واژه‌های نمایشگرِ ده شمارهٔ نخستین در زبانهای اوستایی، سنسکریت و فارسیِ نو توجّه کرد:

اوستایی	سنسکریت	فارسی
aēva	***ĕka***	یک
dva	***dvă***	دو
thri	***tri***	سه
čathwar	***čatvár***	چهار
panča	***páñča***	پنج
xšvaš	***ṣaṣ***	شش
hapta	***saptá***	هفت
ašta	***aṣṭa***	هشت
nava	***náva***	نه
dasa	***dáśa***	ده

از لحاظ آواشناسی و قاعده‌های صرفی نیز، زبانهای کهن ایرانی و هندیِ باستان شبیه است[2]؛ امّا با دستور زبان فارسی کنونی تفاوت آشکار دارد. در زبانهای ایرانی کهن ـــ و از آن جمله اوستایی ـــ اسم هشت حالت صرفی به خود می‌گیرد:

۱. حالت فاعلی[3]
۲. حالت مفعولی[4]
۳. حالت ندا[5]
۴. حالت مفعولٌ معه[6]
۵. حالت با حرف اضافهٔ باو جز آن[7]
٦. حالت مفعولٌ منه[8]
۷. حالت اضافی[9]
۸. حالت مفعولٌ فیه[10]

پایان هریک از اسمها و صفتها و ضمیرها در هریک از این حالتهای هشتگانه تفاوت دارد و

1. Vedâ

۲. این شباهت با دیگر زبانهای هند و اروپایی هم به‌چشم می‌خورد.

3. Nominatif 4. Accusatif 5. Vocatif 6. Instrumental 7. Datif 8. Ablatif 9. Génitif 10. Locatif

علاوه برآن، برحسب آن که واژه مفرد یا تثنیه یـا جمع و مذکّر یا مؤنّث یا خنثی باشـد، دگرگونیهای دیـگـری نیز در پایان آن راه مـی یـابد. برای مثال می‌تـوان صرف واژهٔ مفرد «دست» را در سه زبان پارسی باستان، اوستایی و سنسکریت مورد توجّه قرار داد:

	پارسی باستان	اوستایی	سنسکریت
فاعلی	*dast-aʰ*	*zast-ō*	*hast-às*
مفعولی	*dast-am*	*zast-əm*	*hast-ám*
ندایی	*dast-ā*	*zast-a*	*hást-a*
مفعولٌ فیه	*dast-a*	*zast-a*	*hast-ắ*
با حرف اضافهٔ باوغیره	*dast-ahyā*	*zast-āi*	*hast-ā́ya*
مفعولٌ فیه	*dast-āt*	*zast-āt*	*hast-āt*
اضافی	*dast-ahyā*	*zast-ahe*	*hast-āsya*
مفعولٌ فیه	*dast-aiy*	*zast-e*	*hast-ė́*

۳

چنان که پیش از این اشاره رفت، اوستا در اواخر دورهٔ ساسانیان به خطّ ویژه‌ای که برای نوشتن آن اختراع شد، به نگارش درآمد. در آن روزگار چندین خطّ برای نگارش زبان پارسی میانه (پهلوی) بکار می‌رفت که هریک نام و کاربردی جداگانه داشت.[1] رایج‌ترین و همگانی‌ترین این خطّها «آم دبیره» یا «هام دبیره» بود که برای نمایش همهٔ حرفهای آوایی و بی آوای زبان، تنها سیزده نشانه داشت و چنین خطّ ناقصی به هیچ روی نمی‌توانست سرودهای کهن و مقدّس دینی را ــ که بنا به اعتقاد مزداپرستان باید دقیقاً به صورت اصلی آنها تلفّظ و خوانده شود ــ ثبت و ضبط کند.

از این رو کارشناسان خطّ و زبان و دانشوران و فرهیختگان زمان، به چاره اندیشی نشستند و از روی خطّ «آم دبیره» خطّ نوی پدید آوردند که همهٔ دقیقه های آواشناسی در آن بکار رفته است و تا امروز یکی از کامل‌ترین خطّهای جهان به‌شمار می‌آید. این خطّ را از آن رو که تنها برای نگارش متنهای دینی (اوستا) بکار می‌رفت، «دین دبیره» یا «دین دبیری» نامیدند و علاوه بر متن اوستا، بعدها متنهای «پازند» (گزارش دوبارهٔ اوستا) را نیز بدان نوشتند.

الفبای اوستایی یا دین دبیره، مانند همهٔ خطّهای ایرانی (بجز خطّ میخی که در نگارش سنگنبشته های هخامنشی بکار رفته است) از راست به چاپ نوشته می‌شود و چهل و نه نشانه (حرف) دارد که ــ جز در موردهای استثنایی ــ همواره جدا نوشته می‌شود و از این حیث، اشتباهاتی که براثر چسبیدگی حرفها در دیگر خطّهای ایرانی راه می یابد، در این خطّ به چشم نمی‌خورد.

۱. ابن النّدیم در کتاب «الفهرست» شرحی از خطّهای رایج در روزگار ساسانیان آورده است.

جدول الفبای دین دبیره بدین شرح است:

حرفهای آوایی[1]

شماره	اوستائی	برابر فارسی	برابر لاتین	مثال از اوستا	آوا نوشت به خط لاتین	معنی
۱	𐬀.	اَ کوتاه	a short	𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀.	ahura	خدا
۲	𐬁.	آ بلند	ā long	𐬁𐬛𐬁.	ādā	دهش
۳	𐬈.	اِ کوتاه	e short	𐬫𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀𐬌𐬛𐬈.	yazamaide	می‌پرستیم
۴	𐬉.	اِ بلند	ē long	𐬛𐬀𐬉𐬥𐬁.	daēnā	دین
۵	𐬆.	اِ کوتاه	ə short	𐬀𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌𐬐𐬀.	avərəzika	بکار
۶	𐬇.	اِ بلند	ə̄ long	𐬇𐬨𐬀𐬬𐬀𐬥𐬙.	ə̄mavant	نیرومند
۷	𐬊.	اُ کوتاه	o short	𐬔𐬀𐬊𐬥𐬀.	gaona	گونه
۸	𐬋.	اُ بلند	ō long	𐬥𐬋𐬌𐬝.	nōiṯ	نه
۹	𐬃.	آو	å	𐬃𐬢𐬵𐬀𐬥.	åŋhan	دهان
۱۰	𐬄.[2]	آن	ą	𐬄𐬯𐬎.	ąsu	تاک ، شاخه
۱۱	𐬌.	ای کوتاه	i short	𐬌𐬜𐬀.	iδa	اکنون
۱۲	𐬍.	ای بلند	ī long	𐬍𐬱𐬍.	īšī	دارایی، خواسته
۱۳	𐬎.	او کوتاه	u short	𐬎𐬭𐬬𐬀𐬭𐬁.	urvarā	گیاه ، رستنی
۱۴	𐬏.	او بلند	ū long	𐬏𐬚𐬀.	ūθa	پیه ، چربی

1. Vowels

۲. در بینی تلفظ می‌شود.

حرفهای بی‌آوا[1]

شماره	اوستائی	برابر فارسی	برابر لاتین	مثال از اوستا	آوانوشت به خط لاتین	معنی
۱۵	[illegible]	ك	k	[illegible]	*kar*	کردن
۱۶	[illegible]	گ	g	[illegible]	*gam*	گام‌زدن ، رفتن
۱۷	[illegible]	خ	x = kh	[illegible]	*xratu*	خرد
۱۸	[illegible]	غ	γ = gh	[illegible]	*γžar*	روان‌شدن
۱۹	[illegible]	چ	č = ch	[illegible]	*čiθra*	چهر
۲۰	[illegible]	ج	j	[illegible]	*jāmāspa*	جاماسب
۲۱	[illegible]	ت	t	[illegible]	*tafnu*	تب
۲۲	[illegible]	د	d	[illegible]	*dūra*	دور
۲۳	[illegible]	ث	θ = th	[illegible]	*gāθā*	گاتا
۲۴	[illegible]	ذ	δ = dh	[illegible]	*baoδa*	بو، بوی خوش
۲۵	[illegible]	ت	t̰	[illegible]	*barat̰*	می‌برد
۲۶	[illegible]	پ	p	[illegible]	*paratu*	پل
۲۷	[illegible]	ب	b	[illegible]	*bar*	بردن
۲۸	[illegible]	ف	f	[illegible]	*fraēšta*	فرشته، فرستاده
۲۹	[illegible]	و	w	[illegible]	*awra*	ابر
۳۰	[illegible] ۲	انگ	ṅ = ang	[illegible]	*vaṅhu*	وه ، به ، خوب
۳۱	[illegible] ۳	انگ	ñ = ang	[illegible]	*daiñhu*	ده ، روستا
۳۲	[illegible]	ن	n	[illegible]	*nmāna*	خان‌ومان
۳۳	[illegible]	ن	ṇ	[illegible]	*haētumant̰*	رود هیرمند
۳۴	[illegible]	م	m	[illegible]	*myazda*	میَزد
۳۵	[illegible] ۴	ی	Y	[illegible]	*yasna*	ستایش، پرستش
۳۶	[illegible]	ی	y	[illegible]	*nyāka*	نیا
۳۷	[illegible] ۵	و	V	[illegible]	*varəz*	ورزیدن

1. Consonants

۲ و ۳. هر دو صدا در بینی تلفظ می‌شود.
٤. «ی» بزرگ، فقط در سر واژه‌ها می‌آید.
۵. «و» بزرگ، فقط در سر واژه‌ها می‌آید.

شماره	اوستائی	برابر فارسی	برابر لاتین	مثال از اوستا	آوا نوشت به خط لاتین	معنی
۳۸	[illegible]	و	v	[illegible]	*hāvana*	هاون
۳۹	[illegible]	ر	r	[illegible]	*raoxšna*	روشن
۴۰	[illegible]	س	s	[illegible]	*sarəta*	سرد
۴۱	[illegible]	ز	z	[illegible]	*zyā*	زیان‌رسانیدن
۴۲	[illegible]	ش	š = sh	[illegible]	*ustra*	اشتر، شتر
۴۳	[illegible][1]	ش	š = sh	[illegible]	*šu*	شدن
۴۴	[illegible][2]	ش	š(y)	[illegible]	*sya*	شادشدن
۴۵	[illegible]	ژ	ž	[illegible]	*znatar*	شناسا
۴۶	[illegible]	ه	h	[illegible]	*hunara*	هنر
۴۷	[illegible][3]	خ	ḣ = kh	[illegible]	*ḣyaona*	خیون[4]
۴۸	[illegible][5]	خو	$x^v = kh^v$	[illegible]	*x^vafna*	خواب
۴۹	[illegible][6]	ی	Y			

برای آن که خوانندهٔ این کتاب، نمونه‌ای از نگارش زبان اوستایی به دین دبیره را در برابر چشم داشته باشد، «یسنه» (هات چهل و پنجم) را که بخشی از «اُشْتَوَدگاه» (دومین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت) به‌شمار می‌آید و دارای یازده بند و هر بند شامل پنج سطر و هر سطر مشتمل بر یازده هجاست، نخست به دین دبیره در این‌جا می‌آوریم؛ آنگاه آوانوشت آن را به خط لا تین خواهیم آورد. برگردان فارسی این هات در نخستین دفتر کتاب (گاهان) خواهد آمد.

۱. [illegible] فقط در میان و پایان واژه و [illegible] در همه‌جا می‌آید.
۲. [illegible] همواره پیش از [illegible] (= ی = y) می‌آید.
۳. این حرف، پیش از [illegible] (= ی = y) می‌آید و صدایی سخت‌تر از [illegible] (= ه) و مانند «خ» دارد.
٤. نام یکی از قبیله‌های تورانی بوده است.
۵. همیشه پیش از حرفهای آوایی می‌آید و همان است که در فارسی در واژه‌هایی چون «خواب» و «خواهر» و جز آن دیده می‌شود.
٦. گاهی به جای [illegible] برسر واژه‌ها درمی‌آید.

(۱) [illegible]

(۲) [illegible]

(۳) [illegible]

(۴) [illegible]

(۵) [illegible]

(۶) [illegible]

(۷) [illegible]

(۸) [illegible]

(۹) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۱۰) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۱۱) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آوانوشت

۱

aṯ. fravaxšyā. nū. gūšōdūm. nū. sraotā.
yaēčā. asanāṯ. yaēčā. dūrāṯ. išathā.
nū. īm. vīspā. čithrə̄. zī. mazdawṅhōdūm.
nōiṯ. daibitīm. duš-sastiš. ahūm. mərąšyāt.
akā. varanā. drəgvaw. hizvā. āvərətō

۲

aṯ. fravaxšyā. aṅhə̄uš. mainyū. paouruye.
yavaw. spanyaw. ūitī. maravaṯ. yə̄m. aṇgrə̄m.
nōiṯ. nā. manaw. nōiṯ. sə̄ṇghā. nōiṯ. xratavō.
naēdā. varanā. nōiṯ. uxdhā. naēdā. šyaothənā.
nōiṯ. daēnaw. nōiṯ. urvąnō. hačaiṇte.

۳

aṯ. fravaxšyā. aṅhə̄uš. ahyā. paourvīm.
yā. mōi. vīdvaw. mazdaw. vaočaṯ. ahurō.
yōi. īm. və̄. nōiṯ. ithā. mąthrəm. varəšeṇtī.
yathā. īm. mə̄nāičā. vaočačā.
ēaibyō. aṅhə̄uš. avōi. aṅhaṯ. apə̄məm.

۴

aṯ. fravaxšyā. aṅhə̄uš. ahyā. vahištəm.
ašāṯ. hačā. mazdaw. vaēdā. yə̄. īm. dāṯ.
ptarəm. vaṅhə̄uš. varəzayaṇtō. manaṅhō.
aṯ. hōi. dugədā. hušyaothənā. āramaitiš.
nōiṯ. diwžaidyāi. vīspā-hišas. ahurō.

۵

at̰. fravaxšyā. hyat̰. mōi. mraot̰. spəntōtəmō.
vačə̄. srūidyāi. hyat̰. marətaēibyō. vahištəm.
yōi. mōi. ahmāi. səraošəm. kąn. čayasčā.
upā. jiməm. haurvātā. amərətātā.
vaṅhəuš. manyəuš. šyaothənāiš. mazdaw. ahurō.

۶

at̰. fravaxšyā. vīspanąm. mazištəm.
stavas. aša. yə̄. hudaw. yoi. hənti.
spəṇtā. mainyū. sraotū. mazdaw. ahurō.
yehyā. vahme. vohū. frašī. manaṅhā.
ahyā. xratū. frō. mā. sāstū. vahištā.

۷

yehyā. savā. išawṇti. rādaṅhō.
yōi. zī. jvā. awṅharəčā. bvaṇtičā.
amərətāitī. ašāinō. urvā. aēšō.
utayūtā. yā. nərąš. sādrā. drəgvatō.
tāčā. xšathrā. mazdaw. dąmiš. ahurō.

۸

tə̄m. nə̄. staotāiš. nemaṅhō. ā. vīvarəšō.
nū. zīt̰. čašmainī. vyādarəsəm.
vaṅhəuš. manyəuš. šyaothənahyā. uxdhaṅyāčā.
vīduš. ašā. yə̄m. mazdąm. ahurəm.
at̰. hōi. vahməṇg. dəmāne. garō. nidāmā.

۹

tə̄m. nə̄. vohū. mat. manaṅhā. čixšnušō.
yə̄. nə̄. usə̄n. čōrət. spə̄nčā. aspənčā.
mazdaw. xšathrā. vərəzə̄nyaw. dyāt. ahurō.
pasūš. vīrə̄ṇg. ahmākṇg. fradathāi. ā.
vaṅhəuš. ašā. haoząthwāt. ā. manaṅhō.

۱۰

tə̄m. nə̄. yasnāiš. āramatōiš. mimaghžō.
yə̄. ąnmə̄nī. mazdaw. srāvī. ahurō.
hyat. hōi. ašā. vohučā. čōišt. manaṅhā.
xšathrōi. hōi. haurvātā. amərətātā.
ahmāi. stōi. dąn. təvīšī. utayūitī.

۱۱

yastā. daəvəṇg. aparō. mašyąsčā.
tarə̄-mąstā. yōi. īm. tarə̄-mainyaṇtā.
anyə̄ṇg. ahmat. yə̄. hōi. arəm. manyātā.
saošyaṇtō. də̄ṇg. patōiš. spəṇtā. daēnā.
urvathō. rātā. ptā. vā. mazdā. ahurā.

«گاهان پنجگانهٔ زرتشت»، کهن‌ترین بخش اوستاست. این بخش، خود پاره‌ای از «یَسنَه» است که هم به سبب انتساب آن به «زرتشت» و هم به دلیل منظوم بودنش، همواره جداگانه از آن نام برده شده است. زبان گاهان با زبان دیگر بخشهای اوستا و حتی دیگر پاره‌های یسنه در آهنگ سخن و در جمله‌بندی و شیوهٔ نگارش، یکسان نیست و بسی کهن‌تر از آنهاست.

هر یک از بخشهای «یسنه» را در اوستا «هایتی» و در پهلوی و فارسی «هات» یا «ها» می‌نامند و گاهان، هفده هات از هفتاد و دو هات یسنه را دربر می‌گیرد. هرکدام از این هاتهای هفده گانه، چندین بند دارد و از روی شماره و وزن شعرهایی که در این بندها آمده است، آنها را به پنج گروه بخش کرده و هر گروه را یک «گاه» خوانده و نام جداگانه ای برآن نهاده‌اند. نام هریک از گاهان پنجگانه، از نخستین واژه‌ای که بدان آغاز می‌شود، گرفته شده است؛ جز نام گاه یکم (اهونود گاه) که با نام نیایش «یَثَه آهووَیرْیو...»[1] پیوند دارد. این نیایش روزگاری در آغاز این گاه جای داشته است و اکنون در «یسنه» (هات ۲۷، بند ۱۳) جای دارد.

واژهٔ «گاه» («گاثا» در اوستا) به معنی «سرود» است و «گلدنر» و «میه» آن را به مفهوم سرود و سخن منظومی می‌دانند که در میان نوشتارهای منثور می‌آمده و پاره‌های آنها را بهم می‌پیوسته است و احتمال می‌دهند که سبب گسیختگی کنونی در میان برخی از بخشهای گاهان، از میان رفتن نوشتارهای منثور و برجا ماندن پاره‌های منظوم آنها باشد. امّا «نیبرگ» این فرضیه را بکلّی رد می‌کند و می‌گوید هیچ دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد.[2] در زبان سنسکریت نیز این واژه به همین صورت و به همین مفهوم بکار رفته است. در زبان پارسی میانه (پهلوی) «گاس» (و جمع

۱. ـــه همین. درپاد.
۲. دینها. ص ٤٦١.

آن «گاسان») آمده و در فارسی بعضی آن را «گات» (و در جمع «گاتها») و برخی «گاه» (و در جمع «گاهان») نوشته اند.

هریک از «گاهان» پنجگانه یک یا چند هات را دربر می‌گیرد و هر هات شامل چندین بند است که اینک، تعداد این هاتها و بندها و چگونگی آنها را به ترتیب بررسی می‌کنیم:

۱. **آهونَوَدْ گاه:** دارای هفت هات (یسنه، هاتهای ۲۸ تا ۳٤) و یکصد بند است و هر بند آن، سه سطر شانزده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۹).

۲. **اُشْتَوَدْ گاه:** دارای چهار هات (یسنه، هاتهای ٤۳ تا ٤٦) و شصت و شش بند است و هر بند آن، پنج سطر یازده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از چهارمین هجاست (٤+۷).

۳. **سپَنْتَمَدْ گاه:** دارای چهار هات (یسنه، هاتهای ٤۷ تا ۵۰) و چهل و یک بند است و هر بند آن، چهار سطر یازده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از چهارمین هجاست (٤+۷).

٤. **وُهوخْشْتَر گاه:** دارای یک هات (یسنه، هات ۵۱) و بیست و دو بند است و هر بند آن، سه سطر چهارده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۷).

۵. **وَهیشتوایشْت گاه:** دارای یک هات (یسنه، هات ۵۳) و نه بند است و هر بند آن، چهار سطر دارد که دوتای از آنها کوتاه و دوتای دیگر بلند است:

الف. سطرهای بلند، نوزده هجایی است و درنگ میان هجاها، یک بار پس از هفتمین و بار دیگر پس از چهاردهمین هجاست (۷+۷+۵).

ب. سطرهای کوتاه، دوازده هجایی است و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۵).

از آنچه گذشت، چنین برمی‌آید که شیوهٔ بیان «گاهان» گونه‌ای شعر هجایی (syllabic) است؛ امّا برخی از پژوهشگران اوستا هنوز هم در پذیرش این امر تردید دارند.

گذشته از هاتهای هفده گانهٔ گاهان، از پنجاه و پنج هات بازماندهٔ «یسنه» نیز، هاتهای ۳۵ تا ٤۱ را در اوستا «هپتنگ هایتیِ» (= هفت هات) خوانده و از آنها جداگانه نام برده‌اند؛ زیرا از نظر زبانی همانند گاهان است؛ جز آن که منثور است و گمان می‌رود که در زمانی نزدیک به زمان نگارش گاهان نوشته شده باشد.

برخی از پژوهشگران، هات ٤۲ را نیز دنبالهٔ این هفت هات به شمار می‌آورند؛ امّا زبان و موضوع آن با هفت هات یکسان نیست و احتمال می‌رود که پس از آنها به نگارش درآمده باشد. در هر حال مجموع این هشت هات در میان هات ۳٤ (پایان «اهونود گاه») و هات ٤۳ (آغاز «اشتود گاه») جای دارد. همچنین هات ۵۲ درمیان چهارمین و پنجمین گاه جای گرفته و «هوشبام» نام دارد و نیایشی است که در هنگام بامداد می‌گزارند.

در اوستا «یَسْنَه» و در سنسکریت «یَجْنَ» و در پهلوی «یَزِشْن» به معنی ستایش و نیایش

و پرستش و قربانی است. درفارسی از این ریشه، یزد و ایزد و یزدان و جشن و جز آن بازمانده است.

سومین و بلندترین بخش اوستای کنونی را «یشت»ها تشکیل می‌دهد. واژهٔ «یشت» در معنی با «یسنه» یکی است و تنها فرقی که دارد این است که «یسنه» به مفهوم ستایش و نیایش و پرستش و قربانی به‌طور کلّی و «یشت» به معنای ستایش و نیایش و پرستش و قربانی ویژهٔ ایزدان و مینُویان معیّنی است.

این بخش از اوستا شامل بیست و یک «یشت» است که نام بیشتر آنها از نام ایزدانی که سی روزماه در ایران باستان به نام آنها بود، گرفته شده و ویژهٔ ستایش و نیایش و پرستش آن ایزدان و بردن قربانی و پیشکشی نزد آنان است. شمارهٔ «یشت»ها در روزگار باستان بسی بیشتر از امروز بوده و نام و نشان «یشت»های گم‌شده از راه برخی از کتابها به‌دست ما رسیده است. درمیان «یشت»های موجود نیز پریشانی و آشفتگی فراوان هست و زبان و شیوهٔ نگارش آنها هماهنگی کامل ندارد. می‌توان «یشت»های کنونی را به دو دستهٔ کوتاه و بلند، بخش کرد. در «یشت»های کوتاه، شیوهٔ نگارش بسیار نارسا و ساختگی و تازه است؛ امّا «یشت»های بلند، زبانی پخته و کهنسال دارد با تمام زیباییهای لفظی و آراستگیهای معنوی و کهن‌ترین و شیواترین چکامه‌های ایرانی دوران باستان به‌شمار می‌آید.

«یشت»ها مانند گاهان منظوم است؛ امّا وزن شعرهای آنها، یکنواخت و محدود نیست و می‌توان گفت که زبان اوستایی هنگام سرایش «یشت»ها بسیار پخته‌تر از زمان سرودن گاهان شده و آمادهٔ پذیرش معنیهای وسیع‌تری گردیده و از نظر وزنهای شعر و گسترش هرچه بیشتر دایرهٔ آنها برای شاعر نیز گامهایی به‌پیش برداشته بوده است.

فصلهای هریک از «یشت»ها را «کرده» (= بخش، فصل) می‌نامند و هر کرده، چندین بند دارد.

بخش کوتاهی از اوستا، «ویسپِ‌رَتو» (ویسپرَد) نام دارد. این بخش در شیوهٔ نگارش و موضوع، بسیار همانند «یسنه» است و سرودهای کوتاهی را در ستایش رَدان و پاکان و پارسایان و همهٔ آفرینش نیک اهورایی دربر می‌گیرد. برخی احتمال می‌دهند که «ویسپرد» در اصل بخش و دفتر جداگانه‌ای از اوستا نبوده، بلکه پیوست «یسنه» به‌شمار می‌آمده است؛ بویژه که می‌دانیم معمولاً در جشنها و آیینهای دینی زرتشتیان، «ویسپرد» به‌تنهایی خوانده نمی‌شود و غالباً آن را همراه «یسنه» می‌خوانند و در بسیاری از موردها «وندیداد» را هم با آن می‌سرایند. امّا هنگامهایی از سال هست که بویژه «ویسپرد» می‌خوانند و آن هنگام هریک از شش گهنبار[1] سال است و سرایش «ویسپرد» در این هنگامهای ششگانه را «گهنباران ویسپرد» می‌نامند.

←

فصلهای «ویسپرد» را مانـند فصلهای «یشت»ها «کرده» می‌خوانند و هر کرده، بندهایی را شامل می‌شود. بنا بر نظرهای گوناگون اوستاشناسان، «ویسپرد» به بیست و سه یا بیست و چهار یا بیست و شش یا بیست و هفت کرده بخش شده است.

«خرده اوستـا» (در پهلوی «خُرتَک اَوِسْتاک» یعنی «اوستـای کوچک») در واقع بخش ویژه و جداگانه ای از اوستا نیست؛ بلکه گزیده‌ای است از سراسر نامهٔ دینی زرتشتیان که در نمازها و نیایشها و جشنهای گوناگون و هنگام سُدره‌پوشی و کُشتی بندی و در مراسم زناشویی و آیین یادبود درگذشتگان و جز آن خوانده می‌شود. انـدازهٔ نوشتارهای «خرده اوستا» در دست‌نویسهای مختلفی که از آن برجا مانـده، یکسان نیست و هر کس بنا بر نیـازی که داشته، بخشهای بیشتر یا کمتری را در دست‌نویس خود گردآورده است. جای برخی از پاره‌های «خرده اوستا» را در بخشهای موجود اوستا می‌توان پیدا کرد؛ امّا بعضی از قسمتهای این گزیده، یادگار نسکهای گم شدهٔ اوستاست.[۱]

در پی معرّفی اجمالی بخشهای اوستای موجود، اکنون نگاهی به محتوای این نامهٔ کهن می‌افکنیم تا دورنمایی از گسترهٔ اندیشه و فرهنگ ایرانیان روزگار باستان را بنگریم. در این بررسی کوتاه، نخست می‌پردازیم به گاهان که قانون اساسی و گوهر اصلی دین مزداپرستی است.

زرتشت اندیشه‌ور و دادگذار ایران باستان در گاهـان پنجگانهٔ خویش، همچون شاعری پرشور و فیلسوفی ژرف‌بین، بنیادی‌ترین پرسشهایی را که در زمان وی در برابر آدمی مطرح بوده است ــ و بسیاری از آنها هنوز هم مطرح است ــ به‌میان می‌کشد و چون جوینده‌ای سخت‌کوش و دریادل، در پی گشودن چیستانهای زندگی برمی‌آید.

در گاهان نشانی از اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن آریایی و پرستش و نیایش ایزدان فراوان شمار باستانی آریاییان و بردن قربانیهای خونین نزد آنان، به چشم نمی‌خورد و آشکار است که پیام‌آور دین مزداپرستی، می‌خواهد آدمی را از پیچ و خم دستگاه یزدانْ شناخت ابتدایی کوه‌نشینان و بیابان‌گردان رهایی بخشد و به دینی روشن و خردپذیر فراخواند. به‌دیگر سخن، بازتاب عمده‌ترین پیام اجتماعی ـ اقتصادی زرتشت، یعنی گذار از بیابان گردی و شُبانیِ پرخشم و خشونت نخستین به روستانشینی و کشاورزی و گله‌پروری آرام را در جنبه‌های دینی و اخلاقی آموزشهای وی نیز می‌توان دید.

در آموزشهای زرتشت، مقصود از آفرینش و نتیجهٔ زندگی این است که آدمی در آباد کردن

۱. ← گفتبار درباد.

---

۱. دربارهٔ «وندیداد» در پیشگفتار دفتر ششم جداگانه سخن گفته‌ام.

جهان و شادمانی خود و دیگران بکوشد و با «اندیشهٔ نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک»، خود را شایستهٔ رسیدن به اوج کمال و پیوستن به بهروزی جاودانی نشان دهد. زرتشت، پیروان خویش را از دلبستگی به جهان و شادخواری و زندگی شکوهمند، بازنداشته و هرگز این جهان را به بهانهٔ کوتاهی و زودگذریِ دوران زندگی آدمی در آن، نکوهش نکرده است. نگاهی به گاهان پنجگانه، این نکته را به خوبی روشن می‌کند که سرایندهٔ این سرودهای باستانی، راهنمای بهروزی آدمی در زندگی فردی و اجتماعی است و با گوشه گیری و بی پروایی نسبت به کار جهان، هیچ گونه میانه‌ای ندارد. به سخن دیگر، زرتشت کوتاهی زندگیِ یک تن در این جهان را نمی‌نگرد؛ بلکه به مجموع زندگی آدمیان و کار و کوشش زنجیروار و پیوستهٔ آنان نظر دارد و می‌گوید در این راستاست که هرکس «خویشکاری» خود را بجای می‌آورد و نقش ویژهٔ خویش را در این منظومهٔ عظیم و نمایش بزرگ، برعهده می‌گیرد.

آموزشهای زرتشت، آدمی را آفریدهٔ پاک و بی‌آلایش «اهوره‌مزدا» و همکار و یاور آفریدگار در گسترش و تکامل آفرینش و پیکار با نیروهای اهریمنی می‌داند؛ نه گناهکاری ازلی که باید همواره روی از خوشی بگرداند و نفس خویش را بکشد و انواع شکنجه‌ها و هول و هراسها را برتابد تا بخشوده و رستگار شود. زرتشت مانند «بودا» نمی‌گوید: «رهایی هرکس در نیستی اوست.» و آدمی باید از همهٔ لذّتهای این جهانی دست بشوید و در گوشه‌ای به ریاضت بپردازد؛ بلکه می‌گوید: آدمی برای کامروایی فردی و اجتماعی آفریده شده و زندگی ستیزه و مبارزهٔ دیر پایی است میان نیکی و بدی و برماست که همواره پشتیبان راستی و درستی و رهرو راه نیکی باشیم و با زشتی و تباهی و بدی نبرد کنیم.[1]

یکی از درخشان‌ترین نمودهای پیام و آموزش زرتشت، این است که نشانی از تعبّد و پذیرش چشم و گوش بسته در آن نیست. او پیروان خویش را از فرمانبری کورانه و ناآگاهانه بازمی‌دارد و می‌گوید: آنچه را که از من می‌شنوید، با خِرَدِ درست و مَنِشِ پاک و روشن خویش بسنجید و ارزیابی کنید و آنگاه بپذیرید.[2]

مدار آموزشهای زرتشت در گاهان، باور به خداوندیِ «مزدا اهوره» آفریدگار یگانه و وجود دو «مینو»ی همزاد یا دو «مینو»یِ آغازین آفرینش یعنی «سْپِنتْ مَینیو» (سپند مینو یا مینوی وَرجاوندِ آفرینش) و «اَنگرَه مَینیو» (انگرمینو یا مینوی ستیهنده و دشمن) در برابر یکدیگر است.

فروزه‌های هفت گانهٔ «مزدا اهوره» ــ که «سپند مینو» برترین آنهاست ــ رهنمون

۱. دینشاه ایرانی: اخلاق ایران باستان، ترجمهٔ عبدالحسین سپنتا، ص ۹ ـ ۷.
۲. یسـ . ۳۰، بند ۲.

آفریدگان به رستگاری و بهروزی‌اند و در این میان نقش «اَشَه» از همه نمایان‌تر است و «اَشَوَنان» (رهروان راه «اَشَه»)، در ناسازگاری و ستیزه‌ای همیشگی با «دُروَندان» (پیروان «دُروج») قرار دارند. کمتر بندی از گاهان هست که در آن سخنی از «اشه» به میان نیامده باشد.

جهان‌بینی بنیادی زرتشت بر ناسازگاری این مینوانِ دوگانه و برخویشکاری فروزه‌های هفت‌گانه و سه نهادِ «اندیشهٔ نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک» استوار است و نبرد مینوانِ ناسازگار، موضوع اصلی هستی و درون‌مایهٔ آفرینش را تشکیل می‌دهد. در این کشمکش گران، همهٔ آفریدگار نیک، هواخواه و پشتیبان «سپند مینو»یند و او را در برابر «انگرمینو» تا پیروزی واپسین یاری می‌کنند.

بنیاد آموزش و فلسفهٔ زرتشت با کهن‌ترین باورهای آریاییان ــ که به دورهٔ زندگی مشترک هندوان و ایرانیان می‌پیوست ــ تضادّ آشتی‌ناپذیر داشت. زرتشت متفکّر جسور و نوآوری بود که اندیشه‌ها و باورهای انقلابی خویش را با دقّت و تیزبینی فیلسوفی روانشناس و جامعه‌شناس و اندیشه‌وری بلندپرواز و آینده‌نگر و شاعری پرشور و هنرمند، در پنج سرود جاودان خود به یادگار گذاشت.

بسیاری از دانشوران و اوستاشناسان برآنند که «امشاسپندان» هفت‌گانه در اوستای نو را باید وجودهای تجسّم یافته‌ای از صفتها و فضیلتهای آهیخته[1] «مزدا اهوره» یا فروزه‌ها و پرتوهای هستی آفریدگار دانست که در آموزه‌های گاهانی بدانها برمی‌خوریم. در گاهان به هیچ‌روی با وجودهای مجسّمی به نام «امشاسپندان» سروکار نداریم و حتی از ترکیب «امشاسپند» نیز در این سرودها اثری نمی‌بینیم. قائل شدن به چنین وجودهایی در گاهان، مغایر با گوهر اصلی پیام و آموزش زرتشت است و برخی از گزارشگران و پژوهندگانِ این سرودها را دچار وسوسه و اشتباه کرده و به بیراهه کشانده است.

«تاراپوروالا» فروزه‌های آفریدگار را به دو گروه سه‌تایی بخش می‌کند[2] و این گروهها را با جنس خود متمایز می‌شمارد. در طرح او، نخستین سه فروزه (یعنی «اَشَه وَهیشْتَ»، «وُهومَنَه» و «خْشَثْرَه وَیرْیَه») نرینه[3] و دومین سه فروزه (یعنی «سْپِنتَ آرمَیتی»، «هَورْوَتاتَ» و «اَمِرِه‌تاتَ») مادینه‌اند.

این گروهها به ترتیب نمایشگر جنبه‌های پدری و مادری آفریدگار جهان نسبت به هستی و

1. abstract

۲. «تاراپور والا» در طرح خود، از «سپند مینو» یا «سپندترین مینو» ــ برترین فروزهٔ «مزدا اهوره» ــ نام نمی‌برد.
۳. این نامهای سه گانه از نظر دستور زبان اوستایی خنثی به شمار می‌آید.

آفرینش اند. از جنبهٔ «پدر-خدایی، اردیبهشت» نماد راستی و نیکوکاری و اراده و خواست و اندیشهٔ آفریدگار است که در سراسر جهان هستی روان و پویاست و آدمی با پیمودن راه دانش و آموزش و کاربندی اندیشه، می‌تواند بدان دست یابد. «بهمن» نماد اندیشه و منش نیک و آگاهی و آموزش آفریدگار است و آدمی می‌تواند از راه مهرورزی به همهٔ پدیدارهای نیک آفرینش، بدان برسد. «شهریور» نماد کار و نیروی آفرینش و توان چیرگی بر جهان هستی در وجود آفریدگار است و آدمی با یافتن جای ویژهٔ خود در گسترهٔ هستی و خدمت به نیروهای نیکی و روشنایی، می‌تواند بدین نماد بپیوندد.

از جنبهٔ «مادر-خدایی، سپندارمذ» نماد پایداری و استواری آفریدگار و مظهر ایمان و کوشش در راه آبادانی جهان است.[1] «خرداد» نماد کار پیوسته و همیشگی «اهوره‌مزدا» و مظهر جنبش و تکاپو در راه پیوستن به کمال است. «امرداد» نماد گوهر ابدی جهان و جاودانگی آفرینش «اهوره‌مزدا»ست و آدمی با بدست آوردن دریافتی ژرف از هستی و نمودها و نمادهای آفرینش، می‌تواند به جاودانگی بپیوندد.

سه فروزهٔ اوّل، صفتهای اهوره‌مزدا را به‌عنوان آفریدگار «روان» و سه فروزهٔ دوم، ویژگیهای او را به‌عنوان آفریدگار «مادّه» نمایش می‌دهند.[2]

آدمی «اردیبهشت»، «بهمن» و «شهریور» را به ترتیب از راه «دانش»، «مهرورزی» و «خدمتگزاری» ادراک می‌کند. این سه با «سر» و «دل» و «دست» آدمی پیوند دارد. امّا برای پیوستن به «اهوره‌مزدا» و دریافت کامل او، باید دانش اندوختهٔ آدمی با مهر و شور زندگی درآمیزد و گلهای شکوفان این آمیزش، به گونهٔ خدمتگزاری به بشریّت به‌بار آید. تنها در آن حالت است که رهرو این راه، به ایمان استوار «سپندارمذ» و کمال «خرداد» و جاودانگی «امرداد» می پیوندد.

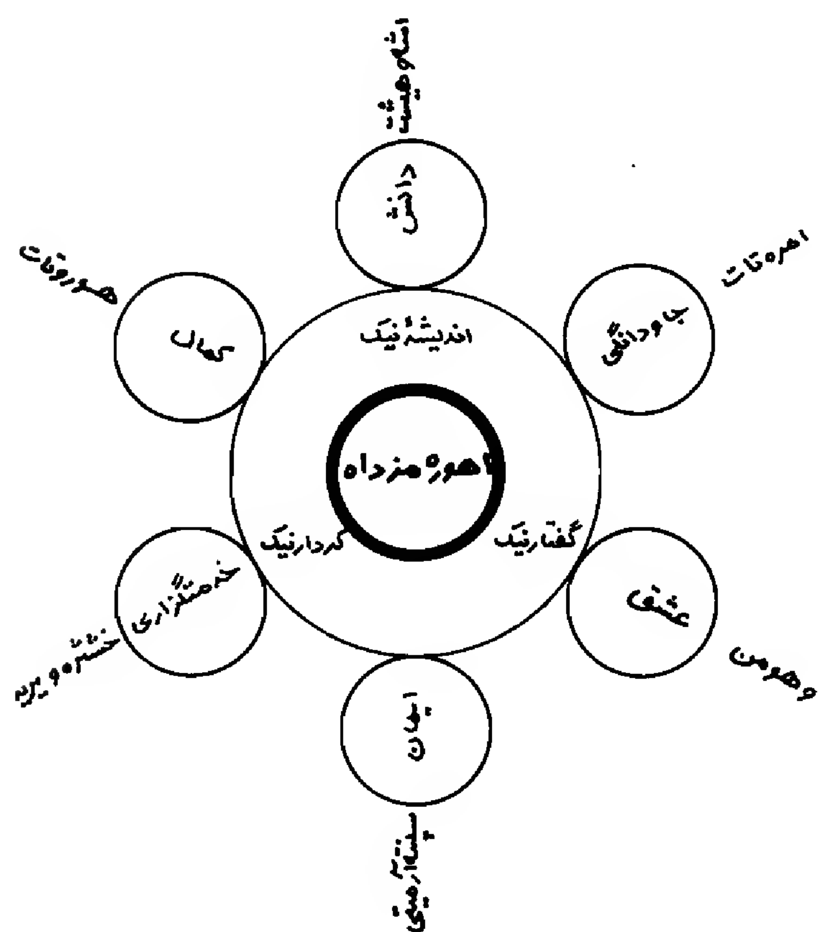
از آنچه گفته شد، دایره‌ای پدید می‌آید که می‌توان آن را «دایرهٔ کمال» خواند.[3]

۱. «آرمَیتی» یا «سپندارمذ» را «مادر زمین» و دختر «اهوره‌مزدا» خوانده‌اند و او را نمایشگر برجسته‌ترین تجلّیات زنانگی می‌شناسند و با «مادر جهان» نزد هندوان می‌سنجند (← یاد. زیر سپندارمذ).

۲. در فلسفهٔ کهن هندی نیز نظیر این فروزه‌های دوگانهٔ «روان» و «مادّه» از آفریدگار جهان، وجود دارد.

3. Irach J.S. Taraporewala: The Circle of Perfection, Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1943

دایرهٔ کمال


اَشَه وهیشتَه
دانش
اَمِره تات
جاودانگی
هَورِوتات
کمال
اندیشهٔ نیک
اهوره‌مزداه
گفتار نیک
کردار نیک
عشق
وهومن
خدمتگزاری
خشثره‌وییریه
ایمان
سپنته‌آرمیتی

اندیشه‌ها و آموزشهای زرتشت در مکتبهای فلسفی و نهادهای گوناگون دینی روزگاران کهن، بازتاب گسترده‌ای داشته و تأثیرهای آشکار و شناختنی برجا گذاشته است. در این راستا کتابها و گفتارهای فراوانی به نگارش درآمده که بحث دربارهٔ آنها از گنجایش این گفتار بیرون است.

در عصر جدید نیز ــ با آن که هزاره‌ها از روزگار زندگی زرتشت می‌گذرد و شرایط فکری و اجتماعی در جامعه‌های انسانی، دگرگونیهای بسیار یافته است ــ بسیاری از دانشوران و فرهیختگان جهان، سرودهای فرزانهٔ کهن ایرانی را به دیدهٔ اعجاب و تحسین می‌نگرند و برداشتها و دریافتهای آگاهانه و زیرکانه‌ای از آنها دارند که آشنایی با پاره‌ای از آنها می‌تواند برای خوانندهٔ ایرانی نیز دلپذیر و آموزنده باشد.

«ژ. دومزیل»[1] زرتشت را بزرگترین مصلح دینی و اجتماعی می‌داند که تاریخ ادیان به خود دیده است. وی می‌نویسد: «عمل اصلاحی زرتشت در آیین کهن ایرانیان، در حدّ کمال و جنبهٔ اقتصادی این اصلاح بسیار قوی بود و بر بنیاد این اصلاح، اقوام آریایی از حالت بیابان‌گردی به شهرنشینی و ده‌نشینی درمی‌آمدند و چریدن گله‌ها برزمینهای متعلّق به هر قوم و قبیله محدود می‌شد.

در اصول اخلاقی و مذهبِ پیشنهادیِ زرتشت، کشمکشهای زودگذر و گهگاه ایزدان و دیوان، به یک نبرد همیشگی و بنیادی میان نیروهای نیکی و بدی درمی‌آید. سراسر زندگی هریک از گروندگان به آیین زرتشت، پیکاری درونی است که باید برضدّ نیروهای بدی آغاز کند و برآنها پیروز شود و این کشمکش، بخشی از جنگ عظیمی است که از ازل میان دو روان نیکی و بدی آغاز شده و تا ابد نیز ادامه خواهد داشت.

زرتشت جسورانه به‌نحو قابل ملاحظه‌ای از تشریفات مذهبی کاست و کارهایی از قبیل بردن قربانیهای خونین برای خدایان و نوشیدن شراب را ناروا شمرد و اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را همچون چراغ راهنمای آدمیان در نبرد میان نیکی و بدی قرار داد.»[2]

«ح. ک. ایرانشهر» می‌گوید: «قانون تضاد و جنگ و ستیزه و دفع و جذب و کشش و کوشش، تا جهان باقی است، پایدار خواهد بود. محرّک چرخهای گردونهٔ خلقت و محور انقلاب و تکامل طبیعت، همین قانون است و در هیچ‌یک از ادیان معروف، حکمرانی این قانون تضادّ و دوگانگی، به‌قدر دین زرتشت تحقیق و تجلیل و تمجید نشده است. می‌توان گفت که مبنای فلسفهٔ

1. G. Dumézil

۲. تمدن ایرانی: نوشتهٔ چند تن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، ص ٤ - ٨١.

اخلاقی و حیاتی در دین زرتشت، همین قانون است و بس.»[1]

«پ. ژ. دومناش»[2] زرتشت را در اندیشه و گفتار و کردار، دوستدار و پیرو نیکی و دشمن بدی می‌داند و او را پاسدار بینوایان و ستمدیدگان در برابر ستم بیدادگران و نگاهبان «گاو» حیوان ده‌نشینان و شهرنشینان در برابر غارتگری چادرنشینان می‌شمارد. وی می‌نویسد: «پیام زرتشت بسیار ساده است و اگر حالت خشن و بدوی آن را کنار بگذاریم، بسیار دشوار می‌نماید که بتوانیم او را در زمان و فضای معیّنی قرار دهیم.»[3]

«دونالد ن. ویلبر»[4] در کتاب خود به‌نام «ایران» می‌نویسد: «ایرانیان نسبت به هدف و معنای زندگی هم نظری داشته‌اند. به‌طور کلّی می‌توان گفت که غایت آمال ایرانی در زندگی، اندیشهٔ نیک و گفتارنیک و کردارنیک است که از آموزشهای دین مزدا یا زرتشت به‌شمار می‌آید و این دین، یکی از دینهای بزرگ فلسفی جهان است که اصول عقاید لاهوتی و اخلاق عملی را بنیاد نهاد. به‌موجب این اصول که بعدها معمول شد، هریک از آدمیان باید همواره در راه حق و نیکی و به‌زیان تیرگی و دروغ پیکار کند.»[5]

«جکسن»[6] در کتاب «پژوهشهای زرتشتی» خویش می‌نویسد: «دین ایران قدیم، یکی از دینهای مهمّ جهان است که ارزش و اهمیّت ذاتی دارد. درمیان کتابهای دینیِ ملل، کمتر کتابی است که مانند کتاب زرتشتیان دربارهٔ نیکی و بدی حاوی چنان نظر روشنی باشد و چنان آموزشهای والای اخلاقی مربوط به وظیفهٔ آدمی را بیان کند. کمتر دینی مانند دین ایرانیان، در لزوم پاکیزه نگاهداشتن تن و روان تا این اندازه تأکید کرده است...

زرتشت یک شخصیّت تاریخی است. کتاب «گاثاها» ــ که کهن‌ترین بخش اوستاست ــ او را مردی مؤثّر و نافذ و پرشور نشان می‌دهد که به آموزش و رهنمونی مردمان می پردازد و هرکس که حضور او را درک می‌کند، شیفته و مجذوب او می‌شود...

دین زرتشت که مانند شعلهٔ فروزانی روشنی بخش سرزمین پهناور ایران گردید، البته به‌طور ناگهانی پدید نیامد؛ بلکه نتیجهٔ تکامل عقاید دینیِ پیشین بود که در ایران کهن وجود داشت. از منابع زرتشتی مانند «دینکرت» برمی‌آید که زرتشت با خرافه‌پرستی و جادویی که یادگار

۱. حسین کاظم‌زاده ایرانشهر: اساس فلسفهٔ اخلاقی دین زرتشت، یادنامهٔ دینشاه ایرانی، ص ۷ــ۶۶.

2. P.J. de Menasce

۳. تمدن ایرانی، ص ۸۷ و ۹۰

4. Donald N. Wilber

۵. ایران از نظر خاورشناسان: نوشتهٔ گروهی از دانشوران اروپایی و آمریکایی، ترجمهٔ دکتر رضازاده شفق، ص ۸۱.

6. A.V. Williams Jackson

روزگاران دیرینه بود، مبارزه کرد و به آیین ایرانیان جنبهٔ مینوی و پاک و پیراسته‌ای داد و مردمان را به راه رهایی و ایمنی رهنمون گردید...

آموزشهای اخلاقی زرتشت بر بنیاد دوگانه گرایی [1] استوار است و تفاوت اساسی که با آموزشهای «اوپانیشاد» هندوان دارد، این است که در آن جا مردمان به ریاضت و روی گردانیدن از جهان و دوری از زندگی عملی فراخوانده می‌شوند؛ حال آن که در آیین زرتشت، همهٔ آموزشها انگیزهٔ کوشش و کار و پای نهادن در راه پیشرفت زندگی است. یکی از اصول مهمّ این آیین، آموزش «اختیار» است. بنابراین اصل، آدمی اختیار دارد که در زندگی از نیکی و بدی، یکی را برگزیند و البته بهروزی از آن کسی است که در راه نیکی گام گذارد و با اهریمن و دستیارانش به نبرد برخیزد...

بنابر آموزشهای زرتشتی، بهترین راه در زندگی، راه میانه روی است. روی گردانیدن از خوشیها و لذّتهای پسندیدهٔ جهان و غرقه شدن در شادیها و کامجوییها، هیچ کدام شایستهٔ آدمی نیست. بنیان نهادن خانواده و پرورش فرزندان برومند، پیروی از راستی و کار و کوشش، پرداختن به آبیاری و کشاورزی و پرورش جانوران سودمند و نابود کردن جانوران زیانمند، همه و همه جزو آموزشهای آیین زرتشتی است.» [2]

«اومستد» [3] می‌نویسد: «مبتکر آموزشهای دینی زرتشتی، خود زرتشت و مردم آریایی نژادند. این آموزشها که از ساده‌ترین عقاید آریایی کهن مایه گرفته، به‌تدریج تکامل یافته و به مرحله‌ای رسیده که هیچ‌یک از افکار دینیِ ملل آریایی در والایی و لطافت به پایهٔ آن نرسیده است.» [4]

«مور» [5] در کتاب «تاریخ ادیان» می‌گوید: «هندوان از قدیم‌ترین زمان، یعنی از زمان ظهور برهمنان، گرایش به نوعی وحدت داشتند که گاه به شکل فلسفی و زمانی به گونهٔ وحدتِ وجودی در می‌آمد. آنان جهان بیرونی را اعتباری و رهایی را در گسستن از این جهان و کشتن دلبستگیها و شهوتها می‌دانستند و به گوشه گیری و ریاضت و اندیشه و کوشش برای پیوستن به مرحلهٔ بیخودی عقیده داشتند. امّا ایرانیان غیر از هندیان بودند. بویژه محیط سخت و خشن ایران و سرما و

۱. منظور «ثنویّت» نیست؛ بلکه اشاره‌ای به ستیزهٔ ابدی میان «دومینو» در سامان آموزهٔ اخلاقی گاهانی است.

۲. ایران از نظر خاورشناسان... ص ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲.

3. A.T. Olmstead

۴. همان. ص ۱۳۸ - ۱۳۷

5. George Foot Moore

گرمای شدید و دیگر نیروهای چیرهٔ طبیعت، ایرانیان را به مبارزه با نیروهای چیرهٔ ناسازگار و آگاهی و کوشش وادار ساخت و روان ایرانی برخلاف روان هندی، بیشتر به زندگی عملی توجّه کرد. کلّیهٔ این ویژگیهای ایرانیان در دین آنان مندرج است. از این روست که امر پیکار سخت میان نیروهای نیکی و بدی در کار است و اگرچه بدی از آغاز و تا مدّتها چیرگی پیدا می‌کند؛ امّا ایرانی به پیروزی نهایی نیکی بر بدی ایمان دارد و هرگز نومید نمی‌شود و دست از پیکار نمی‌کشد. راه رهاییِ آدمی در گریز از جهان نیست. آدمی باید پای در میدان گذارد و با بدی بستیزد تا پیروز شود. چیرگی این روح مردانگی و بلندهمّتی در نهاد باورداشتهای ایرانیان بود که دین زرتشت را تکامل بخشید.»[1]

«میلز»[2] دربارهٔ «گاهان» می‌نویسد: «زرتشت برای ما سخنانی آورده که هر هجای آن از فکر انباشته است. فشردگی فکر در آن به اندازه‌ای است که مانند ندارد. این دستورهای سه هزار سال پیش، امروز ما را از بندها رهایی می بخشد. حق‌ناشناسی است اگر آنها را نادیده گیریم یا پنهان سازیم . . .

حق داریم و می‌توانیم به آزادی بگوییم که اوستا کهن‌ترین سند دین درونی است که جوینده و آزمایندهٔ منش و گفتار و رفتار [نیک] است . . .

زرتشت خدایی را به‌ما می‌شناساند که صفتهای نیکش گرداگرد او را گرفته و او را در بند گذارده و از این راه، ذات خدای بزرگ را از گناهِ روان ساختنِ بدی رهایی داده است. پس خدای نیک او، تنها در منش از همه برتر است؛ نه در تواناییِ بی بندِ مادّی که هستی را درهم ریزد و آیینِ نهادهٔ خود را تباه سازد. این کوششی بزرگ برای نگاهداشت آزرم خدا بود. شگفت فکری است برای آن زمان و شگفت است برای همهٔ زمانها اگر بتوانیم چشمان خود را برای دریافت آن باز کنیم . . .

اگر داستان اندیشهٔ آدمی را ارزشی است، اوستا پایهٔ بلندی در این داستان دارد. اوستا کهن‌ترین جویندگی معنوی را دربر دارد و از نظر نفوذ بی اندازه‌ای که در خداشناسی یهودی و مسیحی داشته، در پرداخت دین و ساخت سرنوشت روان آدمیان، اثر برّنده و کاری دارد. هرگز کسی به هیچ زبانی، بلندی شگرف این کهن‌ترین تکّه‌های اوستا (گاثاها) را رد نکرده است. کجا در فکر آدمی، چنین بلندی و شکوهی یافت شده است؟»[3]

۱. همان. ص ۱۴۷ ــ ۱۴۶.

2. Lawrence Heyworth Mills

۳. به نقل م. معدّم: سرود بنیاد دین زرتشت، ایران کوده شمارهٔ ۱۲، ص ۸ ـ ۵.

مورخان شوروی در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم»، هنگام بحث دربارهٔ مأخذهای تاریخ و فرهنگ ایران، می‌نویسند: «از مآخذ کتبی باید پیش از همه اوستا را نام برد. این کتاب، قدیم‌ترین اثر و یادگار اقوام آریایی است و زندگی ایشان در دوران بسیار قدیم و نخستین مدارج تکامل اجتماعی در آن منعکس شده است...

اوستا کتابی یکدست نیست و هر بخش آن مربوط به عصری جداگانه است و بدین جهت مطالعهٔ این اثر بسیار دشوار است. قدیم‌ترین بخش آن یعنی گاثاها دورهٔ جماعت بدوی بدون طبقه را منعکس می‌کند.» [۱]

«امیل بنونیست» [۲] می‌نویسد: «مزداپرستی شکل ایرانی آیین کهنی است که روزگاری دین مشترک اقوام هند و ایرانی بوده و از این رو در ریگ‌ودا نامهٔ کهن دینی هندوان و اوستا عقاید همانندی پیدا می‌شود که گاه با عبارتهای مشابهی نیز بیان شده است. نام بسیاری از خدایان نیز قابل تطبیق است... مزداپرستی مذهبی است عملی و معنای حقیقی آن، از آیینهای مذهبی فراتر است. آموزشهای این دین، درسهای اخلاقی را دربر دارد و در عین حال با افسانه‌های اساطیری درآمیخته است. جدال و کشمکش دایم میان ایزدان و دیوان (نیروهای نیکی و بدی) بازتابی از شیوهٔ زندگی قبیله‌هاست که همواره با هم در نزاع بودند و لازم بود که از زمینهای خود دفاع کنند یا برای دامهای خود، چراگاههای تازه بدست آورند.» [۳]

«بنونیست» در بیان تفاوت اساسی میان محتوای فلسفی و فکری «گاهان» و «اوستای نو» و درآمیختگی بخش اخیر با اعتقادات کهن آریایی می‌نویسد:

«علی‌رغم قدمت گاهان که گونهٔ بسیار کهن زبان گاهانی گواه آن است، این سرودها باستانی‌ترین مرحلهٔ دین ایرانی را نمی‌نمایانند. زرتشت با دین‌آوری خود در پی آن بود که ستایش بنیادهای مجرّد اخلاقی را جایگزین پرستش ایزدان باستانی گیتی سازد؛ همان ایزدانی که شکوه و فرّ آنها در یشتها ستوده شده است. یشتها اگرچه بعدها گردآوری شده‌اند، ولی عقاید و باوریهایی را می‌نمایانند که به دورانی کهن‌تر از گاهان تعلّق دارد. آیین زردشتی سخت کوشید که این باوریها را طرد کند؛ ولی بعدها ناگزیر شد که آنها را در خود مستحیل نماید. به‌سبب فقدان آگاهیهای تاریخی هنوز نمی‌توان از روی تفسیر و گزارش اوستا زمان و محل نشأت آیین زرتشت را به‌طور دقیق تعیین کرد و یا از چگونگی گسترش آیین مزدیسنا در ایران باستان آگاه شد.» [۴]

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم، ترجمهٔ کریم کشاورز، ص ۹ و ۳۳.

2. E. Benveniste

۳. تمدّن ایرانی (مآخذ پیش گفته)، ص ۷۷، ۷۹ و ۸۰.

۴. امیل بنونیست: دین ایرانی برپایهٔ متنهای مهمّ یونانی، ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، ص ۳.

همـو در جای دیگری، چگـونـگـی برخورد پیام زرتشـت بـا کـیشهای رایج در روزگار او و راه‌یافتن نهادها و باورهای کهن به دین جدید را شرح می‌دهد:

«بـه احتمال زیاد، آیـیـن زردشتی در آغاز یک نهضت مـحلّی در گوشه‌ای از ایران خاوری بود که هنوز مرزهای جغرافیایی آن معیّن نشـده است. این آیین نو با مقاومت و مقابلهٔ شدید کیشهای رایج مواجه شده و برای مدّتـی دراز نتوانست به برتری و چـیرگی کامل برسد و چـون گسترش یافت، دگرگون شد. کیش زردشتـی بـا آیینـهایـی که در پی بـرانداخـتن آنهـا برخـاسته بـود، درآمیخت و مزدیسنا به گونه‌ای بسیار متفاوت به ایران باختری رسید.»[1]

«میلز» نیـز دوگانگی اساسی «گاهان» و بخشهای مختلف «اوستای نو» را با نظری دقیق و انتقادی بررسی می‌کند:

«یک نفر اوستـاشناس، چنانـچه اوّل گاتاها را خوب مطالعه کند و بعداً به یشتها و وندیداد بـپـردازد، در واقع می‌توان گفـت چـنین شخصی از عالـم حـقیقت به سرزمـیـن افسانه‌ای قدم خواهد گذاشت. در گاتـاهـا پیامبـری را مـی بینیـد کـه در حال تلاش و کوشش و تحمّل سختی و مشقّت است؛ در صورتـی که در یشتهـا همیـن شخص را به صورت نـیمه خدای افسانه‌ای مشاهـده می‌کنید. هرچند افکـار اصولی در افسانه هـای یشتها و وندیـداد، کهن بوده و برخـی از آنها مسلّماً از گاتاها و ریگ‌وید هندوها نیز کهن‌تر می باشد، ولی به طور کلّی و فی المجموع، زمان تدوین یشتها و وندیداد بسیار متأخرتر از گاتاها می باشد.»[2]

از آنچه گذشت می‌توان نـتیجه گرفت که آموزشهای بنیادی زرتشت، سراسر درس اندیشه و فلسفه و دستـور زندگی عملـی آدمیان است و با آنـچه در بخشهای «اوسـتای نو» می‌خوانـیم، تفاوت اسـاسی و گوهری دارد. هم از این روسـت کـه در «گاهان» هیچ سخـنـی از معجزات و کرامات و کارهای خارق عادت و خرافات و مـوهومات و قربانیهـا و نذر و نیازها و نیایش و پرستش گروه انبوه ایزدان و خـدایـان و امشاسپـنـدان به‌میـان نمی‌آیـد و هـرچه هست، رهـنمونـی آدمـی به اندیشـیدن و خردورزی و فرهنگ‌پـژوهی و گزینش آزادانهٔ راه «اَشَه» و نیـکی و کوشش برای پیشرفت و آبادانی جهان است.



از گاهـان که بگـذریم، بـخشهای پـنجگانهٔ اوسـتای نو نیز از دیـدگاه خوانندهٔ فـرهنگ‌پژوه کنونی، گنجـیـنه هـای سرشاری است کـه بـرای شناخت اساطیـر و انـدیشه و فرهنگ کهن ایـرانی،

۱. همان. ص ۱۱۲

۲. ل. ه. میلز، به نقل موبد فیروز آذرگشسب در «**گاتها**، سرودهای زرتشت»، ج ۱ـ ص بیست و چهار.

می‌توان و باید آنها را بررسی و مطالعه کرد.

می‌دانیم که پیشینهٔ برخی از اسطوره‌ها و داستانهای پهلوانی و آیینهایی که در بخشهای پسین اوستا و نیز در پاره‌ای از کتابهای دینیِ زرتشتی به زبان پهلوی باقی مانده است، تا دوران فرهنگ و تمدّن مشترک هند و ایرانی می‌رسد و همهٔ نشانه‌های نخستین روزگار زندگی اجتماعی این اقوام را دربر دارد. این نهادهای کهن، پس از دگرگونی سازمانهای قبیله‌ای، توسعه و تکامل یافت و به گونهٔ قصه‌ها و روایتهای شفاهی جداگانه نزد هندوان و ایرانیان باقی ماند و پاره‌ای از آنها که ثبت و ضبط شده بود، در مرحلهٔ معیّنی به عنوان بخشی از متنهای مذهبی پذیرفته شد.

داستانها و روایتها و آیینهایی که در سرودهای ودایی هندوان باقی مانده، از این قبیل است و بویژه مشترک بودن بسیاری از نامها و پهلوانان داستانها و همانندی آیینها با آنچه نزد ایرانیان مانده است، ریشه و بنیاد یگانهٔ این یادگارهای قرون و اعصار را نشان می‌دهد.

در ایران نیز از لحاظ توسعه و تکامل و سپس ثبت و ضبط این میراث کهن، احتمالاً وضعی مشابه هند حکم‌فرما بوده و هرچند به نسبت آنچه برای هندوان باقی مانده، سهم ما بسیار کمتر است؛ امّا باید خشنود باشیم که دست‌کم بخشهایی از کهن‌ترین یادگارهای فرهنگی نیاکانمان را در دست داریم.

زرتشت در آموزش و دادگذاری خویش، همهٔ آیینها و نهادها و افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن آریایی را به کناری نهاد و نادیده انگاشت. امّا پس از وی و در طیّ دوران دراز گسترش و استقرار دین زرتشتی در سرزمینهای ایرانی و بویژه در نواحی باختری، نهادهای پیشین، پایگاه سنّتی خویش را بازیافتند و بسیاری از سرودهای باستانی آریایی در پیکر متنهای نوبافته شد و آمیزه‌ای شگفت از آموزشها و اندیشه‌های گاهانیِ زرتشت و اسطوره‌ها و آیینها و باورهای رایج دوران وی و روزگاران ناشناختهٔ پیش از او به نام دین «زرتشتی» یا «مزداپرستی» در مجموعه‌ای به‌نام «اوستا» گردآمد.

بنابراین، ناهمگونیها و تناقضهایی را که در میان «گاهان» و دیگر بخشهای اوستا به چشم می‌خورد ــ و گاه خوانندهٔ پژوهنده را دچار سردرگمی می‌کند ــ باید از این دیدگاه نگریست. با مطالعهٔ دقیق همهٔ بخشهای کتاب و رده‌بندی اسطوره‌ها و آیینها و باورها و نیز با پژوهش گسترده در آثار اوستاشناسان، شاید بتوان تا حدودی به سامان ویژه و چگونگی موضوع و محتوای هربخش از اوستا و پیوند آن با دیگر بخشها پی برد و مسیر طولانی تطوّر این نامهٔ کهن را بازشناخت.

پژوهش در مجموعهٔ «اوستا» ــ به همین صورتی که هست ــ غنیمت بزرگی است. از «گاهان» ــ کهن‌ترین بخش این مجموعه ــ جداگانه و به‌طور مشروح سخن گفته شد. در «یسنه» و «ویسپرد» و «خرده اوستا» افزون بر آشنایی با نمازها و نیایشهای ایرانیان مزداپرست، به مسائل

دینی و فرهنگی و اجتماعی بسیاری برمی‌خوریم که در کار شناخت مجموعهٔ فرهنگ ایرانی آموزنده و سودمند است. «یشتها» آگاهیهای فراوانی از جنبه های گوناگون زندگی ایرانیان باستان و اساطیر و داستانهای پهلوانی و گاه‌شماری و ستاره‌شناسی آنان در روزگاری که دست تاریخ به‌دامان آن نمی‌رسد، به‌خوانندهٔ امروزی می‌دهد و بسیاری از گوشه های تاریک حماسهٔ ملّی و تاریخ قوم و سرزمین ما را روشن می‌کند.[1]

۱. دربارهٔ محتوای «وندیداد» ← پیشگفتار دفتر ششم.

۵

قدیم‌ترین کسی که در اروپا دربارهٔ «زرتشت» و «اوستا» تحقیق کرد، «بریسون»[1] بود که کتاب او در سال ۱۵۹۰ ب.م. در پاریس منتشرشد. پس از او «توماس هاید»[2] خاورشناس انگلیسی در این زمینه کوشید و در سال ۱۷۰۰ ب.م. کتابی به زبان لاتین انتشارداد که از روی نوشته‌های یونانی، رومی، ایرانی و عربی گرد آورده بود.

انتشار این کتابها، «آنکتیل دوپرون»[3] فرانسوی را برانگیخت و او برآن شد که با پیروان دین زرتشتی از نزدیک آشنایی پیدا کند. بدین منظور در سال ۱۷۵۵ رهسپار هند شد و در سال ۱۷۵۸ به شهر «سورات»[4] ــ بندر ایالت بمبئی که مرکز پارسیان بود ــ رسید و تا سال ۱۷۶۱ در آن‌جا نزد دانشوری پارسی به‌نام «دستور داراب» به آموزش «اوستا» پرداخت. آنکتیل دوپرون ــ که با زبانهای ایرانی کم‌وبیش آشنایی داشت ــ آنچه را که از استاد خود می‌شنید، یادداشت می‌کرد و بدین گونه پس از سه سال، پیش‌نویس گزارش «زنْدِ اوستا»ی او پایان پذیرفت.[5]

آنکتیل دوپرون پس از پایان کار خود در «سورات»، در سال ۱۷۶۱ رهسپار «آکسفورد» شد و همهٔ دست‌نویسهای اوستا و پهلوی را که در هند گرد آورده بود با دست‌نویسهای اوستا و پهلوی کتابخانهٔ «بادلیان» مقابله کرد و در ۱۷۶۲ به پاریس بازگشت و یکصد و هشتاد دست‌نویس اوستا و پهلوی و سنسکریت و فارسی را که همراه برده بود، به «کتابخانهٔ شاهی» («کتابخانهٔ ملّی» کنونی) پاریس سپرد و پس از آن، مدّت ده سال به پژوهش در پیش‌نویسها و یادداشتهای خود پرداخت تا آن که در سال ۱۷۷۱ ترجمهٔ اوستای خود را ــ که نخستین ترجمهٔ

1. Barnabé Brisson 2. Thomas Hyde 3. A. Anquetil du Perron 4. Surat

۵. دربارهٔ شاگردی «آنکتیل دوپرون» نزد «دستور داراب» یکی از پارسیان هند به نام «جیوانجی جمشید مدی» کتابی تألیف کرده است: J.J. Mudi: Anquetil du perron and dastur Darab, Bombay 1916.

اوستا به یکی از زبانهای زندهٔ اروپایی است ــ به نام «زَنْدِ اوستا» در دو جلد در پاریس انتشار داد و خود در سال ۱۸۰۵ درگذشت.

از آن پس در حدود شصت سال کسی در اروپا کار تازه‌ای در زمینهٔ اوستاشناسی نکرد، جز «کلکر» آلمانی که «زَنْدِ اوستا»ی آنکتیل دوپرون را به زبان آلمانی برگردانید و در سالهای ۷۷ــ۱۷۷۶ در «ریگا» انتشار داد.[1]

اوستاشناسی با کار «اوژن بورنوف»[2] پایهٔ استوار علمی یافت. این خاورشناس فرانسوی مانند بسیاری از دانشوران سدهٔ نوزدهم، دریافت که زبان سنسکریت خویشاوندی نزدیکی با زبان اوستایی دارد و برای بیرون آمدن از چارچوب گزارش سنّتی نامهٔ دینی ایرانیان ــ که بنیاد استواری ندارد ــ باید به نامهٔ دینی کهن هندوان، «ودا» و دیگر نوشتارهای سنسکریت روی آورد.

بورنوف در سال ۱۸۳۳ هات یکم «یسنه» را با یادداشتهای فراوان منتشر کرد و پس از آن در سالهای ۴۶ ــ ۱۸۴۰ هات نهم «یسنه» را انتشار داد و در این کار، از ترجمهٔ سنسکریت اوستا اثر «نریوسنگ»[3] پسر «دهاول»[4] ــ موبد پارسیان هند در پایان سدهٔ دوازدهم میلادی ــ استفاده کرد. بورنوف پس از بررسی ترجمهٔ سنسکریت نریوسنگ ــ که آنکتیل دوپرون آن را با خود از هند به فرانسه آورده بود ــ دریافت که این ترجمه بنیاد علمی ندارد و از روی یکی از ترجمه‌های سنّتی پهلوی اوستا صورت گرفته و ترجمهٔ اوستای خود آنکتیل دوپرون هم چیزی جز همین معنی سنّتی نبوده که از دستور داراب و دیگر موبدان «سورات» شنیده بوده است.

پس از مرگ بورنوف در سال ۱۸۵۲، گروهی از دانشوران به کار شناخت زبانهای اوستا و پهلوی و سنسکریت روی آوردند و هریک به نوبهٔ خود کاری باارزش در این زمینه‌ها کردند که یادآوری کوششهای یکایک آنان در این گفتار نمی‌گنجد و ناگزیر به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

«دارمستتر»[5] از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۷ در هندوستان اقامت کرد و بابرخی از دستوران و سران پارسیان آشنا شد و سپس در سالهای ۹۳ــ۱۸۹۲ کتابی به نام «زَنْدِ اوستا» در سه جلد منتشر کرد. در این ترجمه، هرجا که متن اوستایی آسان بوده، همان را به فرانسه برگردانیده و هرجا که متن دشوار بوده، به «زَنْد» (گزارش پهلوی اوستا) روی آورده است.

«میه» زبان‌شناس نامی و شاگرد دارمستتر می‌نویسد: «ترجمهٔ گاهان دارمستتر که از روی گزارش پهلوی صورت گرفته است، درست نیست، زیرا خود آن گزارش، نادرست است.»[6]

1. J.F. Kleuker: Zend-Avesta, Zoroasters Lebendiges Wort, Riga, 1776-1777

2. Eugène Burnouf 3. Naryôsang 4. Dhavel 5. J. Darmesteter

6. A. Meillet: Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, Paris 1925

از کوششهای دانشمندانی چون «شپیگل»، «گلدنر» و «رایشلت» در انتشار متن «اوستا» پیش از این یاد کردیم.[1]

آثار ارزشمند «بارتولومه»[2] — که مهم‌ترین آنها «سابقهٔ زبانهای ایرانی در دوران پیش از تاریخ»، «زبانهای اوستایی و پارسی باستان» و «فرهنگ ایرانی کهن» است — عصر تازه‌ای را در پژوهشهای اوستاشناختی آغاز کرد و هنوز هم از مأخذهای مهم در این راستا به شمار می‌آید. همچنین باید از کوششها و پژوهشهای ارزشمند کسانی چون «دوهارله»[3] و «منان»[4] فرانسوی، «وست»[5] انگلیسی، «هوگ»[6] آلمانی و «جکسن»[7] آمریکایی یاد کنیم.

پژوهشهای اوستاشناختی در سدهٔ بیستم میلادی نیز در بسیاری از کشورها دنبال شده است و دانشوران بسیاری در زمینه‌های گوناگون مربوط به زبان و ادبیّات اوستایی و دین ایرانیان باستان، پژوهش کرده و آثار روشنگر و آموزنده‌ای انتشار داده‌اند که از آن میان می‌توان اینان را در ردهٔ نخست نام برد: «یونکر»[8]، «هرتل»[9] و «هومباخ»[10] در آلمان، «بنونیست» و «دومزیل» در فرانسه، «هنینگ»[11]، «بیلی»[12] و «گرشویچ»[13] در انگلستان، «کوریلویچ»[14] در لهستان، «مورگنشتیرن»[15]، «کریستن سن»، «بار»[16] و «نیبرگ» در کشورهای اسکاندیناوی، «انکلساریا»[17]، «تاوادیا»[18]، «تاراپوروالا»، «بد»[19]، «کانگا»[20]، «دهابر»[21]، «مدی»[22] و دیگر دانشوران پارسی در هندوستان، «سمیث»[23] در آمریکا، «فریمان»[24]، «آبایف»[25] و «برتلس»[26] در شوروی.[27]

در ایران تا پیش از انتشار دورهٔ «گزارش اوستا»ی استاد «ابراهیم پورداود» کاری در زمینهٔ اوستاشناسی و پژوهش علمی در دین و فرهنگ ایرانیان باستان صورت نپذیرفته بود و ایرانیان چنان با نامهٔ نیاکان خود بیگانه بودند که گویی این کتاب بزرگ — با آن آوازهٔ جهانگیر — از این قوم و این سرزمین نبوده است.

پورداود پیش از جنگ جهانی اوّل برای دانشجویی در رشتهٔ حقوق به پاریس رفت؛ امّا در یکی از سفرهایی که به آلمان کرد، به‌سبب شرایط جنگ، روادید بیرون رفتن از آن کشور نیافت و

۱. ← بخش یکم همین پیشگفتار.

2. Bartholmae (Chr.) 3. De Harles 4. Menant 5. West 6. Haug 7. A.V.W. Jackson 8. H. Junker 9. H. Hertel 10. H. Humbach 11. W. Henning 12. H. Bailey 13. I. Gershevitch 14. I. Kurylowicz 15. G. Morgenstierne 16. K. Barr 17. Anklesaria 18. Tavadia 19. Dastur F.A. Bode 20. K.E. Kanga 21. Ervad Bahman N. Dhabhar 22. Modi 23. M. Smith 24. A.A. Freiman 25. I. Abaev 26. E.E. Bertels

۲۷. برای آشنایی بیشتر با منابع عمده و بنیادی پژوهشهای اوستاشناختی ← «کتابنامهٔ اوستا و مزدیسنا» در پایان کتاب.

ناگزیر از اقامت طولانی در آن کشور شد و براثر آشنایی با منابع فراوان پژوهشهای اوستاشناختی در آلمان، پژوهش دامنه‌داری را در زمینهٔ زبان و فرهنگ و دین ایرانیان باستان آغاز کرد و «اوستا» را محور کار خود قرار داد.

پورداود در سال ۱۳۰٤ خورشیدی (= ۱۹۲۵ ب.م.) بـه دعوت پارسیان هند، رهسپار هندوستان شد و در آنجا در پی آشنایی بیشتر با برخی از منابع سنّتی دین ایرانیان کهن و تبادل نظر با دانشوران و اوستاشناسان پارسی، پژوهشهایی را که در اروپا آغاز کرده بود، تکمیل کرد و بخشی از دورهٔ گزارش «اوستا»ی خود را با عنوان «ادبیّات مزدیسنا» در همان کشور به‌چاپ رساند.

پورداود در سال ۱۳۰۷ بار دیگر به اروپا برگشت و کارهای پژوهشی خود را با کوششی افزون‌تر از پیش، دنبال کرد و دیگر بخشهای «ادبیّات مزدیسنا» را در طیّ چندین سال پس از آن منتشر کرد. وی در سال ۱۳۱۱ به‌دعوت «رابیندرانات تاگور» برای تدریس «فرهنگ باستانی ایران» در دانشگاه «شانتی‌نیکیتان»[1] دیگر باره به هندوستان سفر کرد و مدّت یک سال در آن سرزمین ماند. در هنگام این اقامت در هند بود که از سوی پارسیان، برای دیدن «یَزِشْنَ»[2] (آیین نماز و نیایش) ـــ که غیر زرتشتیان اجازهٔ حضور در آن را ندارند ـــ دعوت شد.[3]

پورداود در سال ۱۳۱۳ از بمبئی به آلمان بازگشت و کار پژوهش در اوستا را تا سال ۱۳۱٦ در آن‌جا ادامه داد و از آن پس ـــ گرچه کارش ناتمام مانده بود ـــ ناگزیر شد به تهران بازگردد. در تهران ـــ هرچند تا مدّتی به سبب دور ماندن از کتابها و منابع مطالعهٔ خود در رنج بود ـــ دنبالهٔ کار خویش را رها نکرد و تا بیست و پنجم آبان‌ماه سال ۱۳٤۷ که چشم از جهان فروبست ـــ بجز مواقعی که به دعوت کنگره‌های ایران‌شناسی و بنیادهای فرهنگی و دانشگاههای بزرگ جهان، در خارج از کشور بسر می‌برد ـــ همواره سرگرم تدریس مواد زبان و ادب و فرهنگ ایران باستان در دانشگاه تهران[4] و مطالعه و پژوهش و انتشار مقالات و کتابهای متعدّد در این زمینه بود.

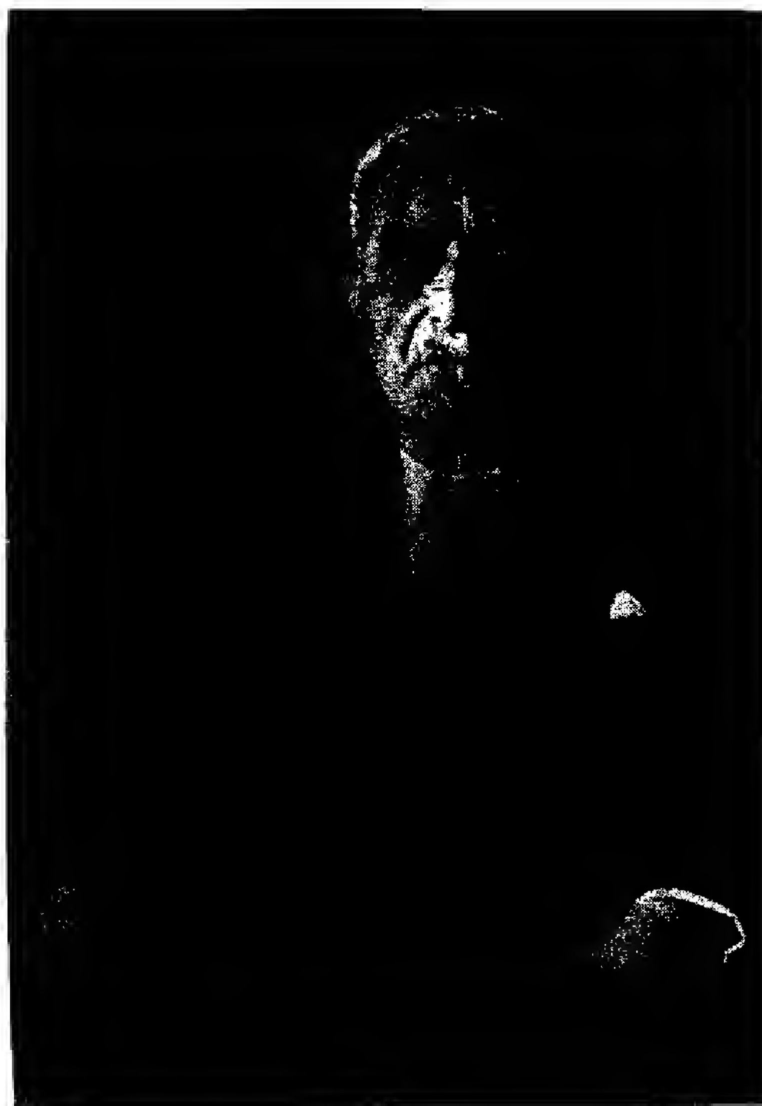
پورداود در گزارش «اوستا» هیچ گاه به حدّاقل قانع نشده و تا آن‌جا که ممکن بوده و می‌توانسته، عنان قلم را رها کرده است که هرچه بیشتر و کامل‌تر دربارهٔ موضوع مورد بحث بنویسد و ژرف‌بینی و کنجکاوی کند و زوایای گوناگون مسئله را روشنی بخشد. یکی از جنبه‌های مفید و آموزندهٔ گزارش اوستای او، همین توجّه عمیق به جهات مختلف موضوع است. پورداود در کار خود

1. Shantiniketan

۲. ← همین. درباد.

۳. بجز پورداود، تنها سه تن از غیر زرتشتیان یعنی «هوگ» آلمانی، «جکسن» آمریکایی و بانوی خاورشناس فرانسوی «مِنان» اجازهٔ حضور در این آیین را یافتند.

٤. پورداود، خود بنیادگذار این درسها در دانشگاه تهران بود.



استاد ابراهیم پورداود

رشت، پانزدهم اسفندماه ۱۲٦٤ ـ تهران، بیست و هفتم آبان ماه ۱۳٤۷ خورشیدی

به این اکتفا نکرده است که در چارچوب مدارک پیش از اسلام، گزارشی از اوستا بعمل آورد و مختصر جست‌وجویی در این باره بکند و بگذرد؛ بلکه در بسیاری از دیوانهای شعر و کتابهای مختلف فرهنگی و تاریخی پس از اسلام (اعم از عربی و فارسی) نیز ردّ پای مسئلهٔ مورد بحث را پیدا کرده و بدین‌سان، رشته‌های نهانی پیوند اندیشگی فرزانگان و فرهیختگان این سرزمین را در طیّ سده‌های متمادی پیش و پس از اسلام، آشکار ساخته است. از همین رو دورهٔ گزارش اوستای پورداود را غیر از ترجمهٔ متن اوستا، می‌توان یک فرهنگنامهٔ ایرانی به‌شمار آورد که اگر چه برخی از داده‌های آن در پژوهشهای پس از او صورت بهتر و پذیرفتنی‌تری یافته، اعتبار پژوهشی آن از بسیاری جهات محفوظ مانده است.[1]

۱. آثار پورداود منحصر به دورهٔ گزارش اوستای او نیست. دهها مقاله و چندین جلد کتاب دیگر که همهٔ آنها با مسائل فرهنگی ایران باستان سروکار دارد، در زمرهٔ نوشته‌های اوست. برای آشنایی با کارنامهٔ فرهنگی ـ ادبی پورداود و زندگینامهٔ مفصّل وی، ← «یادنامهٔ پورداود»، گردآوردهٔ «دکتر محمّد معین» (دو جلد، تهران ۱۳۲۵)، مقدّمهٔ «پوراندخت‌نامه» (دیوان اشعار پورداود، بمبئی ۱۳۰۶)، دیباچهٔ «مرتضی گرجی» بر کتاب «اناهیتا، پنجاه گفتار پورداود» (امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳)، نوشتهٔ نگارنده به نام «کارنامهٔ هشتاد سال زندگی» (ماهنامهٔ «پیام نوین»، دورهٔ هفتم، شمارهٔ ۱۲ ـ تهران اسفندماه ۱۳۴۴) و «سال‌شمار زندگی پورداود» (ماهنامهٔ «راهنمای کتاب»، سال یازدهم، شمارهٔ ۹، تهران ـ دی‌ماه ۱۳۴۷).

کوته نوشتها

آ. = آنکتیل دو پرون

آب. = آبان یشت

آتش. = آتش بهرام نیایش

آثار. = ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه عن القرون الخالیه، چاپ زاخو

آیین. = ج. ک. کویاجی: آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمهٔ جلیل دوستخواه

ار. = ارت (اشی) یشت

ارد. = ارداویراف‌نامه

اسطوره. = میرچا الیاده: چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمهٔ جلال ستّاری

اشتاد. = اشتادیشت

او. = اوگمدئچا

ایران. = م. موله: ایران باستان، ترجمهٔ دکتر ژالهٔ آموزگار

ایرانویج. = دکتر بهرام فره‌وشی: ایرانویج (مجموعهٔ چند گفتار ایران‌شناختی)

ایل. = هومر: ایلیاد، ترجمهٔ سعید نفیسی

باژ. = سروش باژ

باستان. = نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان

بق. = محمد حسین بن خلف تبریزی: برهان قاطع

ب.م. = بعد از میلاد مسیح

بن. = بندهشن

بهار. = دکتر مهرداد بهار

بهرام. = بهرام‌یشت
پدو. = پیشگفتار دارمستتر بر گزارش وندیداد
پژ. = مهرداد بهار: پژوهشی در اساطیر ایران (پارهٔ نخست)
پ.م. = پیش از میلاد مسیح
پور. = ابراهیم پورداود
پیش . = پیشگفتار
تیر. = تیریشت
ج. = جلد
جم. = داستان جم (فرگرد دوم وندیداد)، ترجمهٔ دکتر محمد مقدم، ایران کوده-شمارهٔ ٦ از انتشارات انجمن ایرانویج
خرداد. = خرداد یشت
خرده. = خرده اوستا
خور. = خورشید یشت
دار. = جیمز دارمستتر
دانا. = دانا و مینوی خرد
دهمان. = آفرینگان دهمان
دیانت. = ج. پ. آسموسن، ک. بار، م. بویس: دیانت زرتشتی، ترجمهٔ فریدون وهمن.
دین. = دینکرد (چاپ مدن)
دینها. = ﻫ . س. نیبرگ: دینهای ایران باستان، ترجمهٔ دکتر سیف‌الله نجم‌آبادی
رام. = رام یشت
رک. = روایات کهن
رو. = ریگ‌ودا
روا. = روایات بزرگ
زام. = زامیاد یشت
زرتشت. = و. ب. هنینگ: زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمهٔ کامران فانی
زگد. = زیرنویس دارمستتر بر گزارش وندیداد
زند. = زند اوستای آنکتیل دوپرون
زیر. = زیرنویس
سرو. = سروش یشت

سنج. = بسنجید با ...
سوگ. = شاهرخ مسکوب: سوگ سیاوش
شا. = ابوالقاسم فردوسی: شاهنامه، چاپ انستیتوی خاورشناسی شوروی، مسکو
شانا. = شاهنامه‌شناسی ۱، از انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی
ص. = صفحه
فاپر. = پیر گریمال: فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمهٔ دکتر احمد بهمنش
فپ. = دکتر بهرام فره‌وشی: فرهنگ پهلوی
فر. = فرگرد
فرور. = فروردین یشت
فم. = دکتر محمد معین: فرهنگ فارسی
کر. = کرده
گا. = وندیداد، گزارش اسفندیارجی
گات. = گاتها، گزارش ابراهیم پورداود (جلد یکم)
گاه. = گاهان (= گاثاها)
گپ. = گزارش پهلوی (زند) وندیداد
گد. = وندیداد، گزارش محمدعلی داعی الاسلام
گز. = گزیده‌های زادسپرم، ترجمهٔ محمّدتقی راشد محصّل
گو. = گوش یشت
لد. = علی اکبر دهخدا: لغت‌نامه
لف. = علی بن احمد اسدی طوسی: لغت فرس
م. = مترجم
ماه. = ماه یشت
مزد. = دکتر محمد معین: مزدیسنا و ادب پارسی (۲ جلد)
مقا. = دکتر محمد معین: مجموعهٔ مقالات، به کوشش مهدخت معین (۲ جلد)
مقد. = شاهرخ مسکوب: مقدّمه‌ای بر رستم و اسفندیار
مهر. = مهریشت
مینو. = مینوی خرد، ترجمهٔ دکتر احمد تفضّلی
نخستین. = آ. کریستن‌سن: نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، ترجمهٔ احمد تفضّلی و ژالهٔ آموزگار (جلد یکم)

←	= نگاه کنید به ...
نیا.	= خورشید نیایش
نیر.	= نیرنگ کشتی بستن
وگز.	= مهرداد بهار: واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم
وند.	= وندیداد
ویس.	= ویسپرد
ها.	= هاونگاه
هاد.	= هادخت نسک
هر.	= هرودوت
هرمزد.	= هرمزد یشت
همان.	= همان‌جا، همان مأخذ
همین.	= همین ماده
یاد.	= یادداشتهای پایان کتاب
یاگا.	= ابراهیم پورداود: یادداشتهای گاتها (جلد دوم مجموعهٔ گاتها)
یس.	= یسنه
یش.	= یشتها

اَوِستا

یسنه، هات ۲۸

۱

ای مزدا! ای سپند مینو!

اینک در آغاز با دستهای برآورده، ترا نماز می‌گزارم و خواستار بهروزی و رامشم.

[بشود که] با کردارهای «اَشَه»[1] و با همهٔ خِرَد و «مَنش نیک»، «گوشورون»[2] را خشنود کنم.

۲

ای مزدا اهوره!

با «منش نیک» به تو روی می‌آورم.

پاداش هر دو جهان اَستومَند و مینُوی را که از «اَشَه» [است] و دینْ آگاهان را گشایش و رامش می بخشد، به‌من ارزانی دار.

۳

ای مزدا اهوره!

تو و «اشه» و «منش نیک» را سرودی نو آیین می‌گویم تا «شهریارِ مینُویِ» پایدار و «آرمَیتی» درمن افزونی گیرد.

هرآنگاه که ترا به یاری خوانم، به سوی من آی و مرا بهروزی و رامش بخش.

۱. دربارهٔ مفهوم asha ← پیش. و یاد.

۲. «گوشْ اوروَنْ» = روان آفرینش ← یاد.

۴

من روانم را با «منش نیک» به فراترین سرای خواهم برد؛ چه از پاداشی که «مزدا اهوره» برای کردارها برنهاده است، آگاهم.
تا بدان هنگام که توش و توان دارم، [مردمان را] می‌آموزم که خواستار «اشه» باشند.

۵

ای اشه!
کی ترا خواهم دید و «منش نیک» را به فرزانگی درخواهم یافت؟
کی به [سرایِ] «اهوره»یِ تواناتر از همگان، راه خواهم برد و نیوشای [سخن] «مزدا» خواهم شد؟
بدین «مَنْتَره»[1] یِ مهمتر، با زبان خویش، گمراهان را به برترین راه، رهنمونی خواهم کرد.

۶

ای مزدا اهوره!
با «منش نیک» و «اشه» [به‌سوی ما] آی و به گفتار راستِ خویش، «زرتشت» را و همهٔ ما را دهش زندگی دیر پای ارزانی دار.
ما را نیرو[یِ مینُوی] و شادمانی بخش تا بر ستیزه و آزار دشمنان چیره شویم.

۷

ای اشه!
آن بخششی را که پاداش «منش نیک» است، به ما ارزانی دار.
ای آرمیتی!
آرزوی «گشتاسپ» و پیروان مرا برآور.
ای مزدا!

۱. «منثره» (manthra) اوستایی = گفتار ایزدی ← یاد.

ستایشگران خویش را نیروبخش تا «مَنثره»یِ ترا [به مردمان] بیاموزند.

۸

ای اهوره‌ی با بهترین اَشَه[1] هَمکام[2]! ای بهتر از همه!

آرزومندانه خواستارم که «فَرَشوشتَر» دلیر و دیگر یارانم را و آنان را که بی گمان بدیشان «منش نیک» جاودانه خواهی بخشید، زندگی بهتر ارزانی داری.

۹

ای مزدا اهوره!

با این بخشش، هرگز ترا و «اشه» و «منش نیک» را نمی‌آزارم و خشمگین نمی‌کنم.

می‌کوشم تا ترا ستایشْ نیاز آورم؛ زیرا شما و «شهریارِ مینُویِ» نیرومند، سزاوار ستایش و درخور نیایشید.

۱۰

ای مزدا اهوره!

آن فرزانگان روشن‌بینی را که در پیروی از «اشه» و «منش نیک» سزاوار می‌شناسی، به‌خوبی کامروا کن؛ چه، براستی می‌دانم که ستایشهای از دل برآمده و نیک‌خواهانه، از سوی شما بی پاسخ نمی‌ماند.

۱۱

با این نیایش‌ها، همواره «اشه» و «منش نیک» را نگاهبان خواهم بود.

ای مزدا اهوره!

تو با «مینو»یِ خود مرا بیاموز و به زبان خویش بازگوی که آفرینش در آغاز چگونه پدید آمد.

۱. بهترین اَشَه = اردیبهشت (در اوستایی: asha vahishta) ← پیش. و یاد.

۲. این واژه به صورت ha-zaosha چندین بار در اوستا بکار رفته و در شاهنامه به گونۀ همکام آمده است:

«دلارام او بود و همکام اوی همیشه به لب داشتی نام اوی» (شا. ج ۷، ص. ۲۷۳)

یسنه، هات ۲۹

۱

«گوشورون» نزد شما گله گزارْد:

ــ «مرا برای چه آفریدی؟ که مرا ساخت؟ خشم و چپاول و تندخویی و گستاخی و دست‌یازی، مرا یکسره در میان گرفته است.

مرا جز تو پشت و پناه دیگری نیست. اینک رهاننده‌ای شایسته به‌من بنمای.»

۲

آنگاه آفریدگار جهان از «اشه» پرسید:

ــ «کدامین کس را سزاوار رَدیِ جهان می‌شناسی تا بتوانیم یاوریِ خویش و تُخشایی به آبادانی جهان را بدو ببخشیم؟

چه کسی را به سالاریِ جهان خواستاری که هواخواهان «دُروج» و «خشم» را درهم بشکند و از کار بازدارد؟»

۳

«اشه» بدو پاسخ داد:

«[چنین سرداری] به جهان [و مردمان] بیداد نمی‌ورزد. [او] مهربان و بی آزار است.

از آنان [کسی را] نمی‌شناسم که بتواند نیکوکاران را در برابر تباهکاران نگاهبانی کند.

او [باید] در میان مردمان، نیرومندتر از همه باشد تا هرگاه مرا فراخوانَد، به

یاریش بشتابم...

۴

... بی گمان «مزدا» بهتر از همه به یاد دارد که در گذشته، دیوان و مردمان [دُرُوَند] چه کردند و آگاه است که در آینده چه خواهند کرد.
«اهوره» تنها دادگستر [در جهان] است. پس آنچه خواستِ او باشد، همان خواهد شد.

۵

... پس براستی [ما] هر دو — من و روانِ جهانِ بارور — «اهوره» را با دستهای برآورده می‌ستاییم و از «مزدا» خواستار می‌شویم [که] آرزوی ما را چنین برآورد:
هرگز پارسایان و راهبرشان را از دُروَندان، آسیبی [مرساد].»

۶

آنگاه «مزدا اهوره»یِ آگاه که هنجار زندگی از فرزانگی اوست، گفت:
— «آیا [تو] سردار یا رَدی را که سرشار از «اشه» باشد، نمی‌شناسی؟ آیا براستی آفریدگار، ترا به راهبری و نگاهبانی [آفرینش] برنگزیده است؟»

۷

«اهوره»ی با «اشه» همکام[1]، این «مَنثْرَه»[2]ی فزایندهٔ بهروزی را بیافرید و «مزدا»یِ وَرجاوند، خود آن را برای بهبود جهان و [کامروایی] درست کرداران، بیاموخت:
«ای منش نیک!
کیست آن که از تست و مردمان را براستی یاری خواهد بخشید؟»

۱. ← یس. ۲۸، بند ۸، زیر.
۲. «مَنثْرَه» در این جا اشاره است به نیایش مشهور «آهونَوَر» یا «یَثَه آهو وَیرْیو» و همین «آهونَوَد گاه» (سرود یکم گاهان) ← یاد.

۸

ــ «یگانه کسی که من در این جا[1] می‌شناسم که به آموزش ما گوش فراداده، «زَرتشتِ سپیتْمان» است.

تنها او خواهان آن است که سرودهای ستایش «مزدا» و «اشه» را به گوش [مردمان] برساند. هم از این روست که او را گفتاری شیوا و دلپذیر دادیم.»

۹

آنگاه «گوشورون» برخروشید:

«آیا [من] باید به پشتیبانی نارسای مردی ناتوان خرسند باشم و به سخنان او [گوش فرادهم]؟ براستی مرا آرزوی فرمانروایی توانا بود.

کی فراخواهد رسید آن زمان که چنین کسی با دستانی نیرومند، مرا یاری دهد؟

۱۰

ای اهوره! ای اشه!

اینان را[2] از نیرو و «شهریاریِ مینُوی» برخوردار کن.

ای منش نیک!

[بدینان] آن [دهشی] را ارزانی دار که خانمان خوب و رامش بخشد.

ای مزدا!

من نیز او را[3] برترین آفریدهٔ تو می‌شناسم.»

۱۱

کی «اشه» و «منش نیک» و «شهریاری مینُوی» به سوی ما خواهد شتافت؟

۱. در این جهان، در جهان هستی.

۲. اشاره است به زرتشت و همراهان او و یا رهبران و رهانندگان آیندهٔ جهان که «گوشورون» را یاری خواهند کرد.

۳. به احتمال زیاد، اشاره به زرتشت است که «گوشورون» او را برگزیده و برتر از همهٔ آفریدگان می‌شناسد.

من شما [مردمان] را به پذیرش آموزش «مَـگَه»[1] یِ بزرگ فرامی‌خوانم.
ای مزدا اهوره!
اکنون که ما را یاوری [رسیـده است]، ما نیز آمادهٔ یاری رسـاندن [به کسانی]
چون شماییم.

۱. ← یاد. همین.

یسنه، هات ۳۰

۱

اینک با ستایش «اهوره» و جشنِ «منش نیک»، خواستاران و نویدیافتگان را از آن دو پدیدار بزرگ سخن می‌گویم.

ای نیک‌منشان!

این [سخن] را در پرتو «اشه» و با روشنی و رامش دریابید.

۲

ای هوشمندان!

بشنوید با گوشها [یِ خویش] بهترین [سخنان] را و ببینید با منش روشن و هریک از شما ـــ چه مرد، چه زن ـــ پیش از آن که رویدادِ بزرگ به کام ما پایان گیرد، از میان دو راه، [یکی را] برای خویشتن برگزینید و این [پیام] را [به دیگران] بیاموزید.

۳

در آغاز، آن دو «مینو»ی همزاد و در اندیشه و گفتار و کردار، [یکی] نیک و [دیگری] بد، با یکدیگر سخن گفتند.[1]

از آن دو، نیک‌آگاهان راست را برگزیدند، نه دُژآگاهان.

٤

آنگاه که آن دو «مینو» به هم رسیدند، نخست «زندگی» و «نازندگی» را

۱. سنج . یس . ٤۵، بند ۲.

[بنیاد] نهادند و چنین باشد به پایان هستی:

«بهترین منش»، پیروان «اشه» را و «بدترین زندگی»، هواداران «دروج» را خواهد بود.

۵

از آن دو «مینو»، هواخواه «دروج» به بدترین رفتار گروید و «سپندترین مینو» ــ که آسمان جاودانه را پوشانده است ــ و آنان که به آزادکامی و درستکاری، «مزدا اهوره» را خشنود می‌کنند، «اشه» را برگزیدند.

۶

دیوگزینان [نیز] از آن دو [«مینو»]، راست را برنگزیدند؛ چه، بدان هنگام که پُرسان بودند، فریب بد انسان در ایشان را، یافت که به «بدترین منش» گرویدند.

آنگاه با هم به سوی «خشم» شتافتند تا زندگی مردمان را تباه کنند.

۷

«شهریاری مینُوی» و «منش نیک» و «اشه» بدو[1] فراز آمد و «آرمَیتی»، پیکر [او][1] را تُخشایی و نَستوهی بخشید.

براستی آنان که از آنِ تواند، از آزمون آهن، پیروز برمی‌آیند.

۸

ای مزدا اهوره!

چون کینِ[2] گناهکاران فرارسد، «شهریاریِ مینُوی» تودر پرتو «منش نیک» آشکار خواهد شد و آنان خواهند آموخت که «دروج» را به دستهای «اشه» بسپارند.

۹

ای مزدا!

ما [خواستاریم که] از آنِ تو و [درشمار] «اهوراییان»[3] باشیم که هستی را نو

۱. اشاره است به پیرو راه «اشه».

۲. پادافره، کیفر.

۳. ← یس. ۳۱، بند ٤، زیر.

می‌کنند.

تو نیز ما را در پرتو «اشه» یاری کن تا هنگامی که خِرَدِ ما دستخوش دودلی است، اندیشه‌های ما به‌هم نزدیک باشد.

۱۰

آنگاه شکست و تباهی بر «دروج» فروخواهد آمد و آنان که به نیکنامی شناخته شده‌اند، به آرزوهای خویش خواهند رسید و به‌سرای خوشِ «منش نیک» و «مزدا» و «اشه» راه خواهند یافت.

۱۱

ای مردم!

این است آن دو فرمان آموختهٔ «مزدا»: خوشی و ناخوشی.

رنج و زیانِ دیر پایْ، فریفتگان «دروج» را و رستگاری، رهروان راه «اشه» راست.

بی گمان در پرتو این [آموزش] به رستگاری و بهروزی خواهید رسید.

یسنه، هات ۳۱

۱

ای هوشمندان!

شما را از آموزشهایی ناشنوده می‌آگاهانم.

بی گمان، این سخنان، پیروان آموزشهای «دروج» ـــ تباه‌کنندگان جهان «اشه» ـــ را [ناگوار] و دلدادگان «مزدا» را بسیار خوشایند است.

۲

چون با این [آموزش]ها[ی «دروج»]، راه بهتری برای گزینش پدیدار نیست، من چونان رَدی که «مزدا اهوره» [او را] برای هر دو گروه برگزیده است، به‌سوی همهٔ شما می‌آیم تا زندگی را به پیروی از «اشه» بسرآوریم.

۳

ای مزدا!

تو با گفتار [خود و به] زبان خویش، ما را بیاگاهان از آنچه به هر دو گروه خواهی بخشید و از آن بهروزی که به دستیاری «اشه» و «آذر» مینُوی خود نوید دادی و از آن فرمانی که فرزانگان راست، تا من همهٔ مردمان را به گرَویدن [به دین تو] فراخوانم.

۴

ای مزدا! ای اهوراییان![1]

۱. ahurâwangho را استاد پورداود به «سروران دیگر» برگردانده است که اشاره دارد به فروزه‌های «مزدا

آنگاه که خواستِ ما را پاسخ گو باشید، آرزو خواهیم کرد که در پرتو «اشه» و «آرمَیتی» و «آشی» و «بهترین منش»، «شهریاریِ مینُویِ» نیرومند از آن ما شود تا با افزایش آن بر «دروج» چیرگی یابیم.

۵

ای مزدا اهوره!

مرا از آنچه خواهد شد و آنچه نخواهد شد، بیاگاهان تا در پرتو دادِ «اشه» و «منش نیک»، آنچه را برای من بهترین است برگزینم و از آن پاداشی که به‌من [خواهی داد]، به شادکامی برسم.

۶

بهترین [پاداش] ارزانی فرزانه‌ای خواهد بود که پیام راستین و «مَنْثْرَه»یِ مرا [بر مردمان] آشکار کند و [آنان را] در پرتو «اشه» به «رسایی» و «جاودانگی» [رهنمون شود].

«مزدا» به دستیاری «منش نیک»، «شهریاریِ مینُوی» چنین کسی را خواهد افزود.

۷

اوست نخستین اندیشه‌وری که روشنان سپهر، از فرّ و فروغش درخشیدند. [اوست که] با خِرَدِ خویش، «اشه» را بیافرید تا «بهترین منش» را پشتیبان و نگاهبان باشد.

ای مزدا اهوره!

تو اکنون نیز همانی [که در آغاز بودی؛ پس] به «مینو»یِ خویش، آن [فروغ] را بیفزای.

اهوره». در اوستای نو این فروزه‌ها را تجسّم بخشیده و «اَمِشَه سْپِنْتَه» (امشاسپند یا وَرجاوندِ جاودانه) نامیده‌اند؛ اما در گاهان، هیچ گاه این عنوان را نمی بینیم. ما در برابر «اهوراونگهو»یِ اوستایی، «اهوراییان» را آوردیم. ← یس. ۳۰، بند ۹.

۸

ای مزدا!

هنگامی که ترا با منش خویش، سرآغاز و سرانجامِ هستی و پدرِ «منش نیک» شناختم و آنگاه که ترا با چشمِ [دل دیدم]، دریافتم که تویی آفریدگارِ راستینِ «اشه» و داور کردارهای جهانیان.

۹

ای مزدا اهوره!

از آنِ تو بود «آرمَیتی»؛ نیز از آن تو بود «خِرَدِ مینُوی» جهان‌ساز؛ آنگاه که تو او را[1] آزادیِ گزینشِ راه دادی تا به رهبر راستین بگرود یا به رهبر دروغین.

۱۰

پس او از میان آن [دو]، سَرورِ اَشَوَن و فزایندهٔ «منش نیک» را به رهبری و نگاهبانی خویش برگزید.

ای مزدا!

رهبر فریفتار، هرچند که خود را پاک وانمود کند، نمی‌تواند پیام‌آور تو باشد.

۱۱

ای مزدا!

آنگاه که تو در آغاز، تن و «دین»[2] ما را بیافریدی و از منش خویش، [ما را] خِرَد بخشیدی، آنگاه که جان ما را تن پدید آوردی، آنگاه که ما را نیروی کارورزی و گفتار راهنما ارزانی داشتی، [از ما خواستی که] هر کس باورِ خویش را به آزادکامی بپذیرد.

۱۲

پس هر کس ــ خواه دروغ گفتار، خواه راست گفتار، خواه نادان، خواه دانا ــ

۱. اشاره به آدمی است.

۲. «دین» در این جا و چند جایِ دیگر از گاهان و در مواردی در اوستای نوبرابر daēnā اوستایی است و با دین به معنی کیش و مذهب، تفاوت دارد. ما برای مشخّص کردن آن، «دین» آورده‌ایم. ← یاد.

از دل و منش خویش، بانگ برمی‌آورد.
«آرمیتی» هرجا که اندیشه در پرسش و دودلی باشد، رهنمونی می‌کند.

۱۳

ای مزدا!
هنگامی که آشکارا یا نهان پرسشی می‌شود و یا [کسی] برای رهایی از گناهی خُرد، سزایی کلان را برمی‌تابد، تو آن را با چشمان تیزبین خود می پایی و همه را در پرتو «اشه» بدرستی می بینی.

۱٤

ای اهوره!
این [همه] را از تو می پرسم: بدرستی [بازگوی که] چگونه گذشته است و چگونه خواهد گذشت؟ اَشَونان و پیروان «دُروج» را چه پاداش [و پادافره]ای در دفتر زندگانی نوشته خواهد شد؟
ای مزدا!
این [همه] در شمارِ پسین چگونه خواهد بود؟

۱۵

ای اهوره!
این را [از تو] می پرسم: چیست سزای کسی که نیروی دُرونَدِ بدکنش را بیفزاید[1] [و کسی] که در زندگی [خویش] هنری [جز] جدایی افگندن میان رهبر درست کردار و گروه مردم ندارد؟

۱٦

ای مزدا اهوره!
این را [از تو] می پرسم: آیا کسی که به نیک آگاهی، برای [افزایش] توانایی

۱. در «دینکرت» (کتاب نهم) آمده است: «بدترین پادشاه، آن بد دین و بدکنشی است که برای پاره (= رشوه) هم نیکی نکند؛ کسی است که کشندهٔ بیگناه است. پادافره‌ای گران در دوزخ، سزای کسی است که چنین دروندی را پادشاه کند.» (دینکرت، چاپ سنجانا، ج ۱۷، ص ۹٦).

خانمان یا روستا یا سرزمین و پیشرفت «اشه» بکوشد، به تو خواهد پیوست؟
کی [او] چنین خواهد شد و با کدامین کردار؟

۱۷

کدام یک از دو ــ آشَوَن یا دُروَند ــ بهترین [راه] را برگزیده است؟
دانای روشن‌بین باید دانشجو را بیاگاهاند.
مبادا نادان [کسی را] بفریبد و گمراه کند.
ای مزدا اهوره!
تو [ما را] آموزگارِ «منش نیک» باش.

۱۸

پس هیچ‌یک از شما به گفتار و آموزش دُروَند که خانمان و روستا و سرزمین را به ویرانی و تباهی می‌کشاند، گوش فرامدهید و با رزم‌افزار در برابر آنان بایستید.

۱۹

به [گفتار] کسی گوش فرادهید که به «اشه» می‌اندیشد؛ بدان فرزانه‌ای که درمان‌بخش زندگی است؛ [بدان کسی که] در گفتار راستین، توانا و گشاده زبان است.
ای مزدا اهوره!
با «آذرِ» فروزان خویش، واپسین جایگاه هر دو گروه را آشکار کن.

۲۰

آن کس که به سوی آشَوَن آید، در آینده جایگاه او روشنایی خواهد بود.
[امّا] تیرگیِ ماندگارِ دیرپای و کورسویی و بانگ «دریغا»یی، براستی چنین خواهد بود [سرانجامِ] زندگی دُروَندان که «دین» و کردارشان، آنان را بدان‌جا خواهد کشاند.

۲۱

«مزدا اهوره» با خداوندی و سروریِ خویش و پیوستگی پایدار با «اشه» و «رسایی» و «جاودانگی»، «شهریاری مینُوی» و یاوری و «منش نیک» را به کسی

خواهد بخشید، که در اندیشه و کردار، دوست اوست.

۲۲

این [سخن] برای آن کس که نیک آگاه است و با «منش نیک» آن را درمی یابد، آشکار است.

اوست که با «شهریاریِ مینُوی» و با گفتار و کردار [خویش] «اشه» را نگاهداری می‌کند.

ای مزدا اهوره!

اوست که کارگزارترین یاور تو به شمار می‌آید.

یسنه، هات ۳۲

۱

ای مزدا اهوره!

خویشاوندان و همکاران و یاوران [من] برای دست‌یابی به شادمانی و بهروزی، از خواستاران تواند.

ای دیو[یَسنَ]ـان!

شما نیز با همان منش، او را خواستار باشید.

[بشود که] پیام‌رسان تو باشیم [و] آنان را که با تو می‌ستیزند، [از کار] بازداریم.

۲

«مزدا اهوره»ی با «منش نیک» یگانه، در پرتو «شهریاریِ مینُویِ» [خویش] بدانان[1] پاسخ گفت:

ــ «اشه»ی تابناک را که دوستِ نیکِ «سپندارمذ» است، برای شما برگزیده‌ام. باشد که او از آن شما شود.

۳

ای دیوان!

شما همه از تبار «منش زشت»ـید و آن کس که دیرزمانی شما را می پرستد، از دروغ و خودستایی است. [هم] از این روست که بدین کردار فریبکارانه[تان] در هفت

۱. اشاره است به گروههای سه گانه در بند پیش.

بوم [جهان][1] به بدی نامبردار شده اید.

٤

بدین سان، شما[2] [اندیشهٔ] مردمان را [چنان] آشفته اید که بدترین کارها را می ورزند و از دوستان دیوان شناخته می‌شوند.
[آنان] از «منش نیک» دوری می‌گزینند و از خِرَدِ «مزدا اهوره» و «اشه» روی برمی‌تابند.

۵

اینچنین شما با اندیشه و گفتار و کردار بد که «منش زشت» برای تباهی [جهان] به شما و دُروَندان آموخت، مردمان را فریفتید و از زندگی خوب و جاودان بی بهره کردید.

٦

ای اهوره!
او[3] از گناهکاری بسیار، کامیاب شد و با چنین [رفتاری] تا بدین پایه به نامبرداری رسید؛ اما تو همه چیز را به یاد داری و با «بهترین منش» [از سزای او] آگاهی.
ای مزدا!
فرمان تو و آموزش «اشه» با «شهریاریِ مینُویِ» تو روا خواهد شد.

۷

هیچ کدام از این گناهکاران درنمی یابند که کامیابی ـــ همان گونه که زندگی به ما آموخته و بدانسان که با [آزمون] آهن گدازان گفته شده ـــ به کار و کوشش [بازبسته است].
ای مزدا اهوره!

۱. هفت بوم یا اقلیم جهان در بخش‌بندی کهن.
۲. ضمیر شما بازبُرد دارد به دیوان در بند پیش.
۳. اشاره است به یکی از فرمانروایان دیوپرست که با مزداپرستی در ستیزه بوده است.

تو از سرانجام آنان آگاه‌تری.

۸

«جَمِ ویوَنگهان» نیز ــ که برای خشنودی مردمان و خویشتن، خداوند جهان را خوار شمرد ــ از این گناهکاران نامبردار است.[۱]
ای مزدا!
من به واپسین داوری تو دربارهٔ همهٔ آنان[۲] بی گمانم.

۹

آموزگار بد با آموزش خویش، سخن [ایزدی] را برمی‌گرداند و خِرَدِ زندگی را تباه می‌کند.
او براستی [مردمان را] از سرمایهٔ گرانبهای راستی و «منش نیک» بی بهره می‌کند.
ای مزدا! ای اشه!
بدین سخنان که از «مینو»یِ من [برمی‌آید]، نزد شما گله می‌گزارم.

۱۰

براستی او[۳]، هنگامی که دیدن زمین و خورشید با دو چشم را بدترین [گناه] می‌خواند،[۴] [همان] کسی است که سخن [ایزدی] را برمی‌گرداند.
او[ست که] دانا را [به جرگهٔ] دُروَند[ان] درمی‌آورد. او[ست که] کشتزارها را ویران می‌کند. او[ست که] رزم‌افزار به روی اَشَوَنان می‌کشد.

۱. ← زام. بندهای ۳۸ - ۳۳.
۲. گناهکاران
۳. آموزگار بد.
٤. اشاره است به این باور زرتشت و پیروان او که خورشید سرچشمهٔ فروغ و گرما و زمین زیستگاه و پناهگاه آدمیان را گرامی می‌داشتند و به دیدهٔ احترام می‌نگریستند. بسیاری از پژوهشگران برآنند که زرتشت در این بند و بندهای پس از آن، با «مهرآیینی» ستیهیده است که پیروان آن، گاو را در جایی دور از تابش خورشید، قربانی می‌کردند و با برگذاری آیین نیایش «هَوم» و اجرای قربانیهای خونین، هنجارهای زندگی آرام روستایی را زیر پا می‌گذاشتند.

۱۱

براستی آنانند[۱] که زندگی را تباه می‌کنند. آنانند که دُروَندان را بزرگ می‌شمارند و زنان و مردان بزرگوار را از رسیدن به دهش [ایزدی] بازمی‌دارند.
ای مزدا!
آنان آشَوَنان را از «بهترین منش» روی گردان می‌کنند.

۱۲

آنان با آموزشهای خود، مردمان را از بهترین کردار بازمی‌دارند.
آنان زندگی جهانیان را با گفتار فریبنده پریشان می‌کنند.
آنان «گِرِهْمَ» و یاران وی و «کَرَپان» و شهریاری خواستاران «دُروج» را بر «اشه» برتری می‌دهند.
«مزدا» [آنان را] پادافره برنهاده است.

۱۳

ای مزدا!
«گِرِهْمَ» هر اندازه هم که آرزومند بدست آوردن شهریاری در پناه «بدترین منش» باشد، سرانجام تباه کنندهٔ زندگی [خود] خواهد بود.
آنگاه آنان[۲] آرزومندانه خواستار پیامِ پیام‌آورِ تو خواهند شد که «اشه» را در برابر هراس انگیزی وی[۳] نگاهبانی می‌کند.

۱٤

«گِرِهْمَ» و «کَوی»ها از دیرباز برای به ستوه آوردن وی[٤] خِرَد و نیروی خویش را بکار گرفته‌اند.
آنان بر آن شدند که از دُروَندان یاری خواهند و گفتند که زندگی باید به تباهی

۱. آموزگاران بد
۲. گمراهان
۳. گِرِهْمَ
٤. زرتشت

کشانده شود تا «دوردارندهٔ مرگ»[1] به یاری [شان] برانگیخته شود.

۱۵

بدین‌سان «گرپان» و «کَوی»ها براستی به دست همانان که هیچ گاه زندگی و فرمانروایی آزاد را برایشان روا نمی‌داشتند، تباه خواهند شد.

آنان را[2] این دو[3] به سرایِ «منش نیک» خواهند برد.

۱۶

براستی بهترین چیزها آموزش راستین و هوشمندانهٔ مردی دین‌آگاه است.

ای مزدا اهوره!

تو بر همهٔ آنـان که سرِ آزار مرا دارند و هراسانم می‌کنند، فرمان می‌رانی. هم از این روست که دشمنی دُروَندان را از دوستان تو باز خواهم داشت.

۱. «دوردارندهٔ مرگ» صفت «هَوم» است. ← یس. هات ۹ (هَوم یشت) و یاد.
۲. کسانی را که از «کَرَپ»ها و «کَوی»ها آزار دیده‌اند.
۳. در گپ. افزوده شده است: خرداد و امرداد.

یسنه، هات ۳۳

۱

هر کس باید در این جا[1] برابر این [آموزش]ها[2] که دادِ بنیادین زندگی است، رفتار کند. رَد[3] با دُروَند و اَشَوَن و آن کس که کردارهای نیک و بدش بهم آمیخته است، با درست‌ترین روش برخورد خواهد کرد.

۲

هر کس که با اندیشه و گفتار یا با هر دو دست خویش، با دُروَند بستیزد و یا پیروان او را به راه نیک رهنمون شود، به دوستکامیْ خواست «مزدا اهوره» را برمی‌آورد.

۳

ای اهوره!

کسی که با اَشَوَن ــ خواه خویشاوند، خواه همکار، خواه یاور ــ بهترین رفتارها را داشته باشد و کسی که با کوشش [خویش]، آفریدگان را نگاهداری کند، با «اشه» و در سرای «منش نیک» بسر خواهد برد.

۴

ای مزدا!

منم که ترا می پرستم و از تو خواستارم: ناباوری و «تَرمَنشی» از میان برخیزد و خویشاوندان از خیره‌سری، همکاران از فریب نزدیکان و یاوران از نکوهندگان

۱. در این جهان، در زندگی این جهانی.
۲. آموزشهای اشه.
۳. بارتولومه «رَد» (= رهبر دینی) را در این جا اشاره به زرتشت می‌داند.

رهایی یابند و جهان از رهبران بد بیاساید.

۵

منم که برای [دست‌یابی به] والاترین آرمان ــ رسیدن به زندگی دیر پای در شهریاری «منش نیک» ــ «سروش» از همه بزرگترِ ترا [به‌یاری] می‌خوانم تا در راه درستِ «اَشه» گام نهم و به‌جایی که «مزدا اهوره» شهریاری دارد، [برسم].

۶

منم آن سرودخوان که در [پیروی از] «اشه» پابرجا و استوارم.

[اینک] مهرورزانه و با همهٔ هستیِ خویش، از «بهترین منش» خواستار آموختن رهبری‌ام تا بدانسان که تو می‌خواهی، بدین کار دست‌زنم.

ای مزدا اهوره!

مرا آرزوست که با تو دیدار و همپرسگی کنم.

۷

ای مزدا! ای نیک‌ترین!

به سوی من آی و نمایان‌شو تا در پرتو «اشه» و «منش نیک»، گذشته از «مَگَونان»، [دیگر مردمان نیز] به گفتار من گوش فرادهند.

بشود که آنچه بایستهٔ ماست و نمازی که شایستهٔ تست، به‌روشنی در میان ما آشکار گردد.

۸

ای مزدا!

واپسین آماج مرا به من بشناسان تا با «منش نیک» بدان روی آورم و چون تویی را نیایش بگزارم. دهش پایدار «رسایی» و «جاودانگی» را به سخنان ستایشگرانهٔ من که از «اشه» مایه دارد، ارزانی دار.

۹

ای مزدا!

دو «مینو»یِ[1] بزرگ فزایندهٔ «اشه» را که از آن تست، با فروغ بینش و دانش بدست توان آورد. [بشود که] «بهترین منش»، بخششِ با همِ آن دو [مینوی] یگانه روان را از فراسوی بیاورد و [به ما] ارزانی دارد.

۱۰

ای مزدا!

همهٔ نیکیهای زندگی را که از آن تست ـ آنها را که بود و هست و خواهد بود ـ به‌مهربانی خویش به‌ما ارزانی دار

[به دستیاری] «منش نیک» و «شهریارِ مینُوی» و «اشه»، بهروزی ابدیِ تنِ ما را بیفزای.

۱۱

ای مزدا اهوره! ای تواناترین! ای آرمیتی! ای اشه‌یِ گیتی افزای! ای منش نیک! ای شهریارِ مینُوی!

به من گوش فرادهید و آنگاه که پاداش هرکسی را می بخشید، برمن بخشایش آورید.

۱۲

ای اهوره!

[خود را] به‌من بنمای و [در پرتو] «آرمَیتی» توش و توانم ده.

ای مزدا!

به پاداش ستایشم، از «سپندترین مینو» نیکویی، از «اشه» توانایی بسیار و از «منش نیک» سروری[2] بخش.

۱. رسایی و جاودانگی (= خرداد و امرداد)

۲. در متن «فِیراتو» آمده که در گپ. به «سرداریه» (= سرداری) برگردانده شده و بسیاری از گزارشگران جدید گاهان نیز آن را پذیرفته‌اند. بارتولومه و پورداود، آن را «پاداش» ترجمه کرده‌اند. ما «سروری» را به‌جای آن گذاشتیم.

۱۳

ای اهوره‌ی تیزبین!

به شادمانی و رامش من، دهش بی‌مانند خویش را که از «شهریاری مینُوی» و از «منش نیک» است، بر من آشکار کن.

ای سپندارمذ!

«دین» مرا به [یاری] «اشه» آموزش ده و روشنی بخش.

۱٤

اینک زرتشت همهٔ تن و جان و گزیدهٔ «منش نیک» خویش را همچون نیازی پیشکش «مزدا» می‌کند و گفتار و کردار و دل‌آگاهی و نیروی خود را نزد «اشه» [ارمغان می برد].

یسنه، هات ۳۴

۱

ای مزدا اهوره!

گفتار و کردار و پرستشی که با آنها به مردمان «جاودانگی» و «اشه» و «شهریاریِ مینُوی» و «رسایی» می بخشی، همه را نخست نزد تو نیاز می‌آورم.

۲

ای مزدا!

وَرجاوَند مردِ نیک‌منشی که روانش به «اشه» پیوسته است، همهٔ اندیشه و کردار [خویش] را تنها [به تو] نیاز می‌کند.

[بشود که] ستایش‌سرایان و نیایش‌کنان به تو نزدیک شویم.

۳

ای اهوره!

آنچه را شایستهٔ تو و «اشه» است، با نماز بجای می‌آوریم [تا] همهٔ جهانیان با «منش نیک» در «شهریاریِ مینُوی» [تو] به «رسایی» رسند.

ای مزدا!

براستی نیکْ آگاه هماره از دهش تو برخوردار می‌شود.

٤

ای مزدا اهوره!

در پرتو «اشه»، «آذرِ» نیرومند ترا خواهانیم که جاودانه و تواناست و دوستان را

پیوسته آشکارا یاری می‌رساند و آزار و گناه دشمنان را در چشم برهم‌زدنی نمایان می‌کند.

۵

ای مزدا!

چه بزرگ است «شهریاریِ مینُویِ» تو!

چه اندازه آرزومندم که به تو بپیوندم و در پرتو «اشه» و «منش نیک»، درویشانِ ترا پناه بخشم!

شما را[۱] برتر از همه می‌خوانم و از دیوان و مردمان آزاردهنده، دوری می‌گزینم.

۶

ای مزدا! ای اشه! ای منش نیک!

چون شما براستی چنین هستید[۲]، پس مرا در همهٔ دگرگونیهای زندگی این جهانی، چنان رهنمونی کنید که با ستایش و نیایشی از ژرفای دل، به سوی شما آیم.

۷

ای مزدا!

کجایند آن رادمردانی که آموزشهای ارجمند ترا با «منش نیک» دریافته اند و با همهٔ سختی و آزار[ی که می‌کشند]، هوشیارانه آنها را بکار می برند؟

من جز تو کسی را نمی‌شناسم. پس در پرتو «اشه»، ما را پناه‌بخش.

۸

ای مزدا!

براستی آنان[۳] با این کردارها، ما را می هراسانند؛ چرا که نیرومندانشان برای ناتوانان، تباهی و ویرانی می‌آورند و با فرمان تو دشمنی می ورزند.

آنان هیچ گاه به «اشه» نمی اندیشند و از «منش نیک» روی می‌گردانند.

۱. مزدا و دو فروزهٔ او «اشه» و «منش نیک».

۲. یادآور جملهٔ «شما را برتر از همه می‌خوانم» است در بند پیش.

۳. دروندان.

۹

ای مزدا!

آنان با بدکرداری و ناآگاهی از «منش نیک»، «سپندارمذ» ترا — که نزد دانایان بزرگوار است — کوچک می‌شمارند.

آنان از «اشه» چنان دور خواهند ماند که تباهکاران نافرهیخته از ما.

۱۰

خردمند آنان را اندرز داد که با «منش نیک» کار کنند و آگاه باشند که «سپندارمذ»، سرچشمهٔ راستین «اشه» است.

ای مزدا اهوره!

آنان اگر این [آموزش تو] را دریابند، همه به «شهریاریِ مینُویِ» تو [راه خواهند یافت].

۱۱

اینک «رسایی» و «جاودانگی» — دهشهای دوگانهٔ تو — به روشنایی راه می‌نمایند و «اشه» و «منش نیک» و «آرمیتی»، زندگانی دیر پای [ارزانی می‌دارند] و «شهریاریِ مینُوی» را می افزایند.

ای مزدا!

تو با اینها[1]، ستیهندگان با دشمنانت را پیروزی می بخشی.

۱۲

ای مزدا!

دادِ تو چیست؟ خواستار چیستی؟ کدامین ستایش و کدامین نیایش را [سزاوار می‌شناسی]؟

فراگوی تا [مردمان] بشنوند و پاداش [پیروی از] آموزشهای ترا دریابند.

در پرتو «اشه» به ما بیاموز که راه هموارِ «منش نیک» چگونه است...

۱. اشاره است به فروزه‌های مزدا اهوره (اشه و منش نیک و رسایی و جاودانگی و آرمیتی و شهریاریِ مینُوی) که در همین بند از آنها یاد شد.

۱۳

ای مزدا اهوره!

... آن راه «منش نیک» که به من نمودی، همان راه آموزش رهانندگان است که [تنها] کردار نیک در پرتو «اشه» مایهٔ شادمانی خواهد شد؛ [راهی که] نیکْ آگاهان را برنهادی.

۱٤

ای مزدا اهوره!

بی گمان این [پاداش آرمانی] را به تن و جان کسانی ارزانی می‌داری که با «منش نیک» کار می‌کنند و در پرتو «اشه»، آموزش خِرَدِ نیک ترا بدرستی به پیش می برند و خواست ترا برمی‌آورند و برای پیشرفت جهان می‌کوشند.

۱۵

ای مزدا!

مرا از بهترین گفتارها و کردارها بیاگاهان تا براستی در پرتو «اشه» با «منش نیک» و به آزادکامی ترا بستایم.

ای اهوره!

با «شهریاریِ مینُویِ» خویش و به خواست خود، زندگانی نو و سرشار از «اَشَه» را به ما ارزانی دار.

یسنه، هات ۴۳

۱

«مزدا اهوره»ی به همه کارتوانا چنین برنهاده است:
بهروزی از آنِ کسی است که دیگران را به بهروزی برساند.
نیرو و پایداری را براستی از تو خواستارم.
ای آرمیتی!
برای نگاهبانی از «اشه»، فرّ و شکوهی را که پاداش زندگی در پرتو «منش نیک» است، به من ارزانی دار.

۲

همچنین بهترین [پاداش] از آنِ او[1] باد.
ای مزدا!
کسی که [برای دیگران] خواستار روشنایی است، روشنایی [بدو] ارزانی خواهد شد.
از «سپندترین مینو»ی خویش و در پرتو «اشه»، دانشِ برآمده از «منش نیک» را به ما بخش تا در زندگانی دیر پا[یِ خویش] همه روزه از شادمانی بهره‌مند شویم.

۳

پس براستی، بهترین نیکی ها بهرهٔ آن کس خواهد شد که در زندگی استومند و مینُوی، ما را به راهِ راستِ بهروزی — [راهِ] جهان اَشه که جایگاه «اهوره» است —

۱. اشاره است به «کسی که دیگران را به بهروزی می‌رساند» در بند پیش.

رهنمونی کند.
ای مزدا!
دلدادگان تو در پرتو نیکِ آگاهی و پاکی به تو خواهند پیوست.

۴

ای مزدا!
ترا توانا و پاک شناختم؛ آنگاه که [دانستم] در پرتو توانایی ات، آرزوهای ما برآورده خواهد شد؛ آنگاه که [دریافتم] اَشَونان و دُروَندان را پاداش [و پادافره] خواهی بخشید؛ آنگاه که [پی بردم] در پرتو گرمای «آذر» تو ــ که نیرومندی اش از «اشه» است ــ نیروی «منش نیک» به من روی خواهد نمود.

۵

ای مزدا اهوره!
ترا پاک شناختم؛ آنگاه که در سرآغاز آفرینش زندگی دیدمت [و دریافتم] که چگونه تا پایانِ گردشِ آفرینش، کردارها و گفتارها را با هنر خویش، مزد برنهاده‌ای: پاداش نیک برای نیکان و [سزایِ] بد برای بدان.

۶

ای مزدا!
بدان هنگام که «سپند مینو»یِ تو فراز آید، «شهریاریِ مینُوی» و «منش نیک» با کُنشِ خویش، جهان را به‌سوی «اشه» پیش می برند و «آرمَیتی» راد مردان را به سوی خِرَدِ نافریفتنی تو رهنمونی خواهد کرد.

۷

ای مزدا اهوره!
براستی ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و پرسید:
ــ «کیستی و از کدامین خاندانی و در برابر پرسشها و دودلیهای روزانهٔ زندگی خویش و جهان پیرامون خود، کدامین راه را می‌نمایی و می‌شناسانی؟»

۸

آنگاه نخست بدو [پاسخ] گفتم:
ـــ «منم زرتشت که با همهٔ توش و توان خویش، دشمن سرسخت دُروَندان و پناه نیرومند اَشَوَنانم.»
ای مزدا!
خواستارم تا بدان هنگام که ستایشگر و سرودخوان توام، همواره از «شهریاریِ مینُویِ» بی کران [تو] برخوردار باشم.

۹

ای مزدا اهوره!
براستی ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و پرسید:
ـــ «چگونه خود را باز می‌شناسانی؟»
[و من بدو پاسخ دادم:]
ـــ «با دهشِ آن نماز که نزدِ آذرِ تو می‌گزارم.
تا بدان هنگام که مرا توش و توان هست، به «اشه» خواهم اندیشید.

۱۰

پس تو مرا به سوی «اشه» ـــ که [همواره] آن را فراخوانده‌ام ـــ رهنمونی کن تا با پیروی از «آرمَیتی» بدان دست‌یابم.
اینک بپرس از ما و بدان‌سان که می‌خواهی، ما را بیازمای؛ چرا که پرسش و آزمون تو، رهبران را نیرومندی و برتری می بخشد.»

۱۱

ای مزدا اهوره!
ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و من نخستین بار از گفتار تو آموختم و دریافتم که بردن پیام تو به میان مردمان دشوار است؛ اما من آنچه را که به من گفتی بهترین است، به سرانجام خواهم رساند.

۱۲

بدان هنگام که مرا فرمان دادی: «به‌سوی اشه روی آور و آن را فراشناس!»، سخنی هرگز ناشنیده به‌من گفتی:

ــ «بکوش تا سروش در اندرون تو راه‌یابد و پرتو دهشِ ایزدی را دریابی که به هر دو گروه پاداش [و پادافره] می بخشد.»

۱۳

ای مزدا اهوره!

ترا پاک شناختم، آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد تا آماج و آرزوی مرا دریابد:

ــ «مرا زندگانی دیر پای ارزانی دار که هیچ کس جز تو نتواند بخشید؛ آن زندگانی آرمانی که در شهریاریِ مینُویِ تو، نوید آن داده شده است.»

۱۴

ای مزدا!

آنچنان که فرزانه مردِ توانایی، دوستی را به مهربانی پناه می بخشد، تو نیز با «شهریاریِ مینُویِ» خویش و در پرتو «اشه»، پیروان مرا پناه‌بخش تا من و همهٔ آنان که «مَنْثره»یِ ترا می‌سرایند، بپاخیزیم و از آموزشها [یِ تو] پشتیبانی کنیم.

۱۵

ای مزدا!

ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و مرا آموخت که اندیشیدن در آرامش، بهترین راه دانش‌اندوزی است [و هشدار داد که] رهبر هرگز نباید مایهٔ خشنودی دُروَندان شود، چه، آنان همواره با اَشَوَنان دشمنی می‌ورزند.

۱۶

ای مزدا اهوره!

پس زرتشت، «سپندترین مینو»یِ ترا برای خویشتن برگزید.
[بشود که] «اشه» زندگی استومند ما را نیرو بخشد.

[بشود که] «آرَمیتی» و «شهریاریِ مینُویِ» [تو] زندگی ما را درخشان کنند.
[بشود که] «منش نیک» کردارهای ما را پاداش دهد.

یسنه، هات ٤٤

۱

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانهٔ دلدادگان تو؟

ای مزدا!

[بگذار] کسی همچون تو، [آن را] به دوستی چون من بیاموزد.
پس در پرتو «اشه»یِ گرامی، ما را یاری‌بخش تا «منش نیک» به سوی ما آید.

۲

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه است سرآغاز «بهترین زندگی» و آن کس که براستی [در پی آن] کوشاست، چه پاداشی [می یابد]؟

ای مزدا!

براستی او ــ [آن] پاک، [آن] مرده‌ریگ و برگزیدهٔ همگان ــ در پرتو «اشه»، نگاهبانِ مینُویِ [مردمان] و دوست [و] درمان‌بخش زندگی است.

۳

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چه کسی در آغاز، آفریدگار و پدرِ «اشه» بوده است؟
کیست که راهِ [گردش] خورشید و ستارگان را برنهاده است؟
از کیست که ماه می‌فزاید و دیگر باره می‌کاهد؟
ای مزدا!
خواستارم که این همه و دیگر [چیزها] را بدانم.

۴

ای اهوره!
این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
کدامین کس زمین را در زیر نگاهداشت و سپهر را [برفراز] جای داد که فرونیفتد؟
کیست که آب و گیاه را [بیافرید]؟
کیست که باد و ابر تیره را شتاب بخشید؟
ای مزدا!
کیست آفریدگارِ «منش نیک»؟

۵

ای اهوره!
این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
کدامین استادکاری، روشنایی و تاریکی را بیافرید؟
کدامین استادکاری، خواب و بیداری را بیافرید؟
کیست [که] بامداد و نیمروز و شب را [بیافرید] تا فرزانگان را پیمانِ [ایزدی] فرایاد آورد؟

۶

ای اهوره!
این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
آیا براستی همهٔ آنچه من نوید می‌دهم، درست است؟

[آیا] «آرمیتی» با کُنشِ خویش، «اشه» را خواهد افزود و اینان[1] را مژدهٔ [پدیدار شدن] «شهریاریِ مینُوی» در پرتو «منش نیک» [خواهد داد]؟

این جهانِ بارور و خرّمی بخش را برای که آفریدی؟

۷

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چه کسی «شهریاریِ مینُوی» و «آرمیتی» ارجمند را بیافرید؟

چه کس به فرزانگی، پسر را دوستدار پدر کرد؟

ای مزدا!

همانا می‌کوشم تا تو و «سپند مینو» را آفریدگار همه چیز بشناسم.

۸

ای مزدا اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

[من که] به آموزشهای تو می اندیشم و گفتار ترا در پرتو «منش نیک» می‌جویم تا بدرستی بیاموزم، چگونه به یاری «اشه» از هنجارِ زندگی آگاهی خواهم یافت و روانم به شادیِ روزافزون خواهد رسید؟

۹

ای مزدا اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه «دین» خود را بپالایم و از سرِ شیفتگی، یکباره نیاز [تو] کنم تا با آنچه از تو خداوند نیکْ آگاه و در پرتو شهریاریِ تو می‌آموزم، با «شهریاریِ مینُوی» اِرجمند و «اشه» و «منش نیک» به سرای یگانهٔ تو ــ که [به من] نوید داده شده است ــ راه یابم؟

۱. اشاره به نیکوکاران و درست کرداران است.

۱۰

ای اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کدام است دین تو که جهانیان را بهترین [دین] است و همگام با «اشه»، جهان هستی را افزونی می‌بخشد و در پرتو «آرمیتی»، گفتار و کردار [ما] را به‌سوی راستی رهنمون خواهد شد؟

ای مزدا!

من با دانش و گرایش خویش، به [دین] تو روی می‌آورم.

۱۱

ای اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه «آرمیتی» به [نهادِ] دین‌آموختگان تو راه خواهد یافت؟

منم نخستین [کسی] که بدین کار[1] برگزیده شده‌ام. همهٔ دیگران را[2] دشمنِ مینُوی[3] می‌شناسم.

۱۲

ای اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کدام‌یک از اینان که با ایشان سخن می‌گویم، اَشَوَن و کدام‌یک دُروَند است؟

به کدام یک [روی آورم]؟ [آن که] بدی دیده یا [آن که] خود بدکار است؟

آن دُروَندی که در برابرِ دهشهای تو [با من] می‌ستیزد، کیست؟ [آیا] نباید او را از بدکاران شمرد؟

۱. دین‌آموزی و پیامبری.

۲. دین‌ستیزان را.

۳. در گزارش پورداود «با خِرَدِ بدخواهی» و در ترجمهٔ آذرگشسب «با دشمنی قلبی» آمده است؛ اما چنین می‌نماید که تعبیر گاهانی «مَنیاوِش دْوَاشَنگها» در متن، اشاره‌ای باشد به دشمنی بنیادی میان دو «مینو» در طرح اندیشگی گاهان. سنج. هات ۳۰، بندهای ۶-۳ و هات ۴۵، بند ۲.

۱۳

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه «دروج» را از خود دور برانیم؟

[چگونه] از آنان که سراپا نافرمانی اند؛ [آنان که] نه به پیوند با «اشه» می‌کوشند و نه همپرسگی با «منش نیک» را آرزو می‌کنند، دوری گزینیم؟

۱۴

ای مزدا اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه «دروج» را به دست «اشه» بسپارم تا با گفتار و آموزش ایزدیِ تو، پاک شود و از این راه، دروندان شکستی سترگ خورند و فریب و ستیزهٔ آنان از میان برود؟

۱۵

ای مزدا اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چون تو آن توانایی را داری که مرا در پرتو «اشه» از [گزند] اینان[۱] پناه‌بخشی، آن گاه که دو سپاه ناسازگار به هم رسند، برابر پیمانی که تو خود برنهاده‌ای، به کدام یک از آن دو و در کجا پیروزی خواهی بخشید؟

۱۶

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان[۲] را پناه می بخشد؟

۱. اشاره است به دروندان فریبکار و ستیهنده که در بند پیش، از آنها سخن گفته شد.

۲. در متن «یُی هِنْتی» آمده که برگردان واژه به واژهٔ آن می‌شود: «اینان که هستند». ما «هستان» را به جای آن آوردیم که در شعر مولوی هم در برابر «نیستان» بکار رفته است:

«اندک اندک زین جهان هست و نیست　　　نیستان رفتند و هستان می‌رسند»

(کلّیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جزو دوم، ص ۱۵۷)

ای مزدا!

مرا آشکارا از برگماشتن آن رَدِ درمان‌بخش زندگی بیاگاهان و [بگذار] «سروش» و «منش نیک» بدو و به هرکس که تو خوذ او را خواستاری، روی آورند.

۱۷

ای مزدا اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه [با رهنمودِ تو] کامهٔ من برخواهد آمد؟

[چگونه] به تو خواهم پیوست و کی سخنانم کارگر خواهد شد، تا با «مَنْثَره» ــ که در پرتو «اشه» بهترین راهنماست ــ [مردمان را] به «رسایی» و «جاودانگی» رهنمونی کنم؟

۱۸

ای مزدا اهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چگونه در پرتو «اشه»، آن پاداش را بدست آورم؟

[چگونه] نیرویی، نیروهای دهگانهٔ مرا راهبر و روشنگر خواهد شد تا با آنها «رسایی» و «جاودانگی» را دریابم و آنگاه هر دو را بدانان[1] بخشم؟[2]

۱. مردم

۲. این بند یکی از دشوارترین و پر رمز و رازترین پاره‌های گاهان است. آنچه از آن در این گزارش به «نیروهای دهگانه» و «نیرویی راهبر و روشنگر» تعبیر شده، در برگردان واژه به واژهٔ متن، «ده مادیان با نریان و اشتری» درمی‌آید که در بسیاری از گزارشهای خاورشناسان باختری و در گزارش پورداود، با اندک تفاوتی به همین صورت آمده است. اما مفسرانی از قبیل «کانگا» و «تاراپور والا» برآنند که نام این جانوران در این بند، کنایی و رمزی است و ده مادیان، اشاره به ده حس سرکش و گمراه کننده در وجود آدمی و ده نریان یا اسب نر، کنایه از اندیشهٔ انسان است که برآن حسهای دهگانه چیرگی می‌یابد و آنها را راهبری می‌کند و اشتر مرحلهٔ نهایی این سیر و سلوک و رسیدن به فروغ ایزدی و روشنایی ابدی است. (ناگفته نماند که در برداشتهای اخیر، واژهٔ ushtra نه به معنی اشتر یا شتر بلکه از مصدر ush به معنی روشنایی بخشیدن و درخشیدن، گرفته شده است.)

نگارنده با قید احتیاط، تعبیر «نیروهای دهگانه» و «نیرویی راهبر و روشنگر» را برگزیده است؛ اما

۱۹

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

هنگامی که نیازمندی راست گفتار، نزد کسی می‌رود و آن کس، مزد بایسته بدو نمی‌دهد، سزای کنونی او چیست؟

من از آنچه در پایان بدو خواهد رسید، آگاهم؟

۲۰

ای مزدا!

این را نیز می پرسم:

آیا دیوان هرگز خداوندگاران خوبی بوده اند؟

[آنانند] که می بینند چگونه «کَرَپان»، «کَوی»ها و «اوسیخْش» جهان را برای ایشان، گرفتار خشم و آزار کرده و جهانیان را همواره به ناله و زاری درآورده و هیچ گاه در پرتو «اشه» برای پیشرفت و آبادانی جهان نکوشیده اند.

→

همچنان آن را نسبی و مبهم می‌داند.

یسنه، هات ۴۵

۱

اینک سخن می‌گویم؛ ای کسانی که از دور و نزدیک آمده و خواستار [آموزش]ـید.

اکنون همهٔ شما گوش فرادهید و سخنِ روشنِ مرا بشنوید و خوب به‌یاد بسپارید:

«مباد که آموزگار بد، دیگرباره زندگی [شما] را تباه کند [و] دُروَند با زبان خود و با دُژباوری‌اش، شما را به گمراهی بکشاند.»

۲

اینک سخن می‌گویم از دو «مینو».

در آغاز آفرینش، «سپند [مینو]» آن دیگری ــ «[مینویِ] ناپاک» ــ را چنین گفت:

ــ «نه منش، نه آموزش، نه خِرَد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه «دین» و نه روان ما دو [«مینو»] با هم سازگارند.»[۱]

۳

اینک سخن می‌گویم از آنچه «مزدا اهوره»یِ دانا در [بارهٔ] بنیادِ هستی به‌من گفت:

ــ [کسانی] از میان شما که «مَنثَره» را ــ بدان‌سان که من بدان می‌اندیشم و

۱. سنج . یس . ۳۰، بند ۳

از آن سخن می‌گویـم ـــ بکار نبندند، [در] پایانِ زندگی، [بهره]شان دریغ و درد خواهد بود.»

۴

اینک سخن می‌گویم از آنچه در زندگی از همه چیز بهتر است.
از «اشه» دریافتم که «مزدا» آفریدگار او و پدر «منشِ نیک» کوشاست و «آرمیتی» دختر نیک کُنشِ هموست.
«اهوره»یِ از همه چیز آگاه را نتوان فریفت.

۵

اینک سخن می‌گویم از آنچه [آن] «سپندترین»[1] مرا گفت؛ سخنی که شنیدنش مردمان را بهترین [کار] است.
«آنان که آموزشهای مرا ارج بگزارند و پیروی کنند، به‌رسایی و جاودانگی خواهند رسید و با کردارهایِ «منش نیک»، به «مزدا اهوره» [خواهند پیوست].

۶

اینک سخن می‌گویم [از آن که] بزرگترین[2] است.
در پرتو «اشه» می‌ستایم [او را] که نیک آگاه است [و] آنان را که [با او] هستند.[3]
[بشود که] «مزدا اهوره» با «سپند مینو»یِ خویش [ستایش مرا] بشنود.
در پرتو «منش نیک» خواهم کوشید که مهرورزانه بدو برسم.
[بشود که او] با خِردِ خویش، مرا از آنچه بهترین [چیز] است، بیاگاهاند.

۷

اوست که همهٔ رادان ـــ همهٔ آنان که بودند و خواهند بود ـــ رستگاری خویش

۱. برگردان spantotamo، صفت ویژهٔ «مزدا اهوره» است که تنها همین یک بار در گاهان آمده؛ اما در یسنه، هات ۱ و ۳۷ و هرمزدیشت و وندیداد، بارها بدان برمی‌خوریم.
۲. برگردان mazishta، صفت ویژهٔ «مزدا اهوره» است.
۳. احتمالاً اشاره‌ای است به فروزه‌های «مزدا اهوره» که در اوستای نو از آنها با عنوان «امشاسپندان» یاد می‌شود.

را از وی خواستار می‌شوند.

روان آشَوَن به جاودانگی و کامروایی خواهد پیوست و روان دُروَند، براستی هماره در رنج خواهد بود.

این [فرمان] را «مزدا اهوره» با «شهریاریِ مینُویِ» [خویش] برنهاده است.

۸

با ستایشها و نیایشهای خویش بدو روی می‌آورم و با چشم دل او را می بینم.

«مزدا اهوره» را در پرتو «اشه» و با اندیشه و گفتار و کردار نیک می‌شناسم و نیایشهای خود را در «گَرزْمانِ» او فرومی‌نهم.

۹

او را با «منش نیک» خشنود می‌کنم؛ او را که به خواست خویش، بهروزی و تیره‌روزی ــ هر دو ــ را برای ما آفریده است.

[بشود که] «مزدا اهوره» با «شهریاریِ مینُوی» خویش، ما را [نیروی] کار کردن بخشد تا در پرتو «منش نیک» و «اشه» و با نیک آگاهی به پیشرفت [کار] مردمان بکوشیم.

۱۰

او را با [یاریِ] «آرَمیتی» می‌ستاییم و گرامی می‌داریم؛ او را که هماره «مزدا اهوره» خوانده می‌شود؛ [او را] که در پرتو «اشه» و «منش نیکِ» خود، ما را نوید داد که در «شهریاریِ مینُویِ» وی به «رسایی» و «جاودانگی» خواهیم پیوست و به ما تندرستی و توانایی خواهد بخشید.

۱۱

پس کسی که با دیوان و مردمان [پیرو] آنان دشمنی می‌ورزد، [راهش] از [راه] آن کس که «مزدا اهوره» را خوار می‌شمارد و زشت می انگارد، جداست.

[چنین کسی] دربارهٔ او[1] و رهانندگان دانا و یاوران دین پاک، نیک می اندیشد و [«مزدا»] او را دوست و برادر و بلکه پدر خواهد بود.

۱. مزدا اهوره

یسنه، هات ٤٦

۱

به کدام مرز و بوم روی آورم؟ به کجا روم [و از که] پناه جویم؟

مرا از خویشاوندان و یاورانم دور می‌دارند. همکاران و فرمانروایانِ دُرِوَندِ سرزمین نیز، خشنودم نمی‌کنند.

ای مزدا اهوره!

چگونه ترا خشنود توانم کرد؟

۲

ای مزدا!

من می‌دانم که چرا ناتوانم. از آن روی که خواسته‌ام ناچیز است و کسانم اندک شمارند.

ای اهوره!

از این [ناکامی] نزد تو گله می‌گزارم. تو خود، نیک [در کارِ من] بنگر.

من [از تو] خواهان آن یاری و رامشم که دلداری به دلداده‌ای می بخشد.

در پرتو «اشه» مرا از نیروی «منش نیک» بیاگاهان.

۳

ای مزدا!

کی سپیده‌دم آن روز فراخواهد رسید که با آموزشهایِ فزایش‌بخشِ خردمندانهٔ رهانندگان، «اشه» به نگاهداری جهان بدرخشد؟

کیانند آنان که «منش نیک» به یاری‌شان خواهد آمد؟
ای اهوره!
من [تنها] آموزش ترا برمی‌گزنیم.

۴

دُروَندِ بدنامِ بدکردارِ تباهکار، یاوران «اشه» را از پیشبرد زندگانی [مردمان] در روستا یا سرزمین بازمی‌دارد.
ای مزدا!
آن کس که از دل و جان و با [همهٔ] توانایی [خویش] با او می‌ستیزد، جهانیان را به راه نیک آگاهی رهنمون می‌شود.

۵

ای مزدا اهوره!
هرگاه اَشَوَنِ نیک آگاهِ توانایی که خود بدرستی زندگی می‌کند، دُروَندی خواستار یاری را ــ خواه به فرمانِ ایزدی، خواه از سرِ خویشکاریِ دینی ــ به گرمی بپذیرد، می‌تواند با خردمندیِ خویش، او را بیاگاهاند و از گزند و تباهی برهاند.

۶

اما اگر آن مرد توانا او را نپذیرد، خود آشکارا به دُروَندان خواهد پیوست؛ زیرا از همان آغاز که «اهوره»، «دین» را آفرید، نیک‌خواهِ دُروَند، خود دُروَند است و اَشَوَن کسی است که دوستِ اَشَوَنان باشد.

۷

ای مزدا!
بدان هنگام که دُروَند آزردنِ مرا کمر می‌بندد، جز «آذر» و «منش [نیک]» تو ــ که «اشه» از کردارشان کارآمد می‌شود ــ چه کس مرا پناه خواهد بخشید؟
ای اهوره!
«دینِ» مرا از این آموزش بیاگاهان.

۸

ای مزدا!

از کردار آن کس که سرِ آزارِ جهانیان را دارد، مرا رنجی نخواهد رسید.

[گزندِ] آن [کردارهایِ] دشمنانه، به خود او بازخواهد گشت؛ آنچنان که او خود را از نیکْ زیستی بی بهره خواهد کرد و بدان دشمنانگی، هیچ راهی [به رهایی] از دُژزیستی نـ[ـخواهد یافت].

۹

کیست آن رادی که نخستین بار مرا بیاموزد که چگونه تو سرورِ پاکِ اَشَوَنِ کردارها را بیش از همه شایستهٔ ستایش بشناسیم!

ما هماره خواستاریم که با «منش نیک» و در پرتو «اشه» آنچه را که تو آفریدگارِ جهانِ هستی دربارهٔ «اشه» گفته ای، [دریابیم].

۱۰

ای مزدا اهوره!

بدرستی می‌گویم: هرکس ــ چه مرد، چه زن ــ که آنچه را تو در زندگی بهترین [کار] شناخته ای بورزد، در پرتو «منش نیک» از پاداش «اشه [و] «شهریاریِ مینُوی» [برخوردار خواهد شد].

من چنین کسانی را به نیایش تو رهنمون خواهم شد و همهٔ آنان را از «گذرگاهِ داوری» خواهم گذراند.

۱۱

«کَرپان» و «کَوی»ها با توانایی خویش و با وادار کردن مردمان به کردارهای بد، زندگانی [آنان] را به تباهی می‌کشانند؛ [اما] روان و «دین»شان هنگام نزدیک شدن به «گذرگاهِ داوری» در هراس خواهد افتاد و آنان هماره باشندگان «کُنامِ دُروج» [خواهند بود].

۱۲

هنگامی که «اشه» به نوادگان و خویشانِ نامورِ «فریانِ» تورانی روی آورد،

جهان با تُخشاییِ «آرمیتی» پیشرفت خواهد کرد. پس آنگاه «منش نیک»، آنان را بهم خواهد پیوست و «مزدا اهوره» سرانجام بدیشان رامش و رستگاری خواهد بخشید.

۱۳

کیست در میان مردمان که «سپیتمانْ زرتشت» را در به سرانجام رساندن کارِ [خویش] خشنود کند؟

براستی چنین کسی برازندهٔ بلندآوازگی است.

«مزدا اهوره» او را زندگی [جاوید] می بخشد و «منش نیک»، هستیِ او را می افزاید و ما بدرستی او را دوستِ خوبِ «اشه» می‌شناسیم.

۱۴

ای زرتشت!

کیست دوستِ آشَوَن تو؟

کیست آن که بدرستی خواستار بلندآوازگیِ «مَگَه»ی بزرگ است؟

براستی چنین کسی «کی گشتاسپ» دلیر است.

ای مزدا اهوره!

من کسانی را که تو درسرای یگانهٔ خویش جای خواهی داد، با گفتارِ «منش نیک» فرامی‌خوانم.

۱۵

ای هچتسپیان! ای سپیتمانیان!

به شما خواهم گفت [همهٔ آنچه را که شنیدنش برای شما بهترین است][۱] تا دانا و نادان را از هم بازشناسید.

از این کردارهاست که شما «اشه» را ــ آنچنان که در نخستین دادِ «اهوره» آمده است ــ به خویشتن ارزانی می‌دارید.

۱. در متن یک سطر شعر افتاده است. «تاراپوروالا» و به پیروی از او «آذرگشسب»، عبارت داخل [ ] را به جای سطر گم شده آورده‌اند که ما هم برای روشنی مطالب، به اقتباس از ایشان، آن را در این جا نقل کردیم.

۱۶

ای فَرَشوشتَرِ هُوُگْوَ!

با این رادان ــ که ما هر دو خواستار بهروزی آنانیم ــ بدان جا روی آور؛ بدان جا که «اشه» با «آرَمیتی» پیوسته است؛ بدان جا که «منش نیک» و «شهریاریِ مینُوی» فرمانروایند؛ بدان جا که سرای شکوهمند «مزدا اهوره» است.

۱۷

ای جاماسْپِ هُوُگْوَیِ فرزانه!

اینک سخنانی «پیوسته»[1] به تو می‌آموزم، نه «ناپیوسته»[1] تا تو آنها را به دل نیوشا و پریستار باشی.

«مزدا اهوره» در پرتو «اشه» نگاهبانِ نیرومندِ کسی شود که دانا را از نادان بازشناسد.

۱۸

آن کس که به [دین] من بپیوندد، من خود، او را بهترین [یاور]م و در پرتو «منش نیک»، بهترین چیزها را بدو نوید می‌دهد.

۱. پیوسته (= منظوم) گزارشی است از afshman اوستایی (که ظاهراً صورت دیگری است از afsman و در گزارش پهلوی هم به patman = پیمان برگردانده شده) و به پیروی از تعبیر فردوسی برای منظوم کردن و به نظم در آوردن:

«ز گفتار دهقان یکی داستان بپیوندم از گفتهٔ باستان (شا. ج ۲، ص ۱۷۰)

همچنین ناپیوسته (= منثور، نامنظم) برگردان an-afshman است.

دربارهٔ مفهوم این دو تعبیر، میان گزارشگران گاهان، اختلاف بسیار وجود دارد. پورداود آنها را به سنجیده و ناسنجیده برگردانده و آنچه را در گزارش پهلوی آمده، ناشی از اشتباه میان «افشمن» و «افسمن» شمرده است. آذرگشسب آنها را به «کار و فعالیت» و «بیکاری و تنبلی» ترجمه کرده است (که برداشتی است از گزارش تاراپور والا) و وحیدی «وافته» و «ناوافته» را (که همان منظوم و نامنظوم است) در برابر آنها آورده است.

پژوهندگان پارسی و اروپایی گاهان نیز نظرهای گوناگونی در این باره ابراز داشته اند؛ امّا بیشتر آنها همان مفهوم «منظوم» و «نامنظوم» را ترجیح داده‌اند. ما نیز با قید احتیاط و با اعتقاد به نسبی بودن این برداشت، پیوسته و ناپیوسته را در این گزارش، آوردیم. (ــــ یاگا. ص ۲۹۸ــ۲۹۷).

امّا آن کس که با [آموزش] ما سرِ ستیز دارد، ستیز با او رواست.
ای مزدا!
در پرتو «اشه» خواست ترا [برمی‌آورم و ترا] خشنود می‌کنم. چنین است گزینشِ خِرَد و منش من.

۱۹

آن کس که در پرتو «اشه»، بهترین خواستِ «زرتشت» ــ ساختن جهانی نو ــ را براستی برآورد، پاداش زندگی جاودانه سزاوار اوست و در این جهانِ زایای بارآور نیز هرآنچه را دلخواه اوست، بدست خواهد آورد.
ای مزدا! ای آگاه‌ترین!
این همه را تو برمن آشکار کرده‌ای.

یسنه، هات ۴۷

۱

«مزدا اهوره» با «شهریاریِ مینُوی» و «آرمَیتیِ» خویش، کسی را که با «بهترین منش» و گفتار و کردار به «سپند مینو» و «اشه» بپیوندد، «رسایی» و «جاودانگی» خواهد بخشید.

۲

کسی که در پرتو «سپندترین مینو» بهترین [روش را دارد] و زبانش گویایِ «منش نیک» [او]ست و دستهایش کردارهای «آرمیتی» را می‌ورزد، تنها یک اندیشه [دارد]:

«مزدا» پدر «اشه» است.

۳

ای مزدا!

تویی پدر «سپند مینو». تویی که این جهانِ خرّمی بخش را برای او[1] بیافریدی و بدان رامش بخشیدی و آنگاه که او[1] با «منش نیک» همپرسگی کرد، «آرمیتی» را به راهبری و آبادانی آن[2] برگماشتی.

۴

ای مزدا.

۱. آدمی
۲. زمین و جهان (اشاره است به این همانی «آرمَیتی» با «زمین» در آموزه‌های اخلاقی و دینی زرتشت.)

دُروَندان که از «سپند مینو» روی برتافتند، آزار بینند؛ اما اَشَوَنان چنین نشوند.

اَشَوَن را هرچند هم کم‌نوا باشد، باید دوست شمرد و دُروَند را هر اندازه هم که توانگر باشد، باید بدخواه دانست.

۵

ای مزدا اهوره!

[تو] در پرتو «سپند مینو» همهٔ آنچه را که براستی بهترین دهشهاست، به اَشَوَن نوید داده‌ای؛ اما دُروَند که با منش و کردار زشت خویش بسر می برد، از مهر تو بهره‌مند نتواند شد.

۶

ای مزدا اهوره!

[تو] در پرتو «سپند مینو» و «آذر» خود و با یاوری «آرمیتی» و «اشه»، پاداش [و پادافرهٔ] هر دو گروه را می بخشی.

بدرستی بسی از جویندگان به [دین] تو خواهند گروید.

یسنه، هات ۴۸

۱

ای اهوره!

به هنگام پاداش و آن زمان که «اشه» بر «دروج» پیروز شود، آنچه از فریب دیوان و مردمان [دُروَند] که از آن آگاهی داده شده است، برای همیشه آشکار خواهد شد.

آنگاه در پرتو دهش تو، ستایش تو [و مهرورزی به تو] افزونی گیرد.

۲

ای اهوره!

مرا از آنچه تو خود می‌دانی، بیاگاهان.

براستی آیا تواند بود که پیش از آغاز کشمکش در اندیشه‌ام، آشَوَن بر دُروَند پیروز شود؟

ای مزدا!

آشکار است که این [پیروزی] سرانجامِ نیکِ زندگی دانسته شده است.

۳

پس [مردم] دانا را بهترین آموزش آن است که «اهوره»یِ نیکی آفرینْ در پرتو «اشه» می‌آموزد.

ای مزدا!

وَرجاوَندان [و] دانایان و آموزگارانِ رازْ-آیینِ تو، در پرتو خِرَد و «منش نیک»

از شیفتگان و دلدادگان تو خواهند شد.

۴

ای مزدا!

آن کس که نیک می‌اندیشد یا بد، بی گمان «دین» و گفتار و کردار خود را نیز [چنان خواهد کرد] و خواهش او پیرو گزینش آزادانهٔ وی خواهد بود.

سرانجام خِرَدِ تست که [نیک و بد را از یکدیگر] جدا خواهد کرد.

۵

[بشود که] فرمانروایان خوب و نیک کردار و دانشور [در پرتو] «آرمَیتی» بر ما فرمان برانند.

مبادا که فرمانروایان بد [بر ما] فرمان برانند.

پاکی از هنگام زادن، مردمان را بهترین [کار در زندگی] است.

باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به‌سوی روشنایی برد.

۶

براستی او[1] پناهگاه نیک ماست و پایداری و توش و توان ــ [دو دهشِ] ارجمندِ «منش نیک» را ــ به ما ارزانی می‌دارد.

«مزدا اهوره» در پرتو «اشه» از آغاز زندگی، گیاهان را برآن برویانید.

۷

ای کسانی که دل به «منش نیک» بسته‌اید، خشم را فروافگنید و خود را در برابر تند خوییْ نیرومند کنید و برای گسترش «اشه»، به مردان پاک بپیوندید.

ای اهوره!

پیروان آنان[2] به سرای تو [راه خواهند یافت].

۱. «او» در این بند، اشاره دارد به «آرمیتی» در بند پیش که با «زمین» این همانی دارد.

۲. مردان پاک، پارسایان، دینْ‌آگاهان.

۸

ای مزدا!

کدام است دهش نیک تو که از «شهریاریِ مینُویِ» تو [خواهد رسید]؟

کدام است پاداش تو برای من و یارانم؟

ای اهوره!

چه اندازه آرزومندم که در پرتو «اشه» و «منش نیک»، برای پیشبرد کارها بر رادان آشکار شوی!

۹

ای مزدا!

چگونه دریابم که تو در پرتو «اشه» بر همگان و بر آنان که سرِ آزارِ مرا دارند، فرمان می‌رانی؟

مرا بدرستی از هنجارِ «منش نیک» بیاگاهان.

رهاننده باید بداند که پاداش وی چه‌سان خواهد بود.

۱۰

ای مزدا!

کی مردمان آموزش ترا در خواهند یافت؟

کی پلیدیِ این می[1] را برخواهی انداخت که «کَرَپان» بدکار، [مردمان را] بدان می‌فریبند و فرمانروایان بد با آن به [دُژ] خِرَد[ی] بر سرزمینها فرمان می‌رانند؟

۱۱

ای مزدا!

کی «اشه» و آرمَیتی» در پرتو «شهریاریِ مینُویِ» [تو] خواهند آمد و خانمان خوب و [سرزمین] کشتمند پدیدار خواهد شد؟

۱. منظور آشامیدنیِ «هَوم» است. (← یس. ۳۲، بند ۱٤ و یاد. زیرِ هَوم) برخی از گزارشگران گاهان، واژه mada را که ما در برابر آن «می» آوردیم و صورت دیگر آن madhu چند بار در «یسنه» و نیز در فرگرد پنجم وندیداد به‌همین معنی آمده است، به «دیوانگی» برگردانده‌اند.

کیانند آنان که ما را در برابر دُروَندان خونخوار، رامش خواهند بخشید؟
کیانند آنان که از بینشِ «منش نیک» برخوردار خواهند شد؟

۱۲

ای مزدا!

چنین خواهند بود رهانندگان سرزمینها که با «منش نیک» خویشکاری می‌ورزند و کردارشان بر پایهٔ «اشه» و آموزشهای تست.
براستی آنان به درهم شکستن خشم برگماشته شده‌اند.

یسنه، هات ۴۹

۱

دیرگاهی است که «بِندْوَ» بزرگترین ستیهندهٔ با من است؛ [منی] که خواستار [رهنمونی و] خشنودی گمراهان در پرتو «اشه» ام.

ای مزدا!

با پاداش نیک به سوی من آی و مرا پناه بخش تا در پرتو «منش نیک» او را شکست دهم.

۲

دیرگاهی است که «بِندْوَ» ـــ این آموزگار دروغین که سر از «اشه» پیچیده و از «سپندارمذ» پیوند گسسته است و هرگز با «منش نیک» همپرسگی نمی‌کند ـــ مرا اندیشناک کرده است.

۳

ای مزدا!

تو بدرستی این باور و آموزش را برای همگان برنهاده‌ای که «اشه» سود می‌بخشد و «دروج» زیان می‌آورد.

پس من آرزومندم که به «منش نیک» بپیوندم [و] همگان را از درآمیختن با دُروَندان بازدارم.

۴

آن دُژخِرَدانی که با زبان خویش، خشم و ستم را می‌افزایند و مردمِ کارآمد و

پرورشگر را از کار خویش بازمی‌دارند، زشت کردارند و خواهان نیکوکاری نیستند.
آنان به کُنامِ دیو — که از آنِ «دینِ» «دُروَندان» است — درخواهند آمد.[۱]

۵

ای مزدا!

کسی که با دل و جان، «دین» خویش را به «منش نیک» بپیوندد، به «آرمَیتی» [بستگی دارد] و در پرتو «اشه» به نیک آگاهی خواهد رسید.

ای اهوره!

چنین کسی با همهٔ اینها[۲] در پناه «شهریاریِ مینُویِ» تو جای خواهد گرفت.

۶

ای مزدا اهوره! ای اشه!

هرآینه شما را به گفتن آنچه براستی در اندیشه و خِرَدِ شماست، برمی‌انگیزم تا بدرستی دریابم که چگونه [پیام] دین‌تان را به گوش [مردمان] برسانم.

۷

ای مزدا! ای اهوره!

[بگذار مردمان] با «منش نیک» و در پرتو «اشه»، آن را[۳] بشنوند [و] تو خود نیز گواه باش که کدام یک از یاوران و خویشاوندان به دادوَرزی زندگی خواهد کرد تا همکاران مرا راهنمایِ نیک باشد.

۸

ای مزدا اهوره!

۱. مفهوم این جمله در گزارشهای گوناگون، مورد اختلاف است و به چندین صورت مانند «آنان با آموزشهای خود، دیوان را یاری می‌کنند.» و «آنان با آموزش دروغ، دیوانی پدید می‌آورند.» و نظایر آنها برگردانده شده است.

۲. باید اشاره‌ای باشد به فروزه‌های آفریدگار از قبیل «منش نیک» و «اشه» و «آرمیتی» که در همین بند از آنها یاد شد.

۳. پیام و آموزش دینِ مزدا اهوره و اشه که در بند پیش، از آن سخن رفت.

این را از تو خواستارم که بزرگترین دهش رسایی و رامش و پیوستگی با «اشه» را به «فَرَشوشْتَر» ارزانی داری و همین [پاداش] را در پرتو «شهریاریِ» نیکِ خویش، به دیگر پیروانم [نیز] ببخشی.

[بشود که] ما همواره فرستادگان[1] [تو] باشیم.

۹

ای جاماسپ فرزانه!

[بشود که] نگاهبان [دین] — [آن که] برای رهاییِ [مردمان] آفریده شده است — این آموزشها را بشنود:

راست گفتار هرگز به پیوند با دُروَند نخواهد اندیشید.

«دین» آنان [که راست گفتارند] از بهترین پاداشها بهره‌مند خواهد شد و سرانجام به «اشه» خواهد پیوست.

۱۰

ای مزدا! ای شهریارِ بزرگ!

«منش نیک» و روانِ آشَوَنان و نیایش «آرمَیتی» و شورِ دل، همه را به سرای تو می‌آورم تا تو به نیروی پایدار [خویش، آنها را] جاودانه نگاهدار باشی.

۱۱

اینک روان شهریارانِ بد — آنان که دُروَند و بدمنش و بد «دین» و بد گفتار و بد کردارند — از روشنایی به تیرگی بازمی‌گردد.

براستی آنان باشندگانِ «کُنامِ دُروج»اند.

۱۲

ای مزدا اهوره!

کدام است آن یاوری تو که در پرتو «اشه» و «منش نیک» به من که «زرتشت»ام و ترا به یاری همی خوانم، خواهی رساند؟

من براستی ترا می‌ستایم و آفرین می‌خوانم و بهترین دهش ترا خواهانم.

۱. فرستادگان برگردان fraēshta است که برخی از گزارشگران آن را به «دوستاران» ترجمه کرده‌اند.

یسنه، هات ۵۰

۱

ای مزدا اهوره!

هنگامی که براستی ترا به یاری می‌خوانم، جز «اشه» و «منش نیک» چه کسی روان مرا یاری خواهد کرد؟

کیست که پناه‌بخش و نگاهدار من و یاران و پیروانم خواهد بود؟

۲

ای مزدا!

آن کس که جهان را خرّمی بخش آرزو می‌کند و آن را همواره آبادان می‌خواهد، چگونه در پرتو «اشه» و فروغ تابناک [تو] و در میان پارسایان زندگی خواهد کرد؟

بدرستی تو او را آشکارا در سرای فرزانگان جای خواهی داد.

۳

ای مزدا!

پس بدرستی «اشه» به کسی روی خواهد آورد که «شهریاریِ مینُوی» و «منش نیک»، رهنمون او باشد؛ کسی که به نیروی [این] دهشها، جهان پیرامون خویش را ــ که دُروَندان فرا گرفته اند ــ آبادان کند.

٤

ای مزدا اهوره!

اینک ترا و «اشه» و «بهترین منش» و «شهریاریِ مینُوی» را می‌ستایم و نیایش

می‌گزارم.

من خواهانم که رهروِ راهِ [راست] باشم [و] در «گَرْزمان» به گفتار رادمردان [تو] گوش فرادهم.

۵

ای مزدا اهوره! ای اشه!

شما که به پیامبرتان مهربانید، از فراسوی [بدو روی آورید و] او را با یاوری هرچه نمایان‌تر[تان] پشتیبان باشید تا بتواند مردمان را در چشم برهم‌زدنی، به سوی روشنایی رهنمون شود.

۶

ای مزدا!

براستی من — «زرتشت» پیامبرِ دوستدارِ «اشه» — [ترا] به بانگ بلند نماز می‌گزارم:

[بشود که] آفریدگار در پرتو «منش نیک»، مرا از فرمانها[یِ خویش] بیاگاهاند تا زبانم هماره [مردمان را] به راهِ خِرَد [رهنمون گردد].

۷

ای مزدا!

اینک برای دست‌یابی به پیروزی، ترا با برانگیزنده‌ترین نیایشها می‌ستایم و به‌تو می پیوندم.

[بشود که] در پرتو «اشه» و «منش نیک»، رهنمون و یاور من باشی.

۸

ای مزدا!

با سرودهای بلند آوازهٔ برخاسته از شورِ دل و با دستهای برآورده به تو روی می‌آورم و در پرتو «اشه»، همچون پارسایی ترا نماز می‌گزارم و به دستیاریِ هنرِ «منش نیک» به تو [نزدیک می‌شوم].

۹

ای مزدا! ای اشه!

با این سرودها و با کردارهایِ «منش نیک»، ستایش کنان به سوی شما خواهم آمد.

تا بدان هنگام که بتوانم به خواست خویش بر سرنوشت فرمان برانم، خواستار نیکْ آگاهی خواهم بود.

۱۰

ای مزدا اهوره!

آن کردارهایی که از این پیش [ورزیده‌ام] و آنها که از این پس در پرتو «منش نیک» خواهم ورزید، به چشم [تو] ارجمند است.

فروغ خورشید [و] سپیدهٔ بامدادی [نمودِ] «اشه» و برای نیایش تست.

۱۱

ای مزدا!

خود را ستایندهٔ تو می‌دانم و تا بدان هنگام که در پرتو «اشه» توش و توان دارم، ستایشگر شما خواهم بود.

[بشود که] آفریدگار جهان در پرتو «منش نیک»، بهترین خواستِ درست کرداران ــ ساختن جهانی نو ــ را برآورد.

یسنه، هات ۵۱

۱

ای مزدا!
«شهریاریِ مینُوی» نیکِ تو ــ شایان‌ترین بخششِ آرمانی در پرتو «اشه» ــ از آنِ کسی خواهد شد که با شورِ دل، بهترین کردارها را بجایْ آورد.
اکنون و از این پس، تنها به [برآمدن] این [آرزو] خواهم کوشید.

۲

ای مزدا اهوره!
این کردارها را نخست به تو و «اشه» و «آرمَیتی» نیاز می‌کنم.
تو [نیز] توانگری و «شهریاریِ مینُویِ» خویش را به من بنمای و نیایشگر خود را در پرتو «منش نیک»، رستگاری بخش.

۳

ای مزدا اهوره!
آنان که [همه] با هم در کردار به تو پیوسته‌اند، به سخن تو گوش فرامی‌دهند.
تو با گفتار «اشه» و آموزش «منش نیک»، آنان را نخستین آموزگاری.

٤

ای مزدا!
کجاست مهر بیکران تو به پرستشگرانت؟
کجا آمرزش تو روان است؟

کجا از [یاریِ] «اشه» برخوردار توان شد؟
کجاست «سپندارمذ»؟
کجاست «بهترین منش»؟
کجاست «شهریاریِ مینُویِ» تو؟

۵

همهٔ اینها را [از تو] می پرسم:
چگونه رهبر درست کردار و نیکْ خِرَدی که [ترا] نماز می‌گزارد و دادوَرز و رَدِ راستی و توانا و بخشنده است، می‌تواند در پرتو «اشه» جهان را به پیش بَرَد و آبادان کند؟

۶

«مزدا اهوره» با «شهریاریِ مینُویِ» [خویش] آنچه را از بِه، بهتر است بدان کس بخشد که خواست وی را برآورد و در پایان گردش گیتی، آنچه را از بد، بدتر است به کسی دهد که به آبادانی جهان نکوشیده باشد.

۷

ای مزدا! ای آن که زمین و آب و گیاه را آفریدی!
مرا با «سپندترین مینو» [یِ خویش] «رسایی» و «جاودانگی» بخش و در پرتو «منش نیک»، توش و توان [و] پایداری [ارزانی دار و] از آموزشهای خود بهره‌مند کن.

۸

ای مزدا!
اینک بدرستی از سوی تو سخن می‌گویم؛ [بدان‌سان] که باید به مردم دانا گفت:
تیره روزی از آنِ دُرُوَند است و بهروزی بهرهٔ کسی شود که پای‌بند «اشه» است.
بی گمان کسی که این «مَنْثَره» را به دانایان باز گوید، شادمان خواهد بود.

۹

ای مزدا!

تو با «آذر» فروزان و آهنِ گدازان، هر دو گروه را [خواهی آزمود و] پاداش [و پادافره] خواهی داد و نشانی [از این فرمان] در زندگی خواهی گذاشت که:
رنج و زیان دُروَند را و شادمانی و سود، اَشَوَن راست.

۱۰

ای مزدا!
کسی که جز این [فرمان را پیروی کند]، زادهٔ جهانِ «دُروج» و دُژآگاه است و به‌تباهی جهان می‌کوشد.
من «اشه» را به سوی خود و پیروانم همی خوانم تا با پاداش نیک در رسد.

۱۱

ای مزدا!
کیست مردی که دوست «سپیتمانْ زرتشت» است؟
ــ کسی [است] که با «اشه» همپرسگی کند و به «سپندارمذ» روی آورد.
ــ کسی [است] که براستی و با پارسایی و «منش نیک»، به هواداری از «مَگَه» بیندیشد.

۱۲

فریفتگانِ راهِ «کَوی» در گذرگاه جهان، مرا ــ که «زرتشت سپیتمان» ام ــ خشنود نمی‌کنند؛ زیرا آنان کامروایی خویش را در [کُنشهایِ] این [جهان استومند] می‌جویند و نه در شور و جوشهای مینُوی.

۱۳

بدین‌سان، دُروَند که با گفتار و کردارش، از راه «اشه» روی برتافته و «دین» راست راهان را دچار پریشانی کرده است، روانش در «گذرگاهِ داوری»، آشکارا او را سرزنش خواهد کرد.

۱۴

«کَرَپان» پیرو فرمان و دادِ آباد کردن [جهان] نیستند. آنان با آموزشها و کردارهای خویش، آبادکنندگان جهان را به‌تباهی می‌کشانند.

چنین آموزشهایی است که سرانجام، آنان را به «کُنامِ دُروج» رهنمون خواهد شد.

۱۵

مزدی که «زرتشت» به «مَگَوَنان» نوید داده، [در آمدن به] «گَرزْمان» است؛ آنجا که از آغاز، سرای «مزدا اهوره» بوده است.

این است [آن رستگاری] که در پرتو «منش نیک» و بخشش «اشه» به شما نوید می‌دهم.

۱۶

«کی گشتاسپ» با نیروی «مَگَه» و سرودهایِ «منش نیک» به دانشی دست یافت که «مزدا اهوره»یِ پاک، در پرتو «اشه» برنهاده است و [با آن] ما را به بهروزی رهنمون خواهد شد.

۱۷

«فَرَشوشْتَرِ هْوُگْوَ» گوهرِ والایِ هستی خود را برای «دینِ» نیکِ [خویش] با شیفتگی به من سپرده است.[1]

«مزدا اهوره»یِ توانا، آرزوی او را برای دست‌یابی بر دارایی «اشه» برآوراد!

۱۸

«جاماسپِ هْوُگْوَ»یِ فرزانه که خواهان فَرّه[مَندی] است، در پرتو «اشه»، آن دانش[2] را برگزید و با «منش نیک» به «شهریاریِ مینُوی» دست یافت.

ای مزدا اهوره!

۱. در گزارشهای سنّتی زرتشتیان گفته شده که این جمله، اشاره است به دختر «فرشوشتر» که «زرتشت» او را به همسری برگزید. «بارتولومه» و به پیروی از او «پورداود» همین تعبیر را پذیرفته‌اند؛ امّا «نیبرگ» برآن است که این توجیه از روایت بومی سرچشمه گرفته و بزرگترین آسیب را به متن می‌زند و یکسره بی پایه و بنیاد است. «نیبرگ» خود این جمله را چنین ترجمه کرده است:

«فرشوشتر هوگو با کوشش بسیار به من نشان داد که شخص او به دَئِنایِ خوب پیشکش شده است.» (← دینها. ص ۲۴۵).

۲. دانش و آموزش ایزدی که دهش «مزدا اهوره» است.

آن [دانش] را به من نیز ــ که به تو دل بسته و پناهیده‌ام ــ ارزانی دار.

۱۹

این مرد ــ «مَدیوماهِ سِپیتْمان» ــ که با دینْ آگاهی در راه زندگیِ مینُوی می‌کوشد و خود را به‌من سپرده است، با کردار خویش، جهانیان را از دادِ «مزدا» خواهد آگاهانید و جهان را بهتر خواهد کرد.

۲۰

ای کسانی که همه هَمکامِ[1] [یکدیگر]ید!

«اشه» و «منش نیک» را که از آموزش [آن]، «آرمَیتی» فزونی خواهد گرفت، به ما ارزانی دارید.

شما را در نماز می‌ستاییم و از «مزدا» خواستاریم که به ما رامش بخشد.

۲۱

«آرمَیتی» آدمی را پاکی می‌بخشد [و] او[2] با دانش [و] گفتار [و] کردار [و] «دین» [خویش]، «اشه» را می‌افزاید.

«مزدا اهوره» [او را] در پرتو «منش نیک»، «شهریاریِ مینُوی» خواهد بخشید.

من [نیز] این پاداش نیک را خواستارم.

۲۲

«مزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اشه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.

۱. سنج. یس. ۲۸، بند ۸، زیر.
۲. آدمی

یسنه، هات ۵۳

۱

بهترین خواست «زرتشت سپیتمان» برآورده شده است؛ چه، «مزدا اهوره» در پرتو «اشه» او را زندگیِ خوشِ دیر پای بخشیده است و آنان که با وی سرِستیز داشتند نیز [اکنون] در گفتار و در کردار، دینِ نیکش را آموخته اند.

۲

اینان راست که با اندیشه و گفتار و کردار، به خشنودی «مزدا» بکوشند و به آزادکامی و با کارِ نیک و ستایشگرانه، [او را] نیایش بگزارند.

«کی گشتاسپ» هوادار «زرتشت سپیتمان» و «فرشوشتر»، راهِ راستِ دینی را برگزیده اند که «اهوره» به رهاننده فروفرستاد.

۳

ای پُوروچیستای هَچِتسپیِ سپیتمانی! ای جوان‌ترین دختر زرتشت!

«مزدا» آن کس را که به «منش نیک» و «اشه» سخت باور است[1]، به انبازیِ [زندگی] به تو می بخشد.

پس با خِرَدِ خویش همپرسگی کن و با [یاری] «سپندارمذ»، نیک‌آگاهی [خود را] بورز.

۱. در متن روشن نشده که اشارهٔ این جمله به کیست؛ امّا بیشتر پژوهندگان گاهان، آن را اشاره به جاماسپ می‌دانند. در بند هشت نیز جاماسپ همسر پوروچیستا خوانده شده است. با این حال برخی از دانشوران و از آن جمله «دوهارله»، «تاراپور والا» و «میلز» دربارهٔ مفهوم این جمله، حدسهای دیگری زده‌اند و مسئله هنوز به‌طور نهایی حل نشده است.

٤

بی گمان من او را که برای همکاران و خویشاوندانْ به پدری و سروری گمارده شده است، برخواهم گزید و بدو مهر خواهم ورزید. [باشد که] در زندگانی، فروغ «منش نیک» برمن بتابد و اَشَوَن زنی باشم در میان اَشَوَنان و «مزدا اهوره» همواره [آموزشهایِ] دینِ نیک را به من ارزانی دارد.[۱]

۵

سخنانی می‌گویم دوشیزگانِ شوی گُزین را و شما [دوتن] را [نیز] اندرز می‌دهم.[۲] [پندم را] با اندیشه [بشنوید] و بدرستی به یاد بسپارید و با «دین» خویش دریابید و بکار بندید:

بر هریک از شماست که در پرتو «منش نیک»، در [راهِ] «اشه» از دیگری پیشی گیرد. بی گمان این برای وی، پاداش نیکی است.

٦

ای مردان و زنان!

این را بدرستی دریابید که «دُروج» در این جا[۳] فریبنده است.
«دُروج» را از پیشرفت و گسترش بازدارید و پیوند خویشتن را از آن بگسلید.
شادی بدست آمده در کورسو[ی تباهکاری]، اندوه مایه‌ای است.
بدین سان، دُرِوَندانِ تباه کنندهٔ راستی، زندگیِ مینُویِ خویش را نابود می‌کنند.

۷

تا بدان هنگام که دل و جان شما سرشار از شور و مهر است و با یکدیگر می‌جوشید ــ خواه در فراخی، خواه در تنگی ــ از پاداش «مَگَه» برخوردار خواهید بود.

اما اگر «مینو»یِ دُرِوَند برشما دست‌یابد و آنگاه از «مَگَه» روی برتابید،

۱. در گزارش این بند نیز میان گزارندگان گاهان، اختلاف بسیار هست. برداشت و گزارش استاد پورداود با آنچه در این جا آمده، بکلی تفاوت دارد. وی این بند را از زبان جاماسپ فرض کرده است.

۲. بنابر آنچه در زیرنویس بند ۳ و در متن بندهای ۳ و ٤ گذشت، خطاب زرتشت در این بند بایست به همهٔ دوشیزگان و جوانان و بویژه به پوروچیستا و جاماسپ باشد.

۳. در این زندگی، در این جهان.

سرانجام بانگِ وای و دریغ برخواهید آورد.

۸

اینچنین همهٔ دُژکرداران فریب می‌خورند و با ریشخندِ همگان، خروش برمی‌آورند و دچار گزند و شکست می‌شوند.

[امّا] در پرتوِ [کُنشِ] فرمانروایِ نیک، رامش به زنان و مردان در خانمانها و روستاها بازمی‌گردد.

[بشود که] فریفتاری ــ این زنجیرِ براستی مرگبار ــ برافتد.

[بشود که] آن از همه بزرگتر[1]، شتابان به‌سوی ما آید.

۹

دُژباوران که بندهٔ کامِ [خویش] اند و از راستی روی برمی‌تابند، [از پارسایان] بیزارند و ارجمندان را خوار می‌شمارند. [آنان] با خویشتن نیز در کشمکش‌اند.

کیست آن سرورِ اَشَوَن که به آزادکامی و از دل و جان با ایشان بستیزد؟

ای مزدا!

تو با «شهریاریِ مینُویِ» خویش، درویشانی را که درست زندگی می‌کنند، بهروزی خواهی بخشید.

۱. مزدا اهوره.

سرآغاز

۱

«اَشِمْ وُهو...»: اَشَه بهترین نیکی [و مایهٔ] بهروزی است. بهروزی از آنِ کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین اَشَه است.

«فْرَوَرانِه ...»: من خَستویم که مَزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

«هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

«ساوَنگْهَی» و «ویسیَه»یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

آذر پسرِ آهوره‌مزدا

خشنودی ترا ای آذر پسرِ آهوره‌مزدا، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳

«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که «زَوت» مرا بگوید.

«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

«اَشِمْ وُهو...»

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»: همان گونه که او رَدِ برگزیده و آرمانی جهانی (اَهو)ست رَدِ مینُوی (رَتو) و بنیادگذار کردارها و اندیشه‌های نیک زندگانی در راه مزداست.[1]

۱. زَرتُشت.

شهریاری از آنِ اَهوره است. اَهوره است که او را[1] به نگاهبانی درویشان برگماشت.

۴

«فرَسْتویه...»: اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را فرامی‌ستایم.

از آنچه در [پهنهٔ] اندیشیدن و گفتن و کردن است، اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را می پذیرم.

من همهٔ اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بد را فرومی‌گذارم.

۵

ای اَمشاسپَندان!

من ستایش و نیایش [خویش را] با اندیشه، با گفتار، با کردار، با تن و جان خویش به‌سوی شما فراز می‌آورم.

۶

من نماز «اَشَه» می‌گزارم.

«اَشِمْ وُهو...»

۷

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

ساوَنگْهی و ویسیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

رَدانِ روز و گاهها و ماه و «گَهَنبار»ها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۸

اَهوره مَزدای رایومَندِ فَرَه‌مَند، اَمشاسپَندان، مهرِ فراخ چراگاه و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب...

۱. زرتشت را.

۹

«خورشید» جاودانهٔ رایومندِ تیز اسب، «اَندَروای» زَبَردست، دیدبان دیگر آفریدگان، آنچه از تو ــ ای اَندَروای ــ که از سپَند مینوست، راست‌ترین دانشِ مزدا آفریدهٔ اَشَونِ دینِ نیکِ مَزداپرستی...

۱۰

«مَنثَره»یِ وَرجاوندِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زرتشتی، روشِ دیرین، دینِ نیکِ مزداپرستی، باور داشتن به «مَنثَره»، هوشِ دریافتِ دینِ مزداپرستی، آگاهی از «مَنثَره»، دانشِ سرشتیِ مَزدا آفریده، دانشِ آموزشیِ مَزدا داده...

۱۱

آذر اَهوره‌مزدا

ای آذر اَهوره‌مزدا!

تو و همهٔ آتشها، کوه «اوشیدَرِنَ»یِ مَزدا آفریده و بخشندهٔ آسایش اَشَه...

۱۲

همهٔ ایزدان اَشَونِ مینُوی و جهانی، فَرَوَشی‌هایِ نیرومندِ پیروز اَشَونان، فَرَوَشی‌هایِ نخستین آموزگاران کیش، فَرَوَشی‌های نیاکان...

خشنودی شما را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

[زَوت:]

«یَثَه اَهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه اَهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

«اَشِمْ وُهو...»

۱٤

خشنودی اَهوره‌مَزدا و شکستِ اهریـمن را، آنچه با خواست اَهـوره‌مَزدا سازگارتر است آشکار شود.

«اَشِمْ وُهو...»

۱۵

«یَثه اَهووَیرْیو...»

هات ۱

۱

[زَوت و راسپی:]

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم داداز آهوره‌مَزدایِ رایومَندِ فَرّه‌مَند، بزرگترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و بُرزمَندترین و «سپندترین»[1] را.

[آن] نیک‌منشِ بسیار رامش بخشنده، آن «سپَندترین»[1] که ما را بیافرید. آن که ما را پیکر هستی بخشید. آن که ما را بپرورانید.

۲

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم بهمن و اَردیبهشت و شهریور و سْپَندارمَذ و خُرداد و اَمرداد و گِوُش تَشَن و گوشورَن و آذرِ اهوره‌مزدا ــ تُخشاترین امشاسْپَندان ــ را.

۳

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] گـاهها، رَدانِ اَشَه را. هاوَنیِ اَشَون، رَدِ اَشَـوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم ساوَنگْهی و ویسیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

۱. سنجـ . گاه. یسـ . ۴۵، بند ۵ و زیر.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار را و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را.

۴

[زَوت:]

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «رَ پیثْوینِ» اَشوَن، رَدِ اَشوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «فْرادَت فْشو» و «زَنْتومِ» اَشوَن، رَدانِ اَشوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم اَردیبهشت و آذرِ اَهوره‌مَزدا را.

۵

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «اُزَیرینِ» اَشوَن، رَد اَشوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «فْرادَت‌ویر» و «دَخْیومِ» اَشوَن، رَدانِ اَشوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم رَدِ بزرگوار «نَپات اَپام» و آبهای مَزدا آفریده را.

۶

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «اَویسْروثْریم» اَشوَن، رَدِ اَشوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «فْرادَت ویْسپَم» و «زَرتُشتوم» اَشوَن، رَدانِ اَشوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجا می‌آورم فَرَوَشی های اَشوَنان را، زنان و گروه فرزندان آنان را،

«یایریه هوشیتی» را، «آم»ی نیک آفریدهٔ بُرزمند را، «بهرام» آهوره آفریده و «اوپرتاتِ» پیروز را.

۷

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «اُشهینِ» آشون، رَدِ آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «بِرِجیه» و «نمانیه»یِ آشون، ردانِ آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «سُروشِ» پارسای پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی افزای را و «رَشنِ» راست‌ترین و «آرشتادِ» گیتی افزای و جهان‌پرور را.

۸

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم [ایزدانِ] ماه و «آندرماهِ» آشون، ردانِ آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «پُرماه» و «ویشَپتَث»یِ آشون، ردانِ آشونی را.

۹

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم [ایزدانِ] «گَهنبار»ها، رَدانِ آشونی را و «مَیدیوزَرِم» آشون، رَدِ آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «مَیدیوشِم» آشون، رَدِ آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «پتیه شهیم» آشون، رَدِ آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «آیاسَرِم» آشون، رَدِ آشونی را و «مَیدیارِم» آشون، رَدِ

آشَوَنی را و «هَمَسْپَتْمَدَم» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ایزدانِ] سال، رَدانِ آشَوَنی را.

۱۰

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم همهٔ این ردان را که سی و سه رَدانِ آشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی. آنان از آنِ بهترین اَشه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است.

۱۱

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر آشَوَن را، ستارگان آفریدهٔ سْپَند مینو را، ستارهٔ «تِشتَر» رایومَند فَرّه‌مَند را، «ماهِ» دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را، خورشیدِ تیز اسب ــ چشمِ آهوره‌مَزدا ــ را، مهر، شهریار همهٔ سرزمینها را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «هُرمَزد [روزِ]» را یومَندِ فَرّه‌مَند را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ماهِ] فَرَوَشی های[1] آشَوَنان را.

۱۲

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم ترا ای آذر، پسرِ آهوره‌مَزدا و همهٔ آذران را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آبهای نیک و همهٔ آبها و همهٔ گیاهان مزدا آفریده را.

۱۳

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «مَنْثره»یِ وَرجاوَندِ کارآمد را، دادِ دیوستیز را، دادِ

۱. اشاره دارد به فروردین‌ماه.

زرتشتی را، روشنِ دیرین را، دینِ نیکِ مَزداپرستی را.

۱۴

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم کوه اوشیدَرِنَ‌ی مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایش آشَه را، همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ آشَه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ مَزدا آفریده را، فَرِّ کیانی مزدا آفریده را، فَرِّ ناگرفتنی مَزدا آفریده را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آشَیِ نیک را، چیستایِ نیک را، «اِرِثِ»یِ نیک را، «رَسَسْتاتِ» نیک را، «فَرّ» را و پاداش مَزدا آفریده را.

۱۵

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آفرینِ نیکِ آشَوَن را و آشَوَن مردِ پاک و داموِیش اوپَمَن، ایزدِ چیره‌دستِ دلیر را.

۱۶

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و بادِ پاک را، ستاره و ماه و خورشید و «اَنیرانِ» جاودانه و همهٔ آفریدگان سپند مینو را و آشَوَن مردان و آشَوَن زنان را که رَدانِ آشَونی اند.

۱۷

به هاوَنگاه نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم رَدِ بزرگوار آشَوَنی را، رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را که رَدانِ آشَوَنی اند.

۱۸

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم فَرَوَشی های نیرومندِ پیروز اَشَونان را، فَرَوَشی های نخستین آموزگارانِ کیش را، فَرَوَشی های نیاکان را و فَرَوَشی خویش را.

۱۹

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم همهٔ رَدانِ اَشَونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم همهٔ نیکی بخشندگان را: ایزدانِ اَشَوَنِ مینُوی و جهانی را که به آیینِ بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

۲۰

ای هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.
ای ساوَنگْهیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.
ای رَپیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.
ای اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.
ای اَویسْروثْریمِ اَشَوَنِ رَدِ اَشَونی.
ای اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی.

۲۱

اگر ترا آزردم، اگر در منش، اگر در گویش، اگر در کُنش، اگر به خواست خویش، اگر نه به خواست خویش ترا آزردم، اینک ترا می‌ستایم.
اگر از تو روی گردان شدم، [دیگرباره] ترا به ستایش و نیایش نوید می‌دهم.

۲۲

شما همه، ای بزرگترین رَدانِ اَشَوَن، ای رَدانِ اَشَونی!
اگر شما را آزردم، اگر در منش، اگر در گویش، اگر در کُنش، اگر به خواست خویش، اگر نه به خواست خویش شما را آزردم، اینک شما را می‌ستایم.
اگر از شما روی گردان شدم، [دیگرباره] شما را به ستایش و نیایش نوید می‌دهم.

۲۳

[زَوت و راسپی:]

من خَستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساوَنگْهی و ویسیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

هات ۲

۱

[زَوت و راسپی :]

«زَور» خواستارم ستایش را. «بَرسَم» خواستارم ستایش را.

بَرسَم خواستارم ستایش را. زَور خواستارم ستایش را.

زَور و بَرسَم خواستارم ستایش را.

بَرسَم و زَور خواستارم ستایش را.

با این زَور و این بَرسَم خواستار ستایشم.

با آن بَرسَم و این زَور خواستار ستایشم.

با زَور و این بَرسَم خواستار ستایشم.

[زَوت:]

با این بَرسَم و زَور و کُشتیِ [بَرسَم] به آیین اَشَه گسترده، خواستار ستایشم.

۲

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش اَهوره مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام، خواستار ستایش اَمشاسپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنشم.

۳

با این زَور و بَرسم، خواستار ستایش [ایزدانِ] گاهها، رَدانِ اَشَوَنی ام؛ خواستار ستایش هاونیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام؛ خواستار ستایش ساوَنگْهی و ویسیَه یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستـار ستایش مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار؛ خواستار ستایش «رام» بخشندهٔ چراگاه خوبم.

۴

با ایـن زَور و بَرسـم خواستـار ستـایش رَ پیتْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام؛ خواستـار ستایش فْرادَت فْشو و زَنْتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسم، خواستار ستایش اَردیبهشت و آذر پسرِ اَهوره مَزدایم.

۵

بـا این زَور و بَرسـم، خـواستـار سـتایش اُزَیرینِ اَشَـوَن، رَدِ اَشَوَنـی ام؛ خـواستار ستایش فْرادَت ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَـرسَم خـواستار ستایش رَدِ بـرگوار، شـهریـارِ شیدوَر، اَپامْ نَپـاتِ تیز اسبم؛ خواستار ستایش آبهای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنم.

۶

با این زَور و بَـرسَم، خواستـار ستایش اَویسْروثْریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَـوَنی ام؛ خواستار ستایش فْرادَت ویسْپَم و زَرَتُشتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.

بـا این زَور و بَرسَم، خواستـار سـتایش فَرَوَشی های نیـکِ تـوانایِ پاکِ اَشَوَنانم؛ خواستار ستـایش زنان و گروه فرزندان آنانم؛ خواستار ستایش یائیریَه هوشیتی ام؛ خواستار سـتایش اَمَیِ نـیـک آفـریدهٔ بُرزمَـندم؛ خواستـار سـتایش بـهرامِ اَهوره آفـریده‌ام؛ خـواستار ستایش اوپَرَتاتِ پیروزم.

۷

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش بِرِجْیَه و نْمانْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خـواستار ستایش سُـروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروز گیتی افزای، رَدِ اَشَوَنی ام؛ خواستـار ستایش رَشْنِ راست‌تـرینم؛ خواستـار ستایش اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرورم.

۸

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش [ایزدانِ] اَشونِ ماه، رَدانِ اَشَوَنی ام؛ خواستار

ستایش آنـدَرْماهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَـونـی ام؛ خواستـار ستایش پُرماه و ویشَپْتَـثَـیِ اَشَوَن، ردانِ اَشَوَنی ام.

۹

با این زَور و بَرسَم، خواستـار ستایش [ایزدان] اَشَوَنِ گَهَنـبارها، رَدانِ اَشَوَنی ام؛ خواستار ستایش مَیذْیوزَرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش مَیذْیوشِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش پَتْیَه شْهیم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش اَیاسْرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش مَیْدیارِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش هَمَسْپَتْمَدَم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش [ایزدانِ] اَشَوَن سال، رَدانِ اَشَوَنی ام.

۱۰

با این زَور و بَرسَم، خواستـار ستایش همهٔ رَدانِ اَشَوَنم؛ آنـان که سی و سه ردانِ اَشَوَنی انـد به پیرامـونِ هاوَنی. آنان از آنِ بهتریـن اَشَه اند که مَزدا آموختـه و زَرتُشت گفته است.

۱۱

با این زَور و بَرسَم، خـواستار ستایش آهـوره و مهر، بزرگوارانِ گـزندناپذیرِ اَشَوَنم؛ خواستار ستایش ستارگان و ماه و خورشیدم.

با این گیاهِ بَرسَم، خواستار ستایش مهر، شهریار همهٔ سرزمینهایم.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش هُرمَزد [روز] رایومَندِ فَرّه‌مَندم.

با ایـن زَور و بَـرسَم، خواسـتـارِ ستایشِ [مـاهِ] فَرَوَشی هـایِ نـیکِ توانـایِ پـاک اَشَوَنانم.

۱۲

ای آذرِ اهوره‌مزدا!

با این زَور و بَرسَم خواستار ستایش تو و همهٔ آذرانم.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش بهترین آبهای مزدا آفریدهٔ اَشَوَنم؛ خواستار ستایش همهٔ آبهای مزدا آفریدهٔ اَشَوَنم؛ خواستار ستایش همهٔ گیاهان مزدا آفریدهٔ اَشَوَنم.

۱۳

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش «مَنثْرَه»ی وَرجاوَندِ کارآمدم؛ خواستار ستایش دادِ دیو ستیزم؛ خواستار ستایش دادِ زَرتُشتیم؛ خواستار ستایش روشِ دیرینم؛ خواستار ستایش دینِ نیکِ مَزداپرستی ام.

۱٤

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش کوه اوشیدَرنَ‌ی مزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایش اَشَه ام؛ خواستار ستایش همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایش اَشَه و بسیار بخشندهٔ آسایش اَشَه‌ی مَزدا آفریدهٔ پاک، رَدانِ اَشَوَنی ام؛ خواستار ستایش فَرِّ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده ام؛ خواستار ستایش فَرِّ ناگرفتنی مَزدا آفریده ام.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش اَشیِ نیک، آن شیدوَر بزرگوار نیرومندِ بُرزمَندِ بخشنده ام؛ خواستار ستایش فَرِّ مَزدا آفریده ام؛ خواستار ستایش پاداشِ مزدا آفریده ام.

۱۵

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش آفرینِ نیکِ اَشَوَنم؛ خواستار ستایش اَشَوَنْ مردِ پاکم؛ خواستار ستایش داموِیشْ اوپَمَنَ، ایزدِ دلیرِ چیره دستم.

۱٦

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش این آبها و زمینها و گیاهانم؛ خواستار ستایش این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورهایم؛ خواستار ستایش اَهوره‌مَزدا، دارندهٔ این روستاهایم.

۱۷

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش همهٔ بزرگترین رَدانم: [ایزدانِ] روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنانم.

۱۸

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایش همهٔ ایزدان اَشَوَنم؛ خواستار ستایش همهٔ رَدانِ اَشَوَنی ام: هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساونگْهی، هنگام رَدیِ همهٔ رَدانِ اَشَوَن.

یسنه، هات ۸ــ۳
(سُروش دُرونَ)

هات ۳

۱

اینک به هاوَنگاه، بَرسَم نهاده با زَور و خورشِ مْیَزد، خواستار ستایش خُرداد و آمرداد و شیرِ خوشی دهنده‌ام؛ خشنودی اَهوره‌مزدا و اَمشاسْپَندان را؛ خشنودی سُروش پارسای پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی‌افزای را.

۲

خواستار ستایش «هَوم» و «پَراهَوم» ام؛ خشنودی فَرَوَشیِ زرتُشت سِپیتْمانِ اَشَوَن را.

خواستار ستایش هیزم و بُخورم؛ خشنودی ترا ای آذر پسرِ اَهوره‌مَزدا.

۳

خواستار ستایش «هَوم» ام؛ خشنودی آبهای نیک و آبهای نیک مَزدا آفریده را.

خواستار ستایش آبِ هَوم‌ام. خواستار ستایش شیر روانم. خواستار ستایش گیاه «هَذانَئِپَتا»یِ به آیین اَشَه نهاده‌ام. خواستار ستایشم؛ خشنودی آبهای مَزدا آفریده را.

۴

خواستار ستایش این بَرسَم و زَور و کُشتیِ بَرسَمِ به آیین اَشَه گسترده‌ام؛ خشنودی اَمشاسْپَندان را.

خواستار ستایش سخن [دربارهٔ] اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیکم. خواستار ستایش گاهانم. خواستار ستایش فرمانِ [ایزدیِ] نیک ورزیده‌ام. خواستار ستایش بهره‌ای از زندگی [دیگر سرای] و اَشَوَنی [و نمازِ] رَدپسندِ رَدانم؛ خشنودی

ایزدانِ اَشَوَنِ مینُوی و جهانی را و خشنودی روان خویش را.

۵

خواستار ستایش [ایزدانِ] گاهها، رَدانِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش ساوَنگْهی و ویسیه ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوبم.

۶

خواستار ستایش رَ پیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش فَرادَت فْشو و زَنْتومِ اَشَوَن، رَدان اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش اَردیبهشت و آذرِ اَهوره مَزدایم.

۷

خواستار ستایش اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش فَرادَت ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش رَدِ بزرگوار نَپات اَپام و آبهای مَزدا آفریده ام.

۸

خواستار ستایش اَویشروثْریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش فَرادَت ویسپَم و زَرتُشتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش فَرَوَشی های اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یَریه هوشیتی و اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرامِ اَهوره آفریده و اوپَرَتاتِ پیروزم.

۹

خواستار ستایش اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش بِرِجْیَه و نْمانْیَه یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی ام.
خواستار ستایش سُروشِ پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رَشْنِ راست‌ترین و اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرورم.

۱۰

خواستار ستایش [ایزدان] ماه، رَدانِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش اَندَرْماهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش پُرماه، و ویشَپْتَثَـیِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی ام.

۱۱

خواستار ستایش [ایزدانِ] گَهَنبارها، رَدانِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش مَیدیوزَرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش مَیدْیوشِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش پَتْیَه شَهیمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش اَیاسْرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش مَیدْیارِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش هَمَسْپَثْمَدَمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی ام.
خواستار ستایش [ایزدانِ] سال، رَدانِ اَشَونی ام.

۱۲

خواستار ستایش همهٔ این رَدانم که سی و سه رَدانِ اَشَونی اند به پیرامون هاوَنی. آنان از آنِ بهترین اَشَه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است.

۱۳

خواستار ستایش اَهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیرِ اَشَوَن و ستارگان آفریدهٔ سْپَند مینو و ستارهٔ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند و ماهِ دربر دارندهٔ تخمهٔ گاو و خورشیدِ تیز اسب ــ چشمِ اَهوره‌مَزدا ــ و مهر، شهریار همهٔ سرزمینهایم.
خواستار ستایش هُرمَزد [روز] رایومَندِ فَرّه‌مَندم.
خواستار ستایش [ماهِ] فَرَوَشی های اَشَوَنانم.

۱۴

ای آذر پسرِ اَهوره‌مَزدا!
خواستار ستایش تو و همهٔ آذرانم.

خواستار ستایش آبهای نیک و همهٔ آبهای مَزدا آفریده و همهٔ گیاهان مَزدا آفریده ام.

۱۵

خواستار ستایش «مَنْثْرَه»یِ وَرجاوَندِ کارآمدم.
خواستار ستایش دادِ دیوستیز، دادِ زَرتُشتی، روشنِ دیرین و دینِ نیکِ مَزداپرستی ام.

۱۶

خواستار ستایش کوه اوشیدَرنِ‌یِ مَزدا آفریده و بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ اَشَه‌یِ مَزدا آفریده، و فرّ کیانی مَزدا آفریده و فرّ ناگرفتنی مزدا آفریده ام.
خواستار ستایش آشیِ نیک، چیستایِ نیک، اِرِثِ‌یِ نیک، رَسَشتاتِ نیک و فرّ [و] پاداش مَزدا آفریده ام.

۱۷

خواستار ستایش آفرینِ نیکِ اَشَوَن و اَشَوَن مردِ پاک و داموِیش اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره دستم.

۱۸

خواستار ستایش این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و باد اَشَوَن و ستاره و ماه وخورشید و اَنیرانِ جاودان و همهٔ آفریدگان سپَند مینو، مردان و زنان اَشَوَنم که رَدانِ اَشَوَنی اند.

۱۹

به هاوَنگاه، خواستار ستایش رَدِ بزرگوار اَشَوَنی ام. خواستار ستایش رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سالَم که رَدانِ اَشَوَنی اند.

۲۰

[زَوت و راسپی:]
خواستار ستایش خورشِ مَیَزد، خُرداد و اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده ام؛ خشنودی

سُروشِ پارسایِ دلیرِ «تَنْ ـ مَنْثَره»یِ سخت رزم‌افزارِ آهورایی، آن ایزدِ نامبردار را.

۲۱

خواستار ستایش هَوم و پَراهَوم‌ام؛ خشنودی فَرَوَشیِ زَرتُشت سِپیتْمانِ اَشَوَن، آن نامبردارِ برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایش را.

خواستار ستایش هیزم و بخورم؛ خشنودی ترا ای آذر پسرِ اهوره‌مزدا، ای ایزدِ نامبردار.

خواستار ستایش خورِشِ مَیَزدم.

۲۲

خواستار ستایش فَرَوَشی‌ های نیرومندِ پیروزِ اَشَوَنان، فَرَوَشی های نخستین آموزگارانِ کیش و فَرَوَشی های نیاکانم.

۲۳

خواستار ستایش همهٔ سروران اَشَوَنی ام.

خواستار ستایش همهٔ نیکی بخشندگانم: ایزدانِ مینُوی و جهانی که به آیین بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

۲٤

من خَستویم که مَزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساوَنگْهی و ویسَیه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش خشنودی و آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زَوت:]

«یَثَه آهووَیْریو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه آهووَیْریو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثا رَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ٤

۱

این اندیشه های نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک، این هَومها و مَیَزدها و زَورها و بَرسَم به آیین اَشَه گسترده و گوشتِ خوشی دهنده، خُرداد و اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، هَوم و پَراهَوم و هیزم و بُخور، این بهره از زندگی [دیگر سرای] و آشَونی و نماز رَد پسندِ رَدان و گاهان و فرمانِ [ایزدی] نیک بجای آورده، [همه را] پیشکش می‌کنیم.

۲

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

اَهوره‌مَزدا و سُروش پارسا و اَمشاسپَندان و فَرَوَشی آشَونان و روانهای پرهیزگاران و آذرِ اَهوره‌مَزدا و رَدانِ بزرگوار و سراسر آفرینش اَشَه را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

این اندیشه های نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک، این هَومها و مَیَزدها و زَورها و بَرسَم به آیین اَشَه گسترده و گوشتِ خوشی دهنده، خُرداد و اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، هَوم و پَراهَوم و هیزم و بُخور، این بهره از زندگی [دیگر سرای] و آشَونی و نمازِ رَدپسندِ رَدان و گاهان و فرمانِ [ایزدی] نیک بجای آورده، همه را پیشکش می‌کنیم.

۴

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

امشاسپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنشِ جاودان زنده و جاوَدان پاداش‌بخش را که با منشِ نیک بسر می برند و امشاسپند بانوان را.

۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

افزایش این خانمان را. افزونی چار پایان و مردان آشَوَن زادهٔ این خانه را و آنان را که از این پس در این خانه زاده خواهند شد.

۶

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

فَرَوَشیِ های نیکِ توانایِ پیروزِ آشَوَنان را تا آشَوَنان را یاری کنند.

۷

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

دادارْ آهوره‌مَزدایِ رایومَندِ فَرّه‌مَند و مینُویان و آمشاسپَندان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۸

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

[ایزدانِ] گاهها، رَدانِ آشَونی را و هاوَنیِ آشَوَن، رَدِ آشَونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

ساوَنگْهی و ویسیَه‌یِ آشَوَن، رَدانِ آشَونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۹

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
رَ پیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فْرادَت فْشو و زَنْتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اَردیبهشت و آذرِ اَهوره‌مَزدا را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۰

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فْرادَت‌ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدان اَشَوَنی را ستاپش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
رَدِ بزرگوار نَپات اَپام و آبهای مَزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۱

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اَو یسْروثْریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فْرادَت ویسْپَم و زَرتُشتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فَرَوَشی های اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یْریَه هوشیتی و اَمِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرامِ اهوره‌آفریده و اوپَرَتاتِ پیروز را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۲

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اُشهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
بِرِجْیَه و نْمانْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
سُروشِ پارسایِ پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رَشْنِ راست‌ترین و اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ایزدانِ] ماه، رَدانِ اَشَوَنی و اَندَرْماهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
پُرماه و ویشَپْتَثَ‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱٤

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ایزدانِ] گَهَنبارها، رَدان اَشَوَنی و مَیدْیوزَرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
مَیدْیوشِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
پَتْیَه شْهیمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اَیاسْرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
مَیدْیارِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
هَمَسْپَتْمَدَمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ایزدانِ] سال، ردانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
همهٔ این رَدان را که سی و سه رَدان آشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی و از آنِ بهترین آشَه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۶

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
اَهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر آشَوَن و ستارگان آفریدهٔ سْپَند مینو و ستارهٔ تِشتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مند و ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو و خورشیدِ تیز اسب — چشمِ اَهوره‌مَزدا — و مهر شهریار همهٔ سرزمینها را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
هُرمَزد [روز] رایومَندِ فَرّه‌مَند را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ماهِ] فَرَوَشی های آشَوَنان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۷

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
ترا ای آذر پسرِ اَهوره‌مَزدا و همهٔ آذران را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
آبهای نیک و همهٔ آبهای مَزداآفریده و همهٔ گیاهان مَزداآفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۸

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

«مَنثْرَه»ی وَرجاوَندِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زرتشتی، روشِ دیرین و دینِ نیکِ مَزداپرستی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۹

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

کوه اوشیدَرِنَ‌ی مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ اَشَه‌ی مَزدا آفریده و فَرِّ کیانی مَزدا آفریده و فَرِّ ناگرفتنیِ مَزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

اَشیِ نیک، چیستایِ نیک، اِرِثِ‌ی نیک، رَسَشتاتِ نیک، فَرّ و پاداش مَزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۰

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

آفرینِ نیکِ اَشَوَن و اَشَوَنْ مردِ پاک و دامویش اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۱

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و باد اَشَوَن و ستاره و ماه و خورشید و اَنیرانِ جاودان و همهٔ آفریدگان سْپَنْد مینو و همهٔ مردان و زنان اَشَوَن را که رَدانِ اَشَوَنی اند، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۲

اینک به هاونگاه، این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

رَدِ بزرگوار اَشَوَنی، رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را که رَدان اَشَوَنی اند ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[راسپی:]
شادمانیِ سروشِ پارسایِ دلیرتن ـ مَنتْرِه‌یِ سختِ رزم افزارِ آهورایی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
شادمانیِ فَرَوَشی زَرتُشت سِپیتْمانِ اَشَوَن را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
شادمانیِ ترا ای آذرِ آهوره مَزدا ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۴

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
فَرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ اَشَوَنان و فَرَوَشی های نخستین آموزگارانِ کیش را و فَرَوَشی های نیاکان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
همه رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
همهٔ نیکی دهندگان را ـــ ایزدانِ مینُوی و جهانی که به آیین بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند ـــ ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۲۶

«یِنگْهِه هاتَم...»: «مَزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اَشَه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.
من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند به نام می‌ستایم و با درود [بدانان]

نزدیک می‌شوم.[1]

۱. گاه. یسـ - ۵۱، بند ۲۲

هات ۵

۱

[زَوت:]

اینک اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.

شهریاری و بزرگواری و آفرینش زیبای او را می‌ستاییم که گیتی و آشَه را بیافرید؛ آبها و گیاهان نیک را بیافرید؛ روشنایی و زمین و همهٔ چیزهای نیک را بیافرید.

۲

به شهریاری و بزرگواری و خوب کرداری وی، او را ایدون با ستایش برگزیدهٔ آنان که گیتی را نگاهبانند، می‌ستاییم.

۳

او را ایدون به نامهای پاکِ اَهورایی و [نامهای] پسندیدهٔ مَزدایی می‌ستاییم.

او را با دل و جان خویش می‌ستاییم.

او و فَرَوَشی های اَشَونْ مردان و اَشَونْ زنان را می‌ستاییم.

٤

ایدون اَردیبهشت را می‌ستاییم؛ آن زیباترین اَمشاسْپَند، آن روشنی، آن سراسر نیکی را.

۵

بهمن و شهریور و «دین» نیک و پاداش نیک و سْپَندارمَذِ نیک را می‌ستاییم.

٦

«پێنگهه‌هاتم . . .»

هات ٦

۱

دادارْ اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
اَمشاسْپَندان، شهریاران نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۲

[ایزدانِ] اَشَونِ گاهها، رَدانِ اَشَونی را می‌ستاییم.
هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
ساوَنگْهی و ویسْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی را می‌ستاییم.
مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار را می‌ستاییم.
رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.

۳

رَ پیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
فْرادَت فْشو و زَنْتوم اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی را می‌ستاییم.
اَردیبهشت و آذر پسرِ اهوره مزدا را می‌ستاییم.

٤

اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
فْرادَت ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَونی را می‌ستاییم.
رَدِ بزرگوار، شهریار شیدوَر، اَپامْ نَپاتِ تیز اسب را می‌ستاییم.
آبهای مَزدا اَشَوَن آفریدهٔ اَشَونی را می‌ستاییم.

۵

آویسروثریم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فرادَت ویسپَم و زَرتُشتومِ پاک، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
زنان و گروه فرزندان آنان را می‌ستاییم.
یائیریَه هوشیتی را می‌ستاییم.
اَمِ ی نیک آفریدهٔ بُرزمَند را می‌ستاییم.
بهرامِ اهوره آفریده را می‌ستاییم.
اوپَرَتاتِ پیروز را می‌ستاییم.

۶

اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
برجْیَه و نْمانْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
سُروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان پرور را می‌ستاییم.

۷

[ایزدانِ] اَشَوَنِ ماه، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَندرْماهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
پُرماه و ویشپْتَثَ ی اَشَوَنِ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۸

[ایزدانِ] اَشَوَنِ گَهَنبارها، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
مَیدْیوزَرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
مَیدْیوشِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
پَئیَه شْهیمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَیاسْرِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

مَیذْیارِمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
هَمَسْپَتْمَدَم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
[ایزدانِ] اَشَوَن سال، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۹

همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم: آنان را که سی وسه رَدانِ اَشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی؛ آنان از آنِ بهترین اَشَه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است.

۱۰

اهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر اَشَوَن را می‌ستاییم.
ستارگان و ماه و خورشید را با گیاه بَرسَم می‌ستاییم.
مهر، شهریار همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم.
هُرمَزد [روز] رایومَندِ فَرَه‌مَند را می‌ستاییم.
[ماهِ] فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

۱۱

ای آذر اَهوره مَزدا!
ترا و همهٔ آذران را می‌ستاییم.
بهترین آبهایِ نیکِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
همهٔ آبهایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
همهٔ گیاهان مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
«مَنْتَره»یِ وَرجاوَندِ کارآمد را می‌ستاییم.

۱۲

دادِ دیوستیز را می‌ستاییم.
دادِ زَرتُشتی را می‌ستاییم.
روشنِ دیرین را می‌ستاییم.
دینِ نیکِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.

۱۳

کوه اوشیدَرنَ‌ی مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه را می‌ستاییم.
همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
فَرِّ کیانیِ پیروزِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
فَرِّ پیروزِ ناگرفتنیِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
اَشیِ نیک، آن شیدوَرِ بزرگوارِ نیرومندِ بُرزمَندِ بخشنده را می‌ستاییم.
فَرِّ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
پاداش مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۱٤

آفرینِ نیکِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
اَشَوَنْ مردِ پاک را می‌ستاییم.
دامویش اوپَمَن، ایزد دلیر چیره‌دست را می‌ستاییم.

۱۵

این آبها و زمینها و گیاهان را می‌ستاییم.
این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها را می‌ستاییم.
اَهوره مَزدا، دارندهٔ این روستاها را می‌ستاییم.

۱٦

[ایزدانِ] روز و ماه و گَهَنبارها و سال، بزرگترین رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۱۷

[زَوت و راسپی:]
خُرداد و اَمرداد را می‌ستاییم.
شیرِ خوشی دهنده را می‌ستاییم.
سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

۱۸

هَوم و پَراهَوم را می‌ستاییم.
پاداش و فَرَوَشیِ زَرتشت سپیتْمان اَشَوَن را می‌ستاییم.
هیزم و بُخور را می‌ستاییم.
ترا ای آذرِ اَشَوَن پسرِ اَهوره مَزدا، ای رَدِ اَشَوَنی می‌ستاییم.

۱۹

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

۲۰

همهٔ ایزدان اَشَوَن را می‌ستاییم.
همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساوَنگْهی و ویسْیَه و هنگام ردیِ همهٔ رَدانِ بزرگ را می‌ستاییم.

۲۱

«یِنگْهِه هاتَم ...»
[راسپی:]
«یَثَه اَهو وَیریْو ...» که زوت مرا بگوید.
[زوت:]
«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا ...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۷

۱

[زَوتِ و راسپی:]

«اَشِمْ وُهو...»

[زَوت:]

به آیین اَشَه می‌دهم خورشِ مَیَزد، خُرداد، اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، خشنودی آهوره مَزدا و اَمشاسْپَندان را؛ خشنودیِ سُروشِ پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی افزای را.

۲

به آیین اَشَه می‌دهم هَوم و پَراهَوم، خشنودیِ فَرَوَشیِ زَرتُشت سِپیتَمان اَشَوَن را.

به آیین اَشَه می‌دهم هیزم و بُخور، خشنودیِ آذر پسرِ آهوره مَزدا را.

۳

به آیین اَشَه می‌دهم هَوم، خشنودی آبهای نیک و آبهای نیکِ مَزدا آفریده را.

به آیین اَشَه می‌دهم آبِ هَوم، به آیین اَشَه می‌دهم شیرِ روان، به آیین اَشَه می‌دهم گیاه هَذانَئِپَتایِ به آیین اَشَه نهاده، خشنودی آبهای مَزدا آفریده را.

٤

به آیین اَشَه می‌دهم بَرسَم و زَور و کُشتیِ [بَرسَم] به آیین اَشَه گسترده، خشنودیِ اَمشاسْپَندان را.

به آیین اَشَه می‌دهم سخن [دربارهٔ] اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک، به آیین اَشَه می‌دهم گاهان، به آیین اَشَه می‌دهم فرمان [ایزدی] نیک بجای آورده، به آیین

اَشَه می‌دهم بهرهٔ زندگی [دیگر سرای] و نماز رد پسندِ رَدان، خشنودیِ ایزدانِ اَشَوَن مینُوی و جهانی را؛ خشنودی روان خویش را.

۵

به آیین اَشَه می‌دهم [ایزدانِ] گاهها، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم ساوَنگْهی و ویسْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزدِ نامبردار و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را.

۶

به آیین اَشَه می‌دهم رَپیثْوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم فْرادَت فْشو و زَنْتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم اَردیبهشت و آذرِ اَهوره مَزدا را.

۷

به آیین اَشَه می‌دهم اُزَیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم فْرادَت ویر و دَخْیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم رَدِ بزرگوار نَپات اَپامْ و آبهای مَزدا آفریده را.

۸

به آیین اَشَه می‌دهم اَویسْروثْریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم فْرادَت ویسپَم و زَرتُشتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یْریَه هوشیتی و اَمَیِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرامِ اهوره آفریده و اوپَرَتاتِ پیروز را.

۹

به آیین اَشَه می‌دهم اُشَهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم بِرِجْیَه و نْمانْیَه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.
به آیین اَشَه می‌دهم سُروشِ پارسایِ پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای را و رَشْنِ

راست‌ترین را و اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را.

۱۰

به آیین اَشَه می‌دهم [ایزدانِ] ماه، رَدانِ اَشَوَنی را و اَندَر ماهِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را و پُر ماه و ویشَپْتَثَ‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

۱۱

به آیین اَشَه می‌دهم [ایزدانِ] گَهَنبارها، رَدانِ اَشَوَنی را و میدیوزَرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

به آیین اَشَه می‌دهم مَیدْیوشِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

به آیین اَشَه می‌دهم پَتیَه شَهیم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

به آیین اَشَه می‌دهم اَیاسْرِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

به آیین اَشَه می‌دهم مَیدْیارِم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

به آیین اَشَه می‌دهم هَمَسْپَثْمَدَم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

به آیین اَشَه می‌دهم [ایزدانِ] سال، رَدانِ اَشَوَنی را.

۱۲

به آیین اَشَه می‌دهم همهٔ این رَدان را که سی و سه رَدانِ اَشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی. آنان از آنِ بهترین اَشَه اند که مَزدا آموخته و زَرتُشت گفته است.

۱۳

به آیین اَشَه می‌دهم اَهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر اَشَوَن را و ستارگان آفریدهٔ سْپَند مینو و ستارهٔ تِشتَرِ رایومَندِ فَرَه‌مَند و ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو و خورشیدِ تیز اسب ــ چشمِ اَهوره مَزدا ــ و مهر، شهریار همهٔ سرزمینها را.

به آیین اَشَه می‌دهم هُرمَزد [روز] را یومَندِ فَرَه‌مَند را.

به آیین اَشَه می‌دهم [ماهِ] فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان را.

۱۴

به آیین اَشَه می‌دهم ترا ای آذر پسرِ اَهوره مَزدا و همهٔ آذران را.

به آیین اَشَه می‌دهم آبهای نیک و همهٔ آبهای مَزدا آفریده و همهٔ گیاهان مَزدا

آفریده را.

۱۵

به آیین اَشَه می‌دهم «مَنْثْرَه»یِ وَرجاوندِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زَرتُشتی، روشنِ دیرین و دینِ نیکِ مَزداپرستی را.

۱۶

به آیین اَشَه می‌دهم کوه اوشیدَرِنَ‌یِ مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشَه و بسیار بخشندهٔ آسایشِ مَزدا آفریده و فَرِّ کیانی مَزدا آفریده و فَرِّ ناگرفتنیِ مَزدا آفریده را.

به آیین اَشَه می‌دهم آشیِ نیک را، چیستایِ نیک را، اِرِثِ‌یِ نیک را، رَسَشْتاتِ نیک را، فَرّ و پاداش مَزدا آفریده را.

۱۷

به آیین اَشَه می‌دهم آفرینِ نیکِ اَشَوَن و اَشَوَن مردِ پاک و داموِیش اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را.

۱۸

به آیین اَشَه می‌دهم این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و باد اَشَوَن و ستاره و ماه و خورشید و اَنیرانِ جاودان و همهٔ آفریدگان سْپَنْد مینو و مردان و زنان اَشَوَن را که رَدانِ اَشَوَنی اند.

۱۹

به هاوَنگاه به آیین اَشَه می‌دهم رَدانِ اَشَوَنی را؛ رَدان روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها را که رَدانِ اَشَوَنی اند.

۲۰

[زَوت و راسپی:]

به آیین اَشَه می‌دهم خورشِ مْیَزد، خُرداد، اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، خشنودیِ سُروشِ اَشَونِ دلیرِ «تن- مَنْثْرَه»یِ سخت رَزم افزارِ آهورایی، ایزدِ نامبردار را.

۲۱

به آیین اَشَه می‌دهم هَوم و پَراهَوم، خشنودی فَرَوَشی زَرتُشت سپیتمانِ اَشَوَن، آن ایزد نامبردار را.

به آیین اَشَه می‌دهم هیزم و بُخور، خشنودیِ تـرا ای آذرِ اَهوره مزدا، ای ایزدِ نامبردار.

۲۲

به آیین اَشَه می‌دهم فَرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ اَشَوَنان را، فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش را، فَرَوَشی های نیاکان را.

۲۳

به آیین اَشَه می‌دهم همه رَدانِ پاکی را.

به آیین اَشَه می‌دهم همهٔ نیکی بخشندگان را: ایزدان مینُوی و جهانی که به آیین بهترین اَشَه برازندهٔ ستایش و نیایشند.

۲۴

به آیین بهترین اَشَه به سوی ما آید. از سود یا زیانی که او بخشد، [همه] آگاه شوند.[1]

ای مَزدا اَهوره!

سرودخوانان و پیام‌آوران تو خوانده شدیم و [آن را] پذیرفتیم و به پاداشی که «دینِ» کسانی همچون ما را نوید دادی، خرسندیم.

۲۵

این [پاداش] را تو به ما ارزانی داشتی تا چه در زندگی کنونی و چه [در جهان] مینُوی، همنشین جاودانهٔ تو و اَردیبهشت باشیم.

«یَثَه اَهووَیرْیو...»

۲۶

«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.

۱. این دو جمله از زبان اهوره‌مزداست خطاب به نیایشگر. جملهٔ دوم برداشتی است از گاه. یسـ. ۴۵، بند ۷.

سخنِ درست را می‌ستاییم.
آفرینِ نیکِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
داموِیش اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را می‌ستاییم.
خُرداد و اَمرداد را می‌ستاییم.
شیرِ خوشی دهنده را می‌ستاییم.
هَوم و پَراهَوم را می‌ستاییم.
هیزم و بُخور را می‌ستاییم؛ آفرین خوانی به آفرینِ نیکِ اَشَوَن را.

۲۷

«یِنگْهِه هاتَم...»

۲۸

[راسپی:]
«یَثَه اَهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش آشات چیت هَچا..» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۸

۱

[زَوت و راسپی:]

«اَشِم وُهو...»

به آیین اَشَه می‌دهم خورشِ مَیَزد، خُرداد و اَمرداد، شیرِ خوشی دهنده، هَوم و پَراهَوم و هیزم و بُخور؛ آفرین‌خوانی به اَهوره مَزدا را.

«اَهونَ وَیرْیَه...»

سخنِ درست، آفرینِ نیکِ اَشَوَن، دامویش اوپَمَنِ چیره‌دست، هَوم و «مَنثْرَه» و زَرتُشتِ اَشَوَن، به آیین اَشَه به سوی ما آیند.

۲

[راسپی:]

شما ای مردمان! بخورید این مَیَزد را. ای کسانی که با اَشَونی و درستکاری، آن را به خویشتن ارزانی داشتید!

۳

[زَوت:]

ای اَمشاسپَندان! ای دینِ مَزداپرستی! ای ایزدان نیک! ای ایزد بانوان نیک! ای آبها! ای گیاهان! ای زَورها!

کسی را که در میان مَزداپرستان، خود را مَزداپرست و پیرو بهترین اَشَه شمارد؛ امّا جهان اَشَه را به جادویی ویران کند، به ما نشان دهید.

۴

کسی که در میان مَزداپرستانِ بُرنا، سخنی را که از او خواسته اند، از بَر نگوید، پادآفرهٔ [گناهِ] جادویی بر او روا گردد.

«اَشِم وُهو...»

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

۵

ای آهوره مَزدا!

بشود که به کام و خواست [خویش]، به آفریدگان خود ــ به آبها، به گیاهان، به همهٔ نیکان اَشَه نژاد ــ شهریاری کنی!

بشود که اَشَه را توانایی و دروج را ناتوانی بخشی!

۶

کامروا باد اَشَه!

ناکام باد دروج!

سپری شده، برانداخته، زَدوده، بَرده و ناکام باد دروج در آفرینش سْپَند مینو!

۷

اینک من ــ زَرتُشت ــ سران خانمانها و روستاها و شهرها و کشورها را برانگیزم که به دینِ اهورایی زَرتُشتی بیندیشند و سخن گویَند و رفتار کنند.

۸

[راسپی:]

فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش اَشَه را.

تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.

«اَشِم وُهو...»

شادمانی هَومِ اَشَه‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی.

[زَوت:]

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]
«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

یسنه، هات ۱۱ ــ ۹
(هَوم یشت)

هات ۹

۱

به هاوَنگاه که زَرتُشت [پیرامون] آتش را پاک می‌کرد و می‌آراست و «گاهان» می‌سرود، «هَوم» نزد وی آمد و خود را بدو بنمود.

زرتشت از او پرسید:

کیستی ای مرد که با جان تابناک و جاودانهٔ خویش، به دیدگان من نیکوترین پیکری می‌نمایی که در جهان اَستومَند دیده‌ام؟

۲

آنگاه هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:

ای زَرتُشت!

منم هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ.

ای سِپیتْمان!

به جست‌وجوی من برآی و از من نوشابه برگیر.

مرا بستای؛ آنچنان که واپسین سوشیانتها مرا خواهند ستود.

۳

زَرتُشت بدو گفت:

درود بر هَوم!

ای هَوم!

کدامین کس، نخستین بار در میان مردمانِ جهانِ اَستومَند، از تو نوشابه

برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۴

آنگاه هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:

نخستین بار در میان مردمانِ جهانِ اَستومَند، «ویوَنگهان» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پسری زاده شد:

«جمشیدِ» خوب رَمه، آن فَرّهمَندترین مردمان، آن هورچهر، آن که به شهریاری خویش جانوران و مردمان را بی مرگ و آبها و گیاهان را نخشکیدنی و خوراکها را نکاستنی کرد.

۵

به شهریاریِ جمِ دلیر، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رَشکِ دیو آفریده.[۱] پدر و پسر، هریک [به چشم دیگری] پانزده ساله می‌نمود.[۲]

[چنین بود] به هنگامی که جمِ خوب رَمه پسرِ ویوَنگهان شهریاری می‌کرد.

۶

ای هَوم!

کدامین کس، دیگر باره در میان مردمانِ جهانِ اَستومَند، از تو نوشابه برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۷

آنگاه هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:

دومین بار در میان مردمانِ جهانِ اَستومَند، «آتبین» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پسری زاده شد:

«فریدون» از خاندان توانا . . .

۱. این توصیف را چند بار دیگر هم در اوستا می‌خوانیم؛ اما به جای «رشک» در برخی از موارد، «آلایش» آمده است.

۲. در اوستا پانزده سالگی، آغاز جوانی شمرده شده است. در این هنگام است که جوان زَرتُشتی در آیین «کُشتی بستن» شرکت می‌کند و با بستن کُشتی و پوشیدن سُدره به جرگهٔ مَزداپرستان می پیوندد.

۸

... آن که «اژی‌دهاک» را فرو کوفت؛ [آژی‌دَهاکِ] سه پوزهٔ سه کَلّهٔ شش چشم را، آن دارندهٔ هزار [گونه] چالاکی را،

آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج را، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه، به پَتیارگی در جهانِ اَستومَند بیافرید.

۹

ای هَوم!

کدامین کس، سومین بار در میان مردمان جهان اَستومَند، از تو نوشابه برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۱۰

آنگاه هَومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ، مرا پاسخ گفت:

سومین بار در میان مردمان جهانِ اَستومَند، «اَثرَت» ــ تواناترین [مردِ خاندانِ] سام ــ از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را دو پسر زاده شدند:

«اوروا‌خشَیَه» و «گَرشاسپ»؛ یکمین، داوری دادگذار و دومین، جوانی زَبَردست و گیسوَر و گُرزبُردار...

۱۱

... که اژدهای شاخدار را بکشت؛ آن اسب اوبارِ مرد اوبار را، آن زهرآلود زرد رنگ را که زهرِ زرد گونش به بُلندایِ نیزه‌ای روان بود.

هنگام نیمروز، گَرشاسپ در آوندی آهنین بر پشت آن [اژدها] خوراک می‌پخت. آن تباهکار از گرما خَوی ریزان ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را بپراگند. گرشاسپِ نَریمان هراسان به کناری شتافت.

۱۲

ای هَوم!

کدامین کس، چهارمین بار در میان مردمان جهانِ اَستومَند، از تو نوشابه برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۱۳

آنگاه هَوم اَشَوَنِ دوردارندۀ مرگ، مرا پاسخ گفت:

چهارمین بار در میان مردمان جهانِ اَستومَند، «پُوروشَسْپ» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که تو در خاندان او زاده شدی: تو ای زَرتُشت پاکِ دیوستیز و پیروِ دینِ اَهوره از دودمان پُوروشَسْپ.

۱۴

تو ای زَرتُشتِ نامبردار در «ایرانویج» که نخستین بار «اَهونَ وَیْریَه...» را چهار بار با درنگی درخور بسرودی و دومین نیمه را به بانگی بلندتر [برخواندی].

۱۵

ای زَرتُشت! [ای] آن که نیرومندترین، دلیرترین، تُخشاترین، چالاک‌ترین و پیروزترین آفریدگار دو مینو شدی!

تو همهٔ دیوان را ـــ که از این پیش، همچون مردمان، روی زمین می‌گشتند ـــ در زمین پنهان کردی.

۱۶

آنگاه زَرتُشت گفت:

درود بر هَوم! هَومِ نیک، هَومِ خوب آفریده، [هَومِ] راست آفریده، نیکِ درمان‌بخش، بُرزمَند، خوب کُنش و پیروز. [هَومِ] زرّینِ نرم شاخه که نوشابه‌اش، روان را بهترین و شادی‌بخش‌ترین آشامیدنی است.

۱۷

ای [هَومِ] زرین!

سرخوشیِ ترا [بدین‌جا] فروخوانم. دلیری، درمان، افزایش، بالندگی، نیرومندیِ تن و هرگونه فرزانگی را [بدین‌جا] فروخوانم.

ترا [بدین جا] فروخوانم تا چونان شهریاری کامروا، درهم شکنندهٔ ستیزه و شکست دهندهٔ دروج به میان آفریدگان درآیم.

۱۸

ترا [بدین جا] فروخوانم تا ستیزهٔ همهٔ بدخواهان را درهم شکنم: [چه] دیوان و مردمان [دُروَند]، [چه] جادوان و پریان، [چه] ستمکاران و کَوی ها و کَرَپ ها، [چه] تباهکاران و آشْموغانِ دوپا و گرگان چار پا، [چه] سپاه گستردهٔ دشمن را که به فریب تاخت آوَرَد.

۱۹

ای هَومِ دوردارندهٔ مرگ!
این نخستین بخشش را از تو خواستارم:
بهترین زندگیِ آشَوَنان ــ [بهشتِ] روشنِ همه [گونه] آسایش بخش ــ [مرا ارزانی دار].
ای هَومِ دوردارندهٔ مرگ!
این دومین بخشش را از تو خواستارم:
[مرا] تندرستی [ارزانی دار].
ای هَومِ دوردارندهٔ مرگ!
این سومین بخشش را از تو خواستارم:
جانِ [مرا] زندگی دیر پای [ارزانی دار].

۲۰

ای هَومِ دور دارندهٔ مرگ!
این چهارمین بخشش را از تو خواستارم:
[چنان کن] که من کامروا، دلیر و خورسند براین زمین درآیم و درهم شکنندهٔ ستیزه و شکست دهندهٔ دروج باشم.
ای هَومِ دور دارندهٔ مرگ!
این پنجمین بخشش را از تو خواستارم:

[چنان کن] که من پیروزمند و در جنگ شکست‌دهنده براین زمین درآیم و درهم شکنندهٔ ستیزه و شکست‌دهندهٔ دروج باشم.

۲۱

ای هَومِ دوردارندهٔ مرگ!

این ششمین بخشش را از تو خواستارم:

[چنان کن] که نخستین [بار]، ما از دزد و راهزن و گرگ بوی بریم؛ که هیچ کس پیش از ما بوی نبرد؛ که ما همیشه از پیش بوی بریم.

۲۲

هَوم دلیرانی را که در پیکار، اسب می‌تازد، زور و نیرو می بخشد.

هَوم زنان زاینده را پسران نامور و فرزندان اَشَوَن می‌دهد.

هَوم بدانان که به دلخواه به آموزش نَسْک می‌نشینند، پاکی و فرزانگی می بخشد.

۲۳

هَوم دوشیزگانی را که دیرزمانی شوی ناکرده مانده باشند ــ همین که از آن خردمند خواستار شوند ــ شوهری پیمان‌شناس می بخشد.

۲۴

هَوم [بود] آن که «کِرِسانی» را از شهریاری برانداخت؛ آن که از سرِ آزمندی به شهریاریِ خویش ناله‌کنان می‌گفت:

از این پس، «آتُربان» ــ درهم شکننده و تباه‌کنندهٔ پیشرفت ــ برای گسترش دین، به سرزمین من راه نخواهد یافت.

۲۵

ای هَوم!

خوشا به [روزگار] تو که به نیروی خویشتن، شهریاری کامروایی.

خوشا به [روزگار] تو که بسیار سخنان راست گفته دانی.

خوشا به [روزگار] تو که از پرسش سخنان راست گفته بی‌نیازی.

۲۶

مزدا نخستین [بار] کُشتیِ ستاره آذینِ مینُویِ بر ساختهٔ دینِ نیک مزداپرستی، ترا فراز آورد.

از آن پس، کمر برمیان بسته، هماره بر ستیغ کوه، «مَنثْرَه» را پناه و نگاهبانی.

۲۷

ای هَوم! ای خانه خدا! ای دهخدا! ای شهربان! ای شهریار! ای در پاکی و فرزانگی سرآمد!

نیرو و پیروزی و گشایش بسیار رهایی بخشِ ترا برای تن خویش همی خوانم.

۲۸

ما را از کینهٔ کینه وران رهایی بخش!

منشِ خشمگینان را از ما بگردان!

هرآن کس که بدین خانه، بدین روستا، بدین شهر و بدین کشور آسیب رساند، نیروی پاهای او را برگیر و دو گوش او را کر و منش او را پریشان کن!

۲۹

آن کس که به منش و پیکر ما کین‌ورزد، با دو پا راه مَتواناد رفتن؛ با دو دست کاری مَتواناد کردن و با دو چشم زمین و جانور را مَبیناد!

۳۰

ای هَومِ زَرّین!

به پیکار با اژدهایِ زردِ سهمگینِ زهرآلود که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

ای هَومِ زَرّین!

به نبرد با راهزنِ نابکارِ خونخوارِ آزاررسان که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

۳۱

ای هَومِ زرّین!

به ستیزه با فرمانروای ستمکار دُروَند که سر برافرازد، که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

ای هَومِ زرّین!

به ستیزه با اَشْموغِ ناپاکِ تباه‌کنندهٔ زندگی که گفتار این دین را به یاد دارد امّا به کردار درنیاورد؛ که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

۳۲

ای هَومِ زرّین!

به ستیزه با زنِ روسپیِ جادویِ هوس‌انگیز که [گناهکاران را] پناه دهد، که منش وی همچون ابری در برابر باد جنبان است، که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

ای هَومِ زرّین!

به ستیزه با هرآن کس که پیکر اَشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

هات ۱۰

۱

دیوان و ماده دیوان از این جا دور شوند!
سُروشِ نیک [در این جا] بپایاد!
اَشیِ نیک در این جا بماناد!
اَشیِ نیک در این جا، در این خانمان که از آن اَهوره و هَومِ اَشَه‌پرور است، آرام گزیناد!

۲

ای خردمند!
با باژ می‌ستایم پیشین بخش هاون ترا که شاخهٔ [هَوم] را فرا گیرد.
ای خردمند!
با باژ می‌ستایم زَبَرین بخش هاون ترا که [شاخهٔ هَوم را] با نیروی مردانه در آن فروکوبم.

۳

ای هَوم!
می‌ستایم ابرها و باران را که پیکر ترا بر چَکادِ کوه می‌رویانند.
می‌ستایم ستیغ کوهی را که تو برآن روییدی.

٤

ای هَومِ پاک!

می‌ستایم زمینِ فراخ بارآور بخشندهٔ دربرگیرندهٔ ترا.
می‌ستایم سرزمینی را که تو در آن همچون پهلوانِ گیاهان خوشبو و گیاهِ خوبِ مَزدا می‌رویی.
ای هَوم!
برفراز کوه برُوی و در همه جا ببال.
بی گمان تویی سرچشمهٔ اَشَه.

۵

[راسپی :]
ای هَوم!
از بازِ من در سراسر ریشه ها و ساقه ها و شاخه ها ببال.

۶

[زَوت :]
هَوم برافزاید، [اگر] بستایندش.
نیز کسی که هَوم را بستاید، پیروز می‌شود.
نیز کمترین فشردهٔ هَوم، نیز کمترین ستایش هَوم، نیز کمترین نوشابهٔ هَوم، کشتنِ هزار دیو را بس است.

۷

در آن خانه‌ای که هَوم را بیاورند و [سرودِ] درمانِ آشکار هَوم و درستی و چاره‌بخشی [آن را] بسرایند، هر آن آلودگی که پدید آمده باشد، بزودی نابود می‌شود.

۸

آری، همهٔ مَی های دیگر را خشمِ خونینْ درفش همراه است؛ امّا مَیِ هَوم رامشِ اَشَه در پی دارد و سرخوشیِ آن، [تن را] سبک کند.
مردمی که هَوم را چون کودکِ خردسالی نوازش کنند، هَوم برای یاوری آنان آماده شود و تن ایشان را درمان بخشد.

۹

ای هَوم!

مرا از آن درمانهایی بخش که تو [خود] بدانها درمان کنی.

ای هَوم!

مرا از آن پیروزیهایی بخش که تو خود بدانها دشمن را شکست دهی.

خواستارم که دوست و ستایشگر تو باشم.

دادار اَهوره مَزدا یک دوست و ستایشگر را بهتر خوانَد؛ چنان که اَردیبهشت را.

۱۰

ترا ای دلیر آفریدهٔ دادار، خداوندگار هنر پدید آورد.

ترا ای دلیر آفریدهٔ دادار، خداوندگار هنر بر البرز کوه فرونشاند.

۱۱

پس آنگاه مرغی پاک و آزموده ترا به هرسو بپراکَند: در [میان] ستیغهای [کوه] «اوپایری سَئِنَ»، بر فراز [کوه] «سْتَروسارَ»، در تهیگاه [کوه] «کوشروپَتَ»، در پرتگاهِ [کوه] «ویش پَتَ» و در کوه «سْپیتَ گونَ».[1]

۱۲

از آن پس، پرشیره و گوناگون و زرد رنگ در این کوهها می‌رویی.

ای هَوم!

درمانهای تو با خوشی بهمن پیوسته است.

اینک آن منشِ بدگوی را از من برگردان و نابود کن؛ آن منشِ بدگویی را که با من در ستیز است.

۱۳

هَوم را نیایش می‌کنم که منشِ درویش و توانگر را یکسان بزرگ می‌کند.

هَوم را نیایش می‌کنم که منشِ درویش را چنان بزرگ می‌کند، که او به آرزوی

۱. دربارهٔ نامها و واژه‌های این بند بحث بسیار شده و مفهوم آن بسیار نسبی و مبهم است. دارمستتر و پورداود برآنند که در این بند نام کوههایی که گیاه هَوم در آنها می‌روید، آمده است.

خویش برسد.
ای هَومِ زرّینِ آمیخته به شیر!
کسی را که از تو بهره‌ای یابد، پسران بسیار می‌بخشی و او را پاک‌تر و فرزانه‌تر می‌کنی.

۱۴

آنان که هَوم نوشیدند، نباید به دلخواه خویش همچون «گاوْدَرفش» در جنبش باشند.
آنان که از تو سرخوشی یابند، باید زنده‌دل به‌پیش روند و ورزیده بدرآیند.
ای هَومِ اَشَوَن و اَشَه‌پرور!
این تن خوب بالیدهٔ خویش را به تو پیشکش می‌کنم.

۱۵

کاستیِ زنِ نابکارِ کم‌ خِرَد را که به فریفتن آتُربان و هَوم می‌اندیشد، ناچیز می‌انگارم؛ [چرا که] او خود، فریفته است و یکسره نابود می‌شود.
کسی که برآن باشد تا پیشکشیِ به هَوم را خود بخورد، [هَوم] پسران خوب و پسران آتُربان بدو ندهد.

۱۶

با پنج چیز پیوسته‌ام. از پنج چیز گسسته‌ام:
با اندیشهٔ نیک پیوسته‌ام. از اندیشهٔ بد گسسته‌ام.
با گفتار نیک پیوسته‌ام. از گفتار بد گسسته‌ام.
با کردار نیک پیوسته‌ام. از کردار بد گسسته‌ام.
با فرمانبرداری پیوسته‌ام. از نافرمانی گسسته‌ام.
با آشه پیوسته‌ام. از دروج گسسته‌ام.
چنینم تا [روز] رستاخیز که واپسین نبرد میان دو مینو درگیرد.

۱۷

آنگاه زَرتُشت گفت:

درود بر هَومِ مَزدا آفریده!
هَومِ مَزدا آفریده نیک است.
درود بر هَوم!
همهٔ هَومها را می‌ستایم، چه آنها را که بـر فراز کوهها می‌رویند، چه آنها را که در [ژرفای] دره‌ها و کرانهٔ رودها. همچنین آن هَومها را که در تنگنا و در بندِ زنانند.[۱]
[ترا] از تَشتِ سیمین به تَشتِ زرّین فروریزم.
ترا به زمین نیفگنم؛ چرا که رایومند و ارجمندی.

۱۸

این است سرودهای تو ای هَوم!
این است ستایشهای تو.
این است درود تو.
این است گفتار اَشَه که درستی آورد و پیروزی دهد و در برابر دشمن، چاره و درمان بخشد.

۱۹

این همه تراست؛ امّا مرا:
شتابان فرارساد سرخوشیِ تو!
روشن فرارساد سرخوشیِ تو!
سبک درآیاد سرخوشیِ تو!
آن پیروزمند را هماره با این گفتار سرودنی، بستایند.

۲۰

گیتی را نیرو باد! درود بر گیتی!
نرمِ گفتاری گیتی را باد!
پیروزی گیتی را باد!
فراوانی گیتی را باد!

۱. آن هَومها که زنان چیده و در تنگنا و در بند انبارها نگاه داشته‌اند.

آبادانی گیتی را باد!
«باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»[۱]

۲۱

هَوم زرّین برگ را می‌ستاییم.
هَوم، نوشیدنیِ گیتی افزای را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.
همهٔ هَومها را می‌ستاییم.
اینک پاداش و فَرَوَشیِ زَرتُشت سپیتمانِ آشَوَن را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۱. گاه. یسـ . ۴۸، بند ۵

هات ۱۱

۱

[راسپی :]

بی گمان پاکانِ سه گانه ــ گاو و اسب و هَوم ــ نفرین خوانند.

گاو، زَوت را نفرین کند:

بشود که بی فرزند مانی و به بدنامی دچار شوی؛ ای آن که مرا ــ هنگامی که «پخته ام ــ به ارزانیان نبخشی و پرورش زن و فرزند یا شکم [پروری] خویش را بکار بری!

۲

اسب، سوار را نفرین کند:

بشود که نتوانی اسبان را ببندی؛ نتوانی بر اسبان بنشینی؛ نتوانی اسبان را لگام زنی، ای آن که آرزو نکنی که من توانِ خویش را در انجمنِ مردان، در آسپْریس [نشان دهم].

۳

هَوم، نوشنده را نفرین کند:

بشود که بی فرزند مانی و به بدنامی دچار شوی؛ ای آن که مرا ــ هنگامی که «فشرده»ام ــ چون دزدِ «مرگ ارزان» نگاه داری؛ مرا که هَومِ دوردارندهٔ مرگم و به هیچ روی، مرگ ارزان نیستم.

۴

آهوره مَزدا ــ پدرِ اَشَوَن ــ مرا ــ که هوم‌ام ــ از [اندامهای گوسفندِ] پیشکشی، دو آرواره و زبان و چشم چپ ارزانی داشت.[۱]

۵

آن که از این پیشکشیِ به من ــ دو آرواره و زبان و چشم چپ که آهوره مَزدا مرا ارزانی داشت ــ پاره‌ای را بِرُباید یا بردارد...

۶

... در خانه‌اش آتُربان و ارتشتار و بزریگر زاده نشود؛ در خانه‌اش «دَهَک»ها و «مورَّک»ها و «وَرشَن»های گوناگون زاده شوند.

۷

زود هومِ دلیر را گوشت پیشکشی بِبُر تا ترا به بند درنکشد؛ چنان که افراسیاب تبهکار تورانی را ــ که در یک سوم [از ژرفایِ] زمین[۲]، میان دیوارهای آهنین می‌زیست ــ به بند درکشید.

۸

آنگاه زَرتُشت گفت:
درود بر هومِ مَزدا آفریده!
هومِ مَزدا آفریده نیک است.
درود بر هوم!

۹

[راسپی:]

آنچه از ماست، یکی بیش نیست؛ اما از شما دو برابر، سه برابر، چهار برابر،

۱. در بند ۴ بخش ۱۱ کتاب پهلوی «شایست نَشایست» فهرست بخش کردن اندامهای گوسفندِ پیشکشی در میان ایزدان و فرشتگان آمده و آنچه «هوم» در این جا از آنِ خویش می‌شمارد، از آن جمله است.
۲. در ادبیات دینی ایرانیان، زمین دارای سه لایه است، در این باره همچنین ← فرور. بند ۲.

پنج برابر، شش برابر، هفت برابر، هشت برابر، نُه برابر و ده برابر آن آید.[۱]

۱۰

[زَوت:]
ای هَومِ اَشَوَن و اَشَه پرورا!
این تنِ خوب بالیدهٔ خویش را به تو پیشکش می‌کنم؛ به [تو] هَومِ تُخشا، رسیدن به سرخوشی و نیکی و پاکی را.
ای هَومِ اَشَوَن دوردارندهٔ مرگ!
بهترین زندگیِ اَشَونان ــ [بهشتِ] روشنِ همه [گونه] آسایش بخش ــ [مرا ارزانی دار].

۱۱

«اَشِم وُهو..»
[راسپی:]
«اَشِم وُهو...»

۱۲

[زَوت:]
«اَشم وُهو...»
«یَثَه اَهو وَیْریو...»
ای اَهوره مَزدا!
بشود که به کام و خواست [خویش]، به آفریدگان خود ــ به آبها، به گیاهان و به همهٔ نیکان اَشَه‌نژاد ــ شهریاری کنی!
بشود که اَشَه را توانایی و دروج را ناتوانی بخشی!

۱۳

کامروا باد اَشَه!
ناکام باد دروج!

۱. شاید مقصود این باشد که نسبت پاداشِ ایزدی به کردار آدمی، از دو به یک تا ده به یک است.

سپری شده، برانداخته، زَدوده، بَرده و ناکام باد دروج در آفرینش سْپَند مینو!

۱۴

اینک من ــ زَرتُشت ــ سران خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها را برانگیزم که به دینِ اَهورایی زَرتُشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.

۱۵

[راسپی:]
فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش اَشَه را.
تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.

۱۶

«اَشِم وُهو...»
من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
ساوَنگْهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[زَوت:]
«یَثَه اَهو وَیْریو..» که زَوت مرا بگوید.
[راسپی:]
«یَثَه اَهو وَیْریو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱۷

[زَوت و راسپی:]
اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را فرا می‌ستایم.

از آنچه در [پهنهٔ] اندیشه و گفتن و کردن است، من اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک را می پذیرم.

من همهٔ اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بد را فرومی‌گذارم.

۱۸

ای اَمشاسپَندان!

من ستایش و نیایش [خویش را] با اندیشه، با گفتار، با کردار، با همهٔ تن و جان خویش به سوی شما فراز می‌آورم.

من نماز «اَشَه» می‌گزارم.

«اَشِم وُهو...»

هات ۱۲

۱

[زَوت:]

دیوان را نکوهش می‌کنم.

من خَستویم که مزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

من ستاینده و پرستندهٔ اَمشاسْپَندانم.

آهوره مَزدای نیک ــ آن خداوند نیکی، آن اَشَونِ رایومَندِ فَرّه‌مَند ــ را سزاوارِ نیکیها می‌دانم؛ چه، از اوست هرآنچه نیکوست؛ از اوست گیتی؛ از اوست اَشَه؛ از اوست روشنایی؛ از فروغ اوست که [جهان] جامهٔ شادمانی دربر کرده است.

۲

سْپَندارمَذِ نیک را برمی‌گزینم؛ باشد که او از آن من شود.

من از دزدی و ربودن ستوران روی می‌گردانم.

من از زیان و ویرانی رساندن به روستایِ مزداپرستان روی می‌گردانم.

۳

من آزادی رفت و آمد و آزادی داشتن خانه و کاشانه را برای مردمانی که با چار پایان خویش براین زمین بسر می برند، روا می‌دارم.

به هنگام گزاردن نمازِ «اَشَه» در برابر آب زَورِ آماده شده، این آزادی را می‌ستایم.

از این پس روستای مَزداپرستان را زیان نمی‌رسانم و به ویرانی آن برنمی‌خیزم و

آهنگ تن و جانِ [کسی را] نمی‌کنم.

۴

از دیوانِ تباهکارِ زشتِ نا اَشَوَنِ بدسرشت آفریده، از آن آفریدگان دروج، آفریدگان تباه، آفریدگان زشت، پیوند می‌گسلم.

از دیوان و دیوپرستان، دوری می‌گزینم.

از جادوان و جادوپرستان، دوری می‌گزینم.

از آن آفریدگان گزندآور، دوری می‌گزینم: دوری از اندیشهٔ آنان، دوری از گفتار آنان، دوری از کردار آنان و دوری از هرآنچه از آنان سرزند.

اینچنین، از هریک از دُروَندانِ آزاردهنده، پیوند می‌گسلم.

۵

آنچنان، آنچنان که اَهوره مَزدا، زَرتُشت را بیاموخت در همهٔ گفت و شنیدها، در همهٔ انجمنها، بدان هنگام که مَزدا و زَرتُشت هم‌سخنی کردند.

۶

آنچنان، آنچنان که زَرتُشت پیوند از دیوان بگسست در همهٔ گفت و شنیدها، در همهٔ انجمنها، بدان هنگام که مَزدا و زَرتُشت هم‌سخنی کردند.

اینچنین، من نیز ــ که یک مَزداپرست و زَرتُشتی ام ــ از دیوان پیوند می‌گسلم؛ آنچنان که زَرتُشت اَشَوَن، پیوند از آنان بگسست.

۷

با این باور به آبها، با این باور به گیاهان، با این باور به چار پایان خوب‌کُنش، با این باور که اَهوره مَزدا گیتی را بیافرید؛ که مرد اَشَوَن را بیافرید؛ با آن باوری که زَرتُشت را بود؛ با آن باوری که کَی گُشتاسپ را بود؛ با آن باوری که فْرَشَوُشْتَرَ و جاماسپ را بود؛ با آن باوری که هریک از سوشیانتهایِ خویشکارِ اَشَون راست؛ من نیز با همان باور و دین، مَزداپرستم.

۸

من خَستویم که مَزداپرست و زَرتُشتی ام. من بدین کیش گرویده‌ام و آن را باور

دارم. من اندیشهٔ نیک اندیشیده، گفتار نیک گفته و کردار نیک ورزیده را باور دارم.

۹

من دین مَزداپرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم‌افزار را به کنار گذارد و خویشاوند پیوندی را فرمان دهد؛ [دینِ] پاکی که در میان همهٔ [دینهای] کنونی و آینده، بزرگترین و بهترین و زیباترین [دین] است؛ [دینِ] آهورایی زَرتُشتی.
همهٔ نیکیها را سزاوار آهوره مَزدا می‌دانم.
چنین است باور و خَستویی به دینِ مَزداپرستی.

هات ۱۳

۱

[زَوت:]

اَهوره مَزدا را رَدِ خانه خدا، رَدِ دهخدا، رَدِ شهربان و رَدِ شهریار می‌خوانم.

دینِ مَزداپرستی و آشَیِ نیک و پارِندی و آن زن اَشَوَن و این زمین دربرگیرندهٔ ما را رَدِ زنان می‌خوانم.

۲

آذرِ اَهوره مَزدا را یاور گرامی و پاداش‌بخش می‌خوانم.

در میان مردان اَشَوَن، رنجبرترین و کارآمدترین آنان را دربرزیگری، رَدِ برزیگرِ ستور پرور می‌خوانم.

دارندهٔ نیروی اَشَه را رَدِ ارتشتار می‌خوانم.

۳

دارندهٔ بیشترین آگاهی از دینِ مَزداپرستی را رَدِ آتُربان می‌خوانم.

آموزگاران آنان را رَد می‌خوانم و به رَدی پایدار می‌دارم: آن اَمشاسْپَندان و سوشیانتها را که داناتر، راست گفتارتر، یاری کننده‌تر و خردمندترند.

دارندهٔ بیشترین نیروی دینِ مَزداپرستی را آتُربان و ارتشتار و بزریگر ستور پرور همی‌خوانم.

٤

ای اَمشاسْپَندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب کُنش!

تن و جان خویش را به شما پیشکش می‌کنم.
[راسپی:]

همان گونه که دو مینو اندیشیدند؛ همان گونه که آنان گفتند و همان گونه که آنان کردند.[۱]

۵

آنچنان که تو ای اَهوره مَزدا اندیشیدی و گفتی و کردی آنچه را که خوب بود.

اینچنین ترا پیشکش آوریم. اینچنین ترا سزاوار دانیم. اینچنین ترا بستاییم. اینچنین ترا نماز گزاریم. اینچنین ترا سپاس گوییم ای اَهوره مَزدا!

۶

[زَوت:]
ای اَهوره!

به میانجیِ خویشیِ نیک با اَشَه‌یِ نیک، با اَشیِ نیک، با آرمَیتیِ نیک به سوی تو آییم.

۷

فَرَوَشیِ گاو خوب کُنش و گیومرتِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
«ینگْهه هاتَم ...»
[زَوت و راسپی:]
«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
«اَشِم وُهو...»

۸

«اَهونَ وَیرْیَه ...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
هاتِ خَستویی[۲] را می‌ستاییم.

۱. اشاره است به بند ۱۶ یسن ۱۰.
۲. اشاره است به یسن ۱۲.

خَستویی و ستایش دینِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.
«یَنگْهه هاتَم...»

هات ۱۴

۱

[زَوت:]

ای اَمشاسپَندان!

آماده‌ام که شما را زَوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم.

اینک ستایش و نیایش شما اَمشاسپَندانِ را.

اینک بهروزی و پارسایی سوشیانتهای اَشوَن ما را.

۲

ای اَمشاسپَندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب کُنش!

همهٔ تن و جان خویش را به شما پیشکش می‌کنم.

۳

با این زَور و بَرسَم خواستار ستایش همهٔ ایزدان اَشوَنم. خواستار ستایش همهٔ رَدانِ اَشوَنی‌ام؛ هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساوَنگَهی و ویسْیَه، هنگام ردیِ همهٔ رَدانِ بزرگ.

۴

[زَوت و راسپی:]

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنی اَشوَن، رَدِ اَشوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساوَنگْهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۵

[زَوت:]

«یَتَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَتَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۱۵

۱

با آموزشِ [زَوت] و با درود و رامش، اَمشاسْپَندان نیک را به نامهای زیبایشان همی خوانم.

دینِ نیکِ اَشَه، دینِ مَزداپرستی را می‌ستایم.

۲

«مزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اَشَه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.[۱]

شهریاریِ مینُویِ نیکِ تو ـــ شایان‌ترین بخششِ آرمانی در پرتو «اَشَه» ـــ از آنِ کسی خواهد شد که با شورِ دل، بهترین کردارها را بجای آورد.[۲]

۳

بشود که در این جا ستایش اَهوره مَزدا را ـــ تواناترین اَشَونی را که او را می پرستیم ـــ فرمانبرداری باشد؛ در آغاز همچنان که در انجام.

ایدون بشود که در این‌جا ستایش اَهوره مَزدا را ـــ تواناترین اَشَونی که او را می پرستیم ـــ فرمانبرداری باشد.

۱. گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

۲. همان. بند ۱

٤

«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که آتَرْوَخش مرا بگوید.
«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۱۶

۱

اَهوره مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی، بزرگترین ایزدِ خوب کُنش، تواناترین گیتی افزای، دادارِ آفرینشِ نیک را می‌ستاییم.

با این زَورِ پیشکشی و سخنان راست، هریک از ایزدان مینُوی را می‌ستاییم.

۲

زَرتُشت اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

با این زَورِ پیشکشی و سخنان راست گفته، هریک از ایزدان جهانی را می‌ستاییم.

فَرَوَشیِ زَرتُشت اَشَوَن را می‌ستاییم.

سرودهای زَرتُشت را می‌ستاییم.

دینِ زَرتُشت را می‌ستاییم.

باور و کیشِ زَرتُشت را می‌ستاییم: [زَرتُشت که] زندگی دیگر را کوشا و اَشَه را آرزومند است.

۳

نخستین آفریدگانِ آفرینشِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

دادارْ اَهوره مَزدایِ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.

بهمن را می‌ستاییم. اَردیبهشت را می‌ستاییم. شهریور را می‌ستاییم. سْپَندارمَذِ نیک را می‌ستاییم. خُرداد را می‌ستاییم. اَمرداد را می‌ستاییم.

۴

آفریدگار اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
آذر پسر اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
آبهای نیک مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
خورشیدِ تیز اسب را می‌ستاییم.
ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را می‌ستاییم.
ستارهٔ تِشتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.
گوشوروَنِ نیک کُنش را می‌ستاییم.

۵

آفریدگار اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
سُروشِ پارسا را می‌ستاییم.
رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم.
رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.
بادِ اَشَوَن خوب کُنش را می‌ستاییم.

۶

آفریدگار اَهوره مَزدا را می‌ستاییم.
دینِ نیکِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.
اَشیِ نیک را می‌ستاییم.
اَرشْتاد را می‌ستاییم.
آسمان را می‌ستاییم.
زمینِ خوب کُنش را می‌ستاییم.
«مَنْثَره» را می‌ستاییم.
اَنیرانِ جاودان را می‌ستاییم.

۷

گَرزمانِ درخشان را می‌ستاییم: آن جا که روانهای مردگان آرام گزینند.
فَرَوَشی های آشَوَنان و بهشت آشَوَنان و روشناییِ همه گونه آسایش‌بخش را می‌ستاییم.

۸

شیر و چربی و آب روان و گیاه بالنده را می‌ستاییم. پایداری در برابر آز دیو آفریده را، پایداری در برابر دشمنیِ موش‌پَری و درهم شکستن او را، چیرگی بر اَشَموغِ ناپاکِ ستمکارِ پرگزند را و بازگردانیدن دشمنیِ او را بدو.

۹

همهٔ آبها را می‌ستاییم. همهٔ گیاهان را می‌ستاییم. همهٔ مردان نیک را می‌ستاییم. همهٔ زنان نیک را می‌ستاییم.
همهٔ ایزدان مینُوی و جهانی ــ آن نیکی بخشندگان آشَوَن ــ را می‌ستاییم.

۱۰

ای سِپَندارمَذ![۱]
ترا همچون خانمان خویش می‌ستاییم.
ای اَهوره مَزدایِ اَشَوَن!
ترا می‌ستاییم در آرزوی خانمانی با گلهٔ درست، با مردانی درست، با [آنچه] درست و آشه بنیاد است تا هریک از ما دیرزمانی در این خانمان بسربرد؛ چه در تابستان، چه در زمستان.

۱. در این جا از «سپندارمذ» که امشاسپند نگاهبان زمین است، خود «زمین» اراده شده است.

هات ۱۷

۱

آهوره مَزدای اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.

۱۰ ــ ۲

....[1]

۱۱

ای آذر پسرِ آهوره مَزدا!

ترا می‌ستاییم. آذرِ «بِرزی سَوَنگْهَه» را می‌ستاییم. آذرِ «وُهوفْریانَ» را می‌ستاییم. آذرِ «اوروازیشْتَ» را می‌ستاییم. آذرِ «وازیشْتَ» را می‌ستاییم. آذرِ «سْپِنیشْتَ» را می‌ستاییم. آذرِ نافهٔ شهریاری ایزد «نَرْیوسَنگ» را می‌ستاییم.

آذرِ خانه خدای همهٔ خاندانها، آن مَزدا آفریدهٔ پسرِ آهوره مَزدا، آن اَشَوَن، آن رَدِ اَشَوَنی و همهٔ آذران را می‌ستاییم.

۱۲

بهترین آبهای نیکِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم. همهٔ آبهای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم. همهٔ گیاهان مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۱. = بندهای ۱۰-۲ یس. ۶.

۱۳ـ۱۷

.... [۱]

۱۸

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستایم، می‌خوانم و می‌سرایم.
فَرَوَشی هایِ خانواده، روستا، شهر، کشور و زَرَتُشتوم را می‌ستاییم.

۱۹

همهٔ ایزدان اَشَوَن را می‌ستاییم.
همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم: هنگام رَدِیِ هاوَنی، هنگام رَدِیِ ساوَنگْهی و ویسْیَه، هنگام رَدیِ همهٔ رَدانِ بزرگ.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

۱. = بندهای ۱۶-۱۲ یسـ . ۶

هات ۱۸

۱

«اَشِم وُهو...»

ای مَزدا!

شهریاری مینُویِ نیکِ تو ــ شایان‌ترین بخشش آرمانی در پرتو «اَشَه» ــ از آنِ کسی خواهد شد که با شورِ دل، بهترین کردارها را بجای آورد.[۱]

اکنون برسرِ آنم که این [آرزو] را برآورم.

۷ ــ ۲

....[۲]

۸

[راسپی:]

هرگاه بهترین اندیشه و گفتار و کردار را نزد سْپَند مینو و اَشَه پیشکش بریم، مَزدا اَهوره ما را رسایی و جاودانگی و شهریاریِ مینوی وفروتنی بخشد.

«اَشِم وُهو...»

«سپنتمد» هات[۳] را می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

۱. گاه. یسـ. ۵۱، بند ۱

۲. تمام بندهای شش گانهٔ یسـ. ٤۷ (از آغاز سپنتمد گاه) در این جا تکرار می‌شود.

۳. اشاره‌ای است به یسـ. ٤۷ که در آغاز سپنتمدگاه آمده است.

۹

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

«اَشِم وُهو...»

«آهونَ وَیرْیه ...» را می‌ستاییم.

اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

یسنه، هات ۲۱ ـ ۱۹
(بَغان یشت)

هات ۱۹

۱

[زَوت:]
زَرتشت از اَهوره مَزدا پرسید:
ای اَهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!
کدام بود آن سخنی که مرا در دل افگندی، ای اَهوره مَزدا...

۲

پیش از آفرینش آسمان، پیش از آب، پیش از جانور، پیش از گیاه، پیش از آذر اَهوره مَزدا، پیش از اَشَوَن مرد، پیش از تباهکاران و دیوان و مردمان [دُرَوند]، پیش از سراسر زندگی این جهانی و پیش از همهٔ مزدا آفریدگان نیکِ آشه نژاد؟[1]

۳

آنگاه اَهوره مَزدا گفت:
ای سپیتمان زَرتُشت!
آن سخن، «اَهونَ وَیریَه...» بود که ترا در دل افگندم...

۴

....[2]

۱. تعبیر اوستایی «اَشَه چیثْرَه» را برخی از گزارشگران به «در اَشَه اصیل» و بعضی به «دارندهٔ خصلت اَشَه» برگردانده‌اند.
۲. = بند ۲ همین هات.

۵

ای سپیتمان زَرتُشت!

این «آهونَ وَیرْیَه...»ی من هرگاه بی هیچ درنگ و لغزشی سروده شود، برابر صد «گاهِ» برگزیدهٔ دیگر است که بی هیچ درنگ و لغزشی سروده شده باشد و هرگاه با درنگ و لغزش سروده شود، برابر ده «گاهِ» برگزیدهٔ دیگر است.

٦

ای سپیتمان زَرتُشت!

کسی که در زندگی این جهانی، برای من «آهونَ وَیرْیَه...» را از بر بخواند یا به یاد بسپارد و باژگیرد یا باژکنان بسراید یا آن را به هنگام سرودن بستاند، من ــ آهوره مَزدا ــ روانش را از فراز چینوَد پُل سه بار به بهشت ــ به بهترین زندگانی، به بهترین اَشَه، به بهترین روشنایی ــ برسانم.

۷

ای سپیتمان زَرتُشت!

کسی که در زندگی این جهانی، برای من «آهونَ وَیرْیَه...» را باژگیرد و پاره‌ای از آن را ــ نیم یا سه‌یک یا چهاریک یا پنج‌یک آن را ــ نخواند، من ــ آهوره مَزدا ــ روانش را از بهشت دور کنم. من او را به اندازهٔ درازا و پهنای این زمین، از بهشت دور کنم و این زمین را به همان اندازه که دراز است، پهناست.

۸

من در آغاز، واژگانی را که «آهو» و «رَتو» در میان آنهاست، فروخواندم؛ پیش از آفرینش آسمان برین، پیش از آب، پیش از زمین، پیش از گیاه، پیش از آفرینش گاوِ چهار پا، پیش از زایش مردِ اَشَوَن دو پا، پیش از آفرینش پیکر خورشید برین و پس از آفرینش اَمشاسْپَندان.

۹

از میان آن دو مینوی نخستین، سپند مینو سراسر آفرینش اَشَه را که بوده است و هست و خواهد بود، با گفتار «شْیَوْتْنَنَم اَنگهِوُش مَزدایی» برای من برخواند.

۱۰

و این سخن، در میان سخنان، کارآمدترین سخنی است که گفته شده و برزبان آورده شده و خوانده شده است.

این سخن را چندان توانایی است که اگر همهٔ [مردمان] جهانِ اَستومَند، آن را بیاموزند و به‌یاد بسپارند، خود را از مرگ رهایی توانند داد.

۱۱

این سخن ما گفته شده است تا هریک از آفریدگان [جهان]، آن را در پرتو بهترین اَشَه یاد گیرد و بدان بیندیشد.

۱۲

«یَثَه»: چنین گوید که زَرتُشت را «اَهو» و «رَتو» شناختند.

«اَثا»: چنین گوید که او ـــ اَهوره مَزدا ـــ نیز در نخستین اندیشه، نزد آفریدگان جهان چنین است.

«یَثَه»: آموزش می‌دهد که او از همه بزرگتر است.

«اَثا»: چنین گوید که آفرینش، اوراست.

۱۳

«وَنگْهِوُش»: سومین آموزش دین را بازمی‌گوید که زندگی خوب، از آنِ مَزداست.

«دَزْدا مَنَنگْهو»: چنین گوید که او آموزگارِ منشِ نیک است.

«شْیَوُثْنَنَم»: «اَهو» را نشان می‌دهد.

۱۴

از واژهٔ «مَزدا» برمی‌آید که او آفرینش راست؛ همان گونه که آفرینش اوراست.

از واژهٔ «خْشَثْرِم اَهوره‌یی» چنین برمی‌آید که: ای مَزدا! شهریاریِ مینُوی از آنِ تست.

واژه‌های «دْریگو بْیو واشتارِم» گویای آن کسی است که در پرستاری از درویشان، دوستِ سِپیتْمان زَرتُشت است.

«یَثَه آهو وَیرْیو...» پنج آموزش دین را دربر می‌گیرد.
«یَثَه آهو وَیرْیو...» سراسرْ «مَنْثَره» و سخنِ آهوره مَزداست.

۱۵

آهوره مَزدای بهتر، «آهونَ وَیرْیَه...» را بسرود. [آن خدای] بهتر، همهٔ [آفرینش نیک] را بیافرید.

اهریمن به تنگ آمد. آهوره مَزدا از دور بدان بدسرشت چنین گفت:

نه منش، نه آموزش، نه خِرَد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه «دین» و نه روان ما دو [مینو] با هم سازگارند.

۱۶

این گفتارِ مَزدا سه بخش دارد و به چهار پیشه و پنج رَدان می‌نگرد و با دَهِش و بخشش، سرانجام می‌گیرد.

ــ کدامند [سه] بخش این گفتار؟

ــ اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک.

۱۷

ــ کدامند [چهار] پیشه؟

ــ آتُربان، ارتشتار، برزیگر ستور پرور و [دست‌وَرز] سازنده.

خویشکاریِ همهٔ [اینان] در راست اندیشی، راستْ گفتاری و راست کرداری با اَشَوَن مردِ پیرو رَدِ دینْ‌پژوه، برابر است:

«با کُنشِ خویش جهان را به سوی اَشَه پیش می برند.»[1]

۱۸

ــ کدامند پنج ردان؟

ــ خانه خدا، دهخدا، شهربان، شهریار و پنجمین آنان زَرتُشت (در سرزمینهای دیگر، جز ریِ زَرتُشتی).

در ریِ زَرتُشتی تنها چهار [تن] ردانند.

۱. گاه. یس. ۴۳، بند ۶

ــ کدامند رَدانِ این سرزمینها؟
ــ خانه خدا، دهخدا، شهربان، شهریار و پنجمین آنان زَرتُشت.

۱۹

ــ اندیشهٔ نیک چیست؟
ــ نخستین منشِ پاک.
ــ گفتار نیک چیست؟
ــ سخن وَرجاوَند.
ــ کردار نیک چیست؟
ــ سرودِ ستایش و برترشماریِ آفریدگان پاک.

۲۰

مَزدا گفت.
ــ به که گفت؟
ــ به اَشَوَنِ مینُوی و جهانی.
ــ چه گفت در سخنی که او را در دل افگند؟
ــ بهترین شهریار.
ــ به چه کسی؟
ــ به اَشَوَن و بهتری که در شهریاری، خودکامه نباشد.

۲۱

«اَهونَ وَیرْیَه ...» را می‌ستاییم.
«اَهونَ وَیرْیَه ...» را می‌ستاییم، چه بلند برخوانده، چه آهسته بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۲۰

۱

اهوره مزدا گفت:

«اَشِمْ وُهو وَهیشْتِم اَسْتی.»

[از این گفتار] برمی‌آید که بهترین نیکی بدو داده شود؛ چنان که دوستداری به دوستدار.

«وُهو وَهیشْتِم اَسْتی.»

اینچنین دین را [(آموزش دینی را)] کار بندد.

۲

«اوشْتا اَسْتی اوشْتا اَهْمایی.»

از این سخن برمی‌آید که سراسرِ [دَهشِ] اَشَه، هریک از خواستاران اَشَه راست.

اینچنین پایدار [از این سخن] برمی‌آید که سراسرِ [دَهشِ] اَشَه، هریک از خواستاران اَشَه راست.

۳

«هْیَتْ اَشایی وَهیشْتایی اَشِم.»

[این سخن]، رهنمونی است به سراسرِ سخنِ وَرجاوَند که همهٔ «مَنْثَره» دربرگیرندهٔ آن است.

اینچنین آموزش می‌دهد:

اَشَه از شهریاریِ مینُویِ [آهوره] است و ستایندگان اَشَه را [دَهشِ] اَشَه ارزانی

شود و سوشیانتها شما را آشَه بخشند.

سه فرمانِ ایزدی ــ سراسرِ گفتار «آشِمْ وُهو...» ــ سخنِ فروفرستاده و گفتارِ آهوره مَزداست.

۴

مَزدا گفت.

ــ به که گفت؟

ــ به اَشَوَنِ مینُوی و جهانی.

ــ چه گفت در سخنی که او را در دل افگند؟

ــ بهترین شهریار.

ــ به چه کسی؟

ــ به اَشَوَن و بهتری که در شهریاری، خودکامه نباشد.

۵

«اَشَه وَهیشْتَ» را می‌ستاییم.

«اَشَه وَهیشْتَ» را می‌ستاییم؛ چه بلند برخوانده، چه آهسته باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.

«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۲۱

۱

سخنِ ستایشِ زَرتُشتِ اَشَوَن [چنین است]:
«یِنگْهِه هاتَم آآتْ یِسْنِ پَیتی.»
«یِنگْهِهِ» ستایش مَزدا را می‌آموزد؛ آنچنان که در دادِ آهوره است.
«هاتَم» ستایشی را می‌آموزد که زندگی مردمان جهان را [بکار آید].

۲

«یاونگْهَم» در این جا رهنمونی است به ستایش زنان اَشَوَن که در نیایش آمشاسْپَندان، سْپَندارمَذ را در آغاز می‌ستایند.
سه فرمانِ ایزدی [ــ سراسرِ «یِنگْهِهِ هاتَم...» ــ] سخنِ برازندهٔ ستایش است.
ــ این ستایش، چه کسی راست؟
ــ ستودن آمشاسْپَندان راست.

۳

آنگاه مَزدا گفت:
ــ بهروزی کسی را باد که از او به هرکسی بهروزی رسد!
شهریارِ یگانهٔ بی همتا ــ مَزدا آهوره ــ او را [چنین بهروزی] دهاد!

٤

مَزدا با این گفتار، چه پیامی داد؟
ــ پیام بهروزی داد و با واژهٔ «بهروزی» به هریک از اَشَوَنانی که بوده است و

هست و خواهد بود، بهترین بهروزی را پیام داد آن [خداوندِ] بهتر، مَزدایِ بهتر.
به [زَرتُشتِ] اَشَوَنِ بهتر، پیام بهروزی داد هریک از اَشَوَنان بهتر را.

۵

«یِنگْهه هاتَم ...» خوب ستودهٔ پاک را می‌ستاییم.
«یِنگْهه هاتَم ...»

هات ۲۲

۱

«اَشِم وُهو...»

اینک بَرسَم و زَور نهاده ایم دادارْ اَهوره مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند و اَمشاسْپَندان را.

این هَومِ به آیین اَشَه نهاده را خواستار ستایشم.

این شیرِ روانِ به آیین اَشَه نهاده را خواستار ستایشم.

این گیاهِ «هَذا نَئِپَتا»یِ به آیین اَشَه نهاده را خواستار ستایشم.

۲

با آبهای نیک، این زَورِ آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر، آمیخته به «هَذانَئِپَتا» و به آیینِ اَشَه نهاده را خواستار ستایشم.

با آبهای نیک، آبِ هَوم را خواستار ستایشم.

هاوَنِ سنگین را خواستار ستایشم.

هاوَنِ آهنین را خواستار ستایشم.

۳

این گیاه بَرسَم و پیوستگی به خشنودیِ رَد، یادگیری و کاربندیِ دینِ نیکِ مَزداپرستی، سرودن «گاهان» و پیوستگی به خشنودیِ رَدِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی و این هیزم و بُخور را خواستار ستایشم.

ترا ــ ای آذرِ اَهوره مَزدا! ــ و همهٔ مَزدا آفریدگانِ نیکِ اَشَه نژاد را خواستار ستایشم.

٤

خشنودیِ آهوره مَزدا، آمشاسْپَندان، سُروشِ پارسا و آذرِ آهوره مزدا، آن رَدِ بزرگوارِ آشَوَنی را.

۱۹ ــ ۵

....[1]

۲۰ ــ ۲۲

[زَوت و راسپی:]

....[2]

۲۳ ــ ۲۷

....[3]

۱. = بندهای ۱۹-۵ یس . ۳

۲. = بندهای ۳-۱ همین هات

۳. = بندهای ۱۲-۸ سرآغاز یس .

هات ۲۳

۱

[زَوت:]

خواستار ستایشم فَرَوَشی های آنان را که پیش از این در این خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها بودند؛ آنان که آسمان را نگاهداری کردند؛ آب را نگاهداری کردند؛ زمین را نگاهداری کردند؛ جانور را نگاهداری کردند؛ کودک را در زهدان مادر باردار نگاهداری کردند تا نمیرد.

۲

خواستار ستایشم فَرَوَشی های اَهوره مَزدا و اَمشاسْپَندان را؛ فَرَوَشی هایِ همهٔ ایزدانِ اَشَونِ مینُوی را.

خواستار ستایشم فَرَوَشی های گیومرت، زَرتُشت سپیتمان، کیِ گُشتاسپ، ایسَتْ واستَرَ ــ پسر زَرتُشت ــ و فَرَوَشی های پاک همهٔ نخستین آموزگاران کیش را.

۳

خواستار ستایشم فَرَوَشی های هریک از اَشَونان هر زمانی را که براین زمین مرده است. فَرَوَشی های اَشَونان را ــ چه زن، چه نوجوان، چه دوشیزه ــ که در کار و کوشش بسر بردند و از این خانه درگذشتند و اینک به امید ستایش نیک و پاداشند.

٤

خواستار ستایشم فَرَوَشی هایِ نیرومندِ پیروز اَشَونان را.

خواستار ستایشم فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش، فَرَوَشی هایِ نیاکان و

فَرَوَشی روانِ خویش را.

خواستار ستایشم همهٔ رَدانِ اَشَونی، همهٔ نیکی دهندگان ـــ ایزدانِ مینُوی و جهانی ـــ را که به آیین بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

۵

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

ساوَنگْهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[زَوت:]

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشاتْ چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۲۴

۱

[زَوت و راسپی:]

به اَهوره مَزدا نیاز می‌کنیم این هَوم و مَیَزد و زَور و بَرسَم به آیین اَشَه گسترده و گوشتِ خوشی دهنده و شیرِ روان و گیاهِ هَذانَیپَتای به آیین اَشَه نهاده را...

۲

با آبهای نیک، با این زَور آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هَذانَیپَتایِ به آیین اَشَه نهاده، با آبهای نیک، آبِ هَوم، هاوَنِ سنگین و هاوَنِ آهنین.

۳

این گیاه بَرسَم و پیوستگی به خشنودی رَد، یادگیری و کاربندیِ دینِ نیکِ مَزداپرستی و سرودن «گاهان» و پیوستگی به خشنودیِ رَدِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی و این هیزم و بُخور، ترا — ای آذر پسرِ اَهوره مَزدا! — و همهٔ آفریدگانِ نیکِ اَشَه نژاد را پیشکش و نیاز می‌کنم.

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:

۴

اَهوره مَزدا، سُروشِ پارسا، اَمشاسپَندان، فَرَوَشی های اَشَوَنان و روانهای اَشَوَنان، آذرِ اَهوره مَزدا، رَدانِ بزرگوار و سراسرِ آفرینش اَشَه را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۵

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:

فَرَوَشیِ زَرتُشت سِپیتْمان اَشَوَن را که در جهان خواستار راستی شد و فَرَوَشی های همهٔ اَشَوَنان ــ آن اَشَوَنانی که درگذشته اند، آن اَشَوَنانی که زنده اند و آن مردانی که [هنوز] زاده نشده اند (سوشیانتهای نوکنندهٔ گیتی) ــ را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۶

این هَوم و مَیَزد و زَور و بَرسَمِ به آیین آشَه گسترده و گوشتِ خوشی دهنده و شیرِ روان و گیاهِ هَذانَئِپَتایِ به آیین آشَه نهاده را...

۷ ــ ۸

....[۱]

۹

اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنشِ جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش را که با منش نیک بسر می برند و اَمشاسْپَند بانوان را.

۱۰ ــ ۱۲

....[۲]

۱۳ ــ ۲۷

....[۳]

۲۸ ــ ۳۲

....[۴]

۱. = بندهای ۳-۲ همین هات.
۲. = بندهای ۷-۵ یس. ٤
۳. = بندهای ۲۲-۸ یس. ٤
٤. = بندهای ۱۲-۸ سرآغاز یسنه.

۳۳

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:

فَرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ اَشَوَنان را، فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش را، فَرَوَشی های نیاکان را و فَرَوَشیِ روانِ خویش را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۳٤

اینک این همه را نیاز می‌کنم:

همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را نیاز می‌کنم:

همهٔ نیکی دهندگان ـــ ایزدان مینُوی و جهانی ـــ را که به آیین بهترین اَشَه برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

هات ۲۶

۱

.... [۱]

۲

اینک در میان همهٔ این فَرَوَشی های نخستین، فَرَوَشیِ اَهوره مَزدا را می‌ستاییم که مِهترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و بُرزمندترین و سپندترین است.

۳

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستاییم.

[فَرَوَشی هایِ] امشاسْپَندان را می‌ستاییم؛ آن تیز بینانِ بزرگوارِ بسیار زورمندِ دلیرِ اَهورایی را که وَرجاوندانِ جاودانه اند.

٤

اینک «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشی» نخستین آموزگاران و نخستین آموزندگان کیش، مردان و زنان اَشَونی را که انگیزهٔ پیروزی اَشَه بوده‌اند، می‌ستاییم.

«گوشورَوَنِ» نیک کُنش را می‌ستاییم.

۵

[فَرَوَشی های] آنان را که انگیزهٔ پیروزی اَشَه بوده اند و فَرَوَشیِ گیومرتِ اَشَوَن

۱. = بند ۱۸ یسـ . ۱۷

را می‌ستاییم.

اینک پاداش و فَرَوَشی زَرتُشت سپیتمانِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

فَرَوَشی کی گُشتاسپِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

فَرَوَشی ایسَتْ و استَرِیِ اَشَوَن ـــ پسر زَرتُشت ـــ را می‌ستاییم.

۶

اینک «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشی» نیاکان، مردان و زنانی را که انگیزهٔ پیروزی اَشَه بوده‌اند، می‌ستاییم.

فَرَوَشی های همهٔ اَشَوَنانی را که بوده‌اند و هستند و آن مردانی را که [هنوز] زاده نشده‌اند (سوشیانتهای نوکنندهٔ گیتی) می‌ستایم.

۷

اینک روانهای درگذشتگان را می‌ستاییم.

فَرَوَشی های اَشَوَنان را می‌ستاییم.

همهٔ نیاکان درگذشتهٔ این خاندان را از آموزگار و آموزنده ـــ [خواه] اَشَوَن مردان، [خواه] اَشَوَن زنان ـــ می‌ستاییم.

۸

فَرَوَشی های همهٔ آموزگاران اَشَوَن را می‌ستاییم.

فَرَوَشی های همهٔ آموزندگان اَشَوَن را می‌ستاییم.

فَرَوَشی های همهٔ اَشَوَن مردان را می‌ستاییم.

فَرَوَشی های همهٔ اَشَوَن زنان را می‌ستاییم.

۹

فَرَوَشی های همهٔ فرزندان اَشَوَنی را که از اَشَوَنی پدید آمده‌اند، می‌ستاییم.

فَرَوَشی های اَشَوَنانی را که در کشورند می‌ستاییم.

فَرَوَشی های اَشَوَنی را که در بیرون از کشورند، می‌ستاییم.

۱۰

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان را می‌ستاییم.

فَرَوَشی های آشَوَن زنان را می‌ستاییم
همهٔ فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را از [فَرَوَشی] گیومرت تا سوشیانت پیروز می‌ستاییم.

۱۱

[زَوت و راسپی:]
همهٔ فَرَوَشی های آشَوَنان را می‌ستاییم.
روانهای درگذشتگان و فَرَوَشی های آشَوَنان را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»
[راسپی:]
«یَتَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
[زَوت:]
«اَثارَتوش اشَاتْ چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۲۷

۱

اینک آن بزرگتر از همه ـــ **اَهوره مَزدا** ـــ را «اَهو» و «رَتو» برمی‌گزینیم تا اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیو خشم خونینْ درفش را برافگنیم؛ تا دیوان مَزَندَری را برانیم؛ تا همهٔ دیوان و دُروَندان «وَرِنَ» را براندازیم...

۲

تا اَهوره مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند را والا بشناسیم؛ تا اَمشاسْپَندان را والا بشناسیم؛ تا ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند، تِشْتَر پرفروغ را والا بشناسیم؛ تا اَشَوَنِ مرد را والا بشناسیم؛ تا همهٔ آفریدگان اَشَوَنِ سْپَند مینو را والا بشناسیم.

۳

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

٤

«ای مَزدا!

مرا از بهترین گفتارها و کردارها بیاگاهان تا براستی در پرتو «اَشَه» با «منش نیک» و به آزادکامی ترا بستایم.

ای اَهوره!

با شهریاریِ مینُویِ خویش و به خواست خود، زندگانی نو و سرشار از اَشَه را به ما ارزانی دار.»[1]

۱. گاه. یسـ. ۳٤، بند ۱۵

۵

ای اَیرْیَمَنِ گرامی!

بدین جا آی یاری مردان و زنان زَرتُشتی را، یاری منش نیک را، یاری هرآن «دین»ی را که درخور مُزدی گرانبهاست!

دهشِ آرمانیِ «اَشَه» را که اَهوره مزدا ارزانی دارد، خواستارم.

«اَشِم وُهو...»

۶

هَومِ همچون مَزدا توانا، آن رَدِ اَشَوَنی، [آن اَشَوَنِ] پالوده و سروشِ نیک ــ که با اَشیِ گنجور همراه است ــ باید همواره در این جا کوشا باشند.

۷

ما می‌آموزیم «اَهونَ وَیرْیَه...»یِ فرخندهٔ...[1] به آیین اَشَه سروده را، هاونِ به آیین اَشَه بکار انداخته و سخن راست گفته را.

اینچنین، آنها فرخنده‌تر شوند.

۸

«ای مَزدا اَهوره! ای تواناترین! ای آرمَیتی! ای اَشَه‌یِ گیتی افزای! ای منش نیک! ای شهریاریِ مینُوی؟

به من گوش فرادهید و آنگاه که پاداش هرکس را می بخشید، برمن بخشایش آورید.

۹

ای اَهوره!

[خود را] به من بنمای و [در پرتو] «آرمیتی» توش و توانم ده.

ای مزدا!

به پاداش ستایشم از سپندترین «مینو» نیکویی، از «اَشَه» توانایی بسیار و از

۱. به جای نقطه‌ها در متن واژهٔ «اوپَنگْهاو» آمده که استاد پورداود دربارهٔ آن نوشته است: «برای آن معنی مناسبی نیافتم.»

«منش نیک» سَروَری بخش.

۱۰

ای اهوره‌یِ تیزبین!

به شادمانی و رامش من، دهش بی مانند خویش را که از «شهریاریِ مینُوی» و از «منشِ نیک» است، برمن آشکار کن.

ای سْپِندارمَذِ!

«دینِ» مرا به [یاری] «اَشَه» آموزش ده و روشنی بخش.

۱۱

اینک زَرتُشت همهٔ تن و جان و گزیدهٔ «منشِ نیک» خویش را همچون نیازی پیشکش «مزدا» می‌کند و گفتار و کردار و دل آگاهی و نیروی خود را نزد «اَشَه» [ارمغان می برد].»[1]

«اَشِم وُهو...»

۱۲

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساوَنگْهی و ویسْیَه‌یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

۱۴

«اَشِم وُهو...»

۱. بندهای ۱۱-۸ این هات برابر است با گاه. یـ. ۳۳، بندهای ۱۴ - ۱۱

۱۵

«اَهونَ وَیرْیَه ...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

یسنه، هات ۴۲ ـ ۳۵
(هفت هات)[1]

۱. یس. ۴۲ ـ ۳۵ که هشت هات یا بخش از یسنه را دربرمی‌گیرد، در اوستا «هَپتَنگ هایتی» و در فارسی «هفت هات» خوانده شده است و آن را بخشی ویژه از یسنه و دارای ویژگیهایی جدا از دیگر هاتهای یسنه شمرده‌اند و در برخی از گزارشهای اوستا به نام «هَفتَن یشتِ بزرگ» در جزو یشتها آورده‌اند.

هات ۳۵

۱

[زَوت:]

آهوره مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیک خواه را می‌ستاییم.

سراسرِ هستیِ اَشَوَنِ مینُوی و استومند را می‌ستاییم.

به فرمان اَشَه‌یِ نیک، به فرمان دینِ نیکِ مَزداپرستی.

[راسپی:]

آهوره مَزدایِ اَشَوَن...[۱]

۲

[زَوت:]

«هوَمَتَم...»: اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و در هرجای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.

۳

ای آهوره مَزدا! ای اَردیبهشتِ زیبا!

این را برای خویشتن برمی‌گزینیم:

آن اندیشه و گفتار و کرداری را می‌ورزیم که بهترین کُنشهایِ هر دو جهان است.

۱. دنبالهٔ سخن راسپی، مانند سخن زَوت است در آغاز همین بند.

۴

از پیِ پاداش پسین، بهترین کُنش را همی گوییم به دانایان و نادانان، به شهریاران و شهروندان که جهان را آباد کنند و رامش بخشند.

۵

براستی شهریاری را از آنِ کسی شمریم و از آنِ کسی دانیم و برایِ کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: مَزدا اَهوره و اَردیبهشت.

۶

آنچه را که هر مرد یا زنی دانست که درست و نیک است، بر اوست که خود بکار بندد و دیگران را نیز بیاگاهاند تا آن را ــ آنچنان که هست ــ بکار بندند.

۷

اینک شما را بهتر شماریم:
ستایش و نیایش اَهوره مَزدا و آبادانی جهان را.
اینک خود، این [کُنش] را برای شما بجای آوریم و [دیگران را] نیز ــ آنچنان که بتوانیم ــ از آن بیاگاهانیم.

۸

به سالاریِ «اَشَه»، به همسایگیِ «اَشَه»، هریک از آفریدگان از بهترین پاداش هر دو جهان برخوردار شود.

۹

این گفتارِ فروفرستادهٔ اَهوره مَزدا را با بهترین منش فراگستریم؛ آنگاه ترا [ــ ای زَرتُشت! ــ] گوینده و آموزگار آن دانیم.

۱۰

ای اَهوره!

اَردیبهشت و بهمن و شهریور نیک را، بیش از پیش سرود بر سرودها، بیش از پیش درود بر درودها، بیش از پیش ستایش بر ستایشها [افزاییم].
«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۳۶

۱

ای مَزدا اَهوره!

نخست به میانجیِ کُنشِ آذر و به دستیاری سُپَند مینویِ تو،به تو نزدیک می‌شویم.

آذر کسی را گزند رساند که تو آزردن او را خواسته باشی.

۲

ای آذرِ مَزدا اَهوره!

به خوشترین روش به سوی ما آی.

با رامش‌دهنده‌ترین شادمانی، با شایسته‌ترین درود، به هنگام دادِستان بزرگ، به‌ما روی‌آور.

۳

ای آذر!

تویی [مایهٔ] خوشیِ مَردا آهوره؛ چونان سُپَند مینو.

تویی [مایهٔ] شادکامی او با کارآمدترین نامی که تراست.

ای آذرِ مَزدا اَهوره!

به تو نزدیک می‌شویم.

٤

با اندیشهٔ نیک، با روشِ درست، با گفتار و کردار داناییِ نیک به تو نزدیک می‌شویم.

۵

ای مَزدا آهوره!

ترا نماز می بریم و سپاس می‌گزاریم.

با همهٔ اندیشهٔ نیک، با همهٔ گفتار نیک، با همهٔ کردار نیک به تو نزدیک می‌شویم.

۶

ای مَزدا آهوره!

زیباترین پیکر را در میان پیکرها از آنِ تو دانیم:

آن بلند [پایگاه]ترین [فروغ ِجهانِ] زَبَرین را که خورشیدش خوانند.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۳۷

۵ ــ ۱

[زَوت:]

اینک آهوره مَزدا را می‌ستاییم ۱

۱. همهٔ بندهای پنجگانهٔ هات ۳۷ برابر با بندهای ۵-۱ هات ۵ است.

هات ۳۸

۱

اینک زمین را می‌ستاییم؛ زمینی که ما را دربر گرفته است.
ای آهوره مَزدا!
زنان را می‌ستاییم. زنانی را که از آنِ تو به[illegible]ار آیند و از بهترین اَشَه برخوردارند، می‌ستاییم.

۲

با شورِ دینی، چالاکی، هشیاری و «دین» پاک، پاداش نیک و آرزوی نیک و فراوانی نیک و نام نیک و بخشایش نیک را می‌ستاییم.

۳

اینک آبها را می‌ستاییم؛ آبهای فروچکیده و گردآمده و روان شده و خوب کنش آهورایی را.
[ای آبها!]
شما را که به خوبی روان و به خوبی درخور شناوری و به خوبی سزاوار شست‌وشو و بخشایش دوجهانید، [می‌ستاییم].

٤

اینک با نامهایی که آهوره مَزدای خوشی بخش به شما آبهای نیک داده است، شما را می‌ستاییم. با آن [نامها] شما را می‌ستاییم. با آن نامها [از شما] دوستی خواهانیم. با آن نامها نماز گزاریم. با آن نامها سپاس گزاریم.

۵

ای آبهای بارور!

شما را به یاری همی خوانیم؛ شما را که همچون مادرید؛ شما را که همچون گاو شیرده، پرستار بینوایانید و از همهٔ آشامیدنیها بهتر و خوشترید.

شما نیکان را با رادیِ بلند بازو[1] بدین‌جا [همی خوانیم] تا در این تنگنا ما را پاداش دهید و یاری کنید شما ای مادران زنده!

«یِنگْهِه هاتَم»

۱. رادی و بخششی چنان بزرگ و فراوان که گویی بازوی بلندِ آورنده‌اش، به آسمان می‌رسد.

هات ۳۹

۱

اینچنین می‌ستاییم گوشورون و گِوش تَشَن و روانهای خود و روانهای چار پایان را که مایهٔ زندگی ما هستند؛ که ما برای آنهاییم و آنها برای مایند.

۲

روانهای جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم.

اینک روانهای اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را ــ در هرجا که زاده شده باشند ــ [می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که «دین» نیکشان برای پیروزیِ اَشَه کوشیده است و می‌کوشد و خواهد کوشید.

۳

اینچنین می‌ستاییم نرینگان و مادینگان نیک را: اَمشاسْپَندان جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش را که با منشِ نیک بسر می برند و اَمشاسْپَند بانوان را.

٤

ای آهوره مَزدا!

آنچنان که تو به نیکی اندیشیدی و سخن گفتی و رفتار کردی، ما اندیشه و گفتار و کردار نیک خویش را به پیشگاه تو فراز می‌آوریم.

ای مَزدا آهوره!

همچنان ترا می‌ستاییم و نیایش می‌کنیم. همچنان ترا نماز می بریم و سپاس می‌گزاریم.

به دستیاری پیوندِ نیک با اَشَه، با پاداش نیک و با پرهیزگاریِ نیک، به‌سوی تو می‌آییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۴۰

۱

ای مَزدا آهوره!

اینک این پاداش را به یاد آر و آرزوی ما را برآور!

ای مَزدا آهوره!

آنچه را تو فرمان داده‌ای که پاداش دینداریِ کسی چون من است.

۲

این [پاداش] را تو به ما ارزانی داشتی تا چه در زندگی کنونی و چه [در جهان] مینُوی، همنشین جاودانهٔ تو و اَشَه باشیم.

۳

ای مَزدا آهوره!

چنان کن که ارتشتارانْ به اَشَه بگروند [و] اَشَه جویند و برزیگران کوشا را به یگانگی دیر پای، پرشور و استوار دار تا با، [آثُربانان] همگام باشند.

۴

ای مَزدا آهوره!

چنین باد که خویشاوندان و همکاران و یاوران با آنانی از شما که ما با ایشان یگانه‌ایم، از آنِ شما به‌شمار آیند و ما از پاکان و اَشَوَنانی باشیم که آنچه را آرزو می‌کنیم، به ما ارزانی دارید.

«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۴۱

۱

سرودها و درودها و نیایشها [ی خود را] به پیشگاه آهوره مَزدا و اَردیبهشت فراز آوریم و سزاوار و شایستهٔ آنان دانیم.

۲

ای مَزدا آهوره! ای در میان باشندگان، خوب کُنش‌ترین!
بشود که از شهریاریِ نیکِ تو هماره بهره‌ور شویم!
بشود که در هر دو جهان، شهریارِ نیکی بر ما مردان و زنان فرمانروایی کند!

۳

ای در میان باشندگان، خوب کُنش‌ترین!
ترا فرخنده و کامیاب و ایزدِ از اَشَه برخوردار دانیم.
بشود که تو در هر دو جهان [نگاهبان] تن و جان ما باشی!

۴

ای مَزدا! ای در میان باشندگان، خوب کُنش‌ترین!
بشود که پناهِ دیر پایِ ترا دریابیم و به خود ارزانی داریم!
[بشود که] به دستیاریِ تو، کامروا و نیرومند شویم و ــ آنچنان که آرزوی ماست ــ دیرگاهی ما را در پناه خود گیری!

۵

ای مَزدا آهوره!

سرودخوانان و پیام‌آوران تو خوانده شدیم و [آن را] پذیرفتیم و به پاداشی که «دینِ» کسانی همچون ما را نوید دادی، خورسندیم.

۶

این [پاداش] را تو به ما ارزانی داشتی تا چه در زندگی کنونی و چه [در جهان] مینُوی، همنشین جاودانهٔ تو و اَشَه باشیم.

۷

«یِنگْهِه هاتَم ...»

«هومَتَنَم ...»: اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و در هر جای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

«اَشِمْ وُهو...»

«یِنگْهِه هاتَم ...»

هات ۴۲

۱

[زَوت و راسپی:]
ای اَمشاسپَندان!
پاره‌های «هفت هات» را می‌ستاییم.
آبهای چشمه [ساران] را می‌ستاییم.
آبهای گذرگاهها را می‌ستاییم.
بهم‌پیوستگیهای راه‌[ـها] را می‌ستاییم.
بهم‌آمدنهای راه‌[ـها] را می‌ستاییم.

۲

کوههای آبریزان را می‌ستاییم.
دریاچه‌های آبزای را می‌ستاییم.
کشتزارهای سودبخش گندم را می‌ستاییم.
نگاهدار و آفریدگار را می‌ستاییم.
مَزدا و زَرتُشت را می‌ستاییم.

۳

زمین و آسمان را می‌ستاییم.
بادِ چالاکِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
ستیغ البرز کوه را می‌ستاییم.

زمین و همهٔ چیزهای نیک را می‌ستاییم.

۴

منش نیک و روانهای اَشَونان را می‌ستاییم.
[ماهیِ] «واسی»یِ «پَنچا سَدْوَرا» را می‌ستاییم.
«خَرَ»یِ پاک را می‌ستاییم که در میان دریای «فَراخ کَرت» ایستاده است.
دریای «فَراخ کَرت» را می‌ستاییم.

۵

هَومِ زرّینِ بُرزمَند را می‌ستاییم.
هَومِ گیتی افزای را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.

۶

آب روان و مرغ پرّان را می‌ستاییم.
بازگشت آتُربانان را می‌ستاییم؛ آنان که به سرزمینهای دور رفته اند؛ به کشورهای دیگر که [آموزش] اَشَه را خواستارند.
همهٔ اَمشاسپَندان را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۵۲

۱

[زَوت و راسپی:]

«یَثَه آهو وَیْریو...»

[زَوت:]

آنچه را نیک است و آنچه را نیکتر است خواستارم برای سراسرِ آفرینشِ اَشَه که بوده است و هست و خواهد بود.

اَشی، بخشندهٔ پیروزی دیر پای، به خواست خویش یاری رساند و آرزو را برآورد.

۲

[اَشی] از همهٔ درمانهایی که در آبها و گیاهان و چار پایان است، برخوردار است؛ اوست که ستیزه‌های دیوان و مردمان [دُروَند] را ــ که به زیان این خانه و خانه خدای ورزند ــ درهم تواند شکست.

۳

دَهِشِ نیک و پاداشِ نیک، نیکی پیشین و پسین که پیروزی دیر پای بخشد؛ آنچنان که ما از بزرگترین و بهترین و زیباترین پاداش بهره‌مند شویم.

٤

آمشاسپَندان را ستایش و نیایش می‌گزاریم و خشنود می‌کنیم و آفرین می‌خوانیم تا این خانمان را بنوازند؛ سراسرِ آفرینشِ اَشَه را بنوازند و سراسر آفرینش دروج را براندازند.

ای اَشَه!

مَزدا را ــ که نیک خواهِ آفریدگان است ــ درود می‌گوییم.

۸ ــ ۵

.... [۱]

۱. = بندهای ۸-۵ یسـ . ۸ (در آغاز بند ۸ [زَوت و راسپی:] افزوده می‌شود.)

هات ۵۴

۱

[زَوت و راسپی:]
ای اَیرْیَمَنِ گرامی!
بدین جا آی یاری مردان و زنان زَرتُشتی را؛ یاری منشِ نیک را؛ یاریِ هرآن «دین»ی را که درخورِ پاداشی گرانبهاست.
دهشِ آرمانیِ اَشَه را که اَهوره مَزدا ارزانی دارد، خواستارم.
«اَشِمْ وُهو...»

۲

[نماز] اَیرْیَمَن ایشْیَه را می‌ستاییم؛ [آن نمازِ] توانایِ پیروزِ دشمن‌شکن را که در میانِ گفتارهایِ اَشَه بزرگترینِ آنهاست.
«گاهانِ» پاک، رَدانِ شهریارِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
«سْتَوْتْ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم که نخستین دادِ جهان است.
«یِنگْهه هاتَم...»

هات ۵۵

۱

[زَوت:]

سراسرِ هستیِ [خویش] ــ تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی و روان و فَرَوَشی ــ را فراز آوریم و درخورِ پیشگاه دانیم.

اینچنین، این همه را درخورِ پیشگاه «گاهانِ» اَشَوَن، رَدانِ شهریارِ اَشَوَن دانیم. دانیم.

۲

«گاهان» پناه و نگاهدار و خورشِ مینُویِ مایند؛ ما را روان و خوراک و پوشاک کند.

«گاهان» ما را پناه و پایداری بخشند و خورشِ مینُوی دهند؛ «گاهان» ما را روان و خوراک و پوشاک کند.

بشود که «گاهان» ــ در جهان دیگر، پس از جدایی تن و بوی [از یکدیگر] ــ ما را پاداش نیک، پاداش بزرگ، پاداش اَشَه بخشد.

۳

بشود که آنان نزد ما آیند، با نیرو، با پیروزی، با تندرستی، با درمان، با فراوانی، با بالندگی، با آمرزش، با یاوری، با نیک‌خواهی، با اَشَه، با رادی و با دهش؛ آن «سْتَوُتَ یِسْنْیَه»ها، آنچنان که مَزدای توانا آنان را پیروزمند و جهان‌آرای بیافرید، نگاهبانیِ جهان اَشَه را؛ پاسداریِ جهانِ اَشَه را؛ یاوریِ پاداش گیران را و پاداش‌بخشان

را و سراسرِ آفرینش اَشَه را.

۴

هـر آن اَشَوَنـی را کـه بـا ایـن نـمـاز [ویـژهٔ] خشـنـودیِ رَدان، خـویشـتـن را آمرزش‌خواهان، به‌پیشگاه تو اندرآید، تو او را به [پایگاههای] اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک [در بهشت] رسانی.

۵

اَشَه و منش نیک را می‌ستاییم.
«گاهانِ» اَشَوَن، رَدانِ شهریار را می‌ستاییم.

۶

«سْتَوُتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم که نخستین دادِ جهان است؛ آن که برشمرده شده، دوچندان گفته شده، آموخته شده، آموزش داده شده، استوار داشته شده، ورزیده شده، به‌یاد سپرده شده، از بر خوانده شده، ستوده شده است و جهان هستی را به خواست خویش نو کند.

۷

بخشِ «سْتَوُتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.
«سْتَوُتَ یِسْنْیَه»یِ ازبر خوانده شده، باز گرفته، سروده شده و ستوده شده را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۵۶

۱

بشود که سُروش[۱] در این جا باشد ستایش آهوره مَزدا را، تواناترین اَشَونی که او را می پرستیم، در آغاز همچنان که در انجام.

ایدون بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آهوره مَزدا را، تواناترین اَشَونی که او را می پرستیم.

۲

بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آبهای نیک و فَرَوَشی های اَشَونانی را که ستودهٔ روانهای مایند، در آغاز همچنان که در انجام.

ایدون بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آبهای نیک و فَرَوَشی های اَشَونانی را که ستودهٔ روانهای مایند.

۳

بشود که سُروش در این جا باشد ستایشِ آبهای نیک ــ آن نیکان ــ را و اَمشاسْپَندانِ نیک، آن شهریارانِ خوبِ نیک کُنش را و ستایشِ پاداشِ نیکی را که درخورِ اَشَونی است و ما را ارزانی شود.

بشود که سُروش نیکِ پاداش‌بخش در این جا باشد ستایشِ آبهای نیک را، در آغاز همچنان که در انجام.

۱. سروش در این هات، گذشته از نام ایزد شنوایی و فرمانبرداری از فرمان ایزدی، به‌معنی خود شنوایی و فرمانبرداری است.

۴

ایدون بشود که سُروشِ نیک در این‌جا باشد ستایش آبهای نیک ـــ آن نیکان ـــ و اَمشاسپَندان نیک، آن شهریارانِ خوبِ نیک کُنش را و ستایشِ پاداشِ نیکی را که درخورِ اَشَوَنی است و ما را ارزانی شود.

بشود که سُروشِ نیکِ پاداش‌بخش در این‌جا باشد ستایشِ آبهای نیک را.

۵

[زَوت و راسپی:]

«یَثَه آهو وَیْریو...»

«اَشِمْ وُهو...»

سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

یسنه، هات ۵۷
(سروش یَشتِ سَرِشب)

۱

[زَوت و راسپی:]

«اَشِم وُهو...»

خشنودیِ سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ «تَنْ ـمَنْثْرَه»یِ سخت رزم افزارِ اَهورایی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زَوت:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش اَشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

کردهٔ یکم

۲

[زَوت و راسپی:]

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

[زَوت:]

نخستین کسی که درمیان آفریدگان مَزدا، نزد بَرسَمِ گسترده، اَهوره مزدا را ستود؛ امشاسپَندان را ستود؛ نگهبان و آفریدگاری را ستود که سراسرِ آفرینش، آفریدهٔ اوست.

۳

«اَهِه رَیَه ...»: برای فَرّ و فروغش، برای نیرو و پیروزی‌اش، برای یزدان‌پرستی‌اش، با نماز[ی به بانگ] بلند و با زَور او را می‌ستاییم؛ آن سروش پارسا را و آشیِ نیکِ بزرگوار را و نَریوسَنگِ بُرزمَند را.
بشود که سُروشِ پیروزمندِ اَشَوَن، ما را به یاری آید.

٤

سُروشِ پارسا، رَدِ بزرگوار را می‌ستاییم.
اَهوره مَزدا را می‌ستاییم که در اَشَوَنی برترین، که در اَشَوَنی سرآمد است.
همهٔ سرودهای زَرتُشتی و همهٔ کُنش[های] نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که ورزیده شده است و آنچه را که ورزیده خواهد شد.

کردهٔ دوم

۵

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

٦

نخستین کسی که بَرسَم بگسترد: سه شاخه و پنج شاخه و نُه شاخه تا به زانو و تا به نیمهٔ پا رسنده، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرینِ اَمشاسپَندان را.

....[۱]

کردهٔ سوم

۷

سروش پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

۸

نخستین کسی که پنج «گاهانِ» سپیتمان زَرتُشتِ اَشَوَن را بسرود، از «پَتمان» و بند و گزارش و پاسخ، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرینِ اَمشاسپَندان را.
«اَهِه رَیَه ...»

۱. بندهای ۳ و ٤ در این جا و در پایان همهٔ «کرده»های آینده، می‌آید.

کردهٔ چهارم

۹

سروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای آشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

۱۰

کسی که مرد درویش و زن درویش را پس از فرورفتن خورشید، خانه‌ای استوار بخشد.

کسی که با رزم‌افزاری کارساز، [دیو] خشم را زخمی خونین زند؛ آنچنان که توانایی، ناتوانی را.

«اَهِه رَیَه...»

کردهٔ پنجم

۱۱

سروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای آشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ آن دلیرِ چالاکِ نیرومندِ گستاخِ توانای بلنداندیش را.

۱۲

کسی که از همهٔ کارزارها، پیروز به انجمن اَمشاسپَندان بازگردد.

«اَهِه رَیَه...»

کردهٔ ششم

۱۳

سروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای آشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ آن نیرومندترین، دلاورترین، تُخشاترین، چالاک‌ترین و هراس‌آورترین جوان در میان جوانان را.

ای مَزداپرستان!

بکوشید ستایشِ سُروشِ آشَوَن را.

۱۴

دورباد از این خان‌ومان، دورباد از این روستا، دورباد از این شهر، دورباد از این سرزمین نیاز زشت و سیلاب!

از خان‌ومانی که سُروشِ اَشَوَن، در آن کامروا شده و اَشَوَن مردِ سرآمد در اندیشهٔ نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک، در آن بخوبی پذیرفته شده باشد.

«اَهِه رَیَه...»

کردهٔ هفتم

۱۵

سروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ آن شکست‌دهندهٔ [مرد] «کَیَذَ»، آن شکست‌دهندهٔ [زن] «کَییذی»؛ آن فروکوبندهٔ دیو بسیار زورمندِ دروج ــ تباه کنندهٔ زندگی ــ؛ آن نگاهبانان و دیدبانِ بهروزیِ همهٔ جهانیان را.

۱۶

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهداری کند. آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهبانی کند. آن که پس از فرورفتن خورشید، سراسر جهانِ آستومَند را با رزم‌افزارِ آخته، پاسداری کند.

۱۷

آن که از هنگام آفرینش نیک و بد بر دست آن دو مینو ــ سپند مینو و انگر [مینو] ــ [هرگز] نخفته و جهانِ اَشَه را پاسداری کرده است.

آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزَنَدَری در نبرد است.

۱۸

آن که از بیم دیوان هراسان نشود و نگریزد؛ آن که همهٔ دیوان ــ ناگزیر ــ از او هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

«اَهِه رَیَه...»

کردهٔ هشتم

۱۹

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ آن که هَومِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین چشم، برفراز بلندترین ستیغِ البرز کوه، او را بستود.

۲۰

آن خوش گفتار، به سخنْ پناه‌بخش، بهنگامْ گویا و از هرگونه دانش آگاه، که رهنمونیِ «مَنْثَره» را دریافته و خود در چنین پایگاهی است.
«اَهِه رَیَه . . .»

کردهٔ نهم

۲۱

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای اَشوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ آن که خانهٔ صد ستونِ استوارش، برفرازِ بلندترین ستیغِ البرز کوه بر پا شده است؛ خانه ای در اندرون، خودْ روشن و از بیرون ستاره آذین.

۲۲

آن که «اَهونَ وَیرْیَه . . .» و «یَسنه، هفت هات» و «فْشوشومَنْثْرَه»یِ پیروزمند و سراسر «یَسنو کِرِتِی»، رزم‌افزارِ پیروزمندِ کارآزمودهٔ اوست.
«اَهِه رَیَه . . .

کردهٔ دهم

۲۳

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
از نیرو و پیروزی و فرزانگی و دانایی وی بود که اَمشاسْپَندان به هفت کشور زمین آمدند.
اوست که دین را، آموزگارِ دینی به‌شمار آید.

۲۴

اوست که چونان شهریاری کامروا به سوی جهان اَستومَند فرود آید.

این دین را خَستو شد اَهوره مَزدای اَشَوَن، چنان که بهمن، چنان که اَردیبهشت، چنان که شهریور، چنان که سْپَندارمَذ، چنان که خُرداد، چنان که اَمرداد، چنان که پرسشِ اَهورایی، چنان که پاسخ اَهورایی.

۲۵

ای سُروشِ پارسایِ بُرزمَند!

اینک بشود که تو در هر دو جهان — در این جهانِ اَستومَند و [در آن جهان] مینُوی — ما را پناه بخشی؛ در برابر ناپاکِ تباهکار، در برابر خشم ناپاک، در برابر ارتشتارانِ ناپاک که درفشِ خونین برافرازند، در برابر تاخت و تازهای خشم که [دیوِ] خَشمِ بدکُنش و «ویذُتو»یِ دیو آفریده برانگیزند!

۲۶

ای سُروشِ پارسایِ بُرزمَند!

اینک بشود که توستوران ما را زور دهی و ما را تندرستی بخشی که بتوانیم بدخواه را از دور دیدبانی کنیم و دشمن را برانیم و هماوردِ بدخواهِ کینه‌وَر را به یک زخم، از پای درآوریم!

«اَهِه رَیَه...»

کردهٔ یازدهم

۲۷

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

[گردونهٔ] او را چهار تکاورِ سپید، روشن، درخشان، پاک، هوشیار و بی سایه با سُمهایِ شاخیِ زرکوب در پهنهٔ مینُوی می‌کشند.

۲۸

آنان تندترند از اسبان، تندترند از بادها، تندترند از باران، تندترند از ابر، تندترند از

مرغانِ پرّان، تندترند از تیرِ خوبْ پرتاب شده.

۲۹

[تکاورانی] که از پی هر کس تازند، بدو توانند رسید و کسی نتواند از پی بدانها رسد.

تکاورانی که سُروشِ نیکِ اَشَوَن را می‌کَشند و با دو رزم‌افزار، فرارسند.

اگر کسی در خاور هندوستان باشد، سُروش او را گرفتار کند و اگر در باختر [جهان] باشد، او را براندازد.

«اَهِه رَیَه ...»

کردهٔ دوازدهم

۳۰

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ بزرگواری را که کمربسته به نگاهبانیِ آفرینشِ مَزدا ایستاده است.

۳۱

آن که سر[کوبی] دیوان را، رزم افزاری بُرَنده، تیز و خوب زَنِش، در دست گرفته، سه بار در هر روز و هر شب بدین کشور «خَونیرَثِ» درخشان درآید.

۳۲

زدنِ اهریمنِ ناپاک را، زدنِ [دیوِ] خشمِ خونینْ درفش را، زدنِ دیوان مَزَنَدَری را، زدنِ همهٔ دیوان را.

«اَهِه رَیَه ...»

کردهٔ سیزدهم

۳۳

سروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

در این جا و در هر جای دیگر — در همه جای روی زمین — او را می‌ستاییم.

سراسر پیروزیِ آن اَشَوَنِ پیروزِ دلیر «تَنْ-مَنْثْرَه»، یَلِ جنگ آورِ توانا را می‌ستاییم.

بازوانِ رزم آزمودهٔ او را که دیوان را سر بکوبد، می‌ستاییم.

آن اَشَوَنِ پیروزِ در پیروزی پیروزمند را، آن برتریِ پیروزمند را، سُروشِ پارسا و ایزد «اَرِشْتی» را می‌ستاییم.

۳۴

خانه هایی را که در پناهِ سُروش است، می‌ستاییم.

خانمانی را می‌ستاییم که در آن، سُروشِ اَشَوَن را گرامی داشته و اَشَوَن مردِ سرآمد در اندیشهٔ نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک به خوبی پذیرفته باشند.

«اَهِه رَیَه . . .»

«اَهْمایی رَئِشْچَه . . .»[1]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

هات ۵۸

۱

این نمازِ نیک بنیادِ به اَشَه و به آرمَیتی پیوسته، این نمازی را که بنیادش اندیشهٔ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک است، رزم‌افزارِ پیروزی می‌دانیم.

۲

بشود که این نماز، ما را از ستیزهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] پناه بخشد.

دارایی و هستی خویش را بدین نماز می‌سپاریم تا ما را پناه و پرستاری و نگاهبانی و پاسداری بخشد.

۳

ای آهوره مَزدا!

ما در نماز [تو] شادمانیم.

ما خواستاریم که نمازگزار باشیم.

ما ستایش را بر پای ایستاده‌ایم.

دارایی و هستی خویش را بدین نماز می‌سپاریم تا ما را پناه و پرستاری و نگاهبانی و پاسداری بخشد.

«ای آهوره!

این را از تو می‌پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی: چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانهٔ دلدادگان تو!»[۱]

۱. = گاه، یسـ . ٤٤، بند ۱

۴

رهبرِ اَشَوَن پیروزمند است.
بهترین رهبر را بزرگ می‌داریم.
اوست پدرِ آفرینشِ «اَشَه» و هرآن که از آفرینش «اَشَه»ست، چه مرد و چه زن.
بی گمان، او نیک کُنش است.
آن بزرگِ نیکِ زیبا را یاد همی کنیم و بزرگ همی داریم.
آن که با اَشَه و فراوانی و رادی و دَهِش و مهربانی جهان را بپرورد، به دستیاری آذرِ آهوره مَزدا پرستار و پاسدار ماست.

۵

ای اَمشاسْپَندان!
آنچنان که ما را آفریدید، ما را درپناه خویش گیرید!
ای نیکان!
ما را پناه بخشید!
ای نیکان![1]
ما را پناه بخشید!
ای اَمشاسْپَندان! ای شهریارانِ خوب کُنش!
پناه‌بخش ما باشید!
«ای مزدا!
من جز تو کسی را نمی‌شناسم؛ پس در پرتو «اَشَه» ما را پناه‌بخش!»[2]

۶

اندیشه، گفتار، کردار، ستوران و مردمان را از آنِ سْپَند مینو دانیم.
[از اوست] که چار پایانِ رسا، چار پایانِ درست، زندگیِ درست و پسرانِ درست

۱. «نیکان» دوم، در متن اوستا از نظر دستوری، ساخت مادینه دارد و اشاره است به سْپَندارمَذ و خُرداد و اَمرداد، سه اَمشاسْپَندی که مادینه پنداشته شده و نمادِ مادرخدایی آهوره مَزدایند.
۲. = گاه. یسـ . ۳۴، بند ۷

داریم.

[از اوست] تندرستی و رسایی و برخورداری ما از پاکی.

بشود که ما در آفرینش دادارْ آهوره مَزدا، فروغ آفریدگار را توانیم دید.

۷

ای آذرِ آهوره مَزدا!

ترا نماز می‌گذاریم.

به هنگام بزرگترین آزمایش ایزدی، به سوی ما آی و بخشش و شادمانی بزرگ — خُرداد و اَمرداد — ما را ارزانی دار!

۸

سراسرِ «سْتَوتَ یِسْنْیَه» را با برترین بندهای آن می‌ستاییم.

ای مَزدا آهوره!

زیباترین پیکر را در میان پیکرها ازآنِ تو دانیم: آن بلند [پایگاه] ترین [فروغِ جهانِ] زَبَرین را که خورشیدش خوانند.

۹

«سْتَوتَ یِسْنْیَه» را که نخستین دادِ جهان است، می‌ستاییم.

هات ۵۹

۱ ـ ۱۷

....[1]

۱۸ ـ ۲۷

....[2]

۲۸

بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم.
سوشیانتِ پیروز را می‌ستاییم.
[زَوت و راسپی:]
این بَرسَمِ به آیین اَشه گسترده و زَور و کُشتی [بَرسَم] را می‌ستاییم.
روان خویش را می‌ستاییم.
فَرَوَشی خویش را می‌ستاییم.

۲۹

همهٔ ایزدان اَشَوَن را می‌ستاییم.
همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم: هنگام رَدیِ هاوَنی، هنگام رَدیِ ساوَنگْهی و ویسْیَه، هنگام رَدی همهٔ رَدانِ بزرگ.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۱. = بندهای ۱۷-۱ یس. ۱۷
۲. = بندهای ۱۰-۱ یس. ۲۶

۳۰

[راسپی:]

خوب [و] آنچه بهتر از خوب است ترا باد؛ ترا [و] زَوت را!

بشود که پاداشِ زَوت — آن [زَوتِ] در اندیشهٔ نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد، در کردار نیک سرآمد — ترا ارزانی شود!

۳۱

[زَوت:]

بشود که آنچه بهتر از خوب است، به سوی شما آید!
مبادا که آنچه بدتر از بد است، به سوی شما آید!
مبادا که آنچه بدتر از بد است، به سوی من آید!

۳۲

[زَوت و راسپی:]

«یَتَه اَهووَیرْیو...»
«اَشِمْ وُهو...»

۳۳

«آهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین آمشاسپند را می‌ستاییم.
«فْشوشو مَنْثرَه»ی «هادُخت نَسک» را می‌ستاییم.
سراسرِ بخش «سْتَوتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.
«سْتَوتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم که نخستین دادِ جهان است.

۳۴

[زَوت:]

«یَتَه اَهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَتَه اَهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]
آثارَتوش اَشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۶۰

۱

[زَوت وراسپی:]

«پس براستی، بهترین نیکی ها بهرهٔ آن کس خواهد شد که در زندگی استومند و مینُوی، ما را به راه راستِ بهروزی ــ [راهِ] جهان اَشَه که جایگاه اهوره است ــ رهنمونی کند.

ای مزدا!

دلدادگان تو در پرتو نیکْ آگاهی و پاکی به تو خواهند پیوست.»[۱]

۲

بشود که خشنودی و پارسایی و درود و دَهِش و پذیرش، بدین خانمان ارزانی شود!

بشود که اینک اَشَه و توانایی و پاداش و فَرّ و خوشی و پیشوایی دیر پایِ این دین آهورایی زَرتُشت، بدین جا فرود آید!

۳

اینک،

مبادا که پیوند گله و رمه از این جا بگسلد!
مبادا که پیوند اَشَه از ما بگسلد!
مبادا که پیوند اَشَوَن مرد از ما بگسلد!
مبادا که پیوندِ دینِ آهورایی از ما بگسلد!

۱. = گاه. یسـ. ۴۳، بند ۳

۴

بشود که فَرَوَشی های پاکِ نیک اَشَوَنان، همراه درمان اَشَی ــ [که] به پهنای زمین و درازای رودها و بُلندای خورشید [است] ــ بدین خانمان فرود آیند تا بهروزی [به این خانه] فرا رسد و بر فرّ و فروغ آن بیفزاید و بتواند در برابر بدخواه پایداری کند!

۵

بشود که در این خانه، فرمانبرداری بر نافرمانی، آشتی بر ناسازگاری، رادی بر نارادی، فروتنی بر بَرتَنی، گفتارِ راست بر گفتارِ ناراست و اَشَه بر دروج [چیره شود] . . .

۶

بدان سان که اَمشاسْپَندان بتوانند تا هنگام پاداش جاودان، در این جا فرمانبرداری و پارسایی و ستایشها و نیایشهای نیک و دهشِ خوب و دهشِ دلخواه و دهشِ دوستانه را دریابند.

۷

مبادا که این خانه، هرگز از خوشی فَرّ و هستی و فرزندان برازنده و همراهی دیر پای اَشَیِ نیک ــ آن که اَشَوَنان را به خوشی رهنمون است ــ تهی ماند.

۸ ــ ۱۰

[زوت:]

.... ۱

۱۱

تا آن که منش ما شاد شود [و] روان ما کامیاب [و] تن [ما] خورسند باشد که به بهشت رسیم.

همچنین پس از آشکار شدن [کردارها] به بارگاهِ آهورایی [گراییم]، ای مَزدا!

۱۲

ای اَشَه یِ بهتر! ای اَشَه یِ زیباتر!

۱. = بندهای ۷-۵ یسـ . ۱

بشود که به دیدار تو رسیم.
بشود که به تو نزدیک شویم.
بشود که همواره همنشین تو باشیم.
«اَشِمْ وُهو...»

۱۳

«یَثَه اَهووَیرْیو...»
«اَشِم وُهو...»
«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

هات ۶۱

۱

[زَوت:]

«آهونَ وَیرْیَه ...» را همی خوانیم در زمین و در آسمان.

«اَشِمْ وُهو...» را همی خوانیم در زمین و در آسمان.

«یِنگْهه هاتَم ...» خوب ستوده را همی خوانیم در زمین و در آسمان.

«آفرینگانِ دَهْمانِ» نیکِ آشَوَن مردانِ پاک را همی خوانیم در زمین و در آسمان...

۲

راندن و برانداختن اهریمن و آفرینش پَتیارهٔ پر گزندش را.

راندن و برانداختن مردان «کَخوارذَ» و زنان «کَخواریذی» را.

راندن و برانداختن مرد «کَخوارذَ» و زن «کَخواریذی» را.

۳

راندن و برانداختن مردان «کَیَذَ» و زنان «کَییذی» را.

راندن و برانداختن مرد «کَیَذَ» و زن «کَییذی» را.

راندن و برانداختن دزد و راهزن را.

راندن و برانداختن «زَندیک» و جادو را.

راندن و برانداختن مهرآزار (پیمان شکن) را.

۴

راندن و برانداختن کشندگان و دشمنان آشَوَن مردِ را.
راندن و برانداختن «آشْموغ» و فرمان گزار ناپارسایِ پر گزند را.
راندن و برانداختن هر دُروَنـدِ نادرست اندیشِ نادرست گفتارِ نادرست کردار را ای سِپیتْمان زَرتُشت!

۵

«چگونه دروج را از خود دور برانیم؟»[1]
ما همچون سوشیانتها دروج را از خود خواهیم راند.
ای آشَه!
چگونه آن [دروج] را دور توانیم راند، آنچنان که توانایی، ناتوانی را در همهٔ هفت کشور برافگند، دور راندن و برانداختن سراسر هستیِ دُروَند را؟
اَهوره را — که نیک خواهِ آفریدگان است — سرود خوانیم.

۱. = گاه. یسـ. ٤٤، بند ۱۳

هات ۶۲

۱

[زَوت و راسپی :]

«یَثَه آهووَیرْیو . . .»

ای آذر اَهوره مَزدا!

ترا ستایش و نیایش، پیشکش خوب، پیشکشی دلخواه، پیشکشی دوستانه خواستارم.

تویی برازندهٔ ستایش و نیایش.

بشود که تو در این خانمان به ستایش و نیایش برازنده شوی!

خوشا مردی که ترا به آیین آشَه بستاید؛ هیزم در دست، بَرسَم در دست، شیر در دست، هاوَن در دست.

۲

ای آذر اَهوره مَزدا!

آن هیزمی که بشاید، ترا باد!

آن بُخوری که بشاید، ترا باد!

آن خورشی که بشاید، ترا باد!

آن اندوخته ای[۱] که بشاید، ترا باد!

بُرنایی به نگاهبانی تو گماشته باد!

[دینْ] آگاهی به نگاهبانی تو گماشته باد . . .

۱. اندوخته یا ذخیرهٔ هیزم انباشته برای برافروختن آتش.

۳

تا تو در این خانمان فروزان باشی.
تا تو هماره در این خانمان فروزان باشی.
تا تو در این خانمان روشن باشی.
به روزگارانی دیر پای تا به هنگام رستاخیز توانا و همچنان در هنگامهٔ رستاخیز توانا و نیک.

۴

ای آذرِ اَهوره مَزدا!
زود مرا گشایش بخش!
زود مرا پناه بخش!
زود مرا زندگی پر گشایش و پناه بخش!
زود مرا زندگی دراز، دانایی، اَشَوَنی، زبان شیوا، روان هوشیار و پس آنگاه، خِرَدِ فراوانِ فراگیرِ نابود نشدنی بخش...

۵

پس آنگاه مرا دلیریِ مردانه، همیشه بر پای ایستاده، بی خواب و در آرامگاه [نیز] بیدار، بخش!
مرا فرزندانی رسا و کاردان، دین گستر، کشور [پرور] و انجمن آرا، با هم بالنده، نیک اندیش و از تنگنا رهاننده بخش که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازهٔ کشور را افزایش بخشند.

۶

ای آذرِ اَهوره مَزدا!
مرا آنچه کامروا سازد، ببخش!
اکنون و تا ابد، بهشت اَشَوَنان و روشنایی همه گونه آسایش بخش، مرا ارزانی دار تا من به پاداش نیک و نام نیک و زندگیِ خوشِ رَدان رسم.

۷

ای سِپیتمان [زَرتُشت]!

آذرِ اَهوره مَزدا همه را آواز می‌دهد؛ آنان را که برایشان شام و چاشت بامداد می پزد.
از همگان خواستارِ پیشکشی خوب است؛ پیشکشی دلخواه، پیشکشی دوستانه.

۸

آذر به دستهای همهٔ روندگان می‌نگرد:
ـــ چه آورَد دوستی، دوستی را؛ آن فراررونده، آن آرامش گزیده را؟

۹

اگر از راه رسیده، به آیین اَشَه هیزم پیشکش آورد و به آیین اَشَه بَرسم و گیاه «هَذانَئِپَتا» بگسترد، پس آذرِ مَزدا اَهوره ـــ [آن آذر] خشنود و نیازرده ـــ او را خواستار کامیابی شود:

۱۰

بشود که ترا رمه ای از چار پایان و گروهی از مردان باشد!
بشود که ترا زندگی و مَنِشی ورزیده باشد!
بشود که زندگی را به شادکامی بسربری در شبهایی که خواهی زیست!
این است آفرینِ آذر، کسی را که هیزم خشکِ روشنی دیدهٔ به آیین اَشَه پاک شده، نزد او آورد.

۱۱

«اَشِمْ وُهو...»
فرارفتن و واپس کشیدن و پذیرفتن [۱] آبهای نیک را روی آوریم.

۱۲

من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاوَنیِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱. شاید مقصود آن باشد که ایزد بانوی آبها، پیشکشهای نیایشگران و نمازگزاران را می پذیرد.

ساوَنگْهی و ویسْیَه ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
رَدان روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

[زَوت:]

«یَتَه آهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَتَه آهووَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۶۳

۱

[زَوت و راسپی:]

«مزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اَشَه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.[1]

شهریاریِ مینُویِ نیکِ تو ــ شایان‌ترین بخشش آرمانی در پرتو «اَشَه» ــ از آنِ کسی خواهد شد که با شورِ دل، بهترین کردارها را بجای آورد.[2]

۲

.... ۳

۳

اَهوره مَزدای اَشَون، رَدِ اَشَونی را می‌ستاییم.
اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.
آبها را می‌ستاییم.
روانها و فَرَوَشی های اَشَونان را می‌ستاییم.
«یِنگْهه هاتَم ...»
«یَثَه اَهو وَیرْیو ...»

۱. گاه. یسن ۵۱، بند ۲۲
۲. همان. بند ۱
۳. = بند ۲ یسن ۵۶

هات ٦٤

۱

[زَوت:]

... چون آنان فرارسند، جهان به «آشَه» گراید.[۱]

۷ ــ ۲

۲ ....

۱. در بند سوم یسـ . ٤٦ آمده است: «ای مَزدا! کی سپیده دم آن روز فرا خواهد رسید که با آموزشهای فزایش بخشِ رهانندگان، آشَه به نگاهداری جهان بدرخشد؟»
این گفتار «زَوت» اشاره ای است بدان پرسش.

۲. = یسـ . ۵۰، بندهای ۱۱-٦

هات ۶۵

۱ــ۵

....[1]

۶

بشود که فَرَوَشی های اَشَوَنانی که بودند و هستند، آنان که زاده شده اند و آنان که هنوز زاده نشده اند و آنان که «پادیاب» بجای آورند، بدین جا آیند!

۷

ای آبهای نیک! ای بهترین آفریدگان مَزدا!

آب از آنِ بد اندیش مباد!

آب از آنِ بد گفتار مباد!

آب از آنِ بد کردار مباد!

آب از آنِ دُژدین، دوست آزار، مُغ آزار، همسایه آزار و خانواده آزار مباد!

آب از آنِ آنان که اَشَوَنان را زیان رسانند، از آنِ آنان که تن ما را ــ که کسی را آسیب نپسندیم ــ گزند رسانند، مباد!

۸

آب از آنِ دزد، تاراجگر، راهزن، پارسا کُش، جادو، اَشموغِ ناپارسا، دروغگویِ ستمکار و کسی که مردار به خاک سپارد، مباد!

ستیهندگیِ اینان به خودشان باز گردد. کسی که گزندی را انگیزه شود، همان

۱. = بندهای ۵-۱ آب.

گزند بدو رسد.

۹

ای آبها!

تا بدان هنگام که «زَوت» ستایش بجای آورد، در این جا رامش گزینید.
چگونه [«زَوت»] با گفتار آزموده، آبهای نیک را ستایش تواند کرد؟
چگونه «زَوت» هرگاه که ستایش ناشایست بجای آورد، زبانش بسته شود؟
چگونه گفتارهایی که آموزگار آموزد، به سامان رسد؟
چگونه است آفرین؟
چگونه است خویشکاری؟
چگونه است [آن] رادی که اهوره مَزدا به زَرتُشت آموخت و زَرتُشت به جهان اَستومَند رسانید؟

۱۰

ای زَرتُشت!

نخست کام خویش از «آبها» بخواه؛ پس آنگاه «آبِ زورِ» پاکی را که اَشَونی پالوده باشد، پیش آر و این «باژ» را برخوان:

۱۱

ای آبها!

خواهشی بزرگ از شما دارم؛ آن را به من ارزانی دارید!
آن بخشش بزرگی که در پرتو آن، از فریب و چیرگی دشمن برکنار توان بود.

ای آبها!

از شما چند گونه بخشش خواستارم:
نیرو و فرزندانِ نیک (آنچنان که بسیاری از کسان آرزو دارند) بدان سان که کسی در پی زیان رساندن و ستم ورزیدن بدانان و زدن و ربودن و کشتن آنان نباشد.

۱۲

[زَوت و راسپی:]

ای آبها! ای زمینها! ای گیاهان!

ای اَمشاسپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش! ای نیکان نرینه و مادینه! ای دادارانِ نیک!

ای فَرَوَشی هایِ نیکِ زورمندِ در همه جا پیروزِ اَشَونان!

ای مهر فراخ چراگاه!

ای سُروشِ پارسایِ بُرزمَند!

ای رَشْنِ راست ترین!

ای آذر پسرِ اَهوره مَزدا!

ای اَپام نَپات، رَدِ بزرگوار و شهریارِ تیز اسب!

ای اَشَونان! ای بهترین بخشندگان!

این بخشش را از همهٔ [شما] ایزدان خواستارم:

۱۳

ای آبها. ۱

۱۴

[زَوت:]

آنچه بزرگتر از این است، آنچه بهتر از این است، آنچه زیباتر از این است و آنچه ارزشمندتر از این است، ما را ارزانی دارید، ای ایزدان اَشَوَن!

شما که توانایید بدانچه خواستارید، تندتر و تیزتر از باژ این [پاره از] گاهان:

«بهترین خواستِ درست کرداران ــ ساختن جهانی نوــ را برآورد.»[۲]

۱۵

«ای مزدا! ای آن که زمین و آب و گیاهان را آفریدی!

مرا با سپندترین مینو[یِ خویش] رسایی و جاودانگی بخش و در پرتو منش نیک، توش و توان و پایداری [ارزانی دار و] از آموزشهای خود بهره مند کن.»[۳]

۱. = بند ۱۲

۲. = گاه. یسـ. ۵۰، بند ۱۱

۳. = گاه. یسـ. ۵۱، بند ۷

۱۶

.... [۱]

۱۷ــ۱۸

.... [۲]

۱۹

[راسپی:]

«یَثَه اهووَیریو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«آثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱. = بند ۱ یسـ. ۶۳

۲. = بندهای ۱۸-۱۷ یسـ. ۵۶

هات ٦٦

۱

[زَوت و راسپی :]

«اَشِم وُهو...»

«به آیین اَشَه می‌دهم این زَورِ آمیخته به هَومِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَذانَئِپَتای به آیین اَشَه نهاده، ترا ای [آب] اَهورایی اَهوره؛ خشنودی اَهوره مَزدا، اَمشاسْپَندان، سُروشِ پارسا و آذرِ اَهوره مزدا، رَدِ بزرگوار اَشَوَن را.

۱۶ـــ۲

.... [1]

۱۹ـــ۱۷

[زَوت و راسپی :]

به آیین اَشَه می‌دهم این زَورِ آمیخته به هَومِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَذانَئِپَتای به آیین اَشَه نهاده، ترا ای [آب] اَهورایی اَهوره؛ خشنودیِ .... [2]

۱. = بندهای ۱۹-۵ یسـ . ۷

۲. = بندهای ۲۷-۲۳ یسـ . ۲۲ و بندهای ۱۲-۸ سرآغاز یسنه.

هات ٦٧

٤ ــ ١

.... ۱

۵

بشود که او به آیین اَشَه به سوی ما آید.

٨ ــ ٦

[زَوت و راسپی:]

.... ۲

۱. = بندهای ٤ ــ ۱ یس. ۲۳ با این دگرگونی که در آن جا در سر هر جمله ای آمده است: «خواستار ستایشم...» و در این جا به جای آن، «به آیین اَشَه می‌دهم...» می آید.
در بندهای این هات، فَرَوشی ها ستوده شده اند.

۲. = بندهای ۵ ــ ۳ یس. ۳۸

هات ۶۸

۱

ای [آبِ] اَهورایی اَهوره!

اینک این نیایش، ترا می‌گزاریم؛ از آن‌رو که از تو روی برتافتیم و ترا آزردیم.

بشود که این زَورِ آمیخته به هَومِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَذانَئِپَتا را از ما بپذیری ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

۲

بشود که تو به منِ زَوت روی آوری شیر و چربی را، تندرستی و درمان را، گشایش و بالندگی را، زندگیِ خوش و گرایش به اَشَه را، نیکنامی و آسایش روان را، پیروزی و افزایش گیتی را.

۳

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

می‌ستاییم ترا با زَور [و] اندیشهٔ نیک.

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

می‌ستاییم ترا با زَور [و] گفتار نیک.

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

می‌ستاییم ترا با زَور [و] کردار نیک.

٤

روشنیِ اندیشه را، روشنیِ گفتار را، روشنیِ کردار را، زندگیِ خوشِ روان را،

افزایش گیتی را و زندگیِ خوشِ کسی را که به اَشَه گراید.

۵

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!
مرا بهترین سرای اَشَونان ببخش!
مرا روشنایی همه گونه خوشی دهنده ببخش!
ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!
مرا پسرانِ کارآمد — که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازهٔ کشور را افزایش دهند — ببخش!

۶

ای [آبِ] اَهورایی! ترا می‌ستاییم.
دریای فَراخ کَرت را می‌ستاییم.
همهٔ آبهای روی زمین را می‌ستاییم: [خواه] ایستاده، [خواه] روان، [خواه] چشمه، [خواه] رود و [خواه آب] برف و باران.

۷

با چنین ستایش و نیایشی — که شما را شایسته‌ترین ستایش و نیایش است — به آیین اَشَه، بهترین آبهایِ نیکِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
آب نیک را می‌ستاییم.

۸

شیر و چربی و آب روان و گیاه بالنده را می‌ستاییم؛
پایداری [در برابرِ] آزِ دیوآفریده، پایداری [در برابرِ] دشمنیِ موش پَری و در هم شکستن او را، چیرگی بر اَشْموغِ ناپارسا و ستمکارِ پرگزند و بازگردانیدن دشمنی [ایشان] را و پایداری [در برابرِ] دشمنی دیوان و مردمان [دُروَند] را.

۹

ای [آبِ] اَهوراییِ اَهوره!

به ستایش ما گوش فراده!

ای [آبِ] اَهورایی اَهوره!

به ستایش ما خشنود باش!

[زَوت:]

[هنگام] ستایش ما، هنگام ستایش بسیار و ستایش خوب و پیشکش آوردن زَورِ نیک، به یاری ما بیا و نزد ما جای بگزین.

۱۰

ای آبهای نیکِ اَهورایی اَهوره!

کسی که شما را با بهترین زَور، با زیباترین زَور، با زَوری که اَشَونی آن را پالوده باشد، بستاید...

۱۱

«اَهمایی رَئِشْچِه...»: او را فروغ و فرّ، او را تندرستی، او را پایداری تن، او را پیروزی تن، او را خواستهٔ بسیار آسایش‌بخش، او را فرزندان کارآمد، او را زندگی دیر پای، او را بهترین هستیِ اَشَونان و روشناییِ همه گونه آسانی بخش...

۱۲

... ارزانی دارید ای آبهای نیک!

به من ــ زَوت ــ ستایشگر و به ما مَزداپرستانِ نیایشگر و به دوستان و پیروان و پیشوایان و آموزندگان و مردان و زنان و نابُرنایان و پسران و دختران برزیگران...

۱۳

... آنان که برجای خویش پایداری توانند کرد؛ چیره شدن بر نیاز و تنگدستی را که با تاخت و تاز لشکر دشمن و ستیزه [و] کینه‌وَری، روی آورد.

[چنان کن که آنان]، راست‌ترین راه را بجویند و بیابند؛ [راهی] که راست‌ترین راه است به سوی «اَشَه» و به سوی بهترین هستیِ اَشَونان و به سوی روشناییِ همه گونه آسانی بخش.

«یَثَه اَهووَیرْیو...»

۱۴

[زَوت :]

زیستگاهِ خوب و آرام و پایدار خواستارم خانواده ای را که این زَورها در آن درآیند.

زیستگاهِ خوب و آرام و پایدار خواستارم همهٔ خانواده های مَزداپرستان را.

ای آذر!

ترا با پیشکشیِ خوب، با پیشکشیِ دلخواه و با پیشکشیِ دوستانه آفرین می‌خوانم.

ای [آب] اَهورایی!

ترا با ستایش خوب آفرین خوانم.

۱۵

رامش خواستارم این سرزمین دارای چراگاه [ـهای] خوب را.

درستی [و] درمان خواستار شما اَشَوَن مردانِ پاک را.

هر آنچه را در زمین و آسمان خوب و پاک است، برای [شما] خواهم.

هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!

.... ۱

۱۹

[راسپی :]

فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش اَشَه را.

تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.

بشود که چنان پیش آید؛ آنچنان که من آرزومندم.

«هومَتَنم ...» ۲

۱. = بندهای ۷ ـ ۵ یس. ۸

۲. = بند ۲ یس. ۳۵

۲۱

ایزد نیک «آدا» و اَشیِ نیک را بدین جا فرو همی خوانیم.

.... [1]

[اینک] آنچه را آرزوی ماست، به ما ارزانی دارید، ای کسانی که می‌توانید خواهش ما را برآورید!

ای آبها!

ما را فروغ و فَرّ بخشید: آن نیکی که [دیگران را] پیش از این بخشیدید.

۲۲

[زَوت و راسپی :]

نماز [می‌گزاریم] اَهورا مَزدا را.
نماز [می‌گزاریم] اَمشاسْپَندان را.
نماز [می‌گزاریم] مهر فراخ چراگاه را.
نماز [می‌گزاریم] خورشیدِ تیز اسب را.
نماز [می‌گزاریم] گَوش را.
نماز [می‌گزاریم] «گَیَه»[2] را.
نماز [می‌گزاریم] فَرَوَشیِ زَرتُشت سِپیتْمانِ اَشَوَن را.
نماز [می‌گزاریم] همهٔ آفرینش اَشَه را که بود و هست و خواهد بود.

۲۳

در پرتو منشِ نیک و شهریاریِ مینوی و اَشَه، تن [ما] را به کام [ما] ببالان.
این بلندترین روشنی درمیان [روشنیهای] بلند را.
سرانجام که تو ــ [ای مَزدا!] ــ با سْپَند مینو فرا خواهی رسید.
«اَشِم وُهو...»
من خَستویم که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

۱. = بندهای ۵-۲ یسـ . ۳۸.
۲. = گَیومرت (← یادد. گیه و گیومرت)

.... ۱

۲٤

[زَوت و راسپی :]

نماز می‌گزاریم شما را ای «گاهان» اَشَوَن!

.... ۲

[زَوت و راسپی :]

.... ۲

«اَشِم وُهو...»

«سپنتمد گاه» را می‌ستاییم تا بدین جا درآید.

«یِنگْهِه هاتَم...»

۱. = بندهای ۲۵-۲٤ یس. ۳ = بندهای ۱۳-۱۲ یس. ٦۲

۲. = بندهای ٦ - ۱ یس. ٤۷.

هات ۶۹

۱

[زَوت و راسپی :]

.... [1]

۲

.... [1]

«آشِم وُهو...»

۳

.... [1]

شهریاریِ مینُویِ نیک تو ــ شایان‌ترین بخشش آرمانی ... [2]

۱. = گاه. یسن. ۵۱، بند ۲۲

۲. ← گاه. یسن. ۵۱، بند ۱

هات ۷۰

۱

[زَوت:]

آنان را خواستار ستایشم.
خواستار آنم که درود گویان نزد آنان درآیم.
آن اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش.
آن بَغ، آن رَد را می‌ستاییم؛ آن آهوره مَزدا، دادارِ پناه بخش و پدیدآورندهٔ همهٔ نیکیها را.
آن رَد را می‌ستاییم؛ آن زَرتشت سپیتْمان را.

۲

همگان را از آنچه به ما داده شده است، بدرستی بیاگاهانیم: آنچه از آهوره مَزدا، آنچه از بهمن، آنچه از اَردیبهشت، آنچه از شهریور، آنچه از سْپَندارمذ، آنچه از خُرداد [و] اَمرداد، آنچه از گِوش تَشَن، آنچه از گوشْورَن و آنچه از آذرِ آهوره مَزدا [ست].

۳

آنچه از سُروشِ پارسا، آنچه از رَشْنِ راست‌ترین، آنچه از مهرِ فراخ چراگاه، آنچه از بادِ اَشَوَن، آنچه از دینِ نیکِ مزداپرستی، آنچه از آفرینِ اَشَوَنیِ نیک، آنچه از پیمان شناسیِ اَشَوَنیِ نیک و آنچه از بی آزاریِ اَشَوَنی نیک [است].

٤

تا ما «مَنْثَره» را بسیار بگسترانیم؛ تا سوشیانتهای کشورها پاداشِ مردمان را بانگ

برآورند.

بشود که [ما همچون] سوشیانتها شویم.

بشود که [ما] پیروز شویم.

بشود که ما از دوستان ارجمند آهوره مَزدا شویم؛ ما مردان اَشَوَنی که به اندیشهٔ نیک می‌اندیشیم، به گفتار نیک سخن می‌گوییم و به کردار نیک رفتار می‌کنیم...

۵

«تا منشِ نیک به سویِ ما آید»[۱]؛ آنگاه [روانم] به بخشایش شادی‌انگیز رسد.

«چگونه روانم به شادی روزافزون خواهد رسید؟»[۲]

۶

فرارفتن و واپس کشیدن آبهای نیک و پذیرفتن آنها را می‌ستاییم.

رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، اَپامْ نَپاتِ تیزاسب را می‌ستاییم.

سراسرِ آفرینشِ اَشَه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین ما را بشنوند.

۷

.... [۳]

«یِنگْهِه هاتَم...»

۱. = گاه. یسـ . ۴۴، بند ۱

۲. = گاه. یسـ . ۴۴، بند ۸

۳. = بند ۴ یسـ . ۵۷

هات ۷۱

۱

[زَوت و راسپی :]

فْرَشَوُشْترِ اَشَوَن از زَرتُشت اَشَوَن پرسید :

ای زَرتُشت !

نخست پاسخ گوی : کدام است برشمردن رَدان؟ کدام است پایان گاهان؟

۲

آنگاه زَرتُشت گفت :

اَهورا مَزدای اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

زَرتُشتِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

فَرَوَشیِ زَرتُشتِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

اَمشاسْپَندانِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۳

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنانِ جهانی و مینُوی را می‌ستاییم.

کارآمدترین رَد، چالاک‌ترین ایزد را که درمیان رَدانِ اَشَوَنی، فرارسنده‌تر و [به ستایش] سزاوارتر است، می‌ستاییم.

خشنودی رد [اَشَوَن] و رَدِ اَشَوَنی را که کامکارتر است، می‌ستاییم.

٤

اَهوره‌مَزدایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.

همهٔ پیکرِ اَهورا مَزدا را می‌ستاییم.
همهٔ اَمشاسپَندان را می‌ستاییم.
همهٔ رَدانِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
همهٔ دینِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.
همهٔ سرودها را می‌ستاییم.

۵

همهٔ «مَنْثَره»یِ وَرجاوَند را می‌ستاییم.
همهٔ دادِ دیوستیز را می‌ستاییم.
همهٔ روشِ دیرین را می‌ستاییم.
همهٔ ایزدانِ اَشَوَنِ مینُوی و جهانی را می‌ستاییم.
همهٔ فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

۶

همهٔ آفرینش مَزدا آفریدهٔ اَشَه را می‌ستاییم که اَشَوَن آفریده شدند؛ اَشَوَن ساخته شدند؛ پیروِ دینِ اَشَه اند؛ ستودهٔ اَشَوَنانند؛ نزد اَشَوَنان، اَشَوَن به شمار می‌آیند و نزد اَشَوَنان، سزاوار ستایشند.

همهٔ پنج «گاهان» را می‌ستاییم.
همهٔ «یسنه» و فرارفتن و واپس کشیدن آبها و پذیرفتن آنها را می‌ستاییم.

۷

همهٔ «سْتَوتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.
همهٔ سخنان مَزدا فرستاده را می‌ستاییم: آن سخنان کوبندهٔ اندیشهٔ بد، کوبندهٔ گفتار بد، کوبندهٔ کردار بد را.
آنها اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بد را بنگرند...

۸

... آنگاه همهٔ اندیشهٔ بد را از هم بگسلند؛ همهٔ گفتار بد را از هم بگسلند؛ همهٔ کردار بد را از هم بگسلند؛ آنچنان که بدرستی بتوان پنداشت که آتش، هیزم خشکِ پاک

شدهٔ خوب برگزیده را از هم بگسلد، برافروزد و بسوزد.

نیرو و پیروزی و فَرّ و توان همهٔ این باژها را می‌ستاییم.

۹

همهٔ آبهای چشمه [ساران] و [آبهای] روان در رودها را می‌ستاییم.

تنه و ریشهٔ همهٔ گیاهان را می‌ستاییم.

سراسرِ زمین را می‌ستاییم.

سراسرِ آسمان را می‌ستاییم.

همهٔ ستارگان و ماه و خورشید را می‌ستاییم.

سراسرِ اَنیران را می‌ستاییم.

همهٔ جانوران آبی و زیرزمینی و پرنده و رونده و چرنده را می‌ستاییم.

۱۰

ای اَهوره‌مَزدای خوب کُنش!

همهٔ آفرینشِ نیکِ اَشَه را که تو فراوان و نیک بیافریدی، می‌ستاییم.

آن آفریدگان ترا که به آیین بهترین اَشَه، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند، می‌ستاییم.

همهٔ کوههای بخشندهٔ آسایشِ اَشَه را می‌ستاییم.

همهٔ دریاهای مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

همهٔ آتشها را می‌ستاییم.

همهٔ سخنانِ راست گفته را می‌ستاییم.

۱۱

همهٔ اینان را با پیوستگی با اَردیبهشت، با پیوستگی با سْپَندارمَذ می‌ستاییم؛ پناه [بخشی] و سرداری و نگاهبانی و نگاهداری را.

بشود که مایهٔ زندگیِ خوبِ من باشید!

با گاهانِ اَشَوَن، رَدان و فرمانروایانِ اَشَوَن را همی خوانیم و ستاییم؛ پناه‌بخشی و سرداری و نگاهبانی و نگاهداری را.

بشود که مایهٔ زندگیِ خوبِ من باشید!

برای خود و روان خود، [شما را] همـی خوانیم و ستاییم؛ پناه [بخشی] و سرداری ونگاهبانی و نگاهداری را.

۱۲

خُرداد اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را میستاییم.

اَمرداد اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را میستاییم.

پرسشِ اَهورایی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را میستاییم.

دینِ اَهورایی اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را میستاییم.

«یسنه، هفت هاتِ» توانایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را میستاییم.

۱۳

زَرتُشتِ اَشَوَن آرزومنـد است کـه دوسـت، [دوست را] پناه بـخشـد؛ پـارسـایی، پارسایی دیگر و دوستی، دوستی دیگر را یاوری کند.

این است بهترین [سخنی] که ترا میگویم:

«نـیـک‌خـواهِ دُروَند، خـودْ دُروَنـد اسـت و اَشَوَن کسی اسـت کـه دوسـت اَشَوَنان باشد.»[1]

۱٤

آری، این بهترین سخن را اَهوره‌مَزدا به زَرتُشت گفت:

ای زَرتُشت!

این سخن را در واپسین دمِ زندگی، از بر بخوان...

۱۵

زیرا اگر تو ـــ ای زَرتُشت! ـــ این سخـن را در واپسین دمِ زندگی از بر بخـوانی، من ـــ اَهوره‌مزدا ـــ روان تـرا از بدترین زنـدگانی، دور بـدارم. به اندازهٔ دراز و پهـنای این زمـین دور بدارم و این زمین را به همان اندازه دراز است که پهنا.

۱. = گاه. یسـ. ٤٦، بند ٦

۱۶

ای پارسا!

اگر خواستاری که در این جا از «اَشَه» بهره‌مند شوی و روان تو از فراز چینْوَدپُل بگذرد و با برخورداری از «اَشَه» به بهترین هستی رسی، کامروایی خویش را «اُشْتَوَدگاه» برخوان.

[زَوت و راسپی:]

«مزدا اهوره‌ی به همه کارتوانا چنین برنهاده است:

بهروزی از آنِ کسی است که دیگران را به بهروزی برساند، نیرو و پایداری را براستی از تو خواستارم.

ای آرمَیتی!

برای نگاهبانی از اَشَه، فَرّ و شکوهی را که پاداش زندگی در پرتو منش نیک است، به من ارزانی دار.»[1]

۱۷

کار و منش نیک را می‌ستاییم.

منش نیک و کار را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر تیرگی را، پایداری در [برابر] شیون و مویه را.

[زوت:]

درستی و درمان را می‌ستاییم.

پرورش و بالیدن را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر دردها و بیماریها را.

۱۸

گفتارِ سراسر خواندهٔ گاهان را می‌ستاییم.

گفتارِ نیمه خواندهٔ گاهان را می‌ستاییم.

گاهانَ، رَدان و فرمانروایان اَشَوَن را می‌ستاییم.

«سْتوتَ یِسْنْیَه»، نخستین دادِ جهان را می‌ستاییم.

۱. ـــــ گاه. یسه. ۴۳، بند ۱

سراسر بخش «سْتَوتَ یِسْنْیَه» را می‌ستاییم.
روان خود را می‌ستاییم.
فَرَوَشی خود را می‌ستاییم.

۲۱ـــ۱۹

.... ۱

۲۲

.... ۲

۲۴ـــ۲۳

.... ۳

«یِنگْهِه هاتَم ...»
[زَوت و راسپی:]
«یَتَه آهو وَیرْیو ...»

۲۵

.... ۴

اینچنین، مَزدا به یاریِ اَشَه گیاهان را از زمین برویانید.

۲۸ـــ۲۶

.... ۵

۳۱ـــ۲۹

.... ۶

۱. = بندهای ۱۶-۱۴ یس. ۶
۲. = بند ۱۸ یس. ۱۷
۳. = بند ۹ ها. = بند ۵ از ویس. کر. ۷ (بند ۲۴ = بند ۴ یس. ۵۷)
۴. = بند ۴ یس. ۳۵
۵. = بندهای ۷-۵ یس. ۸
۶. = بندهای ۱۳ ـــ ۱۱ یس. ۶۰

هات ۷۲

۱ــ ۵

.... [۱]

۶

.... [۲]

۷

.... [۳]

۸

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم ترا ای آذرِ اَهوره مَزدا!

«اَشِم وُهو...»

[زَوت و راسپی:]

«یَثَه اَهووَیرْیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم اَهوره مزدای رایومَندِ فَرّه مَند را، اَمشاسْپندان را، مهرِ فراخ چراگاه را، رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را، خورشیدِ جاودانهٔ رایومندِ تیزاسب را و اَندَروایِ زَبَردست را.

.... [۴]

۱. = بندهای ۵-۱ یسـ . ۶۱

۲. = بند ۲۳ یسـ . ۲۲

۳. = بندهای ۲۷-۲۴ یسـ . ۲۲ (جز دو جملهٔ آخر آن).

۴. = بندهای ۷-۶ همین هات.

[زَوت:]

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم ترا ای آذرِ اهوره مَزدا!

[زَوت و راسپی:]

«اَشِمْ وُهو...»

۹

.... ۱

«اَشِم وُهو...»

هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!

ای مَزدا!

به یاری من بیا.

«اَمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند و بهرامِ اَهوره آفریده و اوپَرتاتِ پیروز را [می‌ستاییم].

۱۰

رام بخشندهٔ چراگاه خوب و اَندَروایِ زَبَردست، دیدبانِ دیگر آفریدگان را و آنچه را از تو ـ ای اَندروای! ـ که از سْپَند مینوست [می‌ستاییم].

«ثْواشِ» جاودانه، زَروانِ بی کرانه و زمانهٔ جاودانی را [می‌ستاییم].

«اَشِمْ وُهو...»

۱۱

راه یکی [است و] آن [راهِ] اَشَه [است]؛ همهٔ دیگر [راهها] بیراهه [ست].[۲]

۱. = بند ۱۱ یسـ . ۶۸

۲. دریکی از دست‌نویسهای اوستا (به تاریخ ۱۳۷۹ میلادی) دردنبالهٔ این عبارت و درتوضیح «بیراهه»، جمله‌ای آمده که ترجمهٔ تقریبی آن چنین است: «بیراهه‌ای که یکسره به کیش زیان‌بخش اهریمن و به زندگی و کردار دیوپرستان می‌کشاند.»

۱
هُرمَزد یَشت

۱

زَرتُشت از اهوره‌مزدا پرسید:

ای اَهوره‌مَزدا! ای سِپَندترین مینو! ای دادارِ جهان اَستومَند! ای اَشَوَن در مَنْثَرِه‌یِ وَرجاوَند!

چه چیز تواناتر، چه چیز پیروزمَندتر، چه چیز بلندپایگاه‌تر و چه چیز برای روز پسین، کارآمدتر است؟

۲

چه چیز پیروزمَندترین و چه چیز چاره‌بخش‌ترین چیزهاست؟
چه چیز بهتر بر دشمنیِ دیوان و مردمان [دُروَند] چیره شود؟
در سراسر جهان اَستومَند، چه چیز بیشتر در اندیشهٔ مردمان کارگر افتد؟
در سراسر جهان اَستومَند، چه چیز بهتر نهادِ مردمان را پاک کند؟

۳

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

نام من و اَمشاسْپَندان در مَنْثَرِه‌یِ ورجاوند، تواناتر از هرچیز، پیروزمَندتر از هر چیز، بلندپایگاه‌تر از هر چیز و برای روز پسین، کارآمدتر از هر چیز است.

٤

این است پیروزمَندترین و چاره‌بخش‌ترین چیزها. این است آنچه بر دشمنی دیوان و مردمان [دُروَند] چیره شود. این است آنچه در سراسر جهان اَستومَند، بیشتر در اندیشهٔ مردمان کارگر افتد. این است آنچه در سراسر جهان اَستومَند، بهتر نهادِ مردمان را

پاک کند.

۵

زَرتُشت گفت:

ای اَهوره‌مَزدای اَشَوَن!

مرا از آن نام خویش که بزرگتر و بهتر و زیباتر از هر چیز و به روز پسین، کارآمدتر و پیروزمَندتر و چاره‌بخش‌تر است و بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان [دُروَند] چیره شود، بیاگاهان...

۶

... تا من بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] پیروز شوم؛ تا من بر همهٔ جادوان و پریان چیره شوم؛ تا هیچ کس نتواند برمن چیره شود: نه دیوان و نه مردمان [دُروَند] و نه جاودان و نه پریان.

۷

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

یکم: منم سرچشمهٔ دانش و آگاهی.

دوم: منم بخشندهٔ گله و رمه.

سوم: منم توانا.

چهارم: منم بهترین اَشَه.

پنجم: منم نشانِ همهٔ دَهِشهایِ نیکِ اَشَه نژادِ مَزدا آفریده.

ششم: منم خِرَد.

هفتم: منم خِرَدمند.

هشتم: منم دانایی.

نهم: منم دانا.

۸

دهم: منم وَرجاوَندی.

یازدهم: منم وَرجاوَند.
دوازدهم: منم آهوره.
سیزدهم: منم زورمَندترین.
چهاردهم: منم دور از دسترس دشمن.
پانزدهم: منم شکست‌ناپذیر.
شانزدهم: منم به یاددارندهٔ پاداش هرکسی.
هفدهم: منم همه را نگهبان.
هیجدهم: منم همه را پزشک.
نوزدهم: منم آفریدگار.
بیستم: منم نامبردار به مَزدا.

۹

ای زرتشت!

روزان و شبان مرا با نیاز برازندهٔ زَور بستای.

اینچنین، من ـــ آهوره‌مَزدا ـــ یاری رسانی و پناه‌بخشی را به سوی تو آیم.

سُروش پارسا، یاری رسانی و پناه‌بخشی را به‌سوی تو آید.

آبها و گیاهان و فَرَوَشی های اَشَونان [نیز] یاری رسانی و پناه‌بخشی را به‌سوی تو آیند.

۱۰

ای زَرتُشت!

اگر خواستار چیرگی بر دشمنیِ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و کَوی ها و کَرَپ های ستمکار و راهزنان و اَشموغانِ دوپا و گرگان چار پا...

۱۱

... [اگر خواستار چیرگی بر] سپاه فراخ سنگر، بزرگ درفش، افراشته درفش، گشوده درفش و خونین درفشِ دشمنی. پس در همهٔ روزان و شبان، این نامها را باژگیر:

۱۲

پشتیبان نام من است.

آفریننده و نگاهبان نام من است.
شناسنده و سپندترین مینو[1] نام من است.
چاره‌بخش نام من است.
چاره‌بخش‌ترین نام من است.
پیشوا نام من است.
بهترین پیشوا نام من است.
آهوره نام من است.
مَزدا نام من است.
اَشَوَن نام من است.
اَشَوَن‌ترین نام من است.
فَرَه‌مَند نام من است.
فَرَه‌مَندترین نام من است.
بسیار بینا نام من است.
بسیار بیناتر نام من است.
دور بیننده نام من است.
دور بیننده‌تر نام من است.

۱۳

نگاهبان نام من است.
پشت و پناه نام من است.
دادار نام من است.
نگاهدارنده نام من است.
شناسنده نام من است.
بهترین شناساننده نام من است.
پرورنده نام من است.
فْشوشومَنْثْرَه نام من است.

۱. سنج. گاه. یس. ٤٥، بند ۵ و زیر.

جویایِ شهریاریِ نیکی نام من است.
بیشتر جویای شهریاریِ نیکی نام من است.
شهریارِ دادگر نام من است.
دادگرترین شهریار نام من است.

۱۴

نافریفتار نام من است.
نافریفتنی نام من است.
برستیهندگی چیره‌شونده نام من است.
به یک زخم بر دشمن پیروز شونده نام من است.
همه را شکست‌دهنده نام من است.
آفریدگار یگانه نام من است.
بخشندهٔ همهٔ دَهِشها نام من است.
بخشندهٔ بسیار خوشیها نام من است.
بخشایشگر نام من است.

۱۵

به خواستِ خود نیکی کننده نام من است.
به خواستِ خود پاداش‌رسان نام من است.
سودمند نام من است.
نیرومند نام من است.
نیرومندترین نام من است.
اَشَوَن نام من است.
بزرگ نام من است.
برازندهٔ شهریاری نام من است.
به شهریاری برازنده‌ترین، نام من است.
دانا نام من است.
داناترین، نام من است.

دورنگرنده نام من است.

اینچنین است نامهای من.

۱۶

ای زَرتُشت!

آن که در این جهان اَستومَند، این نامهای مرا باز گیرد یا روزان و شبان، به بانگ بلند بخواند...

۱۷

... آن که این نامها را هنگام برخاستن از خواب یا به گاهِ خفتن، به گاهِ خفتن یا هنگام برخاستن از خواب، هنگام کُشتی بستن یا کُشتی گشودن، هنگام رفتن از جایی به‌جایی یا هنگام رفتن از شهر و کشور به‌سوی کشوری دیگر، بخواند...

۱۸

... در این روز و در این شب، کارد بر او کارگر نشود؛ چکش و تیر و خنجر و گرزی که خشمی با نهادی سرشار از دروغ به‌سوی او پرتاب کند، بر او کارگر نشود و سنگهای فَلاخَن بدو نرسد.

۱۹

این نامهای بیستگانه، همچون زرهٔ پشتِ‌سر و زرهٔ پیشِ‌سینه در برابر گروه [ناپیدای] دُروَندان و نابکارانِ «وَرنَ» و «کَیَذَ»یِ تبهکار، به‌زیانِ اهریمنِ نابکار ناپاک بکار رود؛ چنان که گویی هزارمرد، مردی تنها را نگاهبانی کنند.

۲۰

«ای آهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهایِ تو، هستان را پناه بخشد؟

ای مَزدا!

مرا آشکارا از برگماشتن آن رَدِ درمان‌بخش زندگی بیاگاهان و [بگذار] که

سُروش و منش نیک بدو و به هر کس که تو خودْ او را خواستاری، روی آورند.»[۱]

۲۱

درود بر فَرِّ کیانی.
درود بر ایران ویج.
درود بر «سَوَکَ».
درود بر آب «دائیتیا».
درود بر آب «اَردویسورَ آناهیتا».
درود بر همهٔ آفریدگان اَشَوَن.
«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
«اَشِمْ وُهو...»

۲۲

«اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
توانایی و نیرومندی و زور و پیروزی و فَرّ و نیرو را می‌ستاییم.
اَهوره‌مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.
یِنگْهِه هاتَم...»

۲۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
درود و ستایش و نیرو خواستارم اَهوره‌مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مَند را.
«اَشِمْ وُهو...»

۲۴

ای زَرتُشت!
تو همواره دوست را از دشمن بدخواه، نگاهدار باش!
روامدار که دوست دچار گزند شود!

۱. گاه. یسـ. ۴۴، بند ۱۶

مگذار که دوست، از آسیب به رنج افتد!

مگذار آن مرد دینْ‌آگاهی که مرا و اَمشاسْپَندان را نیازی بزرگ یا پیشکشیِ خُرد آوَرَد، از دارایی خویش بی بهره ماند!

۲۵

ای زَرتُشت!

این است بهمن آفریدهٔ من.

ای زَرتُشت!

این است اَردیبهشت آفریدهٔ من.

ای زَرتُشت!

این است شهریور آفریدهٔ من.

ای زَرتُشت!

این است سْپَندارمَذ آفریدهٔ من.

ای زَرتُشت!

اینانند خُرداد و اَمرداد، هردوان از آفریدگان من. اینان اَشَونانی را که به دیگر سرای درآیند، پاداش بخشند.

۲۶

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

به میانجیِ خِرَد و دانش من، [دریاب که] سرانجام زندگی و زندگانی آینده چگونه است.

۲۷

هزار درمان [برساد]!

ده‌هزار درمان از سْپَندارمَذ [برساد]!

با [یاری] سْپَندارمَذ، دشمنیِ دیو را از هم بپاشید و [او را] پریشان کنید؛ گوشهایش را بردرید؛ دستهایش را بربندید؛ رزم‌افزارش را درهم شکنید و به زنجیرش درکشید؛ بدان‌سان که همواره دربند ماند.

۲۸

ای مَزدا!
آیا اَشَوَن بر دُروَند پیروز خواهد شد؟[۱]
آیا اَشَوَن بر دُروج چیرگی خواهد یافت؟
آیا اَشَوَنان بر دُروَندان چیره خواهند شد؟[۱]
نیروی شنواییِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم که «مَنثَره» را شنید.
نیروی یادگیریِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم که «مَنثَره» را ازبر کرد.
نیروی گفتارِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم که «مَنثَره» را برزبان راند.
کوه «اوشیدَم» (اوشیدَرِنَ) را روزان و شبان با نیاز برازندهٔ زَور می‌ستاییم.

۲۹

زَرتُشت گفت:
بدین چاره، شما را[۲] به زیر زمین برانم.
به میانجیِ دیدگانِ سْپَندارمَذ، راهزن برزمین افگنده شود.

۳۰

هزار درمان [برساد]!
ده هزار درمان [برساد]!
فَرَوَشی این اَشَوَن مرد را که به «اَسموخوانْوَنتْ» نامبردار است، می‌ستاییم.
از آن پس، خواستارم که همچون مردی دینْ پذیرفتار، [فَرَوَشی های] دیگر اَشَوَنان را بستایم.
[فَرَوَشیِ] «گَوکِرِنَ»ی توانای مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
گَوکِرِنَیِ توانایِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۱. سنج. گاه، یس. ۴۸، بند ۲.
۲. خطاب زرتشت به دیوان است.

۳۱

.... [1]

«اَشِمْ وُهو...»

۳۲

سْپَندارمَذِ اَشَوَنِ کارساز را می‌ستاییم...[2]

اینک آن بزرگتر از همه ــ آن اَهوره‌مَزدا ــ را «اَهو» و «رَتو» برمی‌گزینیم تا اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیو خشمِ خونینْ درفش را برافگنیم؛ تا دیوان مَزَندَری را برانیم؛ تا دیوان و دُرُوَندان وَرِنَ را براندازیم؛ تا اَهوره‌مَزدای رایومَندِ فَرَّه‌مَند را والا بشناسیم؛ تا اَمشاسْپَندان را والا بشناسیم؛ تا ستارهٔ رایومَندِ فَرَّه‌مَند، تِشْتَرِ پرفروغ را والا بشناسیم؛ تا اَشَوَن مرد را والا بشناسیم؛ تا همهٔ آفریدگانِ اَشَوَنِ «سْپَنتَ مینو» را والا بشناسیم.

۳۳

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[3]

«اَشِمْ وُهو...»

هزار درمان [برساد]! ده‌هزار درمان [برساد]!

«اَشِمْ وُهو...»

ای مَزدا!

مرا به یاری بشتاب!

۱. = چهار سطر آخر بند ۲۸ همین یشت.

۲. در متن، چند واژه از این بند افتاده است.

۳. یسـ. ۶۸، بند ۱۱

۲
هَفتَن یَشتِ کوچک

۱

اَهوره‌مَزدای رایومَندِ فَرّه‌مند را.
اَمشاسْپَندان را.
بهمن را.
آشتیِ پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است.
دانشِ سرشتیِ مَزدا آفریده را.
دانشِ آموزشیِ مَزدا آفریده را...

۲

اُردیبهشت زیباتر را.
نمازِ نیرومندِ مَزدا آفریدهٔ «اَیریَمَن ایشْیَه» را.
«سَوَکَ»یِ نیکِ فراخ دیدگاه مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.
شهریور را.
فلزِّ گداخته را.
مهربانی و جوانمردیِ اندوهگسارِ درویشان را...

۳

سْپَندارمَذِ نیک را.
راتایِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.
خُردادِ رَد را.
یا یرْیَه هوشیتی را.
[ایزدانِ] سال، رَدانِ اَشَوَنی را.

اَمُردادِ رَد را.
گلهٔ پرواری و کشتزار گندم سودبخش را.
گَوکِرِنَ‌یِ نیرومندِ مَزدا آفریده را...

۴

مهر فراخ چراگاه و رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را.
اَردیبهشت و آذر اَهوره‌مَزدا را.
رَدِ بزرگ، اَپامْ نَپات را.
آب مَزدا آفریده را...

۵

فَرَوَشی های اَشَوَنان و گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را.
یا یرْیَه هوشیتی را.
اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را.
بهرامِ اَهوره آفریده را.
اوپَرَتاتِ پیروز را.
سُروشِ پارسایِ پاداش‌بخشِ پیروزِ گیتی افزای را.
رَشْنِ راست‌ترین و اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را خشنود کنیم.
«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.
«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۶

اَهوره مَزدای رایومَندِ فَرَّه‌مَند را می‌ستاییم.
اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش را می‌ستاییم.
بهمن اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
آشتیِ پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است، می‌ستاییم.
دانشِ سرشتیِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
دانشِ آموزشیِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۷

اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
نماز نیرومندِ مزدا آفریدهٔ «ایرْیَمَن ایشْیَه» را می‌ستاییم.
سَوکَ یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
شهریور اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
فلزِ گداخته را می‌ستاییم.
مهربانی و جوانمردیِ اندوهگسارِ درویشان را می‌ستاییم.

۸

سْپَندارمَذِ نیک را می‌ستاییم.
راتایِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.
خُرداد اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
یایرْیَه هوشیتی را می‌ستاییم.
[ایزدان] اَشَوَنِ سال، رَدانِ اَشَونی را می‌ستاییم.
اَمُرداد اَمشاسْپَند را می‌ستاییم.
گلهٔ پرواری و کشتزارِ گندمِ سودبخش را می‌ستاییم.
گَوکِرِنَ یِ نیرومندِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۹

مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
رامِ بخشندهٔ چراگاه خوب را می‌ستاییم.
اَردیبهشت و آذرِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم.
رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، اَپامْ نَپاتِ تیز اسب را می‌ستاییم.
آبِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۱۰

فَرَوَشی هایِ پاکِ نیکِ توانایِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را می‌ستاییم.
پایرِیَه هوشیتی را می‌ستاییم.
اَمَ‌یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند را می‌ستاییم.
بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم.
اوپَرَتاتِ پیروز را می‌ستاییم.
سُروشِ پارسایِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را می‌ستاییم.

۱۱

ای زَرتُشت!
او جادوان و دیوان و مردمان [دُروَند] را نابود کند.
ای زَرتُشتِ سِپیتْمان!
کسی که براستی به خانمان ما بستگی دارد، همان‌دم که چنین سخنی را برزبان آورد، هر دروغی را نابود کند. از گفتار او هر دروغی نابود شود.

۱۲

کسی را که برای بازداشتن دشمنِ دینِ مَزداپرستی از [یاوریِ] آنان ـــ هفت اَمشاسْپَندان، شهریارانِ نیکِ خوب کُنش ـــ بهره‌مند شود، می‌ستاییم.
آب اَشَوَنِ مزدا آفریده را که چونان اسبی روان است، می‌ستاییم.

۱۴ ـــ ۱۳

.... [1]

۱۵

«یَثَه آهو وَیریو...»

.... [2]

۱. در متن، واژه‌ها و جمله‌های این دو بند، درهم ریخته است و معنی روشنی از آنها برنمی‌آید.
۲. = بندهای ۵ ـــ ۱ همین یشت.

«اَشِمْ وُهو...»
«آهمایی رَئِشْچَه...»[1]

هَفتَن یَشتِ بزرگ[2]

۱. = یسـ. ۶۸، بند ۱۱

۲. درمتن، بخشی به نام «هَفتن یَشتِ بزرگ» آمده که همان «هفت هات» (هاتهای ۴۲ـ۳۵) یسنه است و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی بینیم.

۳
اَردیبهشت یَشت

خشنودیِ اَردیبهشت، زیباترین امشاسپَند، [نماز] اَیریَمَن ایشیَهِ ی نیرومندِ مَزدا آفریده و سَوَکِ ی نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.

«یَثَه اَهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.

«یَثَه اَهو وَیریو...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱

آهوره‌مَزدا به سِپیتمان زَرتُشت گفت:

ای سِپیتمان زَرتُشت! ای ستاینده و زَوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و مهربان و سرودخوان!

هنگامی که من و اردیبهشت، گیهانِ روشن و درخشان و خانه‌های خورشیدسان را آفریدیم...[۱] بویژه ستایش و نیایشِ ما اَمشاسپندان را...

۲

زَرتُشت گفت:

ای آهوره‌مَزدا! ای مژده‌رسانِ گفتارِ راست!

اینک سِپیتمان زَرتُشت ــ ستاینده و زَوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و مهربان و سرودخوان ــ را بفرمای:

چگونه بود [آن سخن]، هنگامی که تو و اَردیبهشت، گیهانِ روشن و درخشان و خانه‌های خورشیدسان را آفریدید...[۱] بویژه ستایش و نیایش شما اَمشاسپندان را؟

۱. درمتن به جای نقطه‌ها چندین واژه آشفته شده و معنی روشنی از آنها به‌دست نمی‌آید.

۳

من اَردیبهشت را همی خوانم.

هنگامی که من اَردیبهشت را بخوانم، آرامگاهِ نیکِ دیگر اَمشاسْپَندان نیز ــ که مَزدا آن را با اندیشهٔ نیک نگاهداری می‌کند؛ که مَزدا آن را با گفتار نیک نگاهداری می‌کند؛ که مَزدا آن را با کردار نیک نگاهداری می‌کند ــ گشوده شود.

آن آرامگاهِ نیک در گَرزْمانِ اَهوره است.

٤

گَرزَمان، مردمان اَشَوَن راست.

هیچ‌یک از دُروَندان، دیدار اَهوره‌مَزدا را بدان راهی نیابد.

۵

[نماز] اَیرْیَمَن ایشْیَه که اَنگْرَمَینیو» و همهٔ جادوان و پریان را برمی‌اندازد، بزرگترین مَنْثَره‌یِ وَرجاوند است؛ بهترین مَنْثَره‌یِ وَرجاوند است؛ زیباترین مَنْثَره‌یِ ورجاوند است.

در میان مَنْثَره‌هایِ وَرجاوند نیرومند است. نیرومندترین مَنْثَره‌یِ ورجاوند است.

در میان مَنْثَره‌هایِ وَرجاوند استوار است. استوارترین مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند است.

در میان مَنْثَره‌هایِ وَرجاوَند پیروز است. پیروزترین مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند است.

در میان مَنْثَره‌هایِ وَرجاوَند درمان‌بخش است. درمان‌بخش‌ترین مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند است.

٦

کسی [از پزشکان] به یاری «اَشَه» درمان کند. کسی [از پزشکان] به‌یاری دانش، درمان کند. کسی [از پزشکان] با کارد درمان کند. کسی [از پزشکان] با گیاهان درمان کند. کسی [از پزشکان] با مَنْثَره درمان کند.

درمان‌بخش‌ترینِ پزشکان کسی است که با مَنْثَره‌یِ وَرجاوَند درمان کند.[۱]

آن که [بیماریهایِ] اندرونهٔ اَشَوَن مرد را درمان کند، درمان‌بخش‌ترینِ پزشکان است.

۱ وند. فر. ۷، بند ٤٤

۷

ای ناخوشیها بگریزید!
ای مرگ بگریز!
ای دیوان بگریزید!
ای پتیارگان بگریزید!
ای آشموغِ کینه‌ور، از آشه بگریز!
ای مرد ستمکار بگریز!

۸

ای آژدها نژادان بگریزید!
ای گرگ نژادان بگریزید!
ای [بدنهادان و گزندرسانان] دو پا بگریزید!
ای «تَروَمَیتی» بگریز!
ای «پَیری مَیتی» بگریز!
ای تب بگریز!
ای دروغزن بگریز!
ای آشوب و ناآرامی بگریز!
ای مردِ بدچشم بگریز!

۹

ای دروغ گوترینِ دروغ گویان بگریز!
ای زنِ روسپیِ جادو بگریز!
ای زنِ بدکارهٔ «کَخوارِذَ» بگریز!
ای بادِ اَپاختَر[1] بگریز!
ای بادِ اَپاختَر نابود شو!
هرآن که از نژاد این آژدهاست، نابود شود!

۱. در اساطیر ایران، «اَپاختر» (= شمال) جای اهریمن و دیوان و دروجان است.

۱۰

آن که هزار بار هزار تن و ده‌هزار بار ده‌هزار تن از این دیوان را بکشد، ناخوشیها را براندازد؛ مرگ را براندازد؛ دیوان را براندازد؛ پتیارگان را براندازد؛ آشموغِ دشمنِ اَشَه را براندازد؛ مردمِ ستمکار را براندازد.

۱۱

اَژدها نژادان را براندازد؛ گرگ‌نژادان را براندازد؛ [بدنهادان و گزندرسانان] دو پا را براندازد؛ تَرومَیتی را براندازد؛ پَیری مَیتی را براندازد؛ تب را براندازد؛ دروغزن را براندازد؛ آشوب و ناآرامی را براندازد؛ بدچشم را براندازد.

۱۲

دُروَندترینِ دُروَندان را براندازد؛ زنِ روسپیِ جادو را براندازد؛ زن بدکارهٔ کَخوارِذَ را براندازد؛ بادِ اپاختر را براندازد؛ بادِ اپاختر را نابود کند. آن را که [از بدنهادان و گزندرسانان] دو پاست، نابود کند.

۱۳

اگر کسی هزار بار هزار تن و ده‌هزار بار ده‌هزار تن از این دیوان را بکشد، فریفتارترین دیوان ــ اهریمن تبهکار ــ از فراز آسمان سرنگون گردد و فروافتد.

۱٤

اهریمن تبهکار گفت:
وای برمن از [دست] اَردیبهشت.
ناخوش‌ترینِ ناخوشیها را براندازد.
با ناخوش‌ترینِ ناخوشیها بستیزد.
تباه‌ترینِ تباهیها را براندازد.
با تباه‌ترینِ تباهیها بستیزد.
دیوترینِ دیوان را براندازد.
با دیوترینِ دیوان بستیزد.
پتیاره‌ترینِ پتیارگان را براندازد.

با پَتیاره‌ترین پَتیارگان بستیزد.
آشموغِ دشمنِ آشَه را براندازد.
با آشموغِ دشمنِ آشَه بستیزد.
ستمکارترینِ مردمان را براندازد.
با ستمکارترینِ مردمان بستیزد.

۱۵

آژدهانژادترینِ آژدهانژادان را براندازد.
با اژدهانژادترین آژدهانژادان بستیزد.
گرگ‌نژادترینِ گرگ‌نژادان را براندازد.
با گرگ‌نژادترینِ گرگ‌نژادان بستیزد.
[بدنهادترین و گزندرسان‌ترینِ] دوپایان را براندازد.
با [بدنهادترین و گزندرسان‌ترینِ] دوپایان بستیزد.
تَرومَیتی را براندازد.
با تَرومَیتی بستیزد.
پَیری مَیتی را براندازد.
با پَیری مَیتی بستیزد.
سخت‌ترینِ تبها را براندازد.
با سخت‌ترینِ تبها بستیزد.
دروغزن‌ترینِ دروغزنان را براندازد.
با دروغزن‌ترین دروغزنان بستیزد.
ستیهنده‌ترینِ ستیهندگان را براندازد.
با ستیهنده‌ترین ستیهندگان بستیزد.
بدچشم‌ترینِ بدچشمان را براندازد.
با بدچشم‌ترینِ بدچشمان بستیزد.

۱۶

دُروَندترینِ دُروَندان را براندازد.

با دُروَندترینِ دُروَندان بستیزد.
زنِ روسپیِ جادو را براندازد.
با زنِ روسپیِ جادو بستیزد.
زنِ بدکارهٔ کَخوارذَ را براندازد.
با زنِ بدکارهٔ کَخوارذَ بستیزد.
بادِ اپاختر را براندازد.
با باد اپاختر بستیزد.

۱۷

دروج باید بکاهد!
دروج باید نابود شود!
دروج باید سپری گردد و یکسره نابود شود!
تو [ــ دروج ــ] باید در اپاختر ناپدید شوی!
تو نباید جهانِ اَستومَندِ اَشَه را نابود کنی!

۱۸

اَردیبهشت، زیباترین اَمشاسْپَند را برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستاییم.

اردیبهشت، زیباترین اَمشاسپند را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک] و با زَور و سخنِ رسا می‌ستاییم.
«یِنگْهه هاتَم ...»

۱۹

«یَثَه اَهو وَیْریو...»

درود می‌فرستیم به زیباترینِ اَمشاسْپَندان، اَردیبهشت؛ به [نماز] اَیْریَمَن ایشْیَه‌یِ مَزدا آفریده و به سَوکَ‌یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهمایی رَئِشچَه...»[1]

۱. = یسـ. ۶۸، بند ۱۱

٤
خُرداد یَشت

۱

اَهوره‌مَزدا به سِپیتْمان زَرتُشت گفت:

من یاری و رستگاری و رامش و بهروزی خُرداد را برای مردمان اَشَوَن بیافریدم ...[۱]

کسی که در میان اَمشاسْپَندان، او را بستاید، بدان مانَد که اَمشاسْپَندان بهمن و اَردیبهشت و شهریور و سْپَندارمَذ و خُرداد و اَمُرداد را ستوده باشد.

۲

کسی که هزار بار هزار، ده هزار بار ده هزار، صد هزار بار صد هزار در ستیز با دیوان، نامهای اَمشاسْپَندان ــ [بویژه] خُرداد ــ را یاد کند، «نَسو»، «هَشی»، «بَشی»، «سَئِنی» و «بوجی» از او دور شود.

۳

نخست من به آواز بلند، اَشَوَن مرد را می‌گویم:

اگر کسی بدین‌سان در میان ایزدانِ مینُوی، به رَشْنِ راست‌ترین و به اَمشاسْپَندان روی نیاز آورد، همهٔ آنان را ــ که دارای چنین نامهایی دلیرانه اند ــ اَشَوَن مرد را از نَسو، هَشی، بَشی، سَئِنی، بوجی، سپاهِ فراخ سنگر و افراشته درفشِ دشمن، مردم ستمکارِ دُروَند، تیغ درخشان، جادو، پری، و تباه روزگاری رهایی بخشند.

٤

چگونه راهِ اَشَوَن مردِ از راهِ دُروَند مرد بازشناخته شود؟

۱. در این جا، چندین واژه از متن تباه شده است و معنی درستی از آنها برنمی‌آید.

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

اگر کسی «مَنْثْره» را ازبر بخواند یا از یاد خویش بگذراند یا باژگیرد یا به آواز بلند بخواند و شیاری به گرد خویش بکشد، خویشتن را در آسودگی نگاه تواند داشت.[۱]

۵

هریک [از شما] ــ تو[۲] و دُروج ــ را که آشکار باشید، هریک [از شما] را در هر کاری که باشید، هریک از شما را که پنهان [باشید]، هریک [از شما] را ــ تو و دروج را ــ من از خانمانهای ایرانی بیرون رانم.

تو و دروج را من به‌بند درکشم.
تو و دروج را من براندازم.
تو و دروج را من به زیر پا افگنم.[۳]

۶

سه شیار بکشد؛ [سه]. من آشَوَن مرد را می‌گویم.
شش شیار بکشد؛ شش. من آشَوَن مرد را می‌گویم.
نُه شیار بکشد؛ نُه. من آشَوَن مرد را می‌گویم.

۷

نامهای اَمشاسْپَندان، «دُروج»های به «نَسو» پیوسته و تخمه و نژاد «کَرَپ»ها را نابود کند.

زَوت ــ زَرتُشت ــ به خواست و کام خویش ــ چنان که همیشه خواست و کام اوست ــ آنان را به دوزخ هولناک [براند].

۸

هنگامی که آفتاب هنوز فرونتشسته است و پس از فرونشستن آفتاب، او[۴] با

۱. شیار کشیدن در این جا یادآور شیاری است که در آیین برشنوم برگرد برشنوم گاه می‌کشند. ← وند. فر. ۹، بند ۱۰ و ۱۱

۲. دُروَند

۳. مضمون این بند، همان «مَنْثْره» است که در بند پیش، سخن از آن رفت

۴. زرتشت

رزم‌افزاری کُشنده، به خشنودیِ ایزدانِ مینُوی و شناختِ درستِ آنان، «نَسو» را فروکوبد و به‌سوی اَپاختر [براند] و آن تباهکار را به کام نیستی درافکند.

۹

ای زَرتُشت!

تو نباید این «مَنْتَره» را بیاموزی جز به پدر یا پسر یا برادرِ تنی یا آتُربان وابسته به پایگاههای سه‌گانه: کسی که به نیکی نامبردار، نیکْ دین، پرهیزگار و اَشَوَن است؛ کسی که دلیرانه در همه‌جا به گسترش دین کوشد.

۱۰

او را ــ اَمشاسْپَند خُرداد را ــ برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستاییم.

ما اَمشاسْپَند خُرداد را با هَوم آمیخته با شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد، و «مَنْتَره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.

«یِنگْهه هاتَم...»

۱۱

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

درود می‌فرستم به خردادِ راد، به یایرْیَه هوشیتی، به فرشتگانِ سال و به رَدانِ اَشَه.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهْمایی رَئِشچَه...»[1]

۱. = یسن. ٦٨، بند ١١

۵
آبان یَشت

خشنودی آبِ بی آلایشِ اَشَوَنِ «اَرِدْوی» و همهٔ گیاهان مَزدا آفریده را.

[راسپی:]

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

[زَوت:]

«اَثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.



کردهٔ یکم

۱

اَهوره‌مَزدا به سِپیتْمان زَرتُشت گفت:

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

«اَرِدْویسوَر اَناهیتا» را ــ که در همه جا [دامان] گسترده، درمان‌بخش، دیوستیز و اَهورایی کیش است ــ به خواست من بستای!

اوست که در جهان اَستومَند، برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایش است.

اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را افزونی بخشد.

[اوست] اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

۲

اوست که تخمهٔ همهٔ مردان را پاک کند و زهدان همهٔ زنان را برای زایش، [از آلایش] بپالاید.

اوست کـه زایمـان همهٔ زنـان را آسانـی بخشـد و زنان باردار را بـه هنـگامی که بایسته است، شیر [در پستان] آورد.

۲

اوست برومندی که در همه جا بلند آوازه است.
اوست که در بسیار فرّه‌مندی، همچندِ همهٔ آبهای روی زمین است.
اوست زورمندی که از کوه «هُـکَر» به دریای «فَراخ کَرت» ریزد.

٤

بدان هنگام که اَرِدْوی‌سوَر اَنـاهیتا ـــ آن دارندهٔ هزار دریاچه و هزار رود، هریک بـه درازای چـهـل روز راه مـردی چابک سـوار ـــ بـه‌سوی دریـای فَراخ کَرت روان شود، سراسر کرانه های آن دریا به جوش درافتد و میانهٔ آن برآید.

۵

از این آبـی که از آنِ مـن است، بـه هـریک از هـفت کشـور، رودی روان شود؛ [رودی] از آبی که از آنِ من است و در زمستان و تابستان یکسان روان است.
او[1] برایِ من، آب را و تخمهٔ مردان را و زهدان و شیرِ زنان را پاک کند.

٦

من ـــ آهوره‌مَزدا ـــ او را بـه نیروی خـویش، هستی بخشـیدم تا خـانه و روستا و شهر و کشور را بپرورم و پشتیبان و پناه‌بخش و نگاهبان باشم.

۷

ای زَرتُشت!
اَرِدْوی‌سوَر اَنـاهیتا ازسوی آفریـدگـار مَزدا برمی‌خیـزد. بـازوان زیـبا و سپیدش ـــ که به زیورهای با شکوه دیدنی آراسته است ـــ به ستبریِ کتفِ اسبی است.
آن نازنینِ بسیار نیرومند روان می‌شود در نهادِ خویش چنین می اندیشد.

۱. اَرِدْوی

۸

ـــ کدامین کس مرا نیایش کند؟

ـــ کیست که مرا زَورِ آمیخته با هَوم، آمیخته به شیرِ به آیینْ ساخته و پالوده نیاز کند؟

چنین پیمان‌شناسِ نیک‌دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرّم و شادمان [مانَد]!

۹

او را ـــ آن اَرِدْویسوَر اَناهیتای اَشَوَن را ـــ برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به بانگِ] بلند، با نمازِ نیک گزارده و با زَور می‌ستایم.

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا!

بشود که تو از پیِ دادخواهی، [ما را] به فریاد رسی!

اینچنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۱۰

.... [۱]

۱۱

اوست که بر گردونه نشسته، لگام بر دست، گردونه می‌راند و روانِ جویایِ ناموری اش، اینچنین در نهادِ خویش اندیشه کنان است:

ـــ کدامین کس مرا نیایش کند؟

ـــ کیست که مرا زَورِ آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر به آیینْ ساخته و پالوده نیاز کند؟

۱. = بند ۱ همین یشت.

چنین پیمان‌شناسِ نیک‌دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرّم و شادمان [مانَد]!

.... ۲

کردهٔ سوم

۱۲

....

۱۳

اوست که با چهار اسبِ بزرگِ سپید ــ یک رنگ و یک نژاد ــ بر دشمنیِ همهٔ دشمنان ــ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار ــ چیره شود.

....

کردهٔ چهارم

۱۴

....

۱۵

اوست آن زورمندِ درخشانِ بلند بالایِ بُرزمَندی که روزان و شبان ــ در بزرگی همچندِ همهٔ آبهایِ رویِ زمین ــ به نیرومندی روان شود.

....

کردهٔ پنجم

۱۶

....

۲. = بند ۹ همین یشت. (بند یکم در آغاز و بند نهم در پایان همهٔ کرده‌های این یشت می‌آید و ما ــ بی یادآوری دیگر بار ــ یک سطر نقطه‌چین به جای آنها می‌گذاریم.)

۱۷

او را بستود آفریدگار ــ اَهوره‌مَزدا ــ در ایران‌ویج در کرانهٔ [رود] «دائیتیا»ی نیک با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْتْرَه» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا...

۱۸

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من پسر «پُوروشَسپ» ــ زَرتُشتِ اَشَوَن ــ را بر آن دارم که هماره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۹

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ ششم

۲۰

....

۲۱

هوشنگِ پیشدادی در پای [کوه] البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۲۲

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همهٔ کشورها شوم؛ که بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار چیرگی یابم؛ که دوسوم از دیوان مَزَندَری و دُروَندانِ وَرِنَ را برزمین افگنم.

۲۳

اَردویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردۀ هفتم

۲٤

....

۲۵

جمشیدِ خوب رمه در پایِ کوه هُکَر، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۲٦

و از وی خواستار شد:

ای اَردویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همۀ کشورها شوم؛ که بر همۀ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار چیرگی یابم؛ که من دیوان را از دارایی و سود ــ هر دو ــ و از فراوانی و رَمه ــ هر دو ــ و از خشنودی و سرافرازی ــ هر دو ــ بی بهره کنم.

۲۷

اَردویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردۀ هشتم

۲۸

....

۲۹

«اَژی دَهاکِ» سه پوزه در سرزمین «بَوْری»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۰

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۳۱

اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا او را کامیابی نبخشید.

....

کردهٔ نهم

۳۲

....

۳۳

فریدونِ پسرِ آتبین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشهٔ وَرِنَ، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳٤

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اَژی دَهاک» ــ [اژی دهاکِ] سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم، آن دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی، آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان و آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه، به پتیارگی در جهانِ اَستومَند بیافرید ــ پیروز شوم و هر دو همسرش «سَنگْهَوَک» و «اَرِنَوَک» را ــ که برازندهٔ نگاهداری خاندان و شایستهٔ زایش و افزایش دود مانند ــ از وی برُبایم.

۳۵

اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ دهم

۳۶

....

۳۷

گَرشاسپِ نَریمان، در کرانهٔ دریاچهٔ «پیشینگَه»، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۸

و از وی خواستار شد:

ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «گَندَرِوَ»یِ زرّین پاشنه، در کرانهٔ دریای پر خیزابِ فَراخ کَرت پیروز شوم؛ که من براین زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دور کرانه، تاخت کنان به خانهٔ استوارِ دُروَند برسم.

۳۹

اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ یازدهم

۴۰

....

۴۱

افراسیابِ تورانیِ تباهکار، در «هَنگِ» زیرزمینی خویش، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۴۲

و از وی خواستار شد:

ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من به آن فَرّ شناور در دریای فَراخ کَرت ـــ [فرّی] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ـــ دست یابم.

۴۳

اَرِدْویسوَر آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

....

کردهٔ دوازدهم

۴۴

....

۴۵

کاوس توانا در پایِ کوه «اِرِزیفْیه»، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۴۶

و از وی خواستار شد:

ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همهٔ کشورها شوم؛ که بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار چیرگی یابم.

۴۷

آرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ سیزدهم

۴۸

....

۴۹

[کی‌ـ]خسرو پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و استواردارندهٔ کشور، در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناور «چیچَست»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۵۰

و از وی خواستار شد:

ای آرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همهٔ کشورها شوم؛ که بر **همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی»ها و «کَرَپ»های ستمکار** چیرگی یابم؛ که من در درازنای راهِ تاخت و تاز، همیشه در تکاپو پیش از همهٔ گردونه ها برانم؛ که من و رزم آورانم ــ هنگامی که دشمنِ تباهکارِ بدخواه، سواره به رزم ما شتابد ــ به دام او نیفتیم.

۵۱

آرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ چهاردهم

۵۲

....

۵۳

توسْ پهلوانِ جنگاور، بر پشت اسبْ او را بستود و خواهان نیرومندی اسبان خود و تندرستی خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و هماوردانِ کینه‌ور را به یک زخم، از پای درافگند.

۵۴

[توس] از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر پسرانِ دلیر خاندانِ «ویسه» در گذرگاهِ «خْشَثْروسوکَ» برفراز «کَنگِ» بلند و آشَوَن، پیروز شوم؛ که من سرزمینهای تورانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۵۵

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ پانزدهم

۵۶

....

۵۷

پسرانِ دلیر خاندانِ «ویسه» در گذرگاه «خْشَثْروسوکَ» برفراز «کَنگِ» بلند و آشَوَن، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آوردند...

۵۸

و از وی خواستار شدند:

ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

ما را این کامیابی ارزانی دار که ما بر توسْ، پهلوانِ جنگاور پیروز شویم؛ که ما سرزمینهای ایرانی را براندازیم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۵۹

اَرِدْویسوَر آناهیتا آنان را کامیابی نبخشید.

....

کردهٔ شانزدهم

۶۰

....

۶۱

«پا اوْروَ» کشتیرانِ کاردان ــ هنگامی که فریدون، پهلوانِ پیروزمَند، او را همچون کرکسی در هوا به پرواز واداشت ــ اَرِدْویسوَر آناهیتا را ستود...

۶۲

... او سه شبانروز پیاپی به سوی خانهٔ خویش در پرواز بود و نمی‌توانست در آن فرود آید.

چون سومین شبِ پروازِ او به سپیده دمان رسید، هنگام بامدادِ روشن و توانا، به‌سوی اَرِدْویسوَر آناهیتا بانگ برداشت:

۶۳

ای اَرِدْویسوَر آناهیتا!

زود به یاری من بشتاب!

اینک مرا پناه‌بخش که اگر به زمین آهوره‌آفریده و به خانهٔ خویش رسم، هرآینه ترا در کرانهٔ آب «رَنگْها» هزار زَورِ به آیینْ ساخته و پالوده، آمیخته به هَوم و آمیخته به

شیر، نیاز آورم.

٦٤

آنگاه اَردْویسوَر اَناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمر برمیان بسته، راست‌بالا، آزاده، نژاد، بزرگوار، موزه هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زرّین بسته، روانه شد.

٦٥

بازوانش را به چالاکی بگرفت و دیری نپایید که به یک تاخت، او را تندرست و بی هیچ ناخوشی و گزندی ــ همان گونه که از آن پیشتر بود ــ به زمین آهوره‌آفریده فرود آورد و به خانمانش رساند.

٦٦

اَردْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کُند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ هفدهم

٦٧

....

٦٨

جاماسپ هنگامی که از دور سپاهِ دُروندانِ دیوپرست را دید که با آرایشِ رزم به پیش می‌آید، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

٦٩

و از وی خواستار شد:

ای اَردْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من همچندِ همهٔ دیگر ایرانیان از پیروزی بزرگ بهره‌مند شوم.

۷۰

آرِدْویسورَ اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ هیجدهم

۷۱

....

۷۲

«اَشْوَزْدَنگْهَه» پسر «پُوروداخْشْتی» و «اَشْوَزْدَنگْهَه» پسر «سایوژْدْری» نزد ایزدِ بزرگ و شهریارِ شیدوَر آپامْ نَپاتِ تیزاسب، آرِدْویسوَر آناهیتا را صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، پیشکش آوردند...

۷۳

و از وی خواستار شدند:

ای آرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

ما را این کامیابی ارزانی دار که ما در کارزارِ جهان بر تورانیانِ «دانو» و بر «کَرَ» و «وَرَ» از خاندان «آسَ‌بنَ» و بر «دورَاَکَئِتَ» چیره شویم.

۷۴

آرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ آنان را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ نوزدهم

۷۵

....

۷۶

«ویستورو» از خاندانِ نوذر، بر کرانهٔ آبِ «ویتَنگوهَیتی» اینچنین گفتارِ راست برزبان، او را پیشکش آورد:

۷۷

ای اَردْویسوَر اَناهیتا!

این سخن به [آیین] اَشَه و بدرستی گفته می‌شود که من به شمارهٔ موهای سرم دیوپرستان را برخاک افگنده‌ام. پس تو ــ ای اَردْویسوَر اَناهیتا! ــ مرا گذرگاهی خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتَنگوهَیتی» پدید آور.

۷۸

آنگاه اَردْویسوَر اَناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمَند، کمر برمیان بسته، راست‌بالا، آزاده، نژاده، بزرگوار، موزه‌هایی زرّین در پا و به زیورهایِ بسیار آراسته، روانه شد.

یک رشته از آب را از رفتن بازداشت و دیگر رشته‌ها را بدان‌سان که بود، به رفتن رها کرد و گذرگاهی خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتَنگوهَیتی»یِ نیک پدید آورد.

۷۹

اَردویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیستم

۸۰

....

۸۱

«یُوایشتَ» از خاندان «فْریانَ» در آبخوستِ خیزاب شکنِ «رَنگْها»، صد اسب

و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۸۲

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اَخْتْیَه»ی نیرنگ‌باز خیره‌سر چیره شوم؛ که من به پرسشهای او ــ نود و نه پرسش دشواری که «اَخْتْیَه»یِ نیرنگ‌بازِ خیره‌سر، به دشمنی از من می‌کند ــ پاسخ توانم گفت.

۸۳

اَرِدْویسوَر آناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست‌ویکم

۸٤

....

۸۵

آهوره‌مزدای نیک کُنش فرمان داد:
ای اَرِدْویسوَر آناهیتا!
از فرازِ ستارگان به‌سوی زمینِ آهوره‌آفریده بشتاب!
به پایین روانه‌شو و دیگرباره بدین‌جا بازآی!
فرمانروایان دلیر و بزرگان و بزرگ‌زادگان کشور باید ترا نیایش کنند.

۸٦

ارتشتاران ــ آن دلیران ــ برای دست‌یابی بر اسبانِ تکاور و برتری‌جویی د «فرّ»، باید از تو یاری خواهند.
آتُربانانِ پارسا ــ آن پرورشگران روان ــ برای دست‌یابی بر دانش و وَرجاوَندی و پیروزی و برتری آهوره‌آفریده، باید از تو یاوری خواهند.

۸۷

از تو باید دوشیزگان کوشا و شایستهٔ شوهر، سَروَر و خانه خدایی دلیر خواهند.
از تو باید زنان جوان ــ به هنگام زایمان ــ زایشی خوب خواهند.
تویی ــ تو ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ــ که این همه را بجای توانی آورد.

۸۸

ای زَرتُشت:
اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا از فرازِ ستارگان، به سوی زمینِ اَهوره‌آفریده فرود آمد و اینچنین گفت:

۸۹

ای سپیتْمانِ اَشَوَن!
براستی اَهوره‌مزدا ترا به رَدیِ جهانِ اَستومَند برگزید و مرا به نگاهبانیِ همهٔ آفرینشِ اَشَه برگماشت.
از فروغ و فَرِّ من است که ستوران خُرد و بزرگ و مردمان براین زمین در گردش اند.
براستی من همهٔ مَزدا آفریدگانِ نیک و اَشَوَن را نگاهداری می‌کنم، چنان که آغُلی چار پایان را در خود نگاه می‌دارد.

۹۰

زَرتُشت از اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا پرسید:
ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا!
ای آن که مَزدا ترا راهی از فرازِ خورشید ــ و نه راهی از فرودِ آن ــ آماده کرده تا مارها، «اَرِثْنَ»ها، «وَوْژَکَ»ها و «وَرِنَوَویشَ»ها ترا گزندی نرسانند، با کدامین ستایش ترا بستایم؟
با کدامین ستایش، آیین ترا برگذارم؟

۹۱

آنگاه اَردویسوَر اَناهیتا گفت:
ای سِپیتْمانِ اَشوَن
براستی مرا با این ستایش بستای. با این ستایش، آیین مرا برگذار:
از هنگام برآمدنِ خورشید تا به گاه فرورفتنِ خورشید، از این زَورِ من تو توانی نوشید و آتُربانانِ دَینْ آگاه و خردمندانِ آزموده و تنْ مَنْتْره.

۹۲

از این زَورِ من «هَرِتَ»، تبدار، نارساتن، «سَچِی»، «کَسْویش»، زن[1]، [نا] پارسایی که «گاهان» نمی‌سراید و پیسِ جدا کرده تن[2] نباید بنوشد.

۹۳

من بدان آیین زَوری که کور و کر و کوتاه بالا و نابِخْرَد و «آرَ» و غشی و دیگر داغ خوردگان اهریمن برگذارند، پای نمی‌گذارم.
از این زَورِ من، گوژسینه، گوژپشت، کوتاه تن و تباه دندان نباید بنوشد.[3]

۹۴

زَرتُشت از اَرِدْویسوَر اَناهیتا پرسید:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا!
آن زَورهای ترا چه خواهد شد اگر دیوپرستان و دُروَندان، آنها را پس از فرورفتنِ خورشید، برای تو نیاز کنند؟

۹۵

آنگاه اَردْویسوَر اَناهیتا گفت:

۱. در سه مورد همانند (تیر. بند ۵۹ و بهرام. بندهای ۵۲ــ ۵۱ و ار. بند ۵٤) به‌جای «زن» به‌طور کلّی، «جَهی» آمده که به معنی زن روسپی و بدکاره است. احتمال دارد که در این مورد نیز در اصل چنین بوده و بعدها دگرگون شده باشد.
۲. شخص جُذامی که باید جدا و دور از دیگران نگاه داشته شود.
۳. سنج . وند. فر. ۲، بند ۲۹.

ای سپیتمان زَرتُشت اَشَون!

آیین زَوری که من بدان پای نگذارم، شایستهٔ ستایش دیوان است.

در چنین آیینی به جای من، هزار و ششصد تن از هراس انگیزان و یاوه‌سرایان و هرزه‌درایان و فرومایگان پای نهند.

۹۶

من کوه زرّینِ در همه جا ستودهٔ هُکَر را می‌ستایم که اَرِدْویسوَر اَناهیتا از آن، از بُلندایِ هزار بالای آدمی برای من فرود آید.

اوست که در بسیار فرّه‌مندی، همچندِ همهٔ آبهایِ رویِ زمین است و به نیرومندی روان شود.

....

کردهٔ بیست ودوم

۹۷

....

۹۸

اوست که مَزداپرستان، بَرسَم به دست به گرداگردِ وی درآیند.

او را «هُوُوَ»ها ستودند.

او را «نوذریان» ستودند.

«هُوُوَ»ها از او دارایی خواستند و نوذریان، اسبان تکاور.

دیری نپایید که «هُوُوَ»ها به دارایی فراوان توانگر شدند. دیری نپایید که نوذریان کامروا شدند و گُشتاسپ در این سرزمینها بر اسبانِ تیزتک دست یافت.

۹۹

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ آنان را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست و سوم

۱۰۰

....

۱۰۱

اوست دارندهٔ هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راهِ مردِ چابک سوار.

در کرانهٔ هریک از این دریاچه‌ها، خانه‌ای خوش ساخت با یکصد پنجرهٔ درخشان و یک هزار ستون خوش‌تراش بر پاست: خانه‌ای کلان پیکر که بر هزار پایه جای دارد.

۱۰۲

در هریک از این خانه‌ها، بستری زیبا با بالشهایی خوشبو بر تختی گسترده است.

ای زَرتُشت!

در چنین جایی، اَرِدْوی‌سورَ اَناهیتا از بُلندایِ هزار بالایِ آدمی فرومی‌ریزد.

اوست که در بزرگی، همچندِ همهٔ آبهایِ رویِ زمین است و به نیرومندی روان شود.

....

کردهٔ بیست و چهارم

۱۰۳

....

۱۰۴

او را بستود زَرتُشتِ اَشَوَن، در ایران ویج بر کرانهٔ [رودِ] «دائیتیا»ی نیک با هَوم آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا...

۱۰۵

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من «کَیِ گُشْتاسپ» دلیر پسرِ «لُهراسپ» را برآن دارم که هماره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۰۶

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کمیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست و پنجم

۱۰۷

....

۱۰۸

کَیِ گُشْتاسپِ گرانمایه برکرانهٔ آبِ «فْرَزْدانُوْ»، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۰۹

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «تَثْریاوَنتِ» دُژدین و «پِشَنَ»یِ دیوپرست و «اَرجاسپِ» دُرِوَند پیروز شوم.

۱۱۰

اَرِدْویسوَر اَناهیتا ــ که همیشه خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست و ششم

۱۱۱

....

۱۱۲

«زَریر» رزم کنان بر پشت اسب بر کرانهٔ آبِ «دائیتیا»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۳

و از وی خواستار شد:
ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «هومَیَک»ی دیو پرستِ گشوده چنگال ـــ که در هشت خانه بسر می برد ـــ و بر اَرجاسپِ دُروَند پیروز شوم.

۱۱٤

اَردْویسوَر اَناهیتا ـــ که همیشه خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ـــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ بیست و هفتم

۱۱۵

....

۱۱٦

«وَنـدَرمَـینیش» ـــ بـرادر ارجاسپ ـــ نزدیک دریای فَراخ کَرت، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۷

و از وی خواستار شد:

ای اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر کِی گُشتاسپ دلیر و بر زَریر ــ سوار جنگاور ــ پیروز شوم؛ که من سرزمینهای ایرانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صد هزارها.

۱۱۸

اَرِدْوی‌سوَر اَناهیتا او را کامیابی نبخشید.

....

کردهٔ بیست و هشتم

۱۱۹

....

۱۲۰

اَهوره‌مَزدا او را چهار اسب از باد و باران و ابر و تگرگ پدید آورد.

ای زَرتُشتِ سِپیتْمان!

همیشه برای من از این چهار اسب، باران و برف و ژاله و تگرگ فرومی بارد به کسی که هزار و نهصد تیر بخشیده شده است.[1]

۱۲۱

....[2]

....

کردهٔ بیست و نهم

۱۲۲

....

۱. پیوند دو بخش این عبارت ناروشن است. در گزارش پورداود آمده است: «قطرات باران و دانه‌های برف و تگرگ مقصود می باشد.» اما معلوم نیست که شمارهٔ هزار و نهصد اشاره به چیست.

۲. = بند ۶۹ همین یشت.

۱۲۳

اَرِدْویسورَ اَناهیتایِ نیکِ پَنامِ زرّین دربر کرده، در آرزوی شنیدنِ سرود «زوت» در آن‌جا ایستاده، اینچنین در نهادِ خویش اندیشه کنان است:

۱۲۴

ـــ کدامین کس مرا نیایش کند؟

ـــ کیست که مرا زَورِ آمیخته به هَوم، آمیخته به شیر و به آیینْ ساخته و پالوده نیاز کند؟

چنین پیمان‌شناسِ نیک‌دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرّم و شادمان [ماند]!

....

کردهٔ سی‌ام

۱۲۵

....

۱۲۶

اَرِدْویسورَ اَناهیتا همواره به پیکر دوشیزه‌ای جوان، زیبا، برومند، بُرزمَند، کمر برمیان بسته، راست بالا، آزاده، نژاده و بزرگوار که جامهٔ زرّین گرانبهای پرچینی دربر دارد، پدیدار می‌شود.

۱۲۷

براستی اَرِدْویسورَ اَناهیتای بزرگوار، همان گونه که شیوهٔ اوست، بَرسَم بر دست گرفته، گوشواره‌های زَرّین چهارگوشه‌ای از گوشها آویخته و گردن‌بندی بر گردن نازنین خویش بسته، نمایان می‌شود.

او کمر برمیان بسته است تا پستانهایش زیباتر بنماید و دلنشین‌تر شود.

۱۲۸

بر فراز سر اَرِدْویسورَ اَناهیتا تاجی آراسته با یکصد ستاره جای دارد؛ تاج زرّین

هشت گوشه‌ای که بسان چرخی ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ تاج زیبای خوش‌ساختی که چنبری از آن پیش آمده است.

۱۲۹

اَرِدْویسوَر اَناهیتا جامه‌ای از پوست بَبَر پوشیده است؛ از پوست سیصد ماده بَبَر که هریک چهار بچه زاید؛ از آن روی که بَبَرِ ماده، زیباترین جانوری است که مویی انبوه دارد.

بَبَر جانوری آبزی است که اگر پوستش بهنگام آماده شود، همچون سیم و زر بسیار درخشان به چشم می‌آید.[1]

۱۳۰

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

اینک خواستار این کامیابی‌ام که بسیار ارجمند باشم و به شهریاری بزرگی برسم که در آن خوراک بسیار آماده شود و بهره و بخش هرکس بسیار باشد؛ که در آن اسبان شیهه برکشند و گردونه‌ها بخروشند و آوای تازیانه‌ها در هوا بپیچد؛ که در آن خوراک و توشه فراوان انباشته باشد؛ که در آن خوشبوها فراوان باشد؛ که انبارهایش از هرآنچه مردمان آرزو کنند و زندگی خوش را بکار آید؛ پر باشد.

۱۳۱

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

اینک خواستار دو چالاکم: چالاکی دوپا و چالاکی چهار پا.[2]

چالاک دوپا برای آن که در جنگ چُست باشد و در رزم گردونه را بخوبی براند.

چالاک چهار پا برای آن که هر دو سویِ سنگرِ فراخِ سپاهِ دشمن را برهم زند؛ از چپ به راست و از راست به چپ.

۱. گمان می‌رود که از جملهٔ دوم (از پوست سیصد ماده بَبَر...) تا پایان این بند، افزودهٔ گزارشها باشد برای روشنگری دربارهٔ جملهٔ نخست. دربارهٔ «بَبَر» (جانور آبزی) ← یاد.

۲. پسری و اسبی.

۱۳۲

ای اَرِدْویسوَر اَناهیتا!

از پی این ستایش، از پی این نیایش، از پی آنچه ترا نیاز آورند، از فراز ستارگان به سویِ زمینِ اَهوره آفریده، به سوی زَورِ نیازکننده، به‌سوی پیشکشِ سرشار بشتاب.

به یاری خواستاری بشتاب که ترا فراخواند تا تو رهایی اش بخشی.

به یاری کسی بشتاب که ترا زَور آورد و به آیینْ پیشکش کند تا همهٔ دلاوران همچون کِی گُشتاسپ به خانمان بازگردند.

....

۱۳۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

به آبهای نیکِ مَزدا آفریده و به اَرِدویسورَ اَناهیتای اَشَوَن درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسـ . ٦٨، بند ١١

۶
خورشید یَشت

خشنودیِ خورشیدِ جاودانهٔ رایومندِ تیز اسب را.
«یَثَه اَهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.
«اَثارَتوش اَشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.



۱

خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را می‌ستاییم.

هنگامی که خورشید فروغ بیفشاند و تابان شود، هنگامی که خورشید بدرخشد، صد[ها] و هزار[ها] ایزدِ مینُوی برخیزند و این فَرّ را فراهم آورند و فروفرستند.

آنان این فَرّ را بر زمینِ اَهوره‌آفریده پخش کنند، افزایشِ جهانِ اَشَه را، افزایشِ هستیِ اَشَه را.

۲

هنگامی که خورشید برآید، زمینِ اَهوره‌آفریده پاک شود؛ آب روان پاک شود؛ آب چشمه‌ساران پاک شود؛ آب دریا پاک شود؛ آب ایستاده پاک شود؛ آفرینش اَشَه ــ که از آنِ سْپَند مینوست ــ پاک شود.

۳

اگر خورشید برنیاید، دیوان آنچه را که در هفت کشور است نابود کنند و ایزدانِ مینُوی در این جهان اَستومَند جایی نیابند و آرامگاهی نجویند.

٤

کسی که خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را بستاید، پایداری در برابر تاریکی را، پایداری در برابر تیرگیِ دیوآفریده را، پایداری در برابر دزدان و راهزنان را، پایداری در برابر جادوان و پریان را و پایداری در برابر «مَرِشَونَ» را، چنین کسی اَهوره‌مزدا را می‌ستاید، اَمشاسْپَندان را می‌ستاید، روان خویش را می‌ستاید و همهٔ ایزدانِ مینُوی و جهانی را خشنود می‌کند.

[آری همان کسی] که خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را می‌ستاید...

۵

مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم را می‌ستایم.
گُرزِ مهرِ فراخ چراگاه را که بخوبی برسر دیوان کوفته شود، می‌ستایم.
دوستی را می‌ستایم: بهترین دوستی را که در میان خورشید و ماه بر پاست.

٦

خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را می‌ستایم با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم...»

۷

«یَثَه آهو وَیرْیو...»
خورشیدِ جاودانهٔ رایومَندِ تیز اسب را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

۷
ماه یَشت

خشنودیِ ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را و گاویگانه آفریده را و چار پایان گوناگون را.

«یَثَه اَهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

*

۱

درود بر آهوره‌مَزدا.
درود بر اَمشاسْپَندان.
درود بر ماه دربردارندهٔ تخمهٔ گاو.
درود بر ماه، هنگامی که می‌نگریمش.
درود بر ماه، هنگامی که می‌نگردمان.

۲

ماه در چه هنگام در افزایش است؟
ماه در چه هنگام رو به کاهش است.

ــ در پانزده روز ماه می‌افزاید. در پانزده روز ماه می‌کاهد. درازایِ زمانِ افزایش آن، برابر درازایِ زمان کاهش آن است.

ــ «از کیست که ماه می‌فزاید و دیگر باره می‌کاهد؟»[1]

۱. سنج. گاه. یس. ٤٤، بند ۳

۳

ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، آن اَشَوَن و رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
اینک ماه را دریافتم.
فروغ ماه را نگریستم.
فروغ ماه را دریافتم.
امشاسْپَنـدان بـرمی‌خیزند. آن فَرّ را فراهم می‌آورند و بـرزمین اَهوره آفریـده پخش می‌کنند.

٤

هنگامی که فروغ ماه بتابد، همیشه در بهاران گیاه سبز از زمین می‌روید.
اَندَرماه، پُرماه، ویشَپْتَتَ.
«اَندرماهِ» اَشَوَن، آن اَشَوَن و رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
«پُرماهِ» اَشَوَن، آن اَشَوَن و رَدِ اَشَه را می‌ستاییم
«ویشَپْتَتَ»یِ اَشَوَن، آن اَشَوَن و رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

۵

ماهِ دربردارندهٔ تخـمهٔ گاو، آن بخشنـدهٔ رایومَندِ آبرومند، آن تابندهٔ ارجمندِ بختیارِ توانگرِ چالاک، آن سودمندِ گیاه رویانندهٔ آباد کننده، آن بغِ درمان‌بخش را می‌ستایم.

٦

ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به‌بانگ] بلند و با زَور می‌ستایم.

ماهِ اَشَوَن دربردارندهٔ تخمـهٔ گاو، آن اَشَوَن و رَدِ اَشـه را بـا هَومِ آمیـخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۷

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

درود می‌فرستم به ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، به گاوِ یگانه آفریده و به چار پایان گوناگون.

اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسن . ۶۸، بند ۱۱

۸
تیر یَشت

خشنودیِ «تِشْتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند و «سَتَویسِ» آبْ‌رسانِ توانایِ مَزدا آفریده را.

«یَثَه آهو وَیرْیو...» که زَوت مرا بگوید.

«اَثا رَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.



کردهٔ یکم

۱

آهوره‌مَزدا به سِپیتْمان زَرتُشت گفت:

تو جهانیان را «اَهو» و «رَتو» باش.

ماه و «مُیَزد» و خانمان را می‌ستایم تا [تِشْتَر] ستارهٔ فَرّه‌مَند همراه با ماه، مردان را شکوه ارزانی دارد.

تِشْتَر، ستارهٔ بخشندهٔ آرامگاه را با زَور می‌ستایم.

۲

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که خانهٔ آرام و خوش بخشد.

آن فروغِ سپید افشانِ درخشانِ درمان‌بخشِ تیزپروازِ بلندِ از دور تابان را می‌ستاییم که روشنایی پاک افشاند.

آب دریای فراخ را، رود «وَنگوهیِ» نام‌آور را، گوشِ مَزدا آفریده را، فَرّ توانای کیانی را و فَرَوَشیِ سِپیتْمان زَرتُشتِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

۳

برای فَرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

آن ستارهٔ تِشْتَر را، تِشْتَر ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْتْره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۴

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که تخمهٔ آب در اوست؛ آن توانای بزرگِ نیرومندِ تیزبینِ بلند پایهٔ زَبَردست را، آن بزرگواری را که از او نیکنامی آید و نژادش از آپامْ نَپات است.

.... ۱

کردهٔ سوم

۵

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم، آن که ستوران خُرد و بزرگ و مردمانی که پیش از این ستمکار بودند و «کَیَتَ»ها که از این پیش به بدکرداری دست یازیدند، همه او را چشم به راهند:

ــ کی تِشْتَر رایومَندِ فَرّه‌مَند برای ما سر برآورد؟

ــ کی چشمه‌های آب به نیرومندیِ اسبی، دیگر باره روان شود؟

....

۱. بند سوم همین یَشت، در این جا و در پایان همهٔ دیگر کرده‌های این یَشت می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

کردهٔ چهارم

۶

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که شتابان به سوی دریای «فَراخ کَرت» بتازد، چون آن تیر در هوا پرّان که «آرَش» تیرانداز ــ بهترین تیراندازِ ایرانی ــ از کوهِ «اَیرْیو خْشوثَ» به سوی کوهِ «خوانْوَنتْ» بینداخت...

۷

آنگاه آفریدگار اهوره مَزدا بدان دمید، پس آنگاه [ایزدانِ] آب و گیاه و مهرِ فراخ چراگاه، آن [تیر] را راهی پدید آوردند.

....

کردهٔ پنجم

۸

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که بر پَریان چیره شود؛ که پَریان را ــ بدان هنگام که نزدیکِ دریای نیرومندِ ژرفِ خوش دیدگاهِ فَراخ کَرت که آبش زمین پهناوری را فرا گرفته است، به پیکرِ ستارگانِ دنباله‌دار در میانِ زمین و آسمان پرت شوند ــ درهم شکند.

براستی او به پیکرِ اسبِ پاکی درآید و از آب، خیزابها برانگیزد. پس بادِ چالاک، وزیدن آغاز کند.

۹

آنگاه «سَتَوِیس» ــ که به پاداش‌بخشی در رسد ــ این آب را به هفت کشور رساند.

پس آنگاه تِشتَرِ زیبا و آشتی‌بخش به سوی کشورها روی آورد تا آنها را از سالی خوش بهره‌مند کند.

اینچنین، سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار شوند.

....

کردهٔ ششم

۱۰

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که اینچنین با اَهوره‌مَزدا سخن گفت:
ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

۱۱

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند ـــ چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند ـــ هرآینه من با جان تابناک و جاودانهٔ خویش، به مردمان اَشَوَن روی آورم و به هنگامی [از پیش] برنهاده در یک یا دو یا پنجاه شب، فرارسم.

۱۲

تِشْتَر را می‌ستاییم.
«تیشْتْرِیَئِینی» را می‌ستاییم.
آن [ستاره] را که از پیِ نخستین درآید،[1] می‌ستاییم.
«پروین» را می‌ستاییم.
«هَفتورَنگ» را می‌ستاییم، پایداری در برابر جادوان و پَریان را.
«وَنَند»، ستارهٔ مَزدا آفریده را می‌ستاییم، نیرومندی را، پیروزی برازنده را، نیروی پَدافَندِ اَهوره آفریده را، برتری را، چیرگی بر نیاز و پیروزی بر دشمنی را.
تِشْتَرِ دُرست چشم را می‌ستاییم.

۱۳

ای سپیتْمان زَرتُشت!
تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند، در نخستین ده شب، کالبَدِ اَستومَند پذیرد و به پیکرِ مردی پانزده ساله، درخشان، روشن چشم، بُرزمَند، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز کند.

۱۴

به سالِ چنان مردی که نخستین بار کُشتی بر او بندند.

۱. سَتَوِیس.

به سالِ مردی که نیرومند شده باشد.
به سالِ مردی که پا به دوران مردی گذاشته باشد.

۱۵

ــ کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
ــ کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
ــ کدامین کس اکنون مرا با زَورِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَوم بستاید؟
ــ کدامین کس را به داشتن پسران، توانگری بخشم؟
ــ کدامین کس را گروهی از پسران و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهانِ اَستومَند به آیینِ بهترین اَشَه، سزاوارِ ستایش و برازندهٔ نیایشم.

۱۶

ای سپیتمان زَرتُشت!
تِشْتَرِ رایومَندِ فَرَه‌مَند در دومین ده شب، کالبَدِ اَستومَند پذیرد و به پیکر گاوی زرّین شاخ در فروغ پرواز کند.

۱۷

ــ کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
ــ کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
ــ کدامین کس اکنون مرا با زَورِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَوم بستاید؟
ــ کدامین کس را به داشتن گاوان، توانگری بخشم؟
ــ کدامین کس را رمه‌ای از گاوان و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهان اَستومَند به آیین بهترین اَشَه، سزاوارِ ستایش و برازندهٔ نیایشم.

۱۸

ای سپیتمان زَرتُشت!
تِشْتَر رایومَندِ فَرَه‌مَند در سومین ده شب، کالبَدِ اَستومَند پذیرد و به پیکرِ اسب

سپیدِ زیبایی با گوشهای زرّین و لگامِ زرنشان در فروغ پرواز کند.

۱۹

ــ کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
ــ کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
ــ کدامین کس اکنون مرا با زَورِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَوم بستاید؟
ــ کدامین کس را به داشتن اسبان، توانگری بخشم؟
ــ کدامین کس را گله‌ای از اسبان و رسایی روان دهم؟

اکنون من در جهان اَستومَند به آیین بهترین اَشَه، سزاوارِ ستایش و برازندهٔ نیایشم.

۲۰

ای سِپیتْمان زَرتشت!

آنگاه تِشتَرِ رایومندِ فَرّه‌مند به پیکرِ اسب سپیدِ زیبایی با گوشهایِ زرّین و لگامِ زرنشان به دریایِ فَراخ کَرت فرود آید.

۲۱

در برابر او «اَپَوش» دیو به پیکرِ اسب سیاهی بدر آید؛ اسبی کَل با گوشهای کَل، اسبی کَل با گردنِ کَل، اسبی کَل با دُمِ کَل، یک اسبِ گَرِ سهمناک.

۲۲

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

هر دوان ــ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مند و اَپَوش دیو ــ بهم درآویزند.

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

هردوان سه شبانروز با یکدیگر بجنگند و اَپَوش دیو بر تِشْتَرِ رایومندِ فَرّه‌مَند چیره شود و او را شکست دهد.

۲۳

از آن پس، او را یک «هاسَر» از دریایِ فَراخ کَرت دور بِرانَد.
آنگاه تِشْتَر شیونِ درد و سوگ برآوَرَد:

ــ وای بر من ای اَهوره‌مزدا!
ــ بدا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!
ــ تیره روزی بر تو ای دینِ مَزدا پرستی!
اکنون مردمان مرا در نماز نام نمی برند و نمی‌ستایند، چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند.

۲۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند ــ چنان که دیگر ایزدان را نام می برند و می‌ستایند ــ من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بیابم.

۲۵

من ــ اَهوره‌مزدا ــ خود، تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند را در نماز به نام می‌ستایم.
من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بدو بخشم.

۲۶

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
آنگاه تِشتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهایِ زرّین و لگامِ زرنشان به دریایِ فَراخ کَرت فرود آید.

۲۷

.... [1]

۲۸

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
هردوان ــ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مند و اَپَوش دیو ــ بهم درآویزند.
ای سِپیتْمان زَرتُشت!

۱. = بند ۲۱ همین یشت.

هر دوان با یکدیگر بجنگند تا هنگام نیمروز که تِشْتَرِ رایومَندِ فَرِّه‌مَند بر اَپَوش دیو چیره شود و او را شکست دهد.

۲۹

از آن پس، او را یک «هاسَر» از دریای فَراخ کَرت دور برانَد.
تِشْتَرِ رایومَندِ فَرِّه‌مَند خروشِ شادکامی و رستگاری برآوَرَد:
ـــ خوشا به روزگار من ای اَهوره‌مزدا!
ـــ خوشا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!
ـــ خوشا به روزگار تو ای دینِ مَزداپرستی!
ـــ خوشا به روزگار شما ای کشورها!

از این پس ـــ بی هیچ بازدارنده‌ای ـــ آب در جویهای شما با بذرهای درشتْ دانه به سوی کشتزارها و با بذرهای ریزْ دانه به سوی چراگاهها، به همه سوی جهانِ اَستومَند روان گردد.

۳۰

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
آنگاه تِشْتَرِ رایومَندِ فَرِّه‌مَند، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهایِ زرّین و لگامِ زرنشان به دریایِ فَراخ کَرت فرود آید...

۳۱

خیزابهای دریا را برانگیزد. دریا را به جنبش و خروش و سرکشی و جوش و ناآرامی درآورد.
در همهٔ کرانه‌های دریایِ فَراخ کَرت، آشوب پدیدار شود و همهٔ میانهٔ دریا برآید.

۳۲

ای سِپیتْمان زَرتُشت!
از آن پس، دیگر باره تِشْتَرِ رایومَندِ فَرِّه‌مَند از دریایِ فَراخ کَرت فراز آید. سَتَویسِ رایومَندِ فَرِّه‌مَند نیز از دریای فَراخ کَرت برآید.
آنگاه مِه از آن سوی هند ـــ از کوهی که در میانهٔ دریایِ فَراخ کَرت جای

دارد ــ برخیزد.

۳۳

پس آنگاه، مِهِ پاکِ پدید آورندهٔ ابر به جنبش درآید. بادِ نیمروزی[1] وزیدن آغازد و مِه را به پیش ــ به راهی که هَومِ شادی‌بخشِ گیتی افزای از آن می‌گذرد ــ براند.

پس بادِ چالاکِ مَزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمانهای هفت کشور برساند.

۳۴

ای سپیتمان زرتشت!

اَپام نَپات همراهِ بادِ چالاکِ مَزدا آفریده و فرّ در آب آرام گزیده و فَرَوَشی‌های اَشَوَنان، هر جایی از جهانِ اَستومَند را بهرهٔ ویژه‌ای از آب ببخشد.

....

کردهٔ هفتم

۳۵

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که به خواست اَهوره‌مَزدا، به خواستِ اَمشاسپَندان از آن جا ــ از سپیده دمِ درخشان ــ به راهی دور از باد، به جایی که بَغان فرمان داده‌اند، بدان جای پر آب که در فرمان آمده است، روان گردد.

....

کردهٔ هشتم

۳۶

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که هنگام به سر رسیدن سالِ مردم، فرمانروایان خردمند، جانوران آزاد کوهساران و درندگان بیابان‌نورد، همه برخاستنش را چشم به راهند.

۱. جنوبی

آن که با سرزدن خویش، کشور را سالی خوش یا سالی بد آورد.
آیا سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار خواهند شد؟

....

کردهٔ نهم

۳۷

....[۱]

۳۸

آنگاه، اَهوره‌مَزدا بدان دمید [و امشاسپندان] و مهرِ فراخ چراگاه ــ هر دو ــ آن [تیر] را راهی پدید آورند.
اَشیِ نیک و بزرگ و «پارندِ» سَبُک گردونه، با هم از پیِ آن روان شدند تا هنگامی که آن [تیرِ] پرّان بر کوهِ «خوانوَنْتْ» فرود آمد و در «خوانوَنْتْ» به زمین رسید.

....

کردهٔ دهم

۳۹

تِشْتَر، ستارهٔ رایومندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که بر پَریان چیره شد و آنان را درهم شکست؛ پَریانی که آهریمن برانگیخت بدان امید که همهٔ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ آب را از کار بازدارد.

۴۰

تِشْتَر آنان را شکست داد و از دریایِ فَراخ کَرت دور کرد. آنگاه ابرها فراز آمدند و آبهای آورندهٔ سال خوش، روان شدند.
سیلابِ بارانهای پرشتاب ــ آبهایی که جوشان و خروشان در هفت کشور

۱. = بند ٦ همین یَشت.

پراگنده شوند ــ در این ابرهاست.

....

کردهٔ یازدهم

۴۱

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم؛ که آبهای ایستاده و روان و چشمه و جویبار و برف و باران، همه او را آرزومند و چشم به راهند:

۴۲

ــ کی تشتر رایومَندِ فَرّه‌مَند برای ما سربرآورد؟
ــ کی چشمه های آب به نیرومندیِ اسبی دیگرباره روان شود؟
ــ کی چشمه ها به سوی کشتزارهای زیبا و خانمانها و دشتها روان شوند و ریشه های گیاهان را از تریِ خویش، نَمی ببخشند؟

....

کردهٔ دوازدهم

۴۳

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که با آبِ جهندهٔ خویش، بیم و هراس را از دلِ همهٔ آفریدگان فروشوید.

اگر او را ــ آن تواناترین را ــ اینچنین بستایند و گرامی بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند، درمان بخشد.

....

کردهٔ سیزدهم

۴۴

تِشتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم که آهوره‌مَزدا او را به رَدی و نگاهبانی

همهٔ ستارگان برگماشت؛ آنچنان که زَرتُشت را به رَدی و نگاهبانی مردمان.

آن که اَهریمن و جادوان و پَریان و مردمانِ جادو و همهٔ دیوان ـــ با هم پیوسته ـــ آسیبی به وی نتوانند رساند.

....

کردهٔ چهاردهم

۴۵

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرَّه‌مَند را می‌ستاییم که اَهوره‌مَزدا او را هزار[گونه] چالاکی بخشید.

آن که در میان ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ آب، تواناترین است.

آن که با ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ آب، در فروغ پرواز می‌کند.

۴۶

آن که به پیکر اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهای زرّین و لگامِ زرنشان، همهٔ شاخابه‌ها، همهٔ رودها و همهٔ جویهای زیبای دریای فَراخ کَرت را ـــ آن دریایِ نیرومندِ ژرفِ خوش دیدگاه را که آبش زمینِ پهناوری را فراگرفته است ـــ بنگرد.

۴۷

ای سِپیتْمان زَرتشت!

آنگاه آبِ روانِ پاک کننده و درمان‌بخش از دریای فَراخ کَرت سرازیر شود.

این آب را تِشْتَرِ توانا به کشورهایی بخش کند که مردمان آنها، او را بستایند و گرامی بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند.

....

کردهٔ پانزدهم

۴۸

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرَّه‌مَند را می‌ستاییم.

آن که همهٔ آفریدگان سِپَند مینو، آرزومند دیدار اویند:
آنها که در زیرِ زمین بسر می برند،
آنها که رویِ زمین بسر می برند،
آنها که در آب و آنها که در خشکی می‌زیند،
آنها که پرنده و آنها که خزنده اند،
آنها که کُنامی آزاد دارند و آنها که در جهان زَبَرین اند و از آفرینش بی آغاز و انجام «اَشَه» به شمار می‌آیند.

....

کردهٔ شانزدهم

۴۹

تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند را می‌ستاییم.

آن اندوه گسارِ نیرومندِ کاردانِ فرمانروا را که با هزار خواسته، آراسته است و کسی را که به خشنودی او کوشد، کسی را که خواستار شود، به رایگان خواسته های فراوان بخشد.

۵۰

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

من آن ستارهٔ تِشْتَر را در شایستگیِ ستایش، در برازندگیِ نیایش، در سزاواریِ بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود ــ که اهوره‌مزدایم ــ بیافریدم...

۵۱

... پایداری در برابر آن پَری ــ آن [پری] خشکسالی که مردمانِ هرزه درای، آورندهٔ سال نیکش می‌خوانند ــ و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی او را بدو.[1]

۱. منظور از «پری» در این بند، همان «اَپَوش» است که در بند ۲۱ همین یشت، «دیو» خوانده شده است.

۵۲

ای سپیتمان زرتشت!

اگر من بویژه آن ستارهٔ تِشْتَر را در شایستگیِ ستایش، در برازندگیِ نیایش، در سزاواریِ بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود ــ که اَهوره‌مَزداییم ــ بیافریدم...

۵۳

... برای پایداری در برابر آن پَری ــ آن [پریِ] خشکسالی که مردمانِ هرزه‌درای، آورندهٔ سال نیکش می‌خوانند ــ و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی او بدو بود...

۵٤

... [وگرنه]، هرآینه در هر روز یا هر شب، آن دیوِ خشکسالی از این جا و آن جا سرمی‌زد و نیرویِ زندگیِ جهانِ اَستومَند را یکسره درهم می‌شکست.

۵۵

آری، تِشْتَر رایومَندِ فَرّه‌مَند، آن دیو را به‌بند درکشد و با زنجیرِ دولا و سه‌لا و چندلا ــ زنجیری ناگسستنی ــ ببندد؛ چنان که گویی هزار مرد از نیرومندترینِ مردمان، مردی تنها را به بند درکشند.

۵٦

ای سپیتمان زَرتُشت!

اگر در سرزمینهای ایرانی تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مند را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و ستایش و نیایشی سزاوار و به آیینِ بهترین اَشَه بگزارند، هرآینه سیلاب و [بیماریِ] «گَر» و «کَبَسْت» و گردونه‌هایِ رزم‌آوران دشمن با درفشهایِ برافراشته به سرزمینهای ایرانی راه نیابند.

۵۷

زَرتُشت از اَهوره‌مَزدا پرسید:

کدام است ستایش و نیایش برازندهٔ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند به آیینِ بهترین اَشَه؟

۵۸

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را زَور نیاز برند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را بَرسَم بگسترند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ ــ سپید یا سیاه یا رنگی دیگر ــ بریان کنند.

۵۹

از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] اَشَوَنی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پَتیارهٔ دینِ اَهورایی زَرتُشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۶۰

اگر ازآن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] اَشَوَنی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ اَهوراییِ زَرتُشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه تِشْتَرِ رایومَندِ فَرّه‌مَند چاره و درمان را برگیرد...

۶۱

... [پس] به‌ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فرا گیرد؛ به‌ناگاه سپاهِ دشمن به سرزمینهای ایرانی درآید؛ به‌ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

....

۶۲

«یَتَه اَهو وَیریو...»
تِشْتَر، ستارهٔ رایومَندِ فَرّه‌مَند و سَتَویسِ آبْ‌رسانِ توانایِ مَزدا‌آفریده را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسـ. ۶۸، بند ۱۱

۹
گِوش یَشت
(دْرَواسپَ یَشت)

خشنودیِ «دْرَواسْپ» توانایِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن را.

*

کردهٔ یکم

۱

دْرَواسْپِ توانایِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم که ستورانِ خُرد را تندرست نگاه می‌دارد؛ که ستورانِ بزرگ را تندرست نگاه می‌دارد؛ که دوستان را تندرست نگاه می‌دارد؛ که کودکان را تندرست نگاه می‌دارد؛ با دیدبانان بسیار دور و...[1]

۲

آن که دارای اسبانِ زین کرده و گردونه‌هایِ پرتکاپو با چرخهایِ خروشان است...[2]

نیرومندِ بُرزمندِ پاداش نیک بخشنده و درمان‌بخشی که اَشَوَن مردان را یاری رساند و پیشهٔ درست بخشد و آرامگاه آماده کند.

۳

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] زیبای مَزداآفریدهٔ [البرز]، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. به‌جای نقطه‌ها در متن، واژه‌ای است که معنی درستی از آن برنمی‌آید.
۲. به‌جای نقطه‌ها دو واژه در متن آمده که معنی آنها روشن نیست.

۴

ای دُرْواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همهٔ دیوان مَزَنْدَری چیره شوم؛ که از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که همهٔ دیوان ــ ناگزیر ــ از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.[1]

۵

دُرْواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

۶

دُرْواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به بانگِ] بلند، با نمازِ نیک گزارده و با زَور می‌ستاییم.

دُرْواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»[2]

کردهٔ دوم

۷

....[3]

۸

جمشیدِ خوب رمه در پایِ کوهِ هُکَر، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. سنج. یس. ۵۷، بند ۱۸

۲. بند ششم در پایان همهٔ کرده‌های این یَشت می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۳. بندهای یکم و دوم همین یَشت در این جا و در آغاز دیگر کرده‌های این یَشت می‌آید و ما به‌جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۹

ای دُرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگانِ مَزدا را گله‌ها بپرورم؛ که آفریدگانِ مَزدا را جاودانگی بخشم...

۱۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که ناتوانیِ پیری و مرگ را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم.

۱۱

دُرَواسْپِ توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پَناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ سوم

۱۲

....

۱۳

فریدون پسر آتبین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشهٔ وَرِنَ، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱۴

ای دُرَواسپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اَژی‌دَهاک» ــ [اژی دهاکِ] سه پوزهٔ سه کَلّهٔ شش چشم، آن دارندهٔ هزار [گونه] چالاکی، آن دیوِ بسیار زورمندِ دُروج، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان، آن زورمندترین دروجی که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه، به پَتیارگی در جهان اَستومَند بیافرید ــ پیروز شوم و هر دو همسرش سَنگهَوَک و

آرنوَک را ـــ که برازندهٔ نگاهداری خاندان و شایستهٔ زایش و افزایش دودمانند ـــ از وی بِرُبایم.

۱۵

دْرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پَناه‌بخش ـــ که خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ـــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ چهارم

۱۶

....

۱۷

هَومِ نوشیدنیِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین در پایِ بلندترین ستیغ کوه البرز، او را پیشکش آورد و چنین خواستار شد:

۱۸

ای دُرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که افراسیابِ تباهکارِ تورانی را به زنجیر کشم و او را بسته به زنجیر، کشان‌کشان برانم و [همچنان] دربند، نزد کیخسرو پسرِ خونخواه سیاوش برم تا او را در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناور «چیچَست» به خونخواهیِ سیاوشِ نامور ـــ که ناجوانمردانه کشته شد ـــ و به کین‌خواهیِ «اَغریرثِ» دلیر، بکشد.

۱۹

دْرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ـــ که خواستارِ زَور نیاز کننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ـــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ پنجم

۲۰

....

۲۱

[کیـ]ـخسرو، پهلوانِ سرزمینهایِ ایرانی و استوار دارندهٔ کشور، در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناور چیچَست، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، اورا پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۲۲

ای دُرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من ــ پسرِ خونخواهِ سیاوش ــ افراسیابِ تباهکارِ تورانی را در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناور چیچَست به خونخواهیِ سیاوشِ نامور ــ که ناجوانمردانه کشته شد ــ و به کین‌خواهیِ آغریرِثِ دلیر بکشم.

۲۳

دُرواسپ توانای مزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستار زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ ششم

۲۴

....

۲۵

او را بستود زَرتشتِ پاک در ایران‌ویج در کرانهٔ [رودِ] دایتیایِ نیک با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْرَه» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا و از او چنین خواستار شد:

۲۶

ای دْرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که «هوتَوسا»ی نیک و بزرگوار را برآن دارم که هماره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند؛ که به دینِ مزداپرستیِ من بگرود و آن را دریابد؛ که انجمنِ مرا[1]، مایهٔ آوازه نیک شود.

۲۷

دْرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

کردهٔ هفتم

۲۸

....

۲۹

کِی گُشتاسپِ گرانمایه در کرانهٔ آبِ دایتیا، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زَور نیازکنان چنین خواستار شد:

۳۰

ای دْرَواسْپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که با «اَشْتَ اَورْوَنتْ» پسر «ویشْپَ ثَورْوُ آشتی» ــ که خودِ سر تیز و گردنِ ستبر دارد و دارای هفتصد اشتر است ــ در پشت «زَینیاوَرَ خویذاهِه» بجنگم و بر او پیروز شوم.

مرا این کامیابی ارزانی دار که با «اَرجاسپِ خَیونِ» گناهکار بجنگم و بر او پیروز شوم؛ که با «دَرْشینیکَ»ی دیوپرست بجنگم و بر او پیروز شوم...

۱. چنین می‌نماید که منظور همان «مَگَه» باشد که در گاهان (یس. ۲۹، ۳۳، ۴۶، ۵۱ و ۵۳) از آن سخن به‌میان آمده است.

۳۱

مرا این کامیابی ارزانی دار که «تَثریاونت» دُژدین را براندازم، که «سْپینجَ اوروشْکَ»ی دیو پرست را براندازم، که دیگر باره «هُمای» و «واریذکَنا» را از سرزمین خیونها به خانمان بازگردانم، که سرزمینهای خیونها را برافگنم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۳۲

دْرَواسْپِ توانای مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه‌بخش ــ که خواستارِ زَور نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند ــ او را کامیابی بخشید.

....

۳۳

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
دْرَواسْپِ توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسنه. ۶۸، بند ۱۱

۱۰
مِهریَشت

خشنودیِ «مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشندهٔ چراگاه خوب را.
«یَثَه اَهو وَیریو...» که زَوت مرا بگوید.
«اَثارَتوش آشاتْ چیتْ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

*

کردهٔ یکم

۱

اَهوره‌مَزدا به سِپیتْمان زَرتُشت گفت:
ای سِپیتْمان!
بدان‌هنگام که من مهرِ فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگیِ ستایش و برازندگیِ نیایش، برابر با خود ــ که اَهوره‌مَزدایم ــ بیافریدم.

۲

ای سِپیتْمان!
«مِهردُروج» گناهکار، سراسر کشور را ویران کند. او همچون یکصد تن آلوده به گناه «کَیَذَ» و کشندهٔ اَشَوَن مَرد است.
ای سِپیتْمان!
مبادا که پیمان بشکنی: نه آن [پیمان] که با یک دُروَند بسته‌ای و نه آن [پیمان] که با یک اَشَوَن بسته‌ای؛ چه، [پیمان] با هردوان درست است؛ خواه با دُروَند، خواه با اَشَوَن.

۳

مهرِ فراخ چراگاه آن کس را که مهر دُروج نباشد، اسبانِ تیزتک بخشد.
آذرِ مَزدا اَهوره آن کس را که مهردُروج نباشد، به راهِ راست رهنمون شود.
فَرَوَشی هایِ پاکِ نیکِ توانایِ اَشَوَنان، آن کس را که مهر دُروج نباشد، فرزندانِ کوشا بخشند.

٤

برای فَرّ و فروغش، با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستاییم آن مهرِ فراخ چراگاه را.

مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم که سرزمینهایِ ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد.

۵

بشود که او ما را به یاری آید
بشود که او ما را گشایش بخشد.
بشود که او ما را دستگیری کند.
بشود که او ما را دل‌سوز باشد.
بشود که او چارهٔ کارِ ما را به‌ما بنماید.
بشود که او ما را پیروزی بخشد.
بشود که او ما را بهروزی دهد.
بشود که او ما را دادرس باشد.

آن نیرومندِ هماره پیروزِ نافریفتنی که در سراسر جهانِ اَستومَند سزاوارِ ستایش و نیایش است، آن مهرِ فراخ چراگاه.

٦

آن ایزدِ نیرومندِ توانا، آن نیرومندترینِ آفریدگان، آن مهر را، آن مهرِ فراخ چراگاه را با زَور می‌ستاییم.

آن مهر فراخ چراگاه را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثَره»،

با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۷

مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم که از «مَنْثْره» آگاه است. زبان‌آورِ هزار گوشِ ده‌هزار چشمِ بُرزمَندِ بلند بالایی که برفراز برجی پهن ایستاده است. نگاهبانِ زورمندی که هرگز خواب به چشم او راه نیابد.

۸

آن که سرانِ هر دو کشور ــ هنگامِ درآمدن به آوردگاه، در برابرِ دشمنِ خونخوار و رودررویِ رده‌هایِ تازندهٔ هَمِستاران ــ رزم کنان از او یاری خواهند.

۹

مهرِ فراخ چراگاه ــ همراهِ «بادِ» پیروزمند و «داموِیش اوپَمَن» ــ به آن گروه از رزم‌آوران روی آورد که با خشنودیِ درون و منشِ نیک و دُرست باوری، او را نماز گزارده باشند.

....[1]

کردهٔ سوم

۱۰

....[2]

۱. بندهای ٤ و ٥ و ٦ همین یشت در این‌جا و در پایان دیگر کرده‌ها می‌آید که به‌جای آنها یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.
۲. بند ۷ همین یشت در این‌جا و در آغاز دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۱۱

آن که رزم‌آوران بر پشت اسب، او را نماز برند و نیرومندیِ ستور و تندرستیِ خویش را از وی یاری خواهند تا دشمنان را از دور توانند شناخت؛ تا هَمِستاران را از کار باز توانند داشت؛ تا بر دشمنانِ کین‌توزِ بداندیش، چیره توانند شد.

....

کردهٔ چهارم

۱۲

....

۱۳

نخستین ایزدِ مینُوی که پیش از دمیدن خورشیدِ جاودانهٔ تیزاسب، برفرازِ کوهِ البرز برآید.

نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرّین، از فرازِ آن کوهِ زیبا سربرآورد.

از آن‌جاست که آن مهرِ بسیار توانا بر همهٔ خانمانهای ایرانی بنگرد.

۱٤

آن جا که شهریارانِ دلیر، رزم‌آورانِ بسیار بسیج کنند.

آن جا که چار پایان را کوهسارانِ بلند و چراگاههایِ فراوان هست.

آن‌جا که دریاهایِ ژرف و پهناور هست.

آن‌جا که رودهایِ پهناور و ناوتاک با انبوهِ خیزابهایِ خروشان، به «ایشْکَتَ» و «پُوروتَ» می‌خورَد و به سوی مروِ هرات و سُغد و خوارزم می‌شتابد.

۱۵

مهرِ توانا بر «اَرزَهی»، «سَوَهی»، «فْرَدَدَفْشو»، «وِیدَدَفْشو»، «وُاوروبَرِشْتی»، «وُاوروجَرِشْتی» و براین کشور «خَونیرَثِ» درخشان ــ پناهگاهِ بی گزند و آرامگاهِ ستوران ــ بنگرد.

۱۶

آن ایزدِ مینُویِ بخشندهٔ فَرّ به سوی همهٔ کشورها روان شود.
آن ایزدِ مینُویِ بخشندهٔ شهریاری به سوی همهٔ کشورها روان شود.
او کسانی را پیروزی بخشد و پارسایانِ دینْ آگاهی را زَبَردستی دهد که با زَور بستایندش.

....

کردهٔ پنجم

۱۷

....

آن که هیچ کس نتواند با او مهردُروج باشد: نه خانه خدا، نه دهخدا، نه شهربان و نه شهریار.

۱۸

اگر خانه خدا یا دهخدا یا شهربان یا شهریار مهردُروج باشد، مهرِ خشمگینِ آزرده، خانه و ده و شهر و کشور و بزرگان خانواده و سرانِ روستا و سروران شهر و شهریاران کشور را تباه کند.

۱۹

مهرِ خشمگینِ آزرده به همان سویی روی آورد که مهردُروجان در آن جای دارند.
دُژآگاهی را در نهادِ او راه نیست.

۲۰

اسبانِ مهر دُروجان در زیر بارِ سوار خیره‌سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست‌وخیز نکنند.
از فراوانیِ گفتارِ زشت ــ که شیوهٔ دشمنِ مهر است ــ نیزه‌ای که دشمنِ مهر

پرتاب کند، باز گردد.

۲۱

از فراوانیِ گفتارِ زشت ــ که شیوهٔ دشمنِ مهر است ــ اگر هم دشمنِ مهر نیزه‌ای را خوب پرتاب کند و آن نیزه به تنِ [هَمِستار] برسد، آسیبی بدو نرساند.

از فراوانیِ گفتارِ زشت ــ که شیوهٔ دشمنِ مهر است ــ باد نیزه‌ای را که دشمنِ مهر پرتاب کند، باز گرداند.

....

کردهٔ ششم

۲۲

....

آن که مردمان را ــ اگر مهردُروج نباشند ــ از نیاز و دشواری بِرَهانَد.

۲۳

ای مهر!

ما را که از مهردُروجان نبوده‌ایم، از نیاز ــ از همهٔ نیازها ــ بِرَهان.

تو می‌توانی که بیم و هراس را بر پیکرهای مهردُروجان چیره کنی.

تو می‌توانی ــ بدان هنگام که خشمگین شوی ــ نیرویِ بازوان، توانِ پاها، بیناییِ چشمها و شنواییِ گوشهای مهردُروجان را بازستانی.

۲۴

یک نیزهٔ بُرّان و یک تیرِ پَرّان ــ هیچ‌یک ــ بدان کس که مهر ــ [آن مهرِ] ده‌هزار دیدبانِ توانایِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی ــ را به پاک‌نهادی یاوری کند، نرسد.

....

کردهٔ هفتم

۲۵

....

آن مهرِ ژرف‌بین را؛ آن رَدِ توانا، پاداش‌بخش، زبان‌آور، نیایشگزار، بلند پایگاه، بختیار و «تن‌ـمَنثره» را؛ آن پهلوانِ جنگاورِ نیرومند بازوان را.

۲۶

آن که دیوان را سر بکوبد.
آن که بر گناهکاران خشم گیرد.
آن که به مهردُروجان کین ورزد.
آن که پَریان را به تنگنا درافگند.
آن که ــ اگر مردمان مهردُروج نباشند ــ کشور را نیرویی سرشار بخشد.
آن که ــ اگر مردمان مهردُروج نباشند ــ کشور را پیروزیی سرشار بخشد.

۲۷

آن که مردمانِ سرزمینِ دشمن را به راهِ راست رهنمون نشود و فرّ را از آن سرزمین برگیرد و پیروزی را از آن دور کند.
آن که از پیِ دشمنانِ بی‌نیرویِ پَدافَند بتازد و ده هزار زخم برایشان فرود آورد.
[آن مهرِ] ده هزار دیدبانِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی.

....

کردهٔ هشتم

۲۸

....

آن که ستونهای خانه‌های بلند را نگاهداری کند و تیرکهای آنها را استوار دارد.
آن که خانمان را ــ خانمانی را که از آن خشنود باشد ــ گله‌ای از گاوان و گروهی از مردان بخشد. دیگر خانمانها را ــ هرگاه از آنها آزرده شود ــ براندازد.

۲۹

ای مهر!

تو با کشورها هم خوبی و هم بد.

ای مهر!

تو با مردمان هم خوبی و هم بد.

ای مهر!

از تست آشتی و از تست ستیزه در کشورها.

۳۰

از تست که خانه هایِ سترگ، از زنانِ برازنده و بالشهایِ پهن و بسترهایِ گسترده و گردونه هایِ سزاوار برخوردار است.

از تست که خانه های بلند، از زنانِ برازنده و بالشهایِ پهن و بسترهایِ گسترده و گردونه های سزاوار برخوردار است.

آن خانه های اَشَونان که [در آنها، مردمان] ترا در نماز نام برند و با نیایشی درخورِ زمان و با زَور بستایند.

۳۱

ای مهر!

ترا با نمازی که در آن، نام تو برزبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زَور می‌ستایم.

ای مهرِ تواناترا!

ترا با نمازی که در آن، نام تو برزبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زَور می‌ستایم.

ای مهر تواناترین! ای مهرِ نافریفتنی!

ترا با نمازی که در آن، نام تو برزبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زَور می‌ستایم.

۳۲

ای مهر!

به ستایش ما گوش فراده.

ای مهر!

ستایش ما را بپذیر.

ای مهر!

خواهش ما را برآور:

نیاز زَور ما را بنگر. بدین آیین پای بنه. نیایشهای ما را در گنجینهٔ آمرزش بینبار و آنها را در گرزْمان فرودآور.

۳۳

ای تواناتر!

به پایداریِ پیمانی که بسته شد، ما را کامیابی بخش. آنچه را که از تو خواستاریم، به‌ما ارزانی دار:

توانگری، زور، پیروزی، خرّمی، بهروزی، دادگری، نیک‌نامی، آسایشِ روان، توانِ شناخت، دانشِ مینُوی، پیروزیِ آهوره‌آفریده، برتریِ پیروزمندی که از بهترین اَشَه باشد و دریافتِ «مَنْثَره».

۳٤

تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرّم بر همهٔ هَمِستاران پیروز شویم.

تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرّم بر همهٔ بدخواهان چیره شویم.

تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرّم همهٔ دشمنان را ــ چه دیوان، چه مردمان [دُروَند]، چه جادوان و پریان، چه کَوی‌ها و کَرَپ‌های ستمکار ــ شکست دهیم.

....

کردهٔ نهم

۳۵

....

آن که هر پیمانی را از گفتار به کردار درآورد.
آن که سپاه بیاراید.
آن که دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی است.
آن که شهریاری توانا و داناست.

۳۶

آن که جنگ را برانگیزد.
آن که جنگ را استواری بخشد.
آن که در جنگ پایدار ماند و رده‌های دشمن را از هم بدرّد.
آن که رزم‌آوران را در هر دو بالِ آوردگاه، پراگنده و پریشان کند و از بیم او در دلِ سپاهِ دشمنِ خونخوار، لرزه درافتد.

۳۷

اوست که می‌تواند دشمن را پریشان و هراسان کند.
اوست که سرهایِ مهردُروجان را [از تن هاشان] فروافگند.
سرهایِ مهردُروجان [از تن هاشان] جدا شود.

۳۸

خانه های هراس انگیز، ویران شود و از مردمان تهی ماند.
آن خانه هایی که مهردُروجان و دُروَندان و کشندگانِ اَشَونان راستین در آنها بسر می برند، هراس انگیز است.
راه گرفتاری از آن‌جا می‌گذرد که گاوِ [آزادِ] چراگاه را در خانمانهای مهردُروجان به گردونه بندند و گاو درایستد و اشک بر پوزه روان کند.

۳۹

تیرهای به پرِ شاهین نشاندهٔ مهردُروجان، هرچند که زهِ کمان را خوب بکشند و

آنها را تند به‌پرواز درآورند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودیِ او نکوشیده باشند ــ به نشان نرسد.

نیزه‌هایِ خوبِ نوک تیز و بلند دستهٔ مهردُروجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به‌خشنودیِ او نکوشیده باشند ــ به نشان نرسد.

سنگهای فَلاخَنِ مهردُروجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند ــ به‌نشان نرسد.

۴۰

دَشنه‌های خوبِ مهردُروجان که به سر مردم نشانه گیرند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودیِ او نکوشیده باشند ــ به‌نشان نرسد.

گُرزهایِ خوب پرتاب شدهٔ مهردُروجان که به‌سرِ مردمان نشانه گیرند ــ اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودیِ او نکوشیده باشند ــ به‌نشان نرسد.

۴۱

مهرِ فراخ چراگاه ــ اگر خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند ــ آنان را از پیش به هراس افگند.

رَشْنْ آنان را از پس به هراس افگند.

سُروشِ پارسا ــ همواره با ایزدانِ نگهبان ــ آنان را از هر سوی بهم درافگند و رده‌هایِ جنگاوران را به پرتگاه نیستی کشاند.

۴۲

آنگاه آنان، مهرِ فراخ چراگاه را چنین گویند:

ای مهرِ فراخ چراگاه!

اینان[1] اسبانِ تیزتکِ ما را ربودند.

ای مهر!

۱. ایزدان رَشْن و سُروش.

اینان بازوان نیرومند ما را با شمشیر فروافگندند.

۴۳

پس آنگاه، مهرِ فراخ چراگاه، آنان را به خاک افگند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها؛ از آن روی که مهرِ فراخ چراگاه خشمگین است.

....

کردهٔ دهم

۴۴

....

آن که خانه‌اش به پهنای زمین در جهان آستومَند بر پا شده است: خانه‌ای گسترده و آسوده از دشواری نیاز؛ خانه‌ای درخشان و دارای پناهگاههای بسیار.*

۴۵

هشت تن از یاران او برفراز کوهها، همچون دیدبانانِ مهر بربالای برجها نشسته‌اند و نگران مهر دُروجانند.

آنان بویژه به کسانی چشم دوخته‌اند و نگرانند که نخستین بار پیمان شکنند.

آنان راه کسی را در پناه خویش گیرند که به مهر دُروجان و دُروَندان و کشندگان اَشَوَنان، تاخت بَرَد.

۴٦

مهرِ فراخ چراگاه، خود را آمادهٔ نگاهداری کند: از پشت‌سر پشتیبانی کند؛ از روبرو یاری کند و همچون دیدبانی نافریفتنی به هرسو نگاه افگند.

اینچنین، مهرِ ده‌هزار دیدبانِ دانایِ توانایِ نافریفتنی، آمادهٔ پشتیبانی از کسی است که نیک‌اندیشانه او را یاری کند.

....

کردهٔ یازدهم

۴۷

....

نام‌آوری که اگر خشمگین شود، در میانِ جنگاورانِ دو سرزمینِ جنگ‌جو، به زیانِ سپاهِ دشمن خونخوار، به ستیزه با رده‌هایِ به رزم درآویختهٔ دشمن، اسبان فراخ سُم برانگیزد.

۴۸

اگر مهر به زیانِ سپاهِ دشمنِ خونخوار، به ستیزه با رده‌هایِ به رزم درآویختهٔ دشمن در میانِ جنگاورانِ دو سرزمینِ جنگ‌جو، اسبان فراخ سُم برانگیزد، آنگاه دستهایِ مهردُروجان را از پشت ببندد، چشمهایِ آنان را برآورد، گوشهایِ آنان را کر کند و استواریِ پاهای آنان را برگیرد، بدان‌سان که کسی را یاراییِ پایداری نماند.

چنین شود روزگار این سرزمینها و این جنگاوران، اگر از مهرِ فراخ چراگاه روی برتابند.

کردهٔ دوازدهم

۴۹

....

۵۰

آن که آفریدگار ــ اَهوره‌مَزدا ــ آرامگاه او را برفرازِ کوه بلند و درخشان و دارای رشته‌های بسیار ــ کوه البرز ــ بر پا کرد. آن‌جا که نه شب هست، نه تاریکی، نه باد سرد، نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلایشِ دیوآفریده.

از ستیغ کوه البرز مِه برنخیزد.

۵۱

آرامگاهی که اَمشاسْپَندان و خورشید ــ همکام[۱] و با خشنودی درون و منش

۱. ← گاه. یس. ۲۸، بند ۸

نیک و دُرست باوری ــ بساختند تا او بتواند از فرازِ کوه البرز سراسر جهان اَستومَند را بنگرد.

۵۲

اگر نیرنگ بازِ بدکُنشی پیش آید، مهرِ فراخ چراگاه خود را با گامهایِ تند به گردونهٔ تیز تکِ خویش رساند و آن را شتابان براند. همچنین سُروشِ پارسایِ توانا و نَریوسَنگِ چالاک، او را همراهی کنند.

مهر، او را ــ [آن نیرنگ‌بازِ بدکُنش را] ــ خواه در پهنهٔ جنگ، خواه در نبردی تن به‌تن، بکشد.

....

کردهٔ سیزدهم

۵۳

....

آن که براستی دستانش را به سویِ اَهوره‌مَزدا برآورده است و اینچنین گله می‌گزارد:

۵۴

ای خوب کُنش!

من پشتیبان و نگاهبانِ همهٔ آفریدگانم.

ای خوب کُنش!

مردمان ــ بدان گونه که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند ــ مرا در نماز نام نمی برند و نمی‌ستایند.

۵۵

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند ــ چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند ــ هرآینه من با جانِ تابناک و جاودانهٔ خویش، به مردمان اَشَوَن روی آورم و به هنگامی [از پیش] برنهاده، فرارسم.

۵٦

.... ۱

۵۷

.... ۲

۵۸

.... ۳

۵۹

.... ۴

کردهٔ چهاردهم

٦۰

....

آن که نامِ نیک، بُرزمَندی و ستایشِ نیک، برازندهٔ اوست.
آن که بهروزیِ دلخواهِ [مردمان را بدیشان] بخشد.
آن ده‌هزار دیدبانِ توانایِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی.

....

کردهٔ پانزدهم

٦۱

....

آن همارهِ بر پای ایستاده، آن نگاهبانِ بیدار، آن دلیرِ زبان‌آور که آبها را بیفزاید؛ که بانگِ دادخواهی را بشنود؛ که باران را بباراند و گیاهان را برویاند؛ که سرزمین را داد گُذارَد.

۱. = بند ۳۱ ۲. = بند ۳۲ ۳. = بند ۳۳ ٤. = بندهای ۳٤ و ٤ و ۵ و ٦.

آن زبان‌آورِ کاردان، آن نافریفتنیِ بسیار هوشمند، آن آفریدهٔ کردگار.

۶۲

آن که هرگز مهردُروج را نیرو و توانایی ندهد.
آن که هرگز مهردُروج را بزرگواری و پاداش ارزانی ندارد.

۶۳

تو می‌توانی — بدان هنگام که خشمگین شوی — نیروی بازوان، توانِ پاها، بیناییِ چشمها و شنواییِ گوشهایِ مِهردُروجان را بازستانی.

.... [1]

کردهٔ شانزدهم

۶۴

....

آن که برای گسترشِ دینِ نیک در همه جا نمایان شد و جای گزید و بر هفت کشور فروغ افشاند.

۶۵

آن که چالاک‌ترینِ چالاکان، پیمان‌شناس‌ترینِ پیمان‌شناسان، دلیرترینِ دلیران، زبان‌آورترینِ زبان‌آوران و گشایش‌بخش‌ترینِ گشایش‌بخشان است.
آن که گله و رمه بخشد.
آن که شهریاری بخشد.
آن که پسران بخشد.
آن که زندگی بخشد.
آن که بهروزی بخشد.
آن که دهشِ آشَه بخشد.

۱. = بند ۲۴ همین یَشت. بندهای ٤ و ۵ و ٦ نیز مانند پایان دیگر کرده‌ها در این جا می‌آید.

۶۶

آن که اَشیِ نیک و پارندِ سَبُک گردونه، نیروی مردانه، نیروی فرّ کیانی، نیروی سپهرِ جاودانه، نیروی داموِیش اوپَمَن، نیروی فَرَوَشی‌هایِ اَشَوَنان و کسی که گروهی از مَزداپرستان اَشَوَن را گردهم آورد، همه یار و یاور اویند.

....

کردهٔ هفدهم

۶۷

....

آن که با گردونهٔ بلندْ چرخ به‌شیوهٔ مینُوی ساخته، از کشور اَرِزَهی و به سوی کشور خَونیرَث شتابد.

آن که از نیرویِ زمان و فرّ مزدا آفریده و پیروزیِ اَهوره داده برخوردار است.

۶۸

گردونه اش را اَشیِ نیکِ بلند پایگاه می‌گرداند.

دینِ مَزدا راه او را آماده می‌کند تا آن فروغ سپیدِ مینُویِ درخشان، آن پاکِ هوشیارِ بی سایه، بتواند آن راه را بخوبی بپیماید.

اسبانِ مهر در فراخنایِ هوا، پرّان به گردش درآیند.

داموِیش اوپَمَن همواره گذرگاه او را آماده می‌کند.

در برابر او همهٔ دیوانِ پنهان و دُروَندانِ وَرِنَ به هراس افتند.

۶۹

مبادا که ما خود را دچار ستیزِ آن سَرورِ خشمگین کنیم؛ آن که هزار ستیز با هَمِستار بکار تواند برد؛ آن ده هزار دیدبانِ توانایِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی.

....

کردهٔ هیجدهم

۷۰

....

آن که بهرامِ اَهوره‌آفریده، همچون گُرازِ نرینهٔ تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری پیشاپیش او روان شود؛ [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو نزدیک نتواند شد؛ [گراز] دلیری با چهرهٔ خال‌خال؛ گرازی نیرومند، آهنین پا، آهنین چنگال، آهنین پِی، آهنین دُم و آهنین چانه...

۷۱

... که در تاخت بر دشمن پیشی گیرد و سرشار از خشم، با دلیریِ مردانه، دشمن را در جنگ به خاک افگند و هنوز باور ندارد که او را کشته باشد. به دیدهٔ او چنین نمی‌نماید تا زخمی دیگر بر او فرود آورد و مغز سر او را ــ همان مغز سری که سرچشمهٔ نیروی زندگی است ــ [از هم بپاشد] و تیرهٔ پشت او را درهم شکند.[۱]

۷۲

بی درنگ، همه را تکّه تکّه کند و استخوانها و موها و مغز و خونِ مهردُروج را درهم و برهم برزمین فروریزد.

....

کردهٔ نوزدهم

۷۳

....

آن که براستی دستانش را به‌سویِ اَهوره‌مَزدا برآورده است و با نهادی شاد، به آواز بلند می‌گوید: ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

۱. سنج . وند. فر. ۱۳، بند ۵۰، زیر.

۷۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند، ــ چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می‌ستایند ــ هرآینه من با جانِ تابناک و جاودانهٔ خویش، به مردمانِ آشون روی آورم و به هنگامی [از پیش] برنهاده، فرارسم.

۷۵

ما خواستاریم که پشتیبان کشور تو باشیم.
ما نمی‌خواهیم که از کشور تو جدا شویم.
ما نمی‌خواهیم که از خانمان، روستا، شهر و کشور جدا شویم.
جز این مباد تا آن مهر نیرومندْ بازوان، ما را از گزندِ دشمن نگاه دارد.

۷۶

تویی که این دشمن را، تویی که دشمنیِ مرد بداندیش را نابود توانی کرد.
تویی که کشندهٔ پارسا را نابود کنی.
تویی که دارندهٔ اسبان و گردونه های زیبایی.
تویی که از پیِ دادخواهی، یاور توانای مایی.

۷۷

من مهر را به یاری می‌خوانم.
بشود که او ــ به میانجی نیازِ فراوان و خوبِ زَور که پیشکش او کنیم ــ ما را به‌یاری آید تا در پرتوِ یاریِ او ــ همچون پناه‌یافتگانِ وی ــ هماره در خانه ای خوش و آسوده از گزند بسر بریم.

۷۸

تویی که مردمان سرزمینها را ــ اگر آنان [تو]، مهرِ فراخ چراگاه را به نیکی بنوازند ــ نگاهداری کنی.
تویی که مردمان را ــ اگر از سرزمینهای دشمن باشند ــ نابود کنی.
من ترا در این جا به یاری همی خوانم.
بشود که او در این جا ما را به یاری آید؛ آن مهرِ نیرومندِ در همه جا پیروزمند، آن

سزاوارِ ستایش، آن برازندهٔ نیایش و آن سرورِ شکوهمندِ کشور.

....

کردهٔ بیستم

۷۹

....

آن که رَشنْ خانه بدو پرداخت.
آن که رَشنْ ــ همنشینیِ دیر پای او را ــ خانه بدو واگذاشت.

۸۰

تویی نگاهبان خانمان.
تویی نگاهدار کسی که دروغ نگوید.
تویی پاسدار دودمان و پشتیبان آنان که دروغ بکار نبرند.
آری، در پرتو سروریِ همچون تویی، من بهترین همنشینی و پیروزیِ اَهوره آفریده را بدست آورم.
در پیشگاه داوری او[1]، گروه مهردُروجان به خاک درافتند.

....

کردهٔ بیست‌ویکم

۸۱

....

آن که رَشنْ خانه بدو پرداخت.
آن که رَشنْ ــ همنشینیِ دیر پایِ او را ــ خانه بدو واگذاشت.

۸۲

آن که اَهوره‌مَزدا او را هزار [گونه] چالاکی ارزانی داشت و ــ نگریستن را ــ

۱. اَهوره‌مَزدا.

ده هزار چشم بدو بخشید.

به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که او نگرانِ مهرآزار (پیمان‌شکن) است.

به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که مهر ــ آن ده‌هزار دیدبانِ توانایِ از همه چیز آگاه ــ نافریفتنی است.

....

کردهٔ بیست و دوم

۸۳

....

آن که شهریارِ کشور براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

آن که شهربانْ براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۴

آن که دهخدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

آن که خانه خدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

در هرجا که دو تن یکدیگر را به پشتیبانی برخیزند، براستی دستان را برآورده‌اند و به یاریش همی خوانند.

در هرجا که درویشی پیروِ دین، از آنچه از آنِ اوست، بی بهره مانده باشد، براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۵

گله‌مندی که نزد او گله گزاری کند، آوایش ــ اگر در نماز، آوایش را بلند کند ــ تا ستارگان زَبَرین برسد و گرداگرد زمین بپیچد و بر هفت کشور زمین پراگنده شود.

همچنین گاوی ...

۸۶

... که به تاراجش برده باشند، به امید بازگشت به گلهٔ خویش، او را به یاری همی خواند:

ــ کی دلیرِ ما ــ مهرِ فراخ چراگاه ــ از پیِ ما بتازد و گلهٔ گاوان را رهایی بخشد؟

او، ما را ــ که به خانمان دروج رانده شده‌ایم ــ دیگرباره به راهِ اَشَه بازگرداند.

۸۷

مهرِ فراخ چراگاه، به یاری کسی شتابد که از وی خشنود باشد.

مهرِ فراخ چراگاه خانه و روستا و کشور و سرزمین کسی را که از او آزرده باشد، ویران کند.

....

کردهٔ بیست و سوم

۸۸

....

هَوم، هَوم بی آلایشِ نیرودهندهٔ درمان‌بخش، آن شهریار زیبایِ زرّین در پای هُکَر ــ بلندترین ستیغ کوهِ البرز ــ مهر بی آلایش را، بَرسَمِ بی آلایش، زَورِ بی آلایش و گفتار بی آلایش، پیشکش آورد.

۸۹

آن که[1] اَهوره‌مَزدای پاک، او را در پایگاه «زَوت» جای داد که به آوای بلند، یسنه بسرود و به چالاکی آیین گُزارْد.

آن که همچون زَوت، به چالاکی آیین گُزارْد و یسنه را به آوای رسا بسرود.

۱. «آن که» و «او» در این بند و بند بعد اشاره به «هوم» دارد.

آن که همچون زَوتِ اَهوره‌مَزدا، همچون زَوتِ اَمشاسپَندان، آوایش را تا ستارگان زَبَرین رسانید و گرداگرد زمین بپیچانید و بر هفت کشور بپراگند.

۹۰

آن که همچون نخستین «هاونَن» نوشابهٔ هَومِ ستاره آذینِ مینُوی را در پایِ کوهِ البرز نیاز کرد.

اَهوره‌مَزدا آمیزهٔ زیبایش را بستود. اَمشاسْپَندان نیز، او را آفرین خواندند.

خورشیدِ تیز اسب، از دور ستایش وی را مژده داد.

۹۱

درود بر مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم.

تویی شایستهٔ ستایش.

تویی برازندهٔ نیایش در خانمان مردمان.

تویی شایستهٔ ستایش و نیایش.

خوشا به [روزگار] آن مردی که ترا براستی نماز گُزارَد: هیزم در دست، بَرسَم در دست، شیر در دست، هاون در دست، با دستهایِ شسته با هاونِ شسته، نزد بَرسَمِ گسترده، نزد هَومِ آماده شده، با سرودِ «اَهونَ ویرْیَه ...».

۹۲

به این دین گواهی دادند اَهوره‌مَزدایِ اَشَوَن و بهمن و اَردیبهشت و شهریور و سْپَندارمَذ و خُرداد و اَمرداد.

به این دین خَستو شدند اَمشاسْپَندان.

به فرمان دین، اَهوره‌مَزدای نیک کُنش، رَدیِ مینُویِ مردمان را بدو[1] واگذارد تا او را در میان همهٔ آفریدگان، رَدِ جهانی و مینُوی و رسایی بخش این بهترین آفریدگان بشناسد.

۹۳

اینچنین بشود که تو ــ ای مهرِ فراخ چراگاه! ــ در هر دو زندگانی ــ آری در

۱. به مهر

هر دو زندگانی: در زندگانی جهانِ آستومَند و در زندگانیِ مینُوی ــ ما را پناه‌بخشی از آسیب دُروَند، از [دیو] خشم دُروَند، از گروه ارتشتارانِ دُروَند که درفشِ خونین برافرازند، از تاخت و تازهای [دیو] خشم، از تاخت و تازهایی که [دیو] خشمِ نیرنگ باز همراه با «ویذُتو»یِ دیوآفریده برانگیزد.

۹۴

اینچنین بشود که تو ــ ای **مهرِ فراخ چراگاه!** ــ اسبان ما را نیرو و ما را تندرستی بخشی تا ما دشمنان را از دور بازشناسیم و بتوانیم در برابر **هَمِستاران** از خود پَدافَند کنیم و **هَمِستارِ** بداندیشِ کینه‌ور را به یک زخم از پای درآوریم و شکست دهیم.

....

کردهٔ بیست و چهارم

۹۵

....

آن که پس از فرورفتن خورشید، به فراخنایِ زمین پای نهد. هر دو پایانهٔ این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دور کرانه را بپساود و آنچه را در میان زمین و آسمان است، بنگرد.

۹۶

گرزی صد گره و صد تیغه بردست گیرد و به سوی مردانِ [هَمِستار] نشانه رو[د] و آنان را از پای درافکند. گرزی **از فلزِ زرد ریخته** و از زرِ سخت ساخته، که استوارتری[ن] و پیروز[یِ بخش]ترین رزم‌افزار است.

۹۷

آهریمن همه تَنْ مرگ در برابر او به هراس افتد.
[دیو] خشمِ نیرنگ‌بازِ مرگ اُرزان در برابر او به هراس افتد.
بوشاسپِ درازدست، در برابر او به هراس افتد.
همهٔ دیوان پنهان و دُروَندانِ وَرنَ در برابر او به هراس افتند.

۹۸

مبادا که ما خود را به ستیز مهرِ خشمگینِ فراخ چراگاه دچار کنیم.
ای مهرِ فراخ چراگاه!

مبادا که خشمگینانه برما زخم فرود آوری؛ تو که از نیرومندترین ایزدان، دلیرترین ایزدان، چالاک‌ترین ایزدان، تندترین ایزدان و پیروزمندترین ایزدانِ پدیدار براین زمینی؛ ای مهرِ فراخ چراگاه!

....

کردهٔ بیست‌و پنجم

۹۹

....

در برابر او همهٔ دیوان پنهان و دُروَندان وَرنَ به هراس افتند.

آن سَروَرِ کشور، آن مهرِ فراخ چراگاه، سواره از سویِ راستِ این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دور کرانه بدرآید.

۱۰۰

از سوی راستش سُروشِ نیکِ پارسا سوار است.
از سوی چپش رَشْنِ برومندِ بلند بالا سوار است.
گرداگرد او از هر سوی، [ایزدان] آبها و گیاهها و فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان می‌تازند.

۱۰۱

مهرِ توانمند تیرهای یک اندازهٔ به پرِ شاهین نشانده، بداتان ببخشد.

بدان هنگام که او سواره به سرزمینهای مهردُروجان رسد، نخست گرز [خویش را] به اسبان و مردان نشانه رود و به ناگاهان اسب و سوار، هر دو را به هراس دراندازد و به [خاک] نیستی افگند.

....

کردهٔ بیست و ششم

۱۰۲

....

آن که سوار بر اسب سپید، نیزهٔ نوک‌تیزِ بلندْ دسته و تیرهای دورزَن با خویش دارد؛ آن یَلِ کارآزمودهٔ چالاک.

۱۰۳

آن که اَهوره او را به نگاهداری و نگاهبانیِ بهروزیِ همهٔ مردمان برگماشت.
آن که نگاهبان و دیدبانِ بهروزیِ همهٔ مردمان است.
آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینش، مَزدا را نگاهداری کند.
آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینشِ مَزدا را نگاهبانی کند.

....

کردهٔ بیست و هفتم

۱۰۴

....

آن که بازوان بسیار بلندش، مهرْفریب (پیمان‌شکن) را ــ اگر چه در خاور هندوستان یا در باختر [جهان] یا در دهانهٔ [رود] «اَرَنگْ» یا در دل این زمین باشد ــ گرفتار کند و برافگند.

۱۰۵

همچنین، مهر با بازوان خویش، آن فرومایه‌ای را که پای از راه اَشَه بیرون نهاده است، گرفتار کند؛ آن تیره درونِ فرومایه‌ای را که با خود می‌اندیشد:
ــ «مهر نابیناست و کردار زشتی را که از من سرزده است و دروغی را که گفته‌ام، نمی‌بیند.»

۱۰۶

من در نهادِ خویش، چنین می‌اندیشم:

در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچندِ نیک اندیشیِ مهرِمینُوی، بداندیشی کند.

در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچندِ نیک گفتاریِ مهرِمینُوی، بدگفتاری کند.

در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچندِ نیک کرداریِ مهرِمینُوی، بدکرداری کند.

۱۰۷

در همهٔ جهان کسی نیست که همچندِ مهرِ مینُوی از خِرَدِ سرشتی بهره‌مند باشد.

در همهٔ جهان کسی نیست که همچندِ مهرِ مینُویِ تیزگوشِ با هزار[گونه] کاردانی آراسته، از نیروی شنوایی برخوردار باشد.

مهر هر که را دروغ بگوید، می بیند.

مهرِ توانا گام پیش می‌گذارد.

آن چیره‌دستِ کشورِ [هستی] روان می‌شود و نگاهِ زیبایِ روشنِ چشمانِ تیزبینِ خویش را [به هر کرانه] می افگند:

۱۰۸

ــ کدامین کس مرا می‌ستاید؟
کیست آن که دروغ می‌گوید؟
کدامین کس مرا به نیکی می‌ستاید؟
کیست آن که با ستایشِ بد، می پندارد که مرا می‌ستاید؟
کدامین کس را شکوه و بزرگواری و تندرستی بخشم، من که چنین توانم کرد؟
کدامین کس را توانگریِ آسایش‌بخش ارزانی دارم، من که چنین توانم کرد؟
کدامین کس را فرزندانی برازنده بپرورم؟

۱۰۹

کدامین کس را ــ بی آن که خود گمان برده باشد ــ شهریاری نیرومندی با افزارهایی زیبا و ارتشتارانِ بسیار ارزانی دارم؟

شهریارِ فرمانروایی توانا که همه [سرکشان] را سر بکوبد.

[شهریار] دلیر پیروزمندِ شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفْرِه دهد و فرمان او بی درنگ روا گردد؛ همان دم که او ــ خشماگین ــ فرمان آن [پادآفْرِه] را بدهد.

اینچنین، نهادِ آزرده و ناخشنودِ مهر را آرامش بخشد و خشنود کند.

۱۱۰

ــ کدامین کس را دچار ناخوشی و مرگ کنم؟

کدامین کس را به بینوایی شکنجه‌آور گرفتار کنم؟

فرزندانِ برازندهٔ چه کسی را به یک زخم نابود کنم؛ من که چنین توانم کرد؟

۱۱۱

کدامین کس را ــ بی آن که خود گمان برده باشد ــ از شهریاری نیرومندی با افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیار بی بهره کنم؟

شهریارِ فرمانروایی توانا .... [۱]

اینچنین، نهادِ شاد و خشنودِ مهر را اندوهگین و ناخشنود کند.

....

کردهٔ بیست و هشتم

۱۱۲

....

آن که سپرِ سیمین [بردست] و زرهٔ زرّین در بر، با تازیانه گردونه می‌راند.

آن سرورِ نیرومندِ دلیر؛ آن یَلِ کارآزموده.

راههایی که مهر، از پیِ دیدار سرزمینهای مهرستایان می پیماید، روشن است و از دشتهای پهناور و دور کرانه‌ای می‌گذرد که چار پایان و مردمان، آزادانه در آنها در گردشند.

۱. = دنبالهٔ بند ۱۰۹ (تا «بدهد.»)

۱۱۳

بشود که هر دو بزرگ — مهر و آهوره — به یاری ما بشتابند؛ بدان گاه که اسبان خروش برکشند و بانگ بلند تازیانه ها در هوا بپیچد و تیرهایِ تیز[رَو] از زِهِ کمانها پرتاب شود.

پس آنگاه پسران آنان که به سختی [وناخوشدلی] زَور نیاز کردند، کشته شوند و موی کنده به خاک درغلتند.

۱۱٤

اینچنین بشود که تو ....[1]

....

کردهٔ بیست ونهم

۱۱۵

....

ای مهرِ فراخ چراگاه!

ای سروری که با خانه خدا، با دهخدا، با شهربان، با شهریار و با «زَرتُشتوم» پیوند داری.

۱۱٦

[پایگاه[«مهر»[2] میان دو همسر بیست، میان دو همکارسی، میان دو خویشاوند چهل، میان دو همسایه پنجاه، میان دو آتُربان شصت، میان دو شاگرد و آموزگار هفتاد، میان داماد و پدرزن هشتاد، میان دو برادر نود، ...

۱۱۷

... میان پدر و مادر با پسر صد، میان [مردم] دو کشور هزار و میان [پیروانِ] دینِ مَزداپرستی، ده هزار است.

۱. = بند ۹٤ همین یَشت.

۲. پیمان، عهد، میثاق.

[مهر] دارای اینچنین پیروزی است و همواره چنین باشد.

۱۱۸

با ستایش پسین، با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم تا بدان هنگام که خورشید از [کوهِ] بلندِ البرز سر برآورد و در پس آن فرورود.
ای سپیتمان!
من خواستارم که ناکامیِ آهریمنِ نابکار را با ستایش پسین و با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم.

....

کردهٔ سی‌ام

۱۱۹

....

ای سپیتمان!
مهر را بستای و پیروان خویش ــ مَزداپرستان ــ را بیاموز که ستورانِ خُرد و بزرگ و پرندگانی را که با شهپر به پرواز درآیند، نزد او پیشکش برند.

۱۲۰

مهر نگاهبان و پشتیبان همهٔ مَزداپرستان اَشَوَن است.
هَومِ نیاز آورده را باید زَوت پیشکش کند.
اَشَوَن مرد می‌تواند از زَورِ به آیینْ ساخته بهره برگیرد و چنان کند که مهر فراخ چراگاه ــ که او را می‌ستاید ــ خشنود شود و نهادش آرامش یابد.

۱۲۱

زَرتُشت پرسید:
ای آهوره‌مَزدا!
اَشَوَن مرد چگونه می‌تواند از زَورِ به آیینْ ساخته، بهره برگیرد و چنان کند که مهرِ فراخ چراگاه ــ که او را می‌ستاید ــ خشنود شود و نهادش آرامش یابد؟

۱۲۲

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

آنان باید سه شبانروز تن خویش را بشویند و پادآفرهِ [گناهان] را، سی تازیانه برخود روا دارند.

آنان باید ستایش و نیایش مهرِ فراخ چراگاه را، دو شبانروز تن خویش را بشویند و پادآفرهِ [گناهان] را، بیست تازیانه برخود روا دارند.

ستایش و نیایش مهرِ فراخ چراگاه را، کسی که در [سرودن] «سْتوُتِ یسْنیَه» و «ویسْپرَد» شایستگی نشان ندهد، نباید از این زَور بهره برگیرد.

....

کردهٔ سی‌ویکم

۱۲۳

....

آن که اَهوره‌مَزدا او را در «گَرزْمان» بستود.

۱۲۴

بازوان به نگاهبانیِ [اَشَونان] گشوده، آن مهرِ فراخ چراگاه از گَرْزمانِ درخشان روان شود.

آن که گرداننده گردونه‌ای است سراسر زیبا و برازنده و زرّین و آراسته به گونه گون زیورها.

۱۲۵

این گردونه را چهار تکاورِ مینُویِ سپیدِ درخشانِ جاودانه ــ که خوراکشان از آبشخورِ مینُوی است ــ می‌کَشند. سُمهایِ پیشینِ آنان از زر و سُمهایِ پسینِ آنان از سیم پوشیده است و همه را لگام و مال‌بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکافدار و خوش‌ساخت از فلزی گرانبها به یکدیگر بسته است تا در کنار هم بایستند.

۱۲۶

از سویِ راستِ او، رَشْنِ راست‌ترینِ اَشَوَن ــ آن بهترین پشتیبان ــ و از سویِ چپِ او چیستایِ اَشَوَن ــ آن زَورْنیاز کنندهٔ سپید [پیکرِ] سپیدپوش ــ و «اوپَمَنِ» دینِ مَزداپرستی، اسب می‌تازند.

۱۲۷

«داموِیشْ اوپَمَنِ» دلیر، سواره ــ همچون گرازی تیزدندان که از خود پَدافَند کند ــ بدرآید؛ گراز نرینهٔ تیز چنگالی که به یک زخم بکشد؛ گراز خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛ گرازي با چهرهٔ خال خال، گرازی دلیر و چالاک و تیزتک که از پیِ او[1] و آذرِ فروزان و فَرِّ توانایِ کیانی می‌تازد.

۱۲۸

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار کمانِ خوش ساخت هست که بسی از آنها به زِهِ «گَوَشْنَ» آراسته است.

تیر از این کمانها به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۲۹

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار تیرِ به پرِ کَرکَس نشاندهٔ زرّین ناوک با سوفارهایی از استخوانِ خوش ساخت هست که بسی از چوبه‌های آنها آهنین است.

این تیرها به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۰

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار نیزهٔ تیزْ تیغهٔ خوش ساخت هست که به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار «چکشِ» دو تیغهٔ پولادینِ خوش ساخت

۱. مهر

هست که به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۱

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار دَشنهٔ دوسرِ خوش ساخت هست که به شتاب نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتاب نیرویِ خیال به سوی سرِ دیوان پرواز گیرد.

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار گُرزِ پرتابیِ آهنینِ خوش ساخت هست که به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۲

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، گرزِ زیبایِ سبک پرتابِ* صد گره صد تیغه‌ای هست که [آن را] به سوی مردانِ [هَمِستار] نشانه رود و آنان را از پای درآورد. گرزی از فلزِ زرد ریخته و از زَرِ سخت ساخته که استوارترین و پیروزی‌بخش‌ترین رزم‌افزاری است که به شتابِ نیرویِ خیال پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویِ سرِ دیوان رَوَد.

۱۳۳

پس از کشتنِ دیوان، پس از برانداختنِ مهرِ دُروجان، مهرِ فراخ چراگاه، سواره از فراز «اَرزَهی»، «سَوَهی»، «فْرَدَدَفْشو»، «ویدَدَفْشو»، «وُاوروبَرِشتی»، «وُاوروجَرِشتی» و این کشورِ درخشانِ «خَونیرَث» بگذرد.

۱۳۴

براستی اهریمنِ همه تَنْ مرگ به هراس افتد.
براستی [دیو] خشمِ نیرنگ‌بازِ **مرگِ* ارزان به هراس افتد.**
براستی بوشاسپِ دراز دست به هراس افتد.
براستی همهٔ دیوان پنهان و دُروَندان وَرِنَ به هراس افتند.

۱۳۵

مبادا که ما خود را .... [۱]

۱. = بند ۹۸ همین یشت.

....

کردهٔ سی و دوم

۱۳۶

....

آن که اسبانِ سپید، گردونه اش را می‌کشند.

آن که گردونه اش با چرخهای زرّین و [پُر از] سنگهای درخشان فَلاخَن روان شود و زَورهای نیاز شده را به سرای وی آورد.

۱۳۷

اَهوره‌مَزدا چنین گفت:

ای زَرتُشت اَشَوَن!

خوشا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زَوتِ اَشَوَنی از میان مردمِ دانش آموخته و دینْ آگاه، در برابرِ بَرسَم گسترده، با یادِ مهر، او را نیایشِ ایزدی بگزارد.

اگر چنین مرد پیشگامی، خشنودیِ نهادِ مهر را بکوشد و فرمانش را بپذیرد و داوری اش را گردن بگذارد، مهر به خانهٔ او فرود آید.

۱۳۸

اَهوره‌مَزدا چنین گفت:

ای زَرتشت اَشَوَن!

بدا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زَوتِ نااَشَوَنی از میان مردمان دانش نیاموخته و دینْ ناآگاه، برای او در برابرِ نیازِ بَرسَم جای گیرد؛ اگرچه بَرسمِ بسیار بگسترد و دیرگاهی «یَسنه» بسراید.

۱۳۹

کسی که مَزدا را خوار شمارد؛ دیگر اَمشاسْپَندان را خوار شمارد؛ مهرِ فراخ چراگاه را خوار شمارد؛ داد و رَشْن و اَرْشتادِ گیتی افزای و جهان پرور را خوار شمارد، نه اَهوره مَزدا را خشنود می‌کند، نه دیگر اَمشاسْپَندان را و نه مهرِ فراخ چراگاه را.

کردهٔ سی و سوم

۱۴۰

....

ای سپیتمان!

من مهر را می‌ستایم، آن نیک را، آن نخستین دلیرِ مینُوی را، آن بسیار مهربان را، آن بی همانندِ بلند پایگاه را، آن نیرومندِ دلاور را، آن یَلِ کارآزموده را.

۱۴۱

آن پیروزمندی که رزم‌افزاری خوش‌ساخت با خود دارد.
آن که در تیرگی، نگاهبانی نافریفتنی است.
آن که زورمندترینِ زورمندان است.
آن که دلیرترینِ دلیران است.
آن که داناترینِ بخشندگان است.
آن پیروزمندی که فَرّهٔ [ایزدی] از آنِ اوست.
آن هزار گوشِ ده‌هزار چشمِ ده‌هزار دیدبان.
آن نیرومندِ دانایِ نافریفتنی

....

کردهٔ سی و چهارم

۱۴۲

....

آن ایزدِ سترگِ نیک کُنش که بامدادان ــ همان دم که پیکرِ خویش را همچون ماه به درخشش درآورد ــ نمودهای گوناگون آفرینش سْپَند مینو را پدیدار می‌کند.

۱۴۳

چهره‌اش بسان ستارهٔ «تِشتَر» می‌درخشد.
ای سپیتمان!

گردونه‌اش را زیباترینِ آفریدگان ــ که هرگز به راه کژ نرود ــ می‌گرداند.
من آن [گردونه] را که سپَند مینو بساخت، می‌ستایم؛ آن [گردونهٔ] ستاره آذینِ مینُوی ساختهٔ مهر را؛ گردونهٔ مهرِ ده‌هزار دیدبانِ نیرومندِ از همه چیز آگاهِ نافریفتنی را.

کردهٔ سی و پنجم

۱٤٤

....

مهری را که در گرداگرد کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در میانِ کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که برفراز کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در پایین کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در پیش کشور است، می‌ستاییم.
مهری را که در پس کشور است، می‌ستاییم.

۱٤٥

مهر و اَهوره‌یِ بزرگِ اَشَوَنِ جاودانه را می‌ستاییم.
ستارگان و ماه و خورشید و مهر، شهریارِ همهٔ سرزمینها را نزد گیاه بَرسَم می‌ستاییم.

....

۱٤٦

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»
درود می‌فرستیم به مهرِ فراخ چراگاه و به رامِ بخشندهٔ چراگاههای خوب.
اَشِم وُهو...»
اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسن. ٦٨، بند ۱۱

۱۱
سُروش یَشت هادُخت

خشنودیِ سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ تَن-مَنثرهِ یِ سختْ زرم افزارِ اهورایی را.

*

کردهٔ یکم

۱

سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزای اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
ای زَرتُشت!
نیایشِ نیک، بهترین کار در جهان است...

۲

این است آنچه مرد و زن دُروَند را بهتر، از کار باز تواند داشت.
این است آنچه چشمها و گوشها و دستها و زانوان و دهان مرد و زن دُروَند را می بندد و آنان را به نابودی می‌کشاند؛ بویژه نیایشِ نیک که هیچ کس را نفریبد و نیازارد.
نیایش، همچون پهلوانی دلیر و مانند زره‌ای است که دروج را بهتر از هر چیز، ازکار باز تواند داشت..

۳

سُروشِ اَشَوَن است که بهتر از هر کس، درویشان را در پناه خویش می‌گیرد.
[سُروشِ آن پیروزمندی است] که بهتر از هر کس، دروج را برمی اندازد.
اَشَوَن مردی که بیشتر از دیگران ستایش و نیایش برزبان آورد، در پیروزی،

وزمندترین است.

مَنْثَره بهتر از هر چیز، [دیوان] پنهان دروج را می‌راند.

«اَهونَ وَیرْیَه...» پیروزمندترین سخن است.

سخنِ راست در روزِ پسین، پیروزمندترین [سخن] است.

دینِ مَزداپرستی ــ دادِ زَرتُشت ــ از همهٔ نهادهایِ خوب، از همهٔ نهادهایِ آشه‌نژاد، پذیرفتنی تر است.

٤

ای زَرتُشت!

مرد یا زنی که در برابرِ آبِ بزرگی یا دشواریِ بزرگی یا در شبِ تاریکِ مه‌آلود یا هنگامِ گذشتن از رودی ناوتاک یا در جای برخوردِ راهها یا در انجمنِ مردان اَشَوَن یا در میانِ گروهِ دُروَندانِ دیوپرست، این گفتارِ فروفرستاده را با اندیشهٔ یک اَشَوَن، با گفتارِ یک اَشَوَن و با کردارِ یک اَشَوَن، بیندیشد و بگوید و بورزد...

۵

... یا به هنگامِ بیم و هراس از داوریِ داوران یا در هر هنگام دیگر چنین کند، دیدگانِ دُروَندِ خشمگین در این روز و در این شب به یاریِ هیچ جست‌وجویی، او را پیدا نخواهد کرد و دشمنیِ راهزنانی که گله و رمه را می‌ربایند، به هیچ روی او را گزندی نتواند رساند.

٦

ای زَرتُشت!

این گفتارِ فروفرستاده را هنگامی که راهزنی نزدیک شود یا دسته‌ای از دزدان یا گروهی از دیوان [فرارسند]، به آوازِ بلند برخوان.

آنگاه دُروَندانِ دیوپرستِ کینه‌ور و جادوانی که جادویی بکار آورند و پَریانی که به کارهای پَریانه دست‌زنند، بهراسند و رو در گریز نهند.

دیوان، سرکوفته واپس گریزند و پنهان شوند و دیوپرستان و سرکشان، ناتوان و دهان بسته مانند.

۷

همچونِ سگِ چوپان که گرداگردِ گله می‌گردد، ما نیز پیرامونِ سُروشِ پارسایِ آشَوَن و پیروزمند می‌گردیم.

اینچنین، ما سُروشِ پاکِ پیروزمند را با اندیشهٔ نیک، با گفتار نیک و با کردار نیک می‌ستاییم.

۸

سُروش آشَوَن را برای فَرّ و فروغش، برای نیرو و پیروزیش، برای ستایشی که ایزدان را بجای آورد، با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

آشِیِ بزرگ نیک و نَریوسنگِ بُرزمَند را می‌ستایم.

بشود که سُروشِ پارسایِ پیروزمند، ما را به یاری آید.

۹

سُروش آشَوَن را می‌ستاییم.

رَدِ بزرگ، اَهوره‌مزدا را می‌ستاییم که در آشَونی، سرآمد و برتر از همگان است.

همهٔ سرودهای زرتشتی و همهٔ کُنشهای نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که ورزیده شده است و آنچه را که ورزیده خواهد شد.

«ینگْهِه هاتَم»

کردهٔ دوم

۱۰

سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروز گیتی افزایِ آشَوَن، رَدِ آشَه را می‌ستاییم.

آن که [مردِ] آلوده به گناه «کَیَذَ» را شکست دهد.

آن که [زنِ] آلوده به گناه «کَییذی» را شکست دهد.

آن که دیو بسیار زورمندِ دروج ــ تباه کنندهٔ زندگی ــ را فروکوبد

آن که نگاهبان و دیدبانِ بهروزیِ همهٔ جهانیان است.

۱۱

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینشِ مَزدا را نگاهداری کند.

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینشِ مَزدا را نگاهبانی کند.

آن که پس از فروورفتن خورشید، سراسرِ جهان استومند را با رزم‌افزارِ آخته، پاسداری کند.

۱۲

آن که از هنگامِ آفرینشِ آن دو مینو ــ سْپَند مینو و اَنگرَ [مینو] ــ [هرگز] نخفته و جهانِ اَشَه را پاسداری کرده است.

آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزَندَری در نبرد است.

۱۳

آن که از بیم دیوان هراسان نشود و نگریزد.

آن که همهٔ دیوان ــ ناگزیر ــ از او هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.[۱]

.... ۲

کردهٔ سوم

۱٤

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

سُروشِ پارسای بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

آن که نگاهبانِ [پیمانِ] آشتی [میانِ] دُروَند و سپندترین [اَشَوَن] است.[۳]

آن که اَمشاسْپَندان در هفت کشورِ روی زمین به سوی او فرود آمدند.

آن که آموزگارِ دین است و اَهوره‌مَزدای اَشَوَن، خود بدو دین بیاموخت.

.... ٤

۱. = یسـ . ۵۷، بند ۱۸

۲. = بندهای ۹-۸ همین یشت.

۳. ــ مهر. بند ۲

٤. = بندهای ۹-۸ همین یشت.

کردهٔ چهارم

۱۵

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»
سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
آن که اَهوره‌مَزدای اَشَوَن، او را به درهم شکستن دیوِخشمِ خونینْ درفش برگماشت.
[نگاهبانِ پیمانِ] آشتی و پیروزی را می‌ستاییم که جنگ و ستیزه را درهم شکند.

۱۶

یارانِ سُروشِ اَشَوَن را، یاران رَشْنِ راست‌ترین را، یاران مهرِ فراخ چراگاه را، یاران بادِ اَشَوَن را، یاران دینِ نیکِ مَزداپرستی را، یاران اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور و سودرساننده به‌جهان را، یارای آشیِ نیک را، یاران چیستیِ نیک را، یاران چیستایِ درست‌ترین را...

۱۷

... یاران همهٔ ایزدان را، یاران مَنْثَره را، یاران دادِ دیوستیز را، یاران روشِ دیرین را، یاران اَمشاسْپَندان را، یاران سوشیانتهای ما مردم اَشَوَن را، یاران همهٔ آفرینشِ اَشَه را...
.... ۲

کردهٔ پنجم

۱۸

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»
سُروشِ پارسایِ بُرزمَندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم؛ همچون ستایشگر نخستین و پسین و میانین و پیشین با نخستین و پسین و میانین و پیشین پیشکش.

۱ = بندهای ۹ ــ ۸ همین یشت.

۱۹

همهٔ پیروزیهای سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ تَن-مَنثره، پهلوانِ نیرومندِ جنگاورِ پرتوانْ بازوان را می‌ستاییم که دیوان را سر بکوبد.

[پیروزیهایِ] آن پیروزمندِ چیره‌دست و اَشَوَن و بخشندهٔ برتریِ پیروزی ــ سُروشِ اَشَوَن ــ و ایزد اَرشْتی را می‌ستاییم.

۲۰

همهٔ خانه‌هایی را که در پناه [نگاهبانیِ] سُروش است، می‌ستاییم.

خانمانی را می‌ستاییم که در آن، سُروشِ اَشَوَن را گرامی داشته و اَشَوَن مردِ سرآمد در اندیشهٔ نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک را به‌خوبی پذیرفته باشند.

۲۱

پیکرِ سُروشِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
پیکرِ رَشْنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
پیکرِ مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
پیکرِ بادِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
پیکرِ دینِ نیکِ مَزداپرستی را می‌ستاییم.
پیکرِ اَرشْتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور و سودرساننده به جهان را می‌ستاییم.
پیکرِ اَشیِ نیک را می‌ستاییم.
پیکرِ چیستیِ نیک را می‌ستاییم.
پیکرِ چیستایِ درست‌ترین را می‌ستاییم.

۲۲

پیکرِ همهٔ ایزدان را می‌ستاییم.
پیکرِ مَنْثَره را می‌ستاییم.
پیکر دادِ دیوستیز را می‌ستاییم.
پیکرِ روشِ دیرین را می‌ستاییم.

پیکرِ اَمشاسْپَندان را می‌ستاییم.
پیکرِ سوشیانتهایِ ما مردمِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
پیکرِ سراسرِ آفرینشِ اَشَوَن را می‌ستاییم.

.... ۱

۲۳

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»
سروشِ اَشَوَن دلیرِ تَن-مَنْثْرَه‌یِ سخت رزم افزارِ اَهورایی را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَیْشْچَه...»[۱ و ۲]

۱. = بندهای ۹-۸ همین یَشت.

۱. = یسـ . ٦٨، بند ۱۱

۲. در دست نویسهای متن اوستا به دنبال این یَشت، «سُروش یَشتِ سَرِشب» آمده که همان «یسنه، هات ۵۷» است و ما آن را در بخش «یسنه» آوردیم و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی‌بینیم.

۱۲
رَشْنِ یَشت

خشنودیِ رَشْنِ راست‌ترین و اَرِشْتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ در دل افگندهٔ گیتی افزای را.

*

۱

[زَرتُشتِ] اَشَوَن پرسید:

ای اَهوره‌مَزدای اَشَوَن! ای آن که از هرآنچه پرسم، آگاهی و فریفته نشوی! ای خِرَدِ فریب‌ناپذیر! ای از همه چیز آگاهِ نافریفتنی!

من به تو روی آورده‌ام و با گفتارِ راستین، از تو می پرسم؛ مرا پاسخ گوی:

ــ کدام راستی و درستی در مَنْثْرَه‌یِ وَرجاوَند هست که فرابَرنده، برتر، پرستار، نیرومند، کاردان و سرآمدِ دیگر آفریدگان است؟

۲

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای سِپیتْمانِ اَشَوَن!

براستی من ترا بیاگاهانم از این مَنْثْرَه‌یِ وَرجاوند بسیار فَرَّه‌مَند و از آن راستی و درستی که در مَنْثْرَه‌یِ وَرجاوَند هست که فرابَرنده، برتر، پرستار، نیرومند، کاردان و سرآمدِ دیگر آفریدگان است.

۳

اَهوره‌مَزدا گفت:

یک‌سوم از بَرسَم را باید به راه خورشید بگسترانی و بگویی:

ـــ ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.

ما خشنودی [رَشْنِ توانا] را خواستاریم.

من در این آیین «وَر»[1] اهوره مَزدا را همچون دوستی به یاری همی خوانم به سوی آتش و بَرسَم، به سویِ دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی شیرهٔ گیاهان.

٤

پس آنگاه من ـــ که اَهوره مَزدایم ـــ همراهِ بادِ پیروز، همراهِ دامویش اوپَمَن، همراهِ فَرِّ کیانی و همراهِ پاداشِ مَزدا آفریده، به یاری تو شتابم و به سوی این «وَر» بر پا شده، به سوی آتش و بَرسَم، به سوی دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی گیاهان آیم.

۵

ـــ ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.

ما خشنودی رَشْنِ توانا را خواستاریم.

من در این «وَر»، دوستی را به یاری همی خوانم به سوی آتش و بَرسَم، به سوی دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی شیرهٔ گیاهان.

٦

پس رَشْنِ بزرگِ توانا همراه بادِ پیروز، همراه دامویش اوپَمَن، همراه فَرِّ کیانی و همراه پاداشِ مزدا آفریده، به یاری تو شتابد و به سوی این «وَر» بر پا شده، به سوی آتش و بَرسَم، به سوی دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی شیرهٔ گیاهان آید.

۷

ای رَشْنِ اَشَوَن! ای راست ترین رَشْن! ای سپندترین رَشْن! ای داناترین رَشْن! ای رَشْن که بهتر از همه بازتوانی شناخت! ای رَشْن که دور را بهتر از همه توانی دید! ای رَشْن که دور را بهتر از همه توانی دریافت! ای رَشْن که بهتر از همه، دادخواه را به فریاد رسی! ای رَشْن که دزد را بهتر از همه براندازی!

۱. = وَرنگَهه (ـــ یاد. وَر).

۸

اگر تو آزرده نباشی، [دادخواه را] بهتر [بدانچه خواهان است]، برسانی؛ بهتر زخم فرود آوری و دزد و راهزن را بهتر نابود کنی.

۹

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور اَرِزَهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

....[1]

۱۰

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور سَوَهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

....

۱۱

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور فْرَدَ دَفْشو هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۲

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور ویدَدَفْشو هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۳

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور وُاورو بَرِشْتی هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

۱. بندهای ۸ ــ ۵ همین یشت، علاوه براین جا، تا پایان بند ۳۷ در پایان هریک از بندها می‌آید که ما به‌جای آنها، یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

....

۱۴

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور وُاورو جَرِشْتی هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۵

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در این کشورِ درخشانِ خَونیرَثَ هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۶

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در دریایِ فَراخ کَرت هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۷

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو بر بالای درختی باشی که آشیانهٔ سیمرغ درآن است و در میان دریایِ فَراخ کَرت بر پاست ــ درختی که دربردارندهٔ داروهای نیک و داروهای کارگر است و پزشک همگان خوانندش؛ درختی که بَذرِ همهٔ گیاهان در آن نهاده شده است ــ ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۸

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سرچشمهٔ رود «رَنگْها» هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۱۹

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در دهانهٔ رود «رَنگها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

....

۲۰

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در کرانهٔ این زمین هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۱

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو درمیان این زمین هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۲

ای رَشْنِ اَشَوَن!

تو در هر جایِ این زمین که باشی، ما ترا به یاری همی‌خوانیم.

....

۲۳

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو برفراز کوهساران درخشان و بسیار رشتهٔ البرز هم باشی؛ البرزی که از ستیغِ آن مِه برنخیزد ـــ آن‌جا که نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه ناخوشیِ کشنده و نه آلایشِ دیو آفریده ـــ ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۴

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو برفرازِ کوهِ همه جا ستوده و زرّین هُکَر هم باشی ـــ آن‌جا که اَردْویسوَر

اَناهیتا از بُلندایِ هزار بالایِ آدمی فروریزد ــ ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۵

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو بر ستیغ کوهِ البرز هم باشی ــ آن‌جا که ستارگان و ماه و خورشید، گرداگرد آن چرخانند ــ ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۶

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارهٔ وَنَندِ مَزدا آفریده هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۷

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارهٔ تِشتَر رایومَندِ فَرّه‌مَند هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۸

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارهٔ هَفتورَنگ هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۲۹

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ آبها هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۰

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ زمین هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۱

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ بَذرِ گیاهان هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۲

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانی باشی که از آنِ «سپندمینو»یند، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۳

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۴

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در سپهرِ خورشیدِ تیز اسب هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۵

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در جَوِّ فروغ بی آغاز هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۶

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در فروغِ بهشتِ پاکـان هم باشی ــ آن‌جا که سرایِ همهٔ خوشیهاست ــ ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۷

ای رَشْنِ اَشَوَن!

اگر تو در گَرزْمانِ درخشان هم باشی، ما ترا به‌یاری همی خوانیم.

....

۳۸

«یَتَه اَهو وَیرْیو...»

رَشْنِ راست‌ترین و آرشْتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ در دل افگندهٔ گیتی افزای را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهْمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

۱۳
فَرَوَردین یَشت

خشنودیِ فَرَوَشی هایِ توانایِ بسیار نیرومندِ اَشَوَنان و فَرَوَشی هایِ نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی هایِ پیام‌آوران را.

*

کردهٔ یکم

۱

اَهوره‌مَزدا به سِپیتمان زَرتُشت گفت:

ای سِپیتمان!

اینک براستی ترا از زور و نیرو و فَرّ و یاری و پشتیبانی فَرَوَشی هایِ توانایِ پیروزمندِ اَشَوَنان می‌آگاهانم که چگونه فَرَوَشی هایِ توانایِ اَشَوَنان، مرا به‌یاری آمدند و چه‌سان مرا یاوری رساندند.

۲

ای زَرتُشت!

از فَرّ و فروغ آنان است که من آسمان را در بالا نگاه می‌دارم تا از فراز، فروغ بیفشاند.

[آسمانی] که این زمین و گرداگرد آن را همچون خانه‌ای فرا گرفته است.

[آسمانی] استوار و دورکرانه که در جهان مینُوی برافراشته و بر پا داشته شده

است و چنین می‌نماید که فلزّی گداخته برفراز سومین لایهٔ زمین بدرخشد[1].

۳

[آسمانی] همچون جامهٔ ستاره آذینِ مینُوی که مَزدا و مهر و رَشْن و سپَندارمَذ پوشیده‌اند.

[آسمانی] که آغاز و انجام آن دیده نشود.

۸ ـ ۴

ای زَرتُشت!

از فَرّ و فروغ آنان است که من اَرِدْویسوَر اَناهیتا را ـ که در همه‌جا [دامان] گسترده، درمان‌بخش، دیوستیز و اَهورایی کَیش است ـ نگاه‌می‌دارم.

.... [1]

۹

ای زَرتُشت!

از فَرّ و فروغ آنان است که من زمینِ فراخ اَهوره‌آفریده را نگاه می‌دارم: این [زمین] بلندِ پهناور را که دربرگیرندهٔ بسی چیزهای زیباست؛ که دربرگیرندهٔ سراسر جهان اَستومَند ـ چه جاندار و چه بیجان ـ و کوههایِ بلندِ دارایِ چراگاههایِ بسیار و آب فراوان است.

۱۰

بر این [زمین]، رودهای ناوتاک روان است.

براین [زمین]، نگاهداریِ گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه[2] را و نگاهداری اَشَونْ مردان پاک را گیاهان گوناگون

۱. در ادبیات دینی ایرانیان، ستبری زمین را سه لایه می‌پنداشته‌اند و در این جا می‌گوید که آسمان برفراز سومین لایه، یعنی پوسته و رویهٔ زمین، می‌درخشد. در برخی از گزارشها و در بندهشن، به‌جای فلزّ گداخته، «خُماهَن» آمده است.

۱. = بندهای ۸-۴ آب.

۲. ایرانیان باستان، جانوران را به پنج گروه بخش می‌کردند: آبزیان، خزندگان، پرندگان، جانوران سودمندِ آزاد و چرندگان.

می‌روید.

۱۱

ای زَرتُشت!

از فَرّ و فروغ آنان است که من فرزندانِ هستی یافته را در زهدان [مادران] نگاه می‌دارم تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا مادینگی آنان را بهم می پیوندم.

۱۲

اگر فَرَوَشی هایِ توانایِ آشَوَنان مرا یاری نمی‌کردند، هرآینه بهترین گونه های جانوران و مردمان، مرا برجای نمی‌ماندند؛ دروج نیرو می‌گرفت و فرمانروایی می‌کرد و جهان اَستومَند، از آنِ دروج می‌شد.

۱۳

دروج در میان زمین و آسمان ــ میان دو مینو ــ جای می‌گزید.

دروج در میان زمین و آسمان ــ میان دو مینو ــ به توانایی و چیرگی می‌رسید.

پس آنگاه اَنگْرَمینویِ زَبَردست و چیره، از سْپَند مینویِ شکست‌خورده، گام واپس نمی‌کشید.

۱۴

از فَرّ و فروغ آنان است که آبها از سرچشمه های همیشه جوشان، روانند.

از فَرّ و فروغ آنان است که گیاهان از ریشه های نخشکیدنی برزمین رویانند.

از فَرّ و فروغ آنان است که بادهای پراکنندهٔ ابرها، از خاستگاههای همیشگی وزانند.

۱۵

از فَرّ و فروغ آنان است که زنان تخمهٔ فرزندان را در زهدان می‌گیرند.

از فَرّ و فروغ آنان است که زنان، آبستنِ فرزندان می‌شوند.

از فَرّ و فروغ آنان است که زنان باردار، آسان می‌زایند.

۱۶

از فَرّ و فروغِ آنان است که مردِ انجمنی زاده شود: مردی که بتواند در انجمن، سخن خود را به گوشها فروبرد، مردی دانشور که بتواند از گفت و شنود با «گوتِمَ» پیروز بدرآید.

از فَرّ و فروغ آنان است که خورشید، راه خویش را می پیماید.
از فَرّ و فروغ آنان است که ماه، راه خویش را می پیماید.
از فَرّ و فروغ آنان است که ستارگان، راه خویش را می پیمایند

۱۷

آنان فَرَوَشی هایِ اَشَوَنانند که در جنگهای سخت، **بهترین یار و یاورند.**

ای سپیتْمان!

[فَرَوَشی هایِ] نخستین آموزگاران کیش و [فَرَوَشی های] هنوز نازادگان — سوشیانتهای نوکنندهٔ جهان — [در میان] فَرَوَشی های اَشَوَنان، از همه نیرومندترند.

ای سپیتْمان زَرتُشت!

دیگر فَرَوَشی ها (فَرَوَشی هایِ اَشَوَنان هنوز زنده) از [فَرَوَشی هایِ اَشَوَنانِ] درگذشته، نیرومندترند.

۱۸

آن که در درازنای زندگانی، فَرَوَشی های اَشَوَنان را بخوبی نگاهداری کند و مهرِ فراخ چراگاه و آرشْتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور را به‌نیکی پاس دارد — خواه فرمانروایِ یک سرزمین باشد، خواه شهریارِ [کشورها] — پیروزترین کسان شود.

۱۹

ای سپیتْمان!

این است زور و نیرو و فَرّ و یاری و پشتیبانیِ فَرَوَشی هایِ توانایِ پیروزمندِ اَشَوَنان که ترا براستی از آن آگاهانیدم، فَرَوَشی هایِ توانایِ اَشَوَنانی که مرا به‌یاری آمدند و یاوری رساندند.

کردهٔ دوم

۲۰

آهوره‌مَزدا به سپیتْمان زَرتُشت گفت:
ای سپیتْمان زَرتُشت!

اگر در این جهان اَستومَند، راهزنی برسر راه تو آید، اگر از جنگ و نیازِ هراس‌آور، به‌تنِ خویش بیمناک باشی ای زَرتُشت! آنگاه این گفتار را بازگیر. این گفتارِ پیروزمند را بلند بخوان ای زَرتُشت!

۲۱

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستایم و می‌سرایم و [به‌یاری] همی خوانم.

ما فَرَوَشی هایِ وابسته به خانمان و روستا و شهر و کشور و زَرتُشتوم را می‌ستاییم.

[فَرَوَشی هایِ] اَشَوَنانی را که بوده‌اند و هستند و خواهند بود، می‌ستاییم.

[فَرَوَشی هایِ] همهٔ تیره‌ها را، نیرومندترین [فَرَوَشی هایِ] تیره‌های نیرومند را می‌ستاییم.

۲۲

فَرَوَشی هایی که آسمان را نگاه داشتند؛ آب را نگاه داشتند؛ زمین را نگاه داشتند؛ گاو را نگاه داشتند؛ فرزندانِ هستی یافته را در زهدان مادران نگاه داشتند تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۳

[فَرَوَشی هایی] که بسیار بخشنده‌اند؛ که زورمند فرارسند؛ که نیک فرارسند؛ که نیرومند فرارسند؛ که دلیر فرارسند؛ که از پیِ دادخواهی فرارسند.

در ستیزهٔ خونین، آنان را باید به‌یاری خواند.

در رزم، آنان را باید به‌یاری خواند.

در جنگ، آنان را باید به‌یاری خواند.

۲۴

[آنانند] که یاری خواهان را پیروزی بخشند؛ که نیازمندان را رستگاری دهند؛ که رنجوران را تندرستی ارزانی دارند؛ که اَشَوَن را ــ اَشَوَنی که ایشان را ستایش کنان و خشنودکنان زَور نیاز آورد ــ فَرِ نیک بخشند.

۲۵

فَرَوَشی ها بدان جایی که اَشَوَن مردان، اَشَه را بیشتر باور داشته باشند، بدان جایی که بزرگترین نیازها آماده شده باشد، بدان جایی که با اَشَوَن مرد ستیزه نورزیده باشند، خشنودتر درآیند.

کردهٔ سوم

۲۶

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که زورمندترینِ سواران، چالاک‌ترینِ پیشتازان، استوارترینِ پشتیبانان و شکست‌ناپذیرترینِ افزارهای رزم‌اند و آن کس را که بدو روی آورند، از تاخت و تاز دشمن نگاه دارند.

۲۷

این نیکان را، این بهترینان را ــ فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را ــ هنگامی که بَرسَم گسترده‌ایم، می‌ستاییم.

آنان را در پهنهٔ پیکار و در هنگامهٔ جنگ ــ آن‌جا که دلیر مردان در رزمگاه به یکدیگر درآویزند ــ باید به‌یاری خواند.

۲۸

مَزدا آنان را به‌یاری خواند، نگاهداری آسمان و زمین و آب و گیاه را، بدان هنگام که سْپَنْدمینو آسمان را برافراشت؛ بدان هنگام که آب و زمین و گاو و گیاه را پدید آورد؛ بدان هنگام که فرزندانِ هستی یافته را در زهدان مادرانِ نگاه‌داشت تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا

مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۹

شِپَندمینو فَرَوَشی های نیرومند، آرام گزیده، خوب چشم، تیزبین، نیوشا، دیرزمانی آسوده، بُرزمَند، کمر برمیان بسته، در آرامگاهِ نیک و فراخ جای گرفته، تیز پرواز، بختیار و نامدار را به نگاهبانی آسمان برگماشت.

کردهٔ چهارم

۳۰

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستاییم که در دوستی و در کردار، نیکند و مردمان را نیازارند.

مردمانی که شما نیکان، رازداران، تیزبینان، چاره‌بخشان، نامداران و در رزم پیروزمندان را از این پیش، نیازرده باشند، نزد شما جای گزینند و همنشین دیر پای شما شوند.

کردهٔ پنجم

۳۱

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستاییم که با ارادهٔ استوار و زورمندی بسیار، با زَبَردستی به‌زیانِ دشمنان درکارند و بازوان پرتوان آن بدخواهان را در پهنهٔ پیکار، از کار بازدارند.

کردهٔ ششم

۳۲

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَونان را می‌ستاییم که پیمان‌شناس، دلیر و نیرومندند و در برابر نهانگاههای دشمن، ما را پناه بخشند.

مینُویانِ بخشایشگرِ درمان‌بخشی که از درمان آشَی بهره‌مندند؛ که بسان زمینْ

فراخ، همانند رودها دراز و همچون خورشید بلند‌ند.

کردهٔ هفتم

۳۳

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که چالاک، دلیر، کارآزموده و هراس‌افگن [دررسند و] همهٔ ستیزهٔ دشمنان ــ خواه دیوان، خوان مردمان [دُروَند] ــ را ناچیز و نابود کنند.

فَرَوَشی هایی که به‌خواستِ خویش، هماوردان را هنگام تاخت‌وتاز براندازند.

۳۴

ای تواناترینِ [آفریدگان]!

شما نیکیهای خود را ــ پیروزی و برتری چیره‌شوندهٔ آهوره‌آفریده را ــ به [مردمان] سرزمینهایی ارزانی می‌دارید که در آن‌جا از نیکیهای شما به‌ناروا بهره نگرفته باشند و شما از آنان رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشید. آن‌جا که شما را سزاوارِ ستایش و برازندهٔ نیایش دانند و شما در آن‌جا راه برگزیدهٔ خویش را می پیمایید.

کردهٔ هشتم

۳۵

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم؛ آن نامدارانِ در رزم پیروزِ بسیار نیرومندِ سپردار را که از راه راست به راه کژ نگرایند.

آن که پیش می‌تازد و آن که در پی او می‌تازد ــ هر دو ــ [فَرَوَشی ها را] به‌یاری همی خوانند.

از پیْ تازنده، دست‌یابی بر پیشتاز را و پیشتاز، رهایی از چنگ دشمن را بانگ یاری خواهی برآورند.

۳۶

.... [۱]

کردهٔ نهم

۳۷

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که رزم‌آوران بسیار بسیج کنند؛ رزم‌آورانی رزم‌افزار برمیان بسته که با درفشهایِ درخشانِ برافراشته، به‌پیکار شتابند.

آنانند که از این پیش ــ هنگام پیکار «خْشْتاوی»های دلیر با «دانو»ها ــ فرارسیدند.

۳۸

شمایید که از این پیش، تاخت‌وتاز و ستیزهٔ «دانو»های تورانی را درهم شکستید.

به‌یاری شما بود که پیش از این، «کَرشْنَز»ها ــ همچنین «خْشتاوی»ها و سوشیانتهای دلیر نامور پیروزمند ــ بسیار نیرومند شدند و خانه‌های هراس‌انگیز بیش از ده هزار از فرمانروایان «دانو»ها ویران شد.

کردهٔ دهم

۳۹

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که هر دو بالِ رده‌هایِ آراستهٔ سپاه [دشمن] را درهم شکنند؛ دلِ [سپاه] را از هم بشکافند و یاری رساندن به نیکْ مردان و به تنگنا درافگندن بدکرداران را، چالاک از پی بتازند.

۱. = بند ۲۵ همین یشت.

کردهٔ یازدهم

۴۰

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

آن تواناییانِ دلیرِ پیروزمندِ در جنگ کامیاب را که گاه بخشندهٔ آسایشند و گاه تاخت آورند و گاه تکاپو کنند...[۱]

آن اَشَوَنانی که دادخواه را پیروزی بخشند و خواستار [کامیابی] را کامروا کنند و بیمار را تندرستی ارزانی دارند، از پیکری برازنده و روانی والا برخوردارند.

۴۱

فَرَوَشی ها کسی را فرِّ نیک بخشند که آنان را مانند آن مرد ــ زَرتُشتِ اَشَوَن، رادمردِ جهانِ آستومَند و رَدِ مردمان ــ بستاید به هنگامی که آهنگ کاری داشت؛ به هنگامی که در بیم و هراس بود.

۴۲

هنگامی که بانگ دادخواه برآید، آنان به شتابِ نیرویِ خیال از فراز آسمان فرود آیند؛ همراه با نیروی نیک ساخته و پیروزیِ اَهوره‌آفریده و برتریِ چیره شونده و سودی که چیزهای گرانبها بخشد و شکوه پاک و فرخنده آورد و به آیینِ بهترین اَشَه برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است.

۴۳

آنان «سَتویس» را در میان زمین و آسمان به گردش درآورند تا دادخواهیِ دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به اَشَوَن مردان را گیاهان برویاند.

۴۴

سَتویس زیبای درخشانِ پرفروغ، در میان زمین و آسمان بگردد و دادخواهیِ

۱. در این جا در متن یک واژهٔ نامفهوم هست.

دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به اَشَوَن مردان را گیاهان برویاند.

کردهٔ دوازدهم

۴۵

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنـان را می‌ستاییم که با خود و سپر و رزم‌افزار از فلز ساخته در پهنهٔ درخشان رزم، می‌جنگند؛ که نابودیِ هزاران دیو را خنجر آخته اند.

۴۶

اگر بادی وزیدن گیرد و بوی رزم‌آوران را به‌میان آنان[1] آورد، آنان به‌سوی رزم‌آورانی روی آورند که پیروزی سرنوشت آنهاست؛ بدان سویی که رزم‌آوران پیش از برکشیدن شمشیر و برآوردن بازوان، برای آنان ــ آن فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان ــ نیاز آورند.

۴۷

هریک از دو گروه رزم‌آوران که نخست به دُرست‌باوری و راست‌اندیشی آنان را نماز برند، فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان، همراه مهر و رَشْن و دامویش اوپَمَن و بادِ پیروز، بدان گروه روی آورند.

۴۸

آنان سرزمینها [ی دشمن] را ــ به سود رزم‌آورانی که فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان، همراه مهر‌وَرَشْن و دامویش اوپَمَن و باد پیروز بدیشان روی آورده اند ــ به‌یک زخم براندازند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۱. فَرَوَشی ها

کردهٔ سیزدهم

۴۹

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که هنگام «هَمَسْپَتْمَدم» از آرامگاههای خویش به بیرون شتابند و ده‌شب پیاپی آگاهی یافتن را در این جا بسربرند:

۵۰

ــ کدامین کس ما را بستاید؟

کدامین کس سرود ستایش ما را بخواند و ما را خشنود کند؟

کدامین کس ما را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آنها، بخشنده را به [دهشِ] اَشَه تواند رساند، پذیرا شود؟

نام کدام یک از ما را بستاید؟

روان کدام یک از ما را بستاید؟

به کدام یک از ما این نیازها را پیشکش کند تا او را خوراک نکاستنی جاودانی بخشند؟

۵۱

کسی که آنان را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آنها، بخشنده را به [دهشِ] اَشَه تواند رساند، بستاید، فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان ــ اگر رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشند ــ او را خواستار شوند:

۵۲

این خانه از انبوه ستوران و مردان بهره‌مند باد!

این خانه از اسبِ تیزتک و گردونهٔ استوار بهره‌ور باد!

این خانه از مردِ پایدارِ انجمنی برخوردار باد! مردی که همواره ما را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی می‌ستاید که بخشش آنها، بخشنده را به [دهشِ] اَشَه تواند رساند.

کردهٔ چهاردهم

۵۳

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که آبهایِ مَزدا آفریده را به آبراهه های زیبا رهنمون شدند؛ [آبهایی] برجای ایستاده، که تا دیرزمانی پس از آفرینش روان نبودند.

۵۴

اکنون آن آبها خشنودیِ اهوره‌مَزدا و امشاسپَندان را در آبراهه های مزدا آفریده به‌سوی جاهای برگزیدهٔ فرشتگان، به‌سوی سرزمینهایی که در فرمان آمده است، روانند.

کردهٔ پانزدهم

۵۵

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که گیاهان بارور را به باغهای زیبا رهنمون شدند؛ [گیاهانی] برجای مانده. که تا دیرزمانی پس از آفرینش رویان نبودند.

۵۶

اکنون آن گیاهان، خشنودیِ اهوره‌مزدا و اَمشاسپندان را در راههایِ مَزدا آفریده، در جاهای برگزیدهٔ فرشتگان، به‌هنگامی که در فرمان آمده است، رویانند.

کردهٔ شانزدهم

۵۷

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ستارگان و ماه و خورشید و اَنیران را به راههایی پاک رهنمون شدند. آنها از این پیش، دیرزمانی از بیمِ ستیزه و تاخت‌وتازِ دیوان، برجای مانده بودند و جنبشی نداشتند.

۵۸

اکنون آنها به پایان راه گرایند تا به واپسین پایگاهِ گردشِ خویش ـــ به روزگارِ

نیکِ نوشدنِ گیتی ـــ رسند.

کردهٔ هفدهم

۵۹

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان، دریای درخشانِ فَراخ کَرت را نگاهبانی می‌کنند.

کردهٔ هیجدهم

۶۰

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان، ستارهٔ هَفتورَنگ را نگاهبانی می‌کنند.

کردهٔ نوزدهم

۶۱

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان پیکرِ سام گَرشاسپِ گیسُوَر و گُرزبُردار را نگاهبانی می‌کنند.

کردهٔ بیستم

۶۲

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان تخمهٔ سِپیتمان زَرتُشتِ پاک را نگاهبانی می‌کند.[1]

۱. به نوشتهٔ «بند هشن» فرّهٔ زرتشت در دریاچهٔ کیانسیه نگاهداری می‌شود و نه تخمهٔ او. ـــ یاد. زیر «اوخشیت ارت».

کردهٔ بیست ویکم

۶۳

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که اگر سالارِ جنگاوران اَشَوَن باشد و آنان از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشد، در سویِ راست او می‌جنگند.

کردهٔ بیست ودوم

۶۴

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم. آنان بزرگتر، توانمندتر، دلیرتر، نیرومندتر، پیروزمندتر، درمان‌بخش‌تر و کارآمدتر از آنند که در سخن بگنجد.

دهها هزار تن از آنان در میان نیازآورندگان فرود می‌آیند.

۶۵

ای سِپیتمان زَرتُشت!

هنگامی که آبها با فرّ مزدا آفریده از دریایِ فَراخ کَرت سرازیر شود، فَرَوَشی هایِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان بپاخیزند: چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین چندین ده هزارها . . .

۶۶

تا هریک، خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش را در پی بدست آوردن آب برآید و اینچنین گوید:

ــ آیا سرزمین ما باید خشک و ویران شود؟

۶۷

[فَرَوَشی ها] در پهنهٔ رزم، برای خانه و سرزمین خویش می‌جنگند؛ برای آن‌جا که خانه و کاشانه داشته اند؛ آنچنان که گویی دلیر مردی رزم‌افزار برمیان بربسته، دارایی فراهم آوردهٔ خویش را پاس می‌دارد.

۶۸

هریک [از فَرَوَشی ها] که در رساندن آب به خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش کامیاب شود، اینچنین گوید:

ـــ سرزمین ما باید خرّم و سرسبز شود و ببالد.

۶۹

هنگامی که شهریارِ توانایِ کشور از دشمنِ کینه‌وَر به هراس افتد، فَرَوَشی هایِ توانا را به‌یاری می‌خواند.

۷۰

فَرَوَشی هایِ توانایِ اَشَوَنان ـــ اگر از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشند ـــ به سوی او پرواز می‌کنند، چنان که گویی مرغی نیک شهپر به پرواز درمی‌آید.

۷۱

آنان، او را در ستیز با دیوانِ پنهان و «وَرِنَ»هایِ فریفتار و «کَیَذَ»یِ تباهکار و اهریمنِ مرگ‌آفرینِ ناپاک، همچون رزم‌افزار و سپر و زره بکار آیند؛ چنان که گویی به یک صد و به یک هزار و به ده‌هزار سنگر، زخم فرود آمده باشد.

۷۲

بدین‌سان، نه تیغ خوب آخته، نه گرزِ خوب نشانه گرفته، نه تیرِ خوب رها شده، نه نیزهٔ خوب پرتاب شده و نه سنگهای فَلاخَنِ با نیروی بازوان انداخته، بدو رسد.

۷۳

آنان ـــ فَرَوَشی هایِ آرام گزیدهٔ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان ـــ پدیدار شوند؛ خود را نمایان کنند و آمادهٔ آن شوند که آگاهی یابند:

.... [۱]

۱. = بند ۵۰ همین یشت.

۷۴

منشهایِ آفریده را می‌ستاییم.
«دین» سوشیانتها را می‌ستاییم.[۲]
روانهای ستورانِ پرورده را می‌ستاییم.
[روانهای] جانوران زمینی را می‌ستاییم.
[روانهای] جانوران آبزی را می‌ستاییم.
[روانهای] خزندگان را می‌ستاییم.
[روانهای] پرندگان را می‌ستاییم.
[روانهای] چرندگان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی ها [ی همهٔ این جانوران] را می‌ستاییم.

۷۵

فَرَوَشی ها را می‌ستاییم. رادمردان را می‌ستاییم.
دلیران را می‌ستاییم. دلیرترینان را می‌ستاییم.
اَشَوَنان را می‌ستاییم. اَشَوَن‌ترینان را می‌ستاییم.
نیرومندان را می‌ستاییم. نیرومندترینان را می‌ستاییم.
استواران را می‌ستاییم. پیروزمندان را می‌ستاییم.
زورمندان را می‌ستاییم. زورمندترینان را می‌ستاییم.
چالاکان را می‌ستاییم. چالاک‌ترینان را می‌ستاییم.
تُخشایان را می‌ستاییم. تُخشاترینان را می‌ستاییم.

۷۶

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان، تُخشاترینِ آفریدگان دو مینویند که از این پیش، هنگام آفرینش آن دو ــ سْپَندمینو و اَنگْرَمینو ــ با شور و جنبش بپا خاستند.

۷۷

هنگامی که اَنگْرَمینو به پتیارگی با آفرینشِ نیکِ اَشَه سربرآورد، بهمن و آذر

۲. «دین» در این‌جا به‌معنی کیش نیست. ← یاد. پایان کتاب.

گام پیش نهادند.

۷۸

آنان پَتیارگیِ اَنگْرَمینویِ تباهکار را چنان بی اثر کردند که نتوانست آبها را از رفتن و گیاهان را از رُستن بازدارد.

آبهایِ نیرومندِ آفریدگارِ توانا و شهریارِ یگانه اَهوره‌مَزدا، بی درنگ روان شدند و گیاهان رُستن آغاز کردند.

۷۹

همهٔ آبها را می‌ستاییم. همهٔ گیاهان را می‌ستاییم.
همهٔ فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
آبها را نام می بریم و می‌ستاییم.
گیاهان را نام می بریم و می‌ستاییم.
فَرَوَشی هایِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را نام می بریم و می‌ستاییم.

۸۰

اینک در میان همهٔ فَرَوَشی هایِ اَزلی، فَرَوَشیِ اَهوره‌مَزدا را می‌ستاییم که بزرگترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و هوشیارترین و بُرزمَندترین و در اَشَه بلند پایگاه‌ترین [مینُویان] است...

۸۱

... که روانِ سپیدِ روشنِ درخشانش، «مَنْتْره» است و پیکرهایی که او می پذیرد، زیباترین و بزرگترین پیکرهایِ اَمشاسْپَندان است.
خورشیدِ تیز اسب را می‌ستاییم.

کردهٔ بیست وسوم

۸۲

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
اَمشاسْپَندان، شهریارانِ تیزبینِ بلند بالایِ بسیار زورمندِ دلیرِ اَهورایی را

می‌ستاییم که وَرجاوَندانِ جاودانه اند...

۸۳

... که هر هفت یکسان اندیشند؛ که هر هفت یکسان سخن گویند؛ که هر هفت، کرداری یکسان دارند؛ که در اندیشه و گفتار و کردار یکسانند و همه را یک پدر و یک سرور است: آهوره‌مَزدا.

۸۴

هریک از آنان روان دیگری را تواند نگریست که به اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک و به گَرزْمان اندیشد.

راه آنان ــ هنگامی که به سوی نیازِ زَور پرواز می‌کنند ــ تابناک است.

کردهٔ بیست وچهارم

۸۵

فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.

فَرَوَشی آذرِ «اوروازیشْتْ»یِ پاکِ انجمنی، فَرَوَشی سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَنْثْره»یِ سخت رزم‌افزارِ آهورایی و فَرَوَشیِ نَریوسَنگ را می‌ستاییم.

۸۶

فَرَوَشیِ رَشْنِ راست‌ترین، فَرَوَشیِ مهرِ فراخ چراگاه، فَرَوَشیِ «مَنْثْرهِ‌یِ وَرجاوَند»، فَرَوَشیِ آسمان، فَرَوَشیِ آب، فَرَوَشیِ زمین، فَرَوَشیِ گیاه، فَرَوَشیِ گاو، فَرَوَشیِ «گَیَه»[1] و فَرَوَشیِ دو جهان اَشَوَن را می‌ستاییم.

۸۷

فَرَوَشیِ گیومَرتِ اَشَوَن را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزشِ آهوره مَزدا گوش فراداد و از او خانوادهٔ سرزمینهای ایرانی و نژادِ ایرانیان پدید آمد.

اینک بخشایش و فَرَوَشیِ زَرتُشت سپیتمانِ اَشَوَن را می‌ستاییم...

۱. = گیومرت (← یاد. گیه و گیومرت).

۸۸

... نخستین کسی که نیک اندیشید، نخستین کسی که نیک سخن گفت، نخستین کسی که نیک رفتار کرد.

نخستین آتُربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگرِ ستور پرور، نخستین کسی که بیاموخت، نخستین کسی که بیاموزاند، نخستین کسی که ستور را، اَشَه را، «مَنثَرهِ‌یِ وَرجاوَند» را، فرمانبرداری از «مَنثَرهِ‌یِ وَرجاوَند» را، شهریاریِ مینُویِ را و همهٔ نهادهایِ نیکِ مزدا آفریده را که از آنِ اَشَه اِست، برای خود پذیرفت و دریافت.

۸۹

نخستین آتُربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگرِ ستور پرور، نخستین کسی که از دیو رویِ گردانید و مردمان را بپرورد. نخستین کسی که در جهانِ اَستومَند، [نماز] «اَشِمْ وُهو...» خواند؛ دیوان را نفرین کرد و خَستو شد که مَزداپرست، زَرتُشتی، دیوستیز و اَهورایی کیش است.

۹۰

اوست نخستین کسی که در جهانِ اَستومَند، سخنی را که در دینِ اَهوره به زیان دیوان است، برخواند.

اوست نخستین کسی که در جهانِ اَستومَند، سخنی را که در دینِ اَهوره به زیان دیوان است، نوید داد.

اوست نخستین کسی که در جهانِ اَستومَند، آنچه را که از دیوان است، ناستودنی و ناسزاوار برای نیایش خواند.

اوست پهلوانِ سراسرِ زندگیِ خوش و نخستین آموزگارِ سرزمینها.

۹۱

به دستیاری او، همهٔ «مَنثَرهِ‌یِ ورجاوند» که در سرود «اَشِمْ وُهو...» ست، آشکار شد.

اوست رَدِ جهانی و رَدِ مینُویِ گیتی.

اوست ستایشگرِ اَشَه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است.

اوست پیام‌آورِ دینی که بهترینِ همهٔ دینهاست.

۹۲

اوست که همهٔ آمشاسپَندان ــ همکام با خورشید[1] ــ به خواستِ خویش و به خشنودیِ درون و دُرست‌باوری، او را رَدِ جهانی و رَدِ مینُویِ گیتی خواستند و ستایشگرِ آشه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است و پیام‌آورِ دینی که بهترینِ همهٔ دینهاست، خواندند.

۹۳

هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان شادمان شدند.
هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان بالیدند.
هنگام زادن و بالیدنش، همهٔ آفریدگان سِپَندمینو به‌خود مژدهٔ رستگاری دادند:

۹۴

ــ خوشا به روزگار ما! اینک آتُربانی زاده شد: سِپیتمان زَرتُشت!
از این پس، زَرتُشت ما را با نیازِ زَور و بَرسَم گسترده بستاید.
از این پس، دینِ نیکِ مَزدا در هفت کشور گسترده شود.

۹۵

از این پس، مهرِ فراخ چراگاه، فرمانروایان کشور را نیرو بخشد و آشوبها را فرونشاند.

از این پس، اَپامْ نَپاتِ توانا، فرمانروایان کشور را نیرو بخشد و سرکشان را لگام زند.

اینک اَشَونی و فَرَوَشیِ «مدیوماه» اَشَوَن، پسرِ «آراسْتی» را می‌ستاییم که نخستین بار، گفتار و آموزش زَرتُشت را گوش فراداد.

۱. ــــ مهر. بند ۵۱ و گاه. یس. ۲۸، بند ۸

۹۶

.... ۱

کردهٔ سی و یکم

۱۴۳

فَرَوَشی های آشَوَن مردان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.

۱. از این بند تا پایان بند ۱۴۲ (= پایان کردهٔ سی ام) فهرست بلندی از نامهای آشَوَنان و نام‌آورانی را در بر می‌گیرد که فَرَوَشیِ آنان ستوده می‌شود. از آن‌جا که آوردن این همه نام دشوار اوستایی در این‌جا، خوانندهٔ فارسی زبان امروزی را سودی ندارد، ما این بندها را حذف می‌کنیم و تنها برخی از نامهای مشهور را که در اساطیر و حماسه و ادب ایران جای ویژه‌ای دارند، در این یادداشت می‌آوریم:

«ایسَتْ واسْتَر» (= ایسدواستر) و «اورْوَتَتْ نَرَ» (= آروَتَدنَر) و «هْوَرچیثرَ» (= خورشید چهر) پسران زرتُشت، «کَویِ ویشْتاسپَ» (= کی گشتاسب یا گشتاسب در شاهنامه)، «زَیری وَیری» (= زریر در شاهنامه) برادر گشتاسب، «پِشوتَنو» و «سْپِنْتوداتَ» (= پشوتن و اسفندیار در شاهنامه) پسران گشتاسب، «بَستَوَیری» (= نَستور در شاهنامه که درست آن بَستور است) پسر زریر، «کَوارَسْمَن» (= گُرَزم در شاهنامه)، «فْرَشْوشْتَرَ» و «جاماسپَ» دو برادر از خاندان «هْوُوَ» (یا هْوُگْوَ) از نام‌آوران دربارِ کی گشتاسب و نخستین پیروان دینِ زرتشت که نام دومی (جاماسب) در شاهنامه هم آمده است، «ثْرِیتَ» (= اترط در شاهنامه) پدر گرشاسب، «یُوایشْتَ» از خاندان «فْریانَ» تورانی (= یوشت فریان در مرزبان‌نامه)، «اوخْشْیَتْ اِرِتَ» (= اوشیدر یا هوشیدر یا هوشیدر بامی) و «اوخْشْیَتْ نِمَ» (= اوشیدرماه یا هوشیدرماه) و «اَسْتوتْ اِرِتَ» سوشیانتها یا رهانندگان دینِ مَزداپرستی، «یِیمَ» پسر «وِیوَنگْهَوَتْ» (= جم یا جمشید در شاهنامه و جاهای دیگر)، «ثْرَئِتَونَ» پسر «آثْوِیَ» (= فریدون پسر آتبین در شاهنامه)، «اَوشْتَرَ» وزیر کاووس که به دانا یا زیرک مشهور است، «اوزَوَ» پسر «توماسپَ» (= زو پسر طهماسب در شاهنامه)، «اَغرَئِرَتَ» (= اغریرث در شاهنامه و متنهای دیگر) برادر افراسیاب، «مَنوشْ چیثْرَ» از خاندان «اَیریاوَ» (= منوچهر نبیرهٔ ایرج در شاهنامه)، «کَوی کَواتَ» (= کیقباد در شاهنامه)، «کَوی اوسَذَنْ» (= کی کاوس یا کاوس در شاهنامه)، «کَوی سْیاوَرْشَنْ» (= سیاوش یا سیاوخش یا سیاووش در شاهنامه و متنهای دیگر)، «کَوی هَوسْرَوَ» (= کیخسرو یا خُسرو در شاهنامه و جاهای دیگر)، «کِرِساسپَ» (= گرشاسب در شاهنامه و گرشاسب‌نامه و متنهای دیگر)، «هَوشْیَنگْهَ» (= هوشنگ در شاهنامه)، «هْوُوی» دختر فَرَشْوُشْتَرَ و همسر زرتشت، «فْرِنی» و «ثْریتی» و «پُوروچیستا» دختران زرتشت، «هوتَوسا» از خاندان نوذر همسر کی گُشتاسب، دوشیزگان «سْروتَتْ فِذْری» و «وَنگْهوفِذْری» و «اِرِدَتْ فِذْری» (یا «ویسپَ تَوروَیری») مادران سوشیانتها یا رهانندگان سه گانهٔ دینِ مزداپرستی که هرسه از تخمهٔ یا فرّهٔ زرتشت در دریاچهٔ هامونِ آبستن می‌شوند و در پایان کارِ جهان هرکدام با فاصلهٔ زمانیِ یک‌هزاره از دیگری، فرزند خود را به جهان می‌آورند.

فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای تورانی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای تورانی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای سَیریمَ را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای سَیریمَ را می‌ستاییم.

۱۴۴

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای ساینی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای ساینی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای داهی را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای داهی را می‌ستاییم.

۱۴۵

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم.
فَرَوَشی های اَشَوَن زنان همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم.
همهٔ فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را از گیومَرت تا سوشیانت پیروزمند می‌ستاییم.

۱۴۶

بشود که فَرَوَشی های نیکان، بزودی در این‌جا به دیدار ما بشتابند.
بشود که آنان به یاری ما آیند.
بشود که ما را ــ هنگامی که به تنگنا افتاده‌ایم ــ با یاوری آشکار خویش، نگاهداری کنند؛ با پشتیبانی مانند مَزدااَهوره و سُروش پارسایِ توانا و «مَنثَره‌یِ وَرجاوَندِ» دانا ــ آن پیکِ دشمنِ دیو که از مَزدااَهوره‌یِ دیوستیز است ــ که زَرتُشت را به پناه‌بخشیِ جهان اَستومَند فرستاد.

۱۴۷

ای فَرَوَشی های اَشَوَنان! ای نیکان! ای آبها! ای گیاهان!
شادمان و گرامی در این خانه فرود آیید و آرام گزینید و بمانید.

ای توانایان! ای تواناترینان!

در این‌جا آتُربانان کشور ــ که به اَشَه می‌اندیشند ــ دستها را در ستایش شما و به خواستاری یاری برای ما برآورده‌اند.

۱۴۸

اینک فَرَوَشی همهٔ اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را می‌ستاییم که روانهایشان سزاوار ستایش و فَرَوَشی هاشان شایستهٔ دادخواهی است.

اینک فَرَوَشی همهٔ اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را می‌ستاییم؛ فَرَوَشی های آنان که اَهوره‌مَزدای اَشَوَن، ستایشگرانشان را پاداش بخشد.

ما از زَرتُشت شنیدیم که او خود[۱]، نخستین و بهترین آموزگارِ دینِ اَهورایی است.

۱۴۹

اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشی» نخستین آموزگاران و نخستین پیروانِ کیش، آن اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را که انگیزهٔ پیروزیِ اَشَه بوده‌اند، می‌ستاییم.

اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشیِ» پیام‌آورانِ دین، آن اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را که انگیزهٔ پیروزیِ اَشَه بوده‌اند، می‌ستاییم.

۱۵۰

آموزگارانِ کیش را که از این پیش در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها بوده‌اند، می‌ستاییم.

آموزگارانِ کیش را که هم اکنون در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها هستند، می‌ستاییم.

آموزگارانِ کیش را که از این پس در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها خواهند بود، می‌ستاییم.

۱. زرتشت

۱۵۱

آموزگارانِ کیش را که در خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها به بنیادگذاری خانه و روستا و شهر و کشور کامیاب شدند، به اَشَه کامیاب شدند، به «مَنْثْرَه‌ی وَرجاوَند» کامیاب شدند، به رهاییِ روان کامیاب شدند و به برخورداری از همهٔ خوشیها کامیاب شدند می‌ستاییم.

۱۵۲

زَرتُشت رَدِ جهانی و رَدِ مینُوی و نخستین آموزگار دینیِ سراسرِ جهان اَستومَند را می‌ستاییم که نیک‌خواه‌ترینِ آفریدگان، بهترین شهریارِ آفریدگان، شکوهمندترینِ آفریدگان، فَرّه‌مَندترینِ آفریدگان، به‌ستایش برازنده‌ترینِ آفریدگان، به‌نیایش سزاوارترینِ آفریدگان، شایسته‌ترین آفریده‌ای که خشنودی وی خواسته شود، به‌آفرین شایسته‌ترینِ آفریدگان و نزد هریک از آفریدگان، براستی ستوده و برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش به آیینِ بهترین اَشَه خوانده شده است:

۱۵۳

این زمین را می‌ستاییم.

آن آسمان را می‌ستاییم.

همهٔ چیزهای خوب میان زمین و آسمان را می‌ستاییم.

آنچه را برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش و درخورِ پرستش مردمِ اَشَوَن است، می‌ستاییم.

۱۵۴

روانهای جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم.

اینک روانهای اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را ــ در هرجا که زاده شده باشند ــ [می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که با «دین» نیکشان برای پیروزی اَشَه کوشیده‌اند و می‌کوشند و خواهند کوشید.

۱۵۵

«جان» و «بوی» و «دین» و «روان» و «فَرَوَشیِ» اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنانی را که دینْ آگاه و پیروز بوده‌اند و هستند و خواهند بود، می‌ستاییم؛ آنان که برای اَشَه پیروزی بدست آوردند.

«یِنگْهه هاتَم...»

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

۱۵۶

بشود که فَرَوَشی های توانایِ بسیار نیرومندِ پیروز اَشَوَنان و فَرَوَشی هایِ نخستین آموزگارانِ کیش و فَرَوَشی هایِ پیام‌آوران، خشنود بدین خانه خرامند.

۱۵۷

بشود که فَرَوَشی ها در این خانه خشنود شوند و ما را پاداشِ نیک و آمرزشِ سرشار خواهند.

بشود که آنان از این خانه خشنود بازگردند.

بشود که آنان سرودهایِ وَرجاوَند و آیینهایِ نیایش ما را به اَهوره‌مَزدا و اَمشاسْپَندان برسانند.

مبادا که آنان گله‌مند از ما مَزداپرستان، از این خانه دور شوند.

۱۵۸

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

فَرَوَشی هایِ توانایِ بسیار نیرومندِ اَشَوَنان و فَرَوَشی های نخستین آموزگارانِ کیش و فَرَوَشی هایِ پیام‌آوران را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسنه ۶۸، بند ۱۱

۱٤
بَهرام یَشت

کردهٔ یکم

۱

«بهرامِ» اَهوره آفریده را می‌ستاییم.
زَرتُشت از اَهوره‌مَزدا پرسید:
ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهان اَستومَند! ای اَشَوَن!
ـــ کدام یک از ایزدانِ مینُوی، زیناوَندتر است؟
آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:
ای سپیتْمان زَرتُشت!
آن ایزدِ مینُوی، بهرامِ اَهوره آفریده است.

۲

بهرامِ اَهوره آفریده نخستین بار، به کالبدِ بادِ شتابانِ زیبای مَزدا آفریده‌ای به‌سوی او[1] وزید و فرِّ مَزدا آفریده، فرِّ نیکِ مَزدا آفریده و درمان و نیرو آورد.

۳

آنگاه بهرامِ اَهوره آفریدهٔ بسیار نیرومند، بدو گفت:
من نیرومندترین، پیروزترین، فرّه‌مندترین، نیک‌ترین، سودمندترین و درمان‌بخش‌ترین [آفریدگانـ]ـم.

٤

من ستیهندگی را، ستیهندگی همهٔ دشمنان را ـــ چه جادوان و پریان، چه

۱. زرتشت.

کَوی‌ها و کَرَپ‌هایِ ستمکار ــ درهم می‌شکنم.

۵

برای فَرّ و فروغش، من او را ــ آن بهرامِ مَزدا آفریده را ــ با نماز[ی به بانگِ] بلند می‌ستایم.

بهرامِ مَزدا آفریده را ــ به شیوهٔ نخستین آیینِ اَهوره ــ با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۶

.... ۱

۷

بهرام اهوره آفریده، دومین بار به کالبدِ وَرزایِ زیبایِ زرّین شاخی به سوی او آمد. برفرازِ شاخهای او، «اَمَ»یِ نیک آفریدهٔ بُرزمَند هویدا بود.

بهرامِ اَهوره آفریده، اینچنین پدیدار شد.

.... ۲

کردهٔ سوم

۸

....

۱. بند ۱ همین یشت در این‌جا و در آغاز دیگر کرده‌ها (تا کردهٔ دهم) می‌آید که ما به‌جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۲. بند ۵ همین یشت، در این‌جا و در پایان همهٔ کرده‌های دیگر می‌آید که ما به‌جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۹

بهرامِ آهوره‌آفریده، سومین بار به کالبدِ اسبِ سپیدِ زیبایِ زرد گوش و زرّین لگامی به‌سوی او آمد. بر پیشانی او، «اَمَ»یِ نیک‌آفریدهٔ بُرزمَند هویدا بود.

بهرامِ آهوره‌آفریده، اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ چهارم

۱۰

....

۱۱

بهرامِ آهوره‌آفریده، چهارمین بار به کالبدِ اُشترِ سرمستِ گازگیر جست‌وخیز کنندهٔ تیزتکِ رهسپاری ــ که پشمش جامهٔ مردمان را بکار آید ــ به‌سوی او آمد...

۱۲

... [اُشتری] که در میانِ نرانِ جفت گیر ــ [هنگامی که] به ماده اُشتران روی آورد ــ دارای گرایش فراوانی است. (ماده اُشترانی که در پناه اُشترِ نرِ سرمستی باشند، آسوده‌ترند.)

[اُشتری] که شانه‌هایش پر زور و کوهانهایش نیرومند است و چشمان و سری با هوش دارد؛ [اُشتری] با شکوه و بلند و نیرومند...

۱۳

... [اُشتری] روشن رنگ که چشمان تیزبینش در شب تیره از دور می‌درخشد؛ که از سر[1]، کفِ سپید فروپاشد؛ که بر زانوان و پاهای خوبِ خویش ایستاده، همچون شهریارِ یگانهٔ فرمانروایی گرداگردِ خویش را می‌نگرد.

[بهرامِ آهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

۱. دهان (؟)

کردهٔ پنجم

۱۴

....

۱۵

بهرامِ آهوره‌آفریده، پنجمین بار به کالبدِ گرازِ نرینهٔ تیز چنگال و تیز دندان و تکاوری به‌سوی او روی آورد...

... [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛ [گراز] دلیری با چهرهٔ خال‌خال که آمادهٔ [جنگ] است و از هرسو بتازد.

[بهرامِ آهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ ششم

۱۶

....

۱۷

بهرامِ آهوره‌آفریده، ششمین بار به کالبدِ مرد پانزده سالهٔ تابناکِ روشن چشمِ زیبایی با پاشنه‌های کوچک، به‌سوی او خرامید.

[بهرامِ آهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ هفتم

۱۸

....

۱۹

بهرامِ آهوره‌آفریده، هفتمین بار به کالبدِ «وارِغْنَ» که [شکار خود را] با

چنگالها بگیرد و با نوک پاره کند، به‌سوی او پرید...

... وارِغْنَ که در میان پرندگان، تندترین و در میان بلندپروازان، سبک پروازترین است...

۲۰

... در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیرِ پرّان ـــ اگرچه آن تیر، خوب پرتاب شده و در پرواز باشد ـــ تواند رهانید.[۱]

اوست که سپیده دمان، شهپر آراسته به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به جست‌وجوی خوراک برآید...

۲۱

... اوست که در تنگه‌های کوهساران [شهپر] بپساود، که بر ستیغ کوهها [شهپر] بپساود، که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها [شهپر] بپساود، که بر شاخساران درختان [شهپر] بپساود و به بانگ مرغان گوش فرادهد.

[بهرامِ اَهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ هشتم

۲۲

....

۲۳

بهرامِ اَهوره‌آفریده، هشتمین بار به کالبدِ قوچِ دشتیِ زیبایی با شاخهای پیچ در پیچ به سوی او روان شد.

[بهرامِ اَهوره‌آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

۱. در متن، در این‌جا عبارت «او یا هیچ کس دیگر» آمده است که بنابر روال سخن و وزن شعر، افزوده می‌نماید.

کردهٔ نهم

۲۴

....

۲۵

بهرامِ اَهوره آفریده، نهمین بار به کالبدِ بُزِ گُشنِ دشتیِ زیبایی با شاخهایِ سرتیز به‌سوی او رهسپار شد.

[بهرامِ اَهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ دهم

۲۶

....

۲۷

بهرامِ اَهوره آفریده، دهمین بار به کالبدِ مردِ رایومندِ زیبای مَزدا آفریده‌ای که دشنه‌ای زرکوب و آراسته به گونه گون زیورها دربر داشت، به‌سوی او گام برداشت

[بهرامِ اَهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

....

کردهٔ یازدهم

۲۸

بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم که [مردان را] دلیری بخشد؛ که [بدخواهان را] مرگ آورد؛ که [جهان را] نو کند؛ که [مردمان را] آشتیِ نیک بخشد و بخوبی به کامیابی رساند.

زَرتُشتِ اَشَوَن، پیروزی در اندیشه را، پیروزی در گفتار را، پیروزی در کردار را، پیروزی در پرسش و پاسخ را بدو نماز برد.

۲۹

بهرامِ اَهوره‌آفریده، او را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که ماهی «کَرَ» در آب داراست که خیزابی همچندِ مویی را در رود «رَنگْها»یِ دور کرانه، در ژرفایِ هزار بالایِ آدمی تواند دید.

....

کردهٔ دوازدهم

۳۰

.... ۱

۳۱

بهرامِ اَهوره‌آفریده، او را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست که در شب تیره و بی‌ستاره و پوشیده از ابر، موی اسبی برزمین افتاده را بازتواند شناخت که از یال یا دُمِ اسب است.

....

کردهٔ سیزدهم

۳۲

.... ۱

۳۳

بهرامِ اَهوره‌آفریده، او را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که کرکسِ زرّین طوق داراست که پاره گوشتی همچندِ مُشتی را از دوری نُه کشور بازتواند شناخت؛ اگرچه در بزرگی، چون تابشِ سرِسوزنی درخشان بنماید.

....

۱. = بند ۲۸ همین یشت.

کردهٔ چهاردهم

۳۴

بهرامِ اَهوره آفریده را می‌ستاییم.

زَرتُشت از اَهوره‌مَزدا پرسید:

ای اَهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

اگر من از جادوییِ مردمانِ بسیار بدخواه آزرده شوم، چارهٔ آن چیست؟

۳۵

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

پری از مرغ «وارِغْـنَ»یِ بزرگ شهپر بجویِ و آن را برتن خود بپساو و بدان پر، [جادوییِ] دشمن را ناچیز کن.

۳۶

کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی او را از جای بدر نتواند برد و نتواند کشت.

آن پرِ مرغکانْ مرغ[1] بدان کس پناه دهد و بزرگواری و فَرِّ بسیار بخشد.

۳۷

پس فرمانروا و سردار کشور ــ آن آدمی کش ــ بکشد؛ [امّا] نه صد [تن] را. او آنان را[2] یکباره نکشد. او تنها یکی را بکشد و بگذرد.

۳۸

آن کس که [این] پر با اوست، همگان از او هراسانند؛ همان‌سان که همهٔ دشمنان از من[3] به تن خویش بیمناک کند. همهٔ دشمنان از نیرو و پیروزی که در خویشتنِ من هست، ترسانند...

۱. تعبیری است مانند «موبدانْ موبد» برای بزرگداشت «وارِغْنَ».
۲. مردان را
۳. اَهوره‌مَزدا

۳۹

... آن پیروزی که فرمانروایان آرزومند آنند؛ فرمانروازادگان آرزومند آنند؛ ناموران آرزومند آنند؛ کاووس آرزومند آن بود.
... آن پیروزی که [نیروی] اسبی را دربر دارد؛ [نیرویِ] اُشترِ سرمستی را دربر دارد؛ [نیرویِ] آبی ناوتاک را دربر دارد...

۴۰

... آن پیروزی که فریدونِ دلیر داشت؛ کسی که آژی‌دَهاک را فروکوفت؛ [آژی‌دَهاکِ] سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم را، آن دارندهٔ هزار [گونه] چالاکی را، آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج را، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه، به پتیارگی در جهانِ استومَند بیافرید.

....

کردهٔ پانزدهم

۴۱

بهرامِ اهوره‌آفریده را می‌ستاییم.
بشود که پیروزی و فرّ [بهرام]، این خانه و گلهٔ گاوان را فرا گیرد؛ همان‌سان که «سیمرغ» و ابرِ بارور کوهها را فرامی‌گیرند.

....

کردهٔ شانزدهم

۴۲

بهرامِ اهوره‌آفریده را می‌ستاییم.
زَرتُشت از اهوره‌مزدا پرسید:
ای اهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ استومَند! ای اَشَوَن!
بهرامِ اهوره‌آفریده را در کجا باید نام‌برند و به‌یاری خوانند؟

در کجا [باید او را] بستایند و نیایش بگزارند؟

۴۳

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:
ای سپیتمان زَرتُشت!
هنگامی که دو سپاه در برابر یکدیگر ایستند و آرایش رزم گیرند؛ اما پیشروان به پیروزیِ واپسین نرسند و شکست‌خوردگان به شکستی سخت، دچار نشوند...

۴۴

... چهار پر [وارِغْنَ] برسرِ راهِ هر دو سپاه بیفشان.
هریک از دو سپاه که نخستین بار «اَمَ»یِ نیک آفریده و بُرزمَند و بهرامِ اَهوره‌آفریده را نیاز پیشکش آورد، پیروزی از آنِ او شود.

۴۵

اَمَ و بهرامِ اَهوره‌آفریده ــ هر دو پشتیبان، هر دو نگاهبان، هر دو پاسدار ــ را آفرین می‌فرستم.
هردوان بدین‌جا و بدان‌جا پرواز کنند. هردوان به‌بالا پرواز کنند.

۴۶

ای زَرتُشت!
این «مَنثْرَه» [یِ وَرِجاوند] را به هیچ کس جز به پدر یا برادر تنی یا به آتُربان وابسته به گروههای سه گانه، میاموز.
این سخنی است نیرومند و استوار؛ نیرومند و به گشاده‌زبانی بازگفته؛ نیرومند و چاره‌بخش.
این سخنی است که سرِ پریشان را سامان بخشد و زخمِ فرود آمده را [به فرود آورنده] باز گرداند.

....

کردهٔ هفدهم

۴۷

بهرامِ آهوره‌آفریده را می‌ستاییم که همگام با مهر و رَشْن، به‌میان رده‌های آرایش رزم گرفتهٔ جنگاوران رود و پرسد:

ــ کدامین کس مهر دُروج است؟

ــ کدامین کس از رَشْن روی برتابد؟

ــ کدامین کس را بیماری و مرگ بخشم، من که چنین توانم کرد؟

۴۸

پس آهورامَزدا گفت:

اگر مردمان، بهرامِ آهوره‌آفریده را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و ستایش و نیایشی سزاوار و به آیین بهترین اَشَه بگزارند، هرآینه سیلاب و [بیماری] «گَر» و «کَبَستْ» و گردونه‌های رزم‌آورانِ دشمن با درفشهای برافراشته به سرزمینهای ایرانی راه نیابند.

۴۹

زَرتُشت از او پرسید:

ای آهوره‌مَزدا!

ــ کدام است ستایش و نیایش برازندهٔ بهرامِ آهوره‌آفریده به آیینِ بهترین اَشَه؟

۵۰

آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:

مردانِ سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ ــ سپید یا سیاه یا رنگی دیگر ــ بریان کنند.

۵۱

از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا]اَشَوَنی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ آهورایی زَرتُشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۵۲

اگر از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا]اَشَوَنی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ آهوراییِ زَرتُشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه بهرامِ آهوره‌آفریده چاره و درمان را برگیرد...

۵۳

... پس به‌ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فراگیرد؛ به‌نگاه سپاه دشمن به سرزمینهای ایرانی درآید؛ به‌ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۵۴

پس آنگاه، او[۱] بانگ برآوَرَد:

ای مردم!

آیا در این هنگامه که دیوان «ویامْبوَر» و مردمان دیوپرست خون می‌ریزند و [سیل خون] روان می‌کنند، بهرامِ آهوره‌آفریده و گوشْوروَن شایستهٔ ستایش و نیایش نیستند؟

۵۵

در این هنگامه که دیوان ویامْبوَر و مردمان دیوپرست، گیاه «هَپِرسی» و هیزم «نَمِذْکَ» را در آتش می‌افگنند.

۵۶

در این هنگامه که دیوان ویامْبوَر و مردمان دیوپرست، پشت [گاو] را خم می‌کنند و کمر[ش] را درهم می‌شکنند و اندامها[یش] را دراز می‌کنند؛ بدان گونه که گویی [او را] می‌کشند، اما نمی‌کشند...[۲]

در این هنگامه که دیوان ویامْبوَر و مردمانِ دیوپرست، گوشها[یِ گاو] را

۱. آهوره‌مزدا؟

۲. در این جا، در متن چند واژه تباه شده است.

می پیچانند و چشمها [یش] را بیرون می‌کشند.

....

کردهٔ هیجدهم

۵۷

بهرامِ اهوره آفریده را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را دربر می‌گیرم.
هَومِ پیروز را دربر می‌گیرم.
نگاهبانِ خوب را دربر می‌گیرم.
نگاهدارِ تن را دربر می‌گیرم.
کسی که [شاخه‌ای] هوم با خود نگاه دارد، در جنگ از بند [دشمن] برهد.

۵۸

تا من این سپاه را شکست دهم؛ تا من این سپاه را یکسره شکست دهم؛ تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم شکنم.

....

کردهٔ نوزدهم

۵۹

بهرامِ اهوره آفریده را می‌ستاییم.
سنگی را که به «سیغویر» وابسته است، فرمانروازاده‌ای دربر گیرد؛ ده‌هزار از فرمانروازادگان، آن نام‌آور به نیرومندی و پیروزی را دربر گیرند...

۶۰

... تا من — چونان همهٔ ایرانیان دیگر — از پیروزی بزرگ برخوردار شوم؛
تا من این سپاه را شکست دهم؛
تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم شکنم.

....

کردهٔ بیستم

۶۱

بهرامِ اهوره آفریده را می‌ستاییم.

«یَتَه اَهو وَیریو...»

گیتی را نیرو باد! درود بر گیتی! نرم گفتاری گیتی را باد! پیروزی گیتی را باد! فراوانی گیتی را باد! آبادانی گیتی را باد!

«باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»[1]

....

کردهٔ بیست‌ویکم

۶۲

بهرامِ اهوره آفریده را می‌ستاییم که رده‌های رزم[آوران] را از هم بپاشد؛ که رده‌های رزم[آوران] را از هم بدرّد؛ که رده‌های رزم[آوران] را به تنگنا افگند؛ که رده‌های رزم[آوران] را پریشان کند؛ که رده‌های رزم[آوران] را یکسره از هم بپاشد؛ که رده‌های رزم[آوران] را یکسره از هم بدرّد؛ که رده‌های رزم[آوران] را یکسره به تنگنا افگند؛ که رده‌های رزم[آوران] را یکسره پریشان کند.

بهرامِ اهوره آفریده، [رده‌های رزم‌آورانِ] دیوان، مردمان [دیو پرست]، جادوان، کَوی‌ها و کَرَپ‌های ستمکار را [چنین کند].

....

کردهٔ بیست‌ودوم

۶۳

بهرامِ اهوره آفریده را می‌ستاییم بدان هنگام که بهرام اهوره آفریده در رده‌های

۱. = گاه. یسه. ۴۸، بند ۵

برانگیختهٔ رزم[آورانِ] روستاهایِ بهم پیوسته، دستهای مهردُروجان را از پشت ببندد؛ چشمهای آنان را بپوشاند و گوشهای آنان را کر کند؛ بدان‌سان که کسی نتواند پا فراپیش نهد و پایداری کند.

....

٦٤

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
بهرامِ اَهوره آفریده و اوپَرَتاتِ پیروز را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَیْشْچَه...»[۱]

۱. = یسـ . ٦٨، بند ۱۱

۱۵
رام یَشت

خشنودیِ اَندَروایِ زَبَردست را که دیدبان دیگر آفریدگان است.

*

کردهٔ یکم

۱

من آب و «بغ»[1] را می‌ستایم.
من آشتیِ پیروز و پاداش ــ هریک از این دو ــ را می‌ستایم.
ما این اَندَروای را می‌ستاییم.
ما این اَندَروای را [به‌یاری] می‌خوانیم برای این خانه، برای خانه خدایِ این خانه و برای رادمردی که زَور نیاز کند.
...[2] ستور و گفتار، تا دشمن را یکباره شکست دهیم.
ما بهترین ایزد را می‌ستاییم.

۲

آفریدگار اَهوره‌مَزدا در ایران ویج برکرانهٔ [رود] دائیتیایِ نیک بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱. «بغ» در بسیاری از جاهای اوستا آمده و معنی آن خدا و ایزد است؛ اما بسیاری از اوستاشناسان برآنند که در این مورد به معنی بهره و بخش و برخ به کار رفته است.
۲. به‌جای نقطه‌ها واژه‌ای است که معنی آن دانسته نیست و جمله بدین گونه ناتمام است.

۳

... و از وی خواستار شد:
ای اَندَروایِ زَبَردست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که آفرینش اَنگَرَمینو را درهم شکنم و آفرینش شْپَندمینو را پاس دارم.

۴

اَندَروای زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و آفریدگار اَهوره‌مَزدا کامروا شد.

۵

اَندَروایِ اَشَوَن را می‌ستاییم. اَندَروایِ زَبَردست را می‌ستاییم.
ای اَندَروای!
آنچه از ترا که از آنِ سْپَندمینوست می‌ستاییم.
اَندَروایِ نیرومندِ زَبَردست را برای فَرّ و فروغش با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.
اَندَروای زَبَردست را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد، و «مَنْثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۶

.... ۱

۷

هوشنگِ پیشدادی در پای کوهِ البرز به فلّز پیوسته (؟)، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود ...

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز همهٔ کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۸

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که دوسوم از دیوان مَزَندَری و دُروَندان وَرِنَ را برافگنم.

۹

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوشنگِ پیشدادی کامروا شد.

اَندَروایِ اَشَون را می‌ستاییم .... [1]

کردهٔ سوم

۱۰

....

۱۱

تَهمورِثِ زیناوند بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱۲

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همهٔ دیوان و مردمان [دُروَند]، بر همهٔ جادوان و پریان پیروز شوم؛ که اَهریمن را به پیکر اسبی درآورم و سی سال [سوار بر او] تا دو کرانهٔ زمین تاخت آورم.

۱۳

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تَهمورِث کامروا شد.

۱. بند ۵ همین یشت در پایان همهٔ کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن سطری نقطه‌چین می‌گذاریم.

....

کردهٔ چهارم

۱۴

....

۱۵

جمشیدِ خوب رَمه در پای کوهِ بلندِ سراسر درخشان و زرّینِ هُکَر، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۱۶

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که فَرّه‌مَندترینِ مردمان باشم، که در میان مردمان، **هورچهر** باشم ، که به شهریاری خویش، جانوران و مردمان را بی‌مرگ و آبها و گیاهان را نخشکیدنی و خوراکها را نکاستنی کنم.

«به شهریاری جمِ دلیر، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رَشکِ دیوآفریده.»[۱]

۱۷

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و جمشید کامروا شد.

....

کردهٔ پنجم

۱۸

....

۱. سنج. یسـ. ۹، بند ۵

۱۹

آژیِ دَهاکِ سه پوزه در «کْوِیرینْتْ»یِ سخت راه، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۲۰

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَرْوایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که همهٔ هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۲۱

اَندَرْوایِ زَبَردست، این کامیابی را به ستایشگر، به آرزومند و به ناجوانمردِ نیازکنندهٔ زَور ارزانی نداشت.

....

کردهٔ ششم

۲۲

....

۲۳

فریدون پسرِ آتبین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشهٔ وَرِنَ، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۲۴

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَرْوایِ زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آژیِ دَهاک» ــ [اژی دهاکِ] سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم، آن دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی، آن دیوِ بسیار زورمندِ دروج، آن دُروَند آسیب‌رسانِ جهان، آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه به پَتیارگی، در جهان اَستومَند بیافرید ــ پیروز شوم و هر دو همسرش، سَنگهَوَکَ و

آرِنَوَکَ را ـــ که برازندهٔ نگاهداری خاندان و شایستهٔ افزایش دودمانند ـــ از وی بِرُبایم.

۲۵

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و فریدون کامروا شد.

....

کردهٔ هفتم

۲۶

....

۲۷

گَرشاسْپِ دلیر در «گوذَ»، آبشارِ رَنگْهای مَزدا آفریده، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابرِ بَرسَم گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۲۸

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بتوانم کین برادر خویش «اوروَاخْشَیَه» را از «هیتاسْپَ» بخواهم و او را بکُشم و تن او را به گردونهٔ خود بکَشم؛ همان‌سان که با «اَشْتی گَفْیَه»یِ سَروَر، با «اَئوگَفْیَه»یِ بزرگ و با «گَنْدَرِوَ» ـــ که در آب می‌زیست ـــ کردم.

۲۹

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و گَرشاسْپ کامروا شد.

....

کردهٔ هشتم

۳۰

....

۳۱

«آورْوَسارَ»یِ بزرگ در جنگل سپید، در برابر جنگل سپید، در میان جنگل سپید، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۳۲

... و از وی خواستار شد:

ای اَندَروایِ زَبَردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که پهلوانِ سرزمینهای ایرانی استوار دارندهٔ کشور ـــ [کیـ]ـخسرو ـــ ما[1] را نکشد؛ که خویشتن را از چنگ کیخسرو بتوانم رهاند.

کیخسرو او را برافگند در همهٔ جنگل ایرانیان.[2]

۳۳

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و کیخسرو کامروا شد.[2]

....

کردهٔ نهم

۳۴

....

۳۵

«هوتَوسا» دارندهٔ برادران بسیار از خاندان نوذر، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۱. در متن «ما» به جای «من» آمده است.

۲. این دو جمله آشفته است. چنین می‌نماید که در اصل بدین گونه بوده است: «اَندَروایِ زَبَردست، او را کامیاب نکرد و در برابر، هَمیستارِ او کیخسرو را پیروزی بخشید.»

۳۶

... و از وی خواستار شد:
ای اَندَروایِ زَبَردست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که در خانهٔ کِیِ گُشتاشپ، گرامی و دوست داشتنی و خوب پذیرفته باشم.

۳۷

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوتَوسا کامروا شد.

....

کردهٔ دهم

۳۸

....

۳۹

دوشیزگانِ شوی ناگزیده، بر تخت زرّین، بر بالش زرّین، بر فرش زرّین، در برابر بَرسَمِ گسترده با دستانِ سرشار او را بستودند...

۴۰

... و از وی خواستار شدند:
ای اَندَروایِ زَبَردست!
ما را این کامیابی ارزانی دار که شوهرانی بُرزمَند و جوان بیابیم که در همهٔ روزگارِ زندگی با ما خوش‌رفتار باشند و فرزندانی دانا و هوشیار و خوش‌سخن از ما پدید آیند.

۴۱

اَندَروایِ زَبَردست، این کامیابی را بدانان ارزانی داشت و آن دوشیزگان کامروا شدند.

....

کردهٔ یازدهم

۴۲

....

سْپَندمینویِ رایومَندِ فَرّه‌مند را می‌ستاییم.

۴۳

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

براستی اَندَروای نام من است.

از آن روی براستی اَندَروای نام من است که من هر دو آفرینش ــ آفرینشِ سْپَندمینو و آفرینشِ اَنگْرَمینو ــ را می‌رانم.

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

جوینده نام من است.

از آن روی جوینده نام من است که من به هر دو آفرینش ــ آفرینشِ سْپَندمینو و آفرینشِ اَنگْرَمینو ــ می‌رسم.

۴۴

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

بر همه چیره شونده نام من است.

از آن روی بر همه چیره‌شونده نام من است که من بر هر دو آفرینش ــ آفرینشِ سْپَندمینو و آفرینشِ اَنگْرَمینو ــ چیرگی می‌یابم.

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

نیک کردار نام من است.

از آن روی نیک کردار نام من است که من، آفریدگارْ آهوره‌مَزدا و امشاسْپَندان را نیکویی می‌ورزم.

۴۵

پیش‌رونده نام من است.

پس رونده نام من است...[1]
یابندهٔ فرّ نام من است.

۴۶

تند نام من است.
تندترین نام من است.
دلیرترین نام من است.
سخت نام من است.
سخت‌ترین نام من است.
نیرومند نام من است.
نیرومندترین نام من است.
...[2] نام من است.
...[2] نام من است. یکباره شکست دهنده نام من است.
...[2] نام من است. دیوستیز نام من است.
...[2] نام من است.

۴۷

ستیزه‌شکن نام من است.
بر ستیهندگی چیره‌شونده نام من است.
خیزاب‌آور نام من است.
خیزاب‌برانگیز نام من است.
خیزاب فروریز نام من است.
زبانه کشنده نام من است...[3]
«گِرِذَ» نام من است...[4]

۱. به جای نقطه‌ها، شش واژه خراب شده است.
۲. به جای نقطه‌ها، چهار واژه خراب شده است.
۳. سه واژه در این جا، خراب شده است.
۴. «گِرِذَ» را «آزمند» ترجمه کرده‌اند و به جای نقطه‌ها نیز دو نام دیگر با همین واژه ترکیب شده است، اما از آنها معنی درستی برنمی‌آید.

۴۸

نیزهٔ سرتیز نام من است. دارندهٔ نیزهٔ سرتیز نام من است.
نیزهٔ پهن نام من است. دارندهٔ نیزهٔ پهن نام من است.
نیزهٔ آخته نام من است. نیزه آزنده نام من است.
فَرّه‌مَند نام من است. بسیار فَرّه‌مَند نام من است.

۴۹

ای زَرتُشت!

این نامهای مرا هنگامی که در میانِ سپاهِ دشمنِ تشنه به خون و در میان رزم‌آورانِ رده برکشیده و در میان دو کشورِ درگیر در جنگ جای داشته باشی، برخوان.

۵۰

ای زَرتُشت!

این نامهای مرا هنگامی که آموزگارِ دروغینِ ناآشَوَن، پوینده یا دونده یا سواره یا با گردونه تازنده، آزمندِ دَهِش و کامکاری به تو روی کند، برخوان.

۵۱

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

این نامهای مرا هنگامی که او در بند نگاه داشته شده یا فروبسته در بند بیرون کشیده شده یا فروبسته در بند، سواره بدر برده شده باشد، برخوان...[1]

۵۲

آندَروای که در همه‌جا اسبان و مردان را دچار ناباوری کند و در همه‌جا با دیوان در ستیز است؛ که در جاهای پست و پوشیده در **هزارلایهٔ تیرگی**، نزد کسی رود که بدو گراییده باشد.

۱. به‌جای نقطه‌ها چندین واژه هست که معنی درستی از آنها برنمی‌آید و معنی کلّی جمله به شکل کنونی آن نیز مبهم است.

۵۳

ــ با کدامین پیشکش ترا بستایم؟
ــ کدامین پیشکش را نیاز تو کنم؟
ــ با کدامین پیشکش، آیین ستایش ترا بر پای دارم؟

بشود که اَندَروایِ تند و کمر برمیان بسته با کمر استوار، با گام بلند، با سینهٔ گشاده، با تهیگاه نیرومند، با چشمان نیالوده (؟)[۱]، همچون شهریارِ کشوری، همچون شهریاری یگانه، بدین جا فرود آید.

۵۴

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

بَرسَم برگیر... روشن و پرفروغ در روشنایی روز تا سپیده دمان... (؟)[۲]

۵۵

اگر مرا بستایی، ترا از مَنثرهِ‌یِ مَزدا آفریدهٔ فَرّه‌مَندِ درمان‌بخش، بیاگاهانم؛ بدان‌سان که نه آهریمنِ تبهکار برتو چیره تواند شد، نه جادوان و جادویی، نه دیوان و نه مردمان [دُروَند].

۵۶

اَندَروایِ چالاک را می‌ستاییم.
اَندَروایِ چالاک‌ترینِ چالاکان را می‌ستاییم.
اَندَروایِ دلیر را می‌ستاییم.
اَندَروایِ دلیرترینِ دلیران را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین خود را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین تاج را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین طوق را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین گردونه را می‌ستاییم.

۱. معنی چند تعبیر اخیر، از «با گام بلند» تا این‌جا، نسبی و مورد تردید است.
۲. واژه‌هایی چند از این بند افتاده یا خراب شده است و معنی آن نارساست.

اَندَروایِ زرّین چرخ را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین رزم‌افزار را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین موزه را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زرّین کمر را می‌ستاییم.
اَندَروایِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
اَندَروایِ زَبَردست را می‌ستاییم.
ای اَندَروایِ اَشَوَن!
آنچه از ترا که از آنِ سْپَندمینوست، می‌ستاییم.

....

۵۷

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
اَندَروایِ زَبَردست را که دیدبان دیگر آفریدگان است، درود می‌فرستم.
ای اَندَروایِ اَشَوَن!
آنچه از ترا که از آن سْپَندمینوست، می‌ستاییم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۱۶
دین یَشت

خشنودیِ راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.

*

کردهٔ یکم

۱

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم که ما را به راهِ نیک رهنمون شود و به گذرگاهِ نیک بَرَد و آنچه ما را آرزوست، به‌ما بخشد.

دانشِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم که زَور نیازکننده، اَشَوَن، هنرمند، نامدار، تندکردار، تیزکُنش، رساننده به سرانجامِ نیک و بخشندهٔ گشایشِ نیک — دینِ نیکِ مَزدایی — است.

۲

زَرتُشت از جای برخاست و شتابان به بیرون از خانه روان شد و دانش را چنین ستود:

ای راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن!

اگر تو پیش از من می‌روی، چشم به‌راه من بمان.

اگر تو از پیِ من می‌آیی، به‌من بپیوند.

۳

بشود که آشتی بهرهٔ ما شود، چنان که راهها را پایانی خوش است؛ در کوهها گذرگاههایِ خوب توان یافت؛ از جنگلها آسان توان گذشت و رودهای ناوتاک را

به‌خوشی توان پیمود.

پاداش و آوازه و نیایش و توانایی از آنِ ما باد!

۴

برای فَرّ و فروغش، من او را ــ راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را ــ با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.

«یِنگْهِه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۵

.... [۱]

۶

زَرتُشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی را بدو نماز برد...

۷

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینایی که ماهیِ «کَرَ» در آب داراست که خیزابی هَمچندِ مویی را در رود «رَنگْها»یِ دور کرانه، در ژرفایِ هزار بالایِ آدمی تواند دید.

.... [۲]

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۲. بند ۴ همین یشت در پایان دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

کردهٔ سوم

۸

....

۹

زَرتُشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی را بدو نماز برد...

۱۰

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینایی که اسب داراست که در شب تیره ــ اگرچه باران ببارد و ژاله و تگرگ فروریزد ــ موی اسبی برزمین افتاده را باز تواند شناخت که از یال یا دُمِ اسب است.

....

کردهٔ چهارم

۱۱

....

۱۲

زَرتُشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی را بدو نماز برد...

۱۳

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینایی که کرکس زرّین طوق داراست که پاره گوشتی همچندِ مشتی را از دوری نُه کشور باز تواند شناخت؛ اگرچه در بزرگی، چون تابش سرِسوزنی درخشان بنماید.

....

کردهٔ پنجم

۱٤

....

۱۵

«هُوُویِ» پاک و دانا که خواستارِ زَرتُشت بود، او را بستود تا در زندگی با او بهروز شود و دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

....

کردهٔ ششم

۱٦

....

۱۷

آتُربانِ دور سفر کرده که خواستار تواناییِ به یادداشتنِ [آموزشهای] دین و نیرومندیِ تنِ خویش بود، او را بستود.

....

کردهٔ هفتم

۱۸

....

۱۹

شهریار و فرمانروایِ کشور که خواستار آشتی و سازش برای کشور و نیرومندیِ تنِ خویش بود، او را بستود.

....

۲۰

«یَثَه اَهو وَیریو...»

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَیْشْچَه...»[1]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

۱۷

اَرت یَشت

(اَشی یَشت)

خشنودیِ اَشیِ نیک، چیستایِ نیک، اِرِثِیِ نیک، رَسَشتاتِ نیک و فرّ [و] پاداش مَزدا آفریده را.

*

کردهٔ یکم

۱

اَشیِ نیک، شهریار بزرگوارِ بُرزمَندِ خوب ستوده را می‌ستاییم که چرخها[یِ گردونه اش]، خروشان [است]؛ که نیرومند، پاداش بخش، درمانگر، بسیار هوشمند و تواناست.

۲

اَشی دخترِ اَهوره‌مَزدا و خواهرِ اَمشاسْپَندان است. اوست که با خِرَدِ سوشیانتها فراز آید.

کسی که اَشی او را کامرواکند، بدو خِرَدِ سِرِشتی بخشد.
اَشی کسی را به یاری آید که او را از نزدیک بخواند؛ که او را از دور بخواند.
کسی که زَورِ نیازِ اَشی کند، [بدان ماند که] زَورِ نیازِ مهر کرده باشد.

۳

برای فرّ و فروغش، او را ــ آشیِ نیک را ــ با نمازِ خوب گزارده و با زَور و با نماز[ی به‌بانگِ] بلند می‌ستایم.

اَشی را با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْرَه»، با اندیشه و

گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم.
«ینگْهِه هاتَم . . .»

کردهٔ دوم

۴

....

۵

درود به هَوم، به مَنْثرِه‌یِ وَرجاوَند و به زَرتُشتِ اَشَوَن!

براستی درود به هَوم؛ زیرا همهٔ مَی ها را خشم خونینْ درفش همراه است؛ امّا مَیِ هَوم رامشِ اَشَه در پی دارد.

۶

ای اَشَیِ نیک! ای اَشَیِ زیبا! ای اَشَیِ درخشان! ای که با فروغ خویش شادمانی افشانی! ای اَشَی! ای آن که مردان همراه خویش را فَرّ نیک بخشی!

از خانمانی که اَشَیِ نیک، پای در آنها فرونهد، بوی خوش برآید و اندیشهٔ سازگاری و دوستیِ دیر پای، [بهرهٔ آن خانمان شود].

۷

ای اَشَیِ نیک!

مردانی که تو یاورشان باشی، در کشوری با خوراکهای فراوان، فرمانروایی کنند؛ آن‌جا که خواربار انباشته، بویهای خوش برآمده، بسترها گسترده و دیگر دارایی هایِ گرانبها فراهم آمده است.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باشی ای پُرِدَهِش! ای نیرومند!

۸

ای اَشَیِ نیک!

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید و ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

خانه های کسانی که تو یاورشان باشی، خوب ساخته، دیر پای، از ستوران بهره‌مند و دیرزمانی استوار است.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تویاورش باشی!
همچنین یاورمن باشی ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۹

ای آشِي نیک!

تختهای آنان که تو یاورشان باشی، خوش‌ساخت، خوب گسترده و خوش‌بو، با بالشهای آراسته و پایه‌های زرّین بر پاست.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تویاورش باشی!
همچنین یاورمن باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۰

ای آشِي نیک!

زنانِ گرامیِ مردانی که تویاورشان باشی، برتختهای زیبای زرّین پایه، بر بالشهای آراسته، آرمیده و خود را با دست‌بند، گوشوارۀ چهارگوشۀ به‌نمایش آویزان و طوقِ زرنشان آراسته‌اند [و چنین گویند]:

ـ چه هنگام خانه خدای، به سوی ما آید؟ چه هنگام او از ما شادمان و از تنِ ما برخوردار شود؟

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تویاورش باشی!
همچنین یاورمن باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۱

ای آشِي نیک!

دوشیزگانِ آنان که تویاورشان باشی، پای آورَنجَن درپای کرده، کمر بر میان بسته، با انگشتان بلند و با تنی چنان زیبا که بیننده را شادی افزاید، نشسته‌اند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تویاورش باشی!
همچنین یاورمن باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۲

ای آشَیِ نیک!

اسبانِ کسانی که تو یاورشان باشی، اسبانی تند، هراس‌انگیز و تیزتک‌اند که گردونهٔ تند را با دوالِ چرمین به گردش درآورند.

سرودخوانِ دلیرِ دارندهٔ نیزهٔ سرتیز و اسبِ چالاک، گردونهٔ [خویش] را شتابان براند؛ [آن سرودخوانی] که نیزهٔ سرتیزِ بلند دسته و تیرِ تندپرّانِ خویش را از دور پرتاب کند و هَمِستار را از پشت‌سر به خاک افگند و دشمن را از روبرو براندازد.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاورِ من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۳

ای آشَیِ نیک!

اُشترانِ کسانی که تو یاورشان باشی، اُشترانی هراس‌انگیز، بلند کوهان و بسیار گستاخند که از زمین برخیزند و برافروخته با یکدیگر بستیزند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاورِ من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۴

بازرگانان در سرای کسانی که تو یاورشان باشی، از سرزمینهای بیگانه، سیم و زر و جامه‌های خوش‌بافت آورند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاورِ من باش ای پُردَهِش! ای نیرومند!

۱۵

ای آشَیِ بزرگوارِ نیک! ای آفریدهٔ خوب چهره! [ای آن‌که] به خواستِ خویش فرمان‌گزاری! ای به‌تنْ فَرّه‌مند!

به سوی من بنگر و بخشایش خویش، مرا ارزانی دار!

۱۶

اهوره‌مَزدا ــ بزرگترین و بهترینِ ایزدان ــ پدر تست.

سْپَندارمَذ مادر تست.

سُروشِ نیکِ پارسا و رَشْنِ بزرگوارِ نیرومند و مهرِ فراخ چراگاه ــ [آن] هزار گوشِ ده‌هزار دیدبان ــ برادران تواند.

دینِ مَزداپرستی خواهر تست.

۱۷

اَشیِ نیکِ بزرگوار ــ ستوده‌ترینِ ایزدان که از راه راست به کژی نگراید ــ در گردونهٔ خویش، درنگ کرد و بدین سخنان لب برگشود:

ــ ای آن که آوازت از همهٔ آنان که مرا می‌خوانند، به گوش من دلپذیرتر می‌آید!

تو کیستی که مرا می‌خوانی؟

۱۸

آنگاه او [به پاسخ] چنین گفت:

منم سِپیتْمان زَرتُشت؛ نخستین آفریده‌ای که [نماز] «اَشِمْ‌وُهو...» گزارد و اَهوره‌مَزدا و اَمشاسْپَندان را بستود.

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان خشنود شدند.

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها روان شدند و گیاهان رستن آغاز کردند...

۱۹

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، اَهریمن از این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ دورکرانه بگریخت.

اَهریمنِ زشت نهادِ پر گزند چنین گفت:

ــ همهٔ ایزدان [با هم] نتوانستند با خواست من بستیزند و مرا [از پهنهٔ آفرینش] برانند، اما زَرتُشت به‌تنهایی با خواست من ستیهید و مرا براند...

۲۰

او بـا [نماز] «اَهـون وَیرْیَه...» ــ رزم‌افـزاری که چون سنـگی است هـمچندِ خانه‌ای ــ مرا بسوخت.[۱]

او با [نماز] «اَشِمْ وُهو...» ــ که همچون فلزّی گداخته است ــ مرا بسوخت.

او با من چنان کرد که گریختن از این زمین، مرا خوش‌تر باشد.

او به‌تنهایی مرا براند؛ او، سِپیتْمان زَرتُشت.

۲۱

آنگاه اَشیِ نیکِ بزرگوار چنین گفت:

ای سِپیتْمانِ راست کردار اَشَوَن!

نزد من بیا و در گردونهٔ من بیارام!

سِپیتْمان زَرتُشت نزد او رفت و در گردونه اش بیارمید.

۲۲

پس [اَشی] با دست چپ و دست راست، بـا دست راست و دست چپ، او را بپسود و اینچنین گفت:

ای سِپیتْمان!

تو نَغز و نیک آفریده‌ای!

ای سِپیتْمانِ خوش‌پای بلند بازوان! ای به تنْ فَرِّه‌مند و به روانْ جاودانه بهروز!

آنچه با تو می‌گویم راست است.

....[۲]

کردهٔ سوم

۲۳

....

۱. ــــ وند. فر. ۱۹، بند ٤

۲. بند ۳ همین یشت در این‌جا و در پایان همهٔ دیگر کرده‌ها می‌آید که به‌جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

۲۴

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] البرز بلندِ زیبای مَزدا آفریده، او را بستود...

۲۵

... و از وی خواستار شد:
ای اَشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همهٔ دیوان مَزَندَری چیره شوم؛ که من از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که دیوان ــ ناگزیر ــ از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

۲۶

اَشیِ نیکِ بزرگوار شتابان فرارسید و هوشنگِ پیشدادی را کامروا کرد.

....

کردهٔ چهارم

۲۷

....

۲۸

جمشیدِ خوب رَمه برفراز [کوه] البرز، او را بستود...

۲۹

... و از وی خواستار شد:
ای اَشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگانِ مَزدا را گله‌ها بپرورم؛ که آفریدگانِ مَزدا را جاودانگی بخشم...

۳۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که ناتوانیِ پیری و مرگ را از

آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم.

۳۱

اَشیِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و جمشیدِ خوب رَمه را کامروا کرد.

....

کردهٔ پنجم

۳۲

....

۳۳

فریدون پسرِ آتبین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشهٔ وَرِنَ، او را بستود...

۳۴

... و از وی خواستار شد:

ای اَشیِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار ....[1]

۳۵

اَشیِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و فریدون پسرِ آتبین را کامروا کرد.

....

کردهٔ ششم

۳۶

....

۱. = گو. بند ۱۴

۳۷

هَومِ نوشیدنـیِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین، در پایِ بلندترین ستیغ [کوه] البرز، او را بستود...

۳۸

... و از وی خواستار شد:
ای آشَیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار .... [۱]

۳۹

آشَیِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و هَومِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین را کامروا کرد.

....

کردهٔ هفتم

۴۰

....

۴۱

[کیـ]ـخسرو، پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و استواردارندهٔ کشور، او را بستود...

۴۲

... و از وی خواستار شد:
ای آشَیِ نیک بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار ....

۱. = گو. بند ۱۸
۲. = گو. بند ۲۲

۴۳

آشیِ نیکِ بزرگوار شتابان فرارسید و [کی‌ـ]ـخسرو، پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و استواردارندهٔ کشور را کامروا کرد.

....

کردهٔ هشتم

۴۴

....

۴۵

زَرتُشتِ اَشَوَن در ایران‌ویج بر کرانهٔ رودِ دایتیایِ [نیک]، او را بستود...

۴۶

... و از وی خواستار شد:
ای آشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار .... [۱]

۴۷

آشیِ نیکِ بزرگوار شتابان فرارسید و زَرتُشت را کامروا کرد.

....

کردهٔ نهم

۴۸

....

۴۹

کِیِ گُشتاسپِ بزرگوار، در کرانهٔ آبِ دایتیا او را بستود...

۱. = گو. بند ۲۶

۵۰ ـ ۵۱

... و از وی خواستار شد:
ای اَشیِ نیک بزرگوار!
مرا این کامیابی ارزانی دار .... [1]

۵۲

اَشیِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و کی گُشتاسپِ بزرگوار را کامروا کرد.

....

کردهٔ دهم

۵۳

....

۵۴

اَشیِ نیکِ بزرگوار گفت:
از آن [نیازِ] زَوری که پیشکش من شود، نباید به مردانِ سَتروَن، به زنانِ روسپی که دَشتان نشوند، به کودکانِ نابُرنا و به دوشیزگانِ شوی ناگزیده بهره‌ای برسد.

۵۵

هنگامی که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیرِ پایِ وَرزاوی [به نام] «بَرمایونَ» [2] پنهان کردم.
آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا براندند.

۵۶

هنگامی که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیرِ گلویِ قوچی از گله‌ای دارای یکصد گوسفند، پنهان کردم.

۱. = گو. بندهای ۳۰ و ۳۱
۲. ← یاد. همین.

آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا براندند.
بدان هنگام که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند.

۵۷

اَشیِ نیکِ بزرگوار، در نخستین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزند نزاید[1] گِله می‌کند:

ــ به خانهٔ او پای منه و در بستر او میاسای!
با شما چه کنم؟ به آسمان فرا روم! به زمین فروروم؟

۵۸

اَشیِ نیکِ بزرگوار، در دومین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزندِ مردی بیگانه را فرزندِ شوهرِ خویش وانمود کند[2]، گِله می‌کند:

با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۵۹

اَشیِ نیکِ بزرگوار، در سومین گِله گزاری خویش، چنین گِله می‌کند:

نزد من تندخویانه‌ترین کردارِ مردمانِ ستمکار، فریفتنِ دوشیزه‌ای شوی ناگزیده و آبستن کردنِ اوست.

با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۶۰

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

ای اَشیِ زیبایِ آفریدهٔ کردگار!

به آسمان فرامرو! به زمین فرومرو! همین جا در سرایِ زیبایِ خسروانهٔ من بمان!

۱. اشاره است به زنانی که فرزندان خویش را پیش از زایمان، از زهدان می‌افکنند.

۲. اشاره است به زنانی که پنهان از شوهر خویش، با مردی دیگر پیوند جنسی دارند و فرزندی را که آن مرد در زهدان ایشان پدید آورده است، به دروغ، فرزند شوهر خویش وانمود می‌کنند.

۶۱

ای آشَیِ زیبایِ آفریدهٔ کردگار!

با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم؛ بدان‌سان که گُشتاسپ در کرانهٔ آبِ دایتیا ترا بستود.

[زَوت در برابرِ بَرسَمِ گسترده می‌ایستد و به آواز بلند می‌گوید:]

ای آشَیِ زیبایِ آفریدهٔ کردگار!

با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم.

۶۲

«یَثَه آهو وَیرْیو...»

آشَیِ نیک، چیستایِ نیک، اِرِثِیِ نیک، رَسَشْتاتِ نیک و فَرّ [و] پاداشِ مَزدا آفریده را درود می‌رستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَئِشْچَه...»[1]

۱. = یسنا ۶۸، بند ۱۱

۱۸
اَشْتادْ یَشت

خشنودیِ فَرِّ ایرانیِ مَزدا آفریده را.

*

۱

اَهوره‌مَزدا به سِپیتْمان زَرتُشت گفت:

من فَرِّ ایرانی را بیافریدم که از ستور برخوردار، خوب رمه، توانگر و فَرّه‌مند است؛ خِرَد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم آمده بخشد؛ آز را درهم شکند و دشمن را فروکوبد.

۲

فَرِّ ایرانی، اَهریمنِ پرگزند را شکست دهد؛ خشمِ خونینْ درفش را شکست دهد؛ بوشاسپِ خواب آلوده را شکست دهد؛ یخ [بندانِ] درهم افسرده را شکست دهد؛ اَپوش دیو را شکست دهد؛ سرزمینهای اَنیران را شکست دهد.

۳

من اَشیِ نیکِ بزرگوار را بیافریدم که به سرایِ زیبایِ خسروانهٔ [من] درآید.

٤

اَشیِ بخشندهٔ خوشیِ بسیار، یاور آن مردی شود که اَشَه را خشنود کند.

اَشی به سرایِ زیبایِ خسروانهٔ [من] درآید و همهٔ رمه، همهٔ پیروزی، همهٔ خِرَد و همهٔ فَرّ را ارزانی دارد.

اگر اَشیِ نیکِ بزرگوار در سرایِ زیبایِ خسروانهٔ [من] پای فرونهد...

۵

... هزار اسب و هزار رمه آورد.
فرزندان کارآزموده آورد.
ستارهٔ تِشْتَر به جنبش درآید.
سراسرِ باد زَبَردست و سراسرِ فَرِّ ایرانی [به جنبش درآیند].

۶

آنان ستیغِ همهٔ کوهها را بهره دهند؛ ژرفای همهٔ [دره‌های] رودها و همهٔ گیاهان نودمیدهٔ زیبای سبز رنگ را توانِ رویش و بالش بخشند؛ یخ [بندانِ] درهم افسرده و اَپوش دیو را نابود کنند.

۷

درود به ستارهٔ تِشْتَرِ رایومَندِ فَرِّه‌مَند.
درود به باد زَبَردستِ مَزدا آفریده.
درود به فَرِّ ایرانی.
«یَثَه اَهو وَیرْیو...»
«اَشِمْ وُهو...»

۸

[نماز] اَهونَ وَیرْیَه...» را می‌ستاییم.
اَردیبهشت، زیباترین امشاسپَند را می‌ستاییم.
گفتارِ راستِ پیروزِ درمان‌بخش را می‌ستاییم.
گفتارِ درمان‌بخشِ پیروزِ راست را می‌ستاییم.
مَنْثرهِٔ وَرجاوَند و دینِ مَزداپرستیِ خواستارِ هَوم را می‌ستاییم.
«یِنگْهِه هاتَم...»

۹

«یَثَه اَهو وَیرْیو...»

فَرّ ایرانیِ مَزدا آفریده را درود می‌فرستم.
«اَشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَیْشْچَه...»[1]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۱۹
زامیاد یَشت
(کیان یَشت)

خشنودیِ کوهِ مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشه، «اوشیدَرِنَ»، فَرِّ کیانیِ مَزدا آفریده و فَرِّ مزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را.

*

۱

ای سپیتمان زَرتُشت!

نخستین کوهی که از این زمین برکشیده شد، «البرز» بلند است که همهٔ سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.

دومین کوه «زِرِ ذَزَ» است که از آن سوی «مَنوشَ» نیز همهٔ سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.

۲

از این کوهها، «اوشیدَم»، «اوشیدَرِنَ» و رشته کوه «اِرزیفیَه» سربرزد.

ششمین کوه اِرزورَ»، «هفتمین «بومیَه»، هشتمین «رَوذیتَ»، نهمین «مَزیشْوَنْت»، دهمین «آنْتَرِدَنگْهو»، یازدهمین «اِرزیشَ»، دوازدهمین «وایتی گَئِسَ»...

۳

... و «آدَرَنَ» و «بَیَنَ» و «ایشْکَتَ اوپایری سَئِنَ» (که پوشیده از برف است و تنها اندکی از برف آن آب می‌شود).[1]

۱. استاد پورداود در زیرنویس گزارش خود نوشته است: «معنی جملهٔ اخیر تقریبی است.»

دو رشته کوهِ «هَمَنکونَ»، هشت رشته کوهِ «وَشَنْ»، هشت ستیغ «اَاُوروَنتْ» و چهار کوهِ «ویذْوَنَ».

۴

«اَئِزَخَ»، «مَئِنَخَ»، «واخِذْریکَ»، «آسَیَه»، «تودَشکَ»، «ویشَوَ»، «دَرَوَشیشوَنْتَ»، «سایریوَنْتَ»، «نَنگْهوشْمَنتْ»، «کَکَهْیو» و «اَنْتَرِکَنگْهَه».

۵

«سیچی دَوَ»، «آهورَنَ»، «رَئِمَنَ»، «آشَ سْتِمْبَنَ»، «اورونْیووایذیمیذْکَ»، «اَسْنَوَنْتْ»، «اوشَمُ»، «اوشْتَ خوارِنَه»، «سْیامَکَ»، «وَفْرَیَه»، «وُاوروشَ».

۶

«یَهْمَیَه جَتَره»، «اَذوتَوَ»، «سْپیتَ وَرنَه»، «سْپِتُوداتَ»، «کَذْرَوَاَسْپَ»، «کَوُایریسَ»، ستیغ «بَرُوسَرَیَنْ»، «بَرَنَ»، کوهِ «فْراپَیَه»، «اوذْریَه»، «رَئِوَنتْ» و کوههای دیگر که از این پیش، مردمان بدانها نام دادند، از آنها گذشتند و اندیشیدند.

۷

ای سِپیتْمان زَرتُشت!

پس اینچنین، دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه است.

۸

هر اندازه که این کوهها زمین را فرا گرفته است، به همان اندازه، آفریدگار، آتُربانان، ارتشتاران و برزیگرانِ ستور پرور را از آنها بهره بخشید.

کردهٔ یکم

۹

فَرّ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم؛ [آن فَرّ] بسیار ستوده، زَبَردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است...

۱۰

... که از آنِ آهوره‌مَزداست، که آهوره‌مَزدا بدان، آفریدگان را پدید آورد: فراوان و خوب، فراوان و زیبا، فراوان و دلپذیر، فراوان و کارآمد، فراوان و درخشان...

۱۱

... تا آنان گیتی را نو کنند: [گیتیِ] پیرنشدنی، نامیرا، تباهی ناپذیر، ناپژمردنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا.

در آن هنگام که مردان دیگر باره برخیزند و بی مرگی به زندگان روی آورد، «سوشیانت» پدیدار شود و جهان را به خواستِ خویش نو کند.

۱۲

پس جهانِ پیروِ اَشَه، نیستی ناپذیر شود و دروج دیگر باره بدان جایی رانده شود که از آن‌جا، آسیب‌رسانی به اَشَوَنان و تبار و هستیِ آنان را آمده است.

تباهکار و فریفتار نابود شوند.

«اَثارَتوشْ اَشاتْ چیتْ هَچا...»

۱۳

برای فَرّ و فروغش، من او را ــ فَرِّ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را ــ با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

فَرِّ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم با هَوم آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۱۴

....[1]

۱. بند ۹ همین یشت در آغاز همهٔ کرده‌ها می‌آید که به‌جای آن سطری نقطه‌چین می‌گذاریم.

۱۵

... که از آنِ اَمشاسْپَندان است: شـهریاران تیزبینِ بـزرگوارِ بسیار توانایِ دلیرِ آهورایی که وَرجاوندانِ جاودانه اند...

۱۷ ــ ۱٦

... که هر هفت تن ۱

۱۸

... که آفرینشِ آهوره‌مَزدایِ دادارِ چهره‌نگارِ سازندهٔ نگاهبان را یاور و پناهند.

۲۰ ــ ۱۹

.... ۲

.... ۳

کردهٔ سوم

۲۱

....

۲۲

... که از آنِ ایزدانِ مینُوی و جهانی و سوشیانتهای زاده و نزاده ــ نوکنندگان گیتی ــ است.

۲٤ ــ ۲۳

.... ۴

۱. = بندهای ۸۳ و ۸٤ فروردین یشت.
۲. = بندهای ۱۱ و ۱۲ همین یشت.
٤. بند ۱۳ همین یشت در پایان همهٔ کرده‌ها می‌آید که به جای آن سطری نقطه‌چین می‌گذاریم.
٤. = بندهای ۱۳-۱۱ همین یَشت.

کردهٔ چهارم

۲۵

....

۲۶

... که دیرزمانی از آنِ هوشنگِ پیشدادی بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پریان و کَوی های ستمکار و کَرَپ ها چیره شد و دوسوم از دیوان مَزَنَدَری دُرونداِن وَرِنَ را برانداخت.

....

کردهٔ پنجم

۲۷

....

۲۸

... که از آنِ تَهمورِثِ زِیناوَند بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پَریان و کَوی های ستمکار و کَرَپ ها چیره شد.

۲۹

... چنان که بر همهٔ دیوان ومردمانِ [دُروَند] و جادوان و پَریان چیره شد و آهریمن را به پیکرِ اسبی درآورد و سی سال سوار بر او به دو کرانهٔ زمین همی تاخت.

....

کردهٔ ششم

۳۰

....

۳۱

... که دیرزمانی از آنِ جمشیدِ خوب رَمه بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و

بر دیوان و مردمان [دُروَند] و جادوان و پَریان و کَوی های ستمکار و کَرَپ ها چیره شد.

۳۲

آن که دارایی و سود ــ هر دو ــ را از دیوان برگرفت.
فراوانی و گَلّه ــ هر دو ــ را از دیوان برگرفت.
خشنودی و سرافرازی ــ هر دو ــ را از دیوان برگرفت.
به شهریاری او، خوردنی و آشامیدنی نکاستنی، جانوران و مردمان ــ هر دو ــ بی مرگ و آبها و گیاهان ــ هر دو ــ نخشکیدنی بودند.

۳۳

به شهریاری او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری، نه مرگ و نه رَشکِ دیوآفریده.
اینچنین بود پیش از آن که او دروغ گوید؛ پیش از آن که او دهان به سخن دروغ بیالاید.

۳۴

پس از آن که او به سخن نادرست دروغ دهان بیالود، فَرّ آشکارا به کالبد مرغی از او به بیرون شتافت.
هنگامی که جمشیدِ خوب رَمه دید که فَرّ از وی بگسست، افسرده و سرگشته همی گشت و در برابر دشمنی [دیوان]، فروماند و به زمین پنهان شد.

۳۵

نخستین بار فَرّ بگسست؛ آن فَرِّ جمشید، فَرِّ جم پسرِ ویوَنگَهان به کالبد مرغ وارِغْنَ به بیرون شتافت.
این فَرّ [از جم گسسته] را مهرِ فراخ چراگاه ــ [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم ــ برگرفت.
مهر شهریار همهٔ سرزمینها را می‌ستاییم که اهوره‌مزدا او را فَرّه‌مَندترینِ ایزدانِ مینُوی بیافرید.

۳۶

دومین بار فَرّ بگسست، آن فَرِّ جمشید، فَرِّ جم پسرِ ویوَنگَهان به پیکرِ مرغ وارِغْنَ

به بیرون شتافت.

این فَرّ [از جم گسسته] را فریدون پسرِ خاندان آتبین برگرفت که ـــ بجز زَرتُشت ـــ پیروزترینِ مردمان بود.

۳۷

آن که آژی دَهاک را فروکوفت؛ [اژی دهاکِ] سه پوزهٔ سه کلّهٔ شش چشم را، آن دارندهٔ هزار[گونه] چالاکی را، آن دیوبسیار زورمندِ دروج را، آن دُروَندِ آسیب رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ اَشَه به پتیارگی در جهان اَستومَند بیافرید.

۳۸

سومین بار فَرّ بگسست، آن فَرِّ جمشید، فَرِّجم پسرِ ویوَنگهان به کالبد مرغ وارِغْنَ به بیرون شتافت.

این فَرّ [از جم گسسته] را گَرشاسْپِ نَریمان برگرفت که ـــ بجز زَرتُشت ـ در دلیری و مردانگی، زورمندترینِ مردمان بود...

۳۹

... که زورو دلیریِ مردانه بدو پیوست.

ما آن دلیریِ بر پای ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار، آن دلیریِ به گَرشاسپ پیوسته را می‌ستاییم.

۴۰

آن که اژدهایِ شاخدار را بکشت؛ آن اسب اوبارِ مرد اوبار را، آن زهرآلودِ زرد رنگ را که زهرِ زرد گونَش به بُلندایِ نیزه‌ای روان بود.

هنگامِ نیمروز گرشاسْپ در آوندی آهنین بر پشت آن [اژدها] خوراک می‌پخت. آن تباهکار، از گرما خَوی ریزان، ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را بپراگند.

گرشاسپِ نَریمان، هراسان به کناری شتافت.

۴۱

آن که «گَندَرِوَ»یِ زرّین پاشنه را کشت که پوزه گشاده، به تباه کردنِ جهانِ

استومندِ اَشَه برخاسته بود.

آن که نُه پسرِ «پَثَنیَه» و پسران «نیویک» و پسران «داشْتَیانی» را کشت؛ که «هیتاسپِ» زرّین‌تاج و «وَرِشَوَ» از خاندان «دانی» و «پیتَوُنَ»یِ پری دوست را کشت...

۴۲

... آن که «اَرزوشَمَن»یِ دارندهٔ دلیریِ مردانه را کشت...[۱]

۴۳

... آن که «سْناویذْکَ» را کشت؛ آن شاخدارِ سنگین دست را که در انجمن می‌گفت:

ــ من هنوز نابُرنایم. بدان هنگام که بُرنا شوم، زمین را چرخ و آسمان را گردونهٔ [خویش] کنم...

۴۴

... اگر گَرشاسْپِ دلیر مرا نکشد، من سْپَندمینو را از گَرزْمانِ درخشان فرو کشم و اَنگْرَمینو را از دوزخِ تیره برآورم تا آن دو ــ سْپَندمینو و اَنگْرَمینو ــ گردونهٔ مرا بکشند.

گَرشاسْپِ دلیر او را بکشت و جانش را بگرفت و نیرویِ زندگانی اش را نابود کرد.

کردهٔ هفتم

۴۵

....

۴۶

سْپَندمینو و اَنگْرُمینو، به چنگ آوردن این فَرّ نا گرفتنی را کوشیدند و هریک از آن دو، چالاک‌ترین پیک‌های خویش را در پیِ آن فرستاد.

سْپَندمینو، پیک‌های خویش بهمن و اَردیبهشت و آذر مَزدا اَهوره را گسیل

۱. به‌جای نقطه‌ها، چندین واژه خراب و آشفته شده و معنی درستی از آنها برنمی‌آید.

داشت و اَنگْرَمینو پیک های خود «اَکَ مَنَ» و خشمِ خونینْ دَرفش و اَژی دَهاک و «سْپیتْیوَر» را ــ آن که تنِ جم را به ارّه دونیم کرد ــ روانه داشت.

۴۷

پس آنگاه، آذرِ مَزدا اَهوره، اینچنین اندیشه کنان به پیش خرامید:
ــ «من این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آورم.»
امّا اَژی دَهاکِ سه پوزهٔ زشت نهاد، اینچنین پرخاش کنان از پی او بشتافت:

۴۸

ای آذرِ مَزدا اَهوره!
واپس رو که اگر تو این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا یکباره نابود کنم؛ بدان‌سان که نتوانی زمینِ اَهوره آفریده را روشنایی بخشی.
آنگاه آذر، اندیشناک از بیم [تباهی] زندگی و برای نگاهداشتِ جهانِ اَشَه، دستها را واپس کشید؛ چه، اَژی دَهاک سهمگین بود.

۴۹

پس از آن، اَژی دَهاکِ سه پوزهٔ زشت نهاد، اینچنین اندیشه کنان بشتافت:
ــ «من این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آورم.»
امّا آذر مزدا اَهوره اینچنین پرخاش کنان از پی او شتافت:

۵۰

ای اَژی دَهاکِ سه پوزه!
واپس رو که اگر تو این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا از پی بسوزانم و بر پوزه های تو آتش برافروزم؛ بدان‌سان که نتوانی تباه کردنِ جهان اَشَه را برزمین اَهوره آفریده، گام نهی.
آنگاه اَژی دَهاک، اندیشناک از بیم [تباهیِ] زندگی، دستها را واپس کشید؛ چه، آذرْ سهمگین بود.[1]

۱. دربارهٔ تقابل «اژی دهاک» و ایزد «آذر» ← وند. فر. ۱۸، بند ۱۹

۵۱

فَرّ به دریای فَراخ کَرت جست.

آنگاه اَپامْ نَپاتِ تیز اسب، دریافت و آرزو کرد که آن را به چنگ آورد:

— من این فَرِّ ناگرفتنی را به چنگ آورم از تکِ دریایِ ژرف، از تکِ دریاهایِ ژرف.

۵۲

رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، اَپامْ نَپاتِ تیزاسب، آن دلیرِ دادرسِ دادخواهان را می‌ستاییم.

آفریدگار را می‌ستاییم که مردمان را بیافرید.

ایزدِ آب را می‌ستاییم که هرگاه او را بستایند، می‌شنود.

۵۳

اَهوره‌مَزدا چنین گفت:

ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

بر هریک از شما مردمان است که خواستار به چنگ آوردن فَرِّ ناگرفتنی باشد.

چنین کسی از بخششِ پاداشِ درخشانِ آتُربانی بهره‌مند شود؛ از بخششِ پاداشِ فراوانِ آتُربانی بهره‌مند شود؛ از بخششِ آتُربان بهره‌مند شود...

۵۴

... از بخشش اَشیِ آسایش‌بخش برخوردار شود که ستور و گیاه ارزانی دارد.

پیروزی همه روزه از آنِ او شود و دشمن را به نیرومندی شکست دهد و بیش از سالی به درازا نکشد که برخوردار از این پیروزی بر سپاه خونخوار دشمن چیره شود و همهٔ دشمنان را شکست دهد.

برای فَرّ و فروغش، من او را — فَرِّ مزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را — با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

فَرِّ نیرومند مَزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را می‌ستاییم با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنْثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردارِ [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم ...»

کردهٔ هشتم

۵۵

....

۵۶

افراسیابِ تورانیِ تباهکار به آرزوی ربودنِ فَرِّ ناگرفتنی ــ [فَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ جامه از تن برگرفت و برهنه به دریایِ فَراخ‌کَرت جست و شناکنان در پیِ فَرّ شتافت.

فَرّ تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچهٔ خسرو» از دریایِ فَراخ‌کَرت پدید آمد.

۵۷

ای سپیتمان زَرتشت!

آنگاه افراسیابِ تورانیِ بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریایِ فَراخ‌کَرت برآمد:

ــ «اِیثِ، اِیثَ، یِثَنَ، اَهمایی!»[1]

ــ «من نتوانستم این فَرّ را ــ [فَرّی را] که هم اکنون واز این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ بِرُبایم...

۵۸

... اینک همهٔ تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا اَهوره‌مَزدا به تنگنا افتد!»

ای سپیتمان زَرتُشت!

آنگاه افراسیابِ تورانیِ بسیار زورمند، [دیگر باره] خود را به دریایِ فَراخ‌کَرت افگند.

۱. در برابر این واژه‌ها و آنچه در بندهای ۶۰ و ۶۳ از زبان افراسیاب آمده است، در گزارشهای اوستا هیچ معنایی ننوشته‌اند و تنها آنها را به‌عنوان دشنامها و ناسزاهای افراسیاب شناخته‌اند.

۵۹

پس دومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ فَرّ ناگرفتنی ــ [فَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ جامه از تن برگرفت و برهنه به دریایِ فَراخ کَرت جست و شناکنان در پیِ فَرّ شتافت.
فَرّ تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن‌جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچهٔ وَنگهَزداه» از دریایِ فَراخ کَرت پدید آمد.

۶۰

ای سِپیتمان زَرتُشت!
آنگاه افراسیابِ تورانیِ بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریایِ فَراخ کَرت برآمد:
ــ «ایثِ، ایثَ، یَثنَ، اَهمایی، اَوَثَ، ایثَ، یَثنَ، کَهمایی!»
ــ «من نتوانستم این فَرّ را ــ [فَرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ بِرُبایم...

۶۱

... اینک همهٔ تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا اَهوره‌مَزدا به تنگنا افتد!»

۶۲

پس سومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ فَرّ ناگرفتنی ــ [فَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ جامه از تن برگرفت و برهنه به دریایِ فَراخ کَرت جست و شناکنان در پیِ فَرّ شتافت.
فَرّ تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «اَوْژدان‌وَن» از دریایِ فراخ کَرت پدید آمد.

۶۳

ای سِپیتمان زَرتُشت!
آنگاه افراسیابِ تورانیِ بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریایِ فَراخ کَرت برآمد:
ــ «ایثِ ایثَ، یَثنَ اَهمایی، اَوَثِ ایثَ یَثنَ، اَهمایی، اَوُیَه ایثَ، یِثنَ،

آهمایی!»

۶۴

او نتوانست این فَرّ را ــ [فَرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آنِ تیره‌هایِ ایرانی و زَرتُشتِ اَشَوَن است ــ بِرُباید.

برای فَرّ و فروغش، من او را ــ فَرِّ مزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را ــ با نماز[ی به‌بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم.

فَرّ نیرومندِ مَزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را می‌ستاییم با هَومِ آمیخته به شیر، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مَنثَره»، با اندیشه و گفتار و کردارِ [نیک]، با زَور و با سخنِ رسا.

«یِنگْهِه هاتَم...»

کردهٔ نهم

۶۵

....

۶۶

... [فَرّی] که از آنِ کسی است که خاستگاهِ شهریاریِ وی، جایِ فروریختنِ رودِ «هیرمند» به دریاچهٔ «کیانْسیه» است؛ آن‌جا که کوه «اوشیدَم» سربرکشیده است و از کوههای گرداگرد آن، آب فراوان فراهم آید و سرازیر شود.

۶۷

رودهای «خواسْترا»، «هْوَسْپا»، «فْرَدَتا»، «خوارنَنگْهَیتیِ» زیبا، «اوشْتَوَیتیِ» توانا، «اورْوَذا»یِ دارای چراگاههای فراوان، «اِرِزی» و «زَرِنومِیتی» به سوی دریاچهٔ کیانْسیه روان شود و بدان فروریزد.

هیرمندِ رایومَندِ فَرّه‌مَند ــ که خیزابهای سپید برانگیزد و سرکشی کند ــ به‌سوی آن روان شود و بدان فروریزد...

۶۸

... نیروی اسبی از آنِ اوست. نیروی اُشتری از آنِ اوست. نیروی مردی از آنِ اوست.

فَرِّ کیانی از آنِ اوست.
ای زَرتُشتِ اَشَوَن!

چندان فَرِّ کیانی در اوست که می‌تواند همهٔ سرزمینهای آنیران را برکند و در خود فرو برد.

۶۹

پس آنگاه در آن‌جا، آنان (اَنیران) سرگشته شوند و گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما را دریابند.

اینچنین، فَرِّ کیانی پناهِ تیره‌های ایرانی و جانوران پنجگانه و یاری‌رسانِ اَشَوَن مردان و دینِ مَزداپرستی است.

....

کردهٔ دهم

۷۰

....

۷۱

... [فَرّی] که به «کی قباد» پیوست؛ که از آنِ «کی آپیوَه»، «کاووس»، «کی آرَش»، «کی پَشین»، «کی بیارَش» و «کی سیاوَش» بود...

۷۲

... بدان‌سان که همهٔ آنان ـــ کیانیان ـــ چالاک، همه پهلوان، همه پرهیزگار، همه بزرگ‌منش، همه چُست و همه بی‌باک شدند.

....

کردهٔ یازدهم

۷۳

....

۷۴

... [فَرّی] که از آنِ کیخسرو بود، نیروی خوب بهم پیوسته‌اش را، پیروزیِ آهوره آفریده‌اش را، برتریش در پیروزی را، فرمانِ خوب روا شده‌اش را، فرمانِ دگرگون ناشدنیش را، فرمانِ چیرگی ناپذیرش را، شکستِ بی درنگِ دشمنانش را...

۷۵

... نیروی سرشار و فَرّ مَزدا آفریده و تندرستی را، فرزندان نیکِ با هوش را، [فرزندانِ] توانای دانای زبان‌آور را، [فرزندانِ] دلاور از نیاز رهاننده روشن چشم را، آگاهیِ درست از آینده و بهترین زندگیِ بی گمان را...

۷۶

... شهریاریِ درخشان را، زندگانیِ دیر پای را، همهٔ بهروزیها را، همهٔ درمانها را...

۷۷

... بدان‌سان که کیخسرو بر دشمن نابکار چیره شد و در درازنای آوردگاه ــ هنگامی که دشمنِ تباهکارِ نیرنگ‌باز سواره با او می‌جنگید ــ به نهانگاه گرفتار نیامد.

کیخسروِ سرورِ پیروز، پسرِ خونخواهِ سیاوشِ دلیر ــ که ناجوانمردانه کشته شد ــ و کین‌خواهِ اَغریرثِ دلیر، افراسیابِ تباهکار و برادرش گَرسیوز را به بند درکشید.

....

کردهٔ دوازدهم

۷۸

....

۷۹

... [فَرّی] که از آنِ زَرتُشتِ اَشَوَن بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد؛ که در سراسرِ جهان اَستومَند در اَشَه، اَشَوَن‌ترین، در شهریاری بهترین شهریار، در رایومندی، رایومندترین، در فَرّه‌مندی، فَرّه‌مندترین و در پیروزی، پیروزترین بود.

۸۰

پیش از او، دیوان آشکارا براین زمین در گردش بودند؛ آشکارا کامروا می‌شدند؛ آشکارا زنان را از مردان می‌ربودند و زاری کنندگان را می‌آزردند.

۸۱

آنگاه از یک «آهونَ وَیرْیَه...» که زَرتُشتِ اَشَوَن چهار بار با درنگی درخور و در دومین نیمه به آوازی بلندتر بسرود، همهٔ دیوان به هراس افتادند؛ بدان گونه که آن [نابکاران] ناشایسته برای ستایش و ناسزاوار برای نیایش، در زیرزمین پنهان شدند.

۸۲

افراسیابِ تورانیِ تباهکار، در همهٔ هفت کشور زمین به جست‌وجوی فَرِّ [زَرتُشت] بود.

افراسیاب تباهکار، در آرزوی فَرِّ زرتشت، همهٔ هفت کشور را بپیمود.

افراسیاب به سوی فَرّ شتافت...[1] [اما زَرتُشت و فَرّ] — هر دو — خود را واپس کشیدند و چنان که خواست من — آهوره‌مَزدا — و دینِ مَزداپرستی بود، به کامِ خواستار[انِ شایسته] درآمدند.

....

کردهٔ سیزدهم

۸۳

....

۸۴

... [فَرّی] که از آنِ کِی گُشتاسپ بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد.

بدان‌سان که او این دین را بستود، دیوانِ دشمنْ [خوی] را از اَشَوَنان براند.

۱. به جای نقطه‌ها درمتن واژه‌ای است که معنی آن روشن نیست.

۸۵

اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، آشَه را راهِ رهایی جست.
اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، آشَه را راهِ رهایی یافت.
اوست که بازو و پناه این دینِ آهوراییِ زَرتُشت بود.

۸۶

اوست که این [دینِ] دربند بسته را از بند برهانید و پایدار کرد و در میان نهاد؛ [این دینِ] فرمان گزارِ بزرگِ لغزش‌ناپذیرِ پاک که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که با ستور و چراگاه آراسته است.

۸۷

کِیِ گُشتاسپِ دلیرِ بر «تَشْرُیاوَنْتِ» دُژدین و «پِشَنَ»یِ دیوپرست و «آرجاسپِ» دُروَند و دیگر «خیون»هایِ تبهکارِ بدکُنش چیره شد.
....

کردهٔ چهاردهم

۸۸

....

۸۹

... [فَرّی] که از آنِ سوشیانتِ پیروزمند و دیگر یارانِ اوست، بدان هنگام که گیتی را نو کنند...[۱]

۹۰

....[۲]

۱. دنبالهٔ جمله مانند بند ۱۱ همین یشت است.
۲. = بندهای ۱۲ و ۱۳ همین یَشت.

کردهٔ پانزدهم

۹۱

....

۹۲

بدان هنگام که «اَسْتْوَت اِرِتَ»، پیکِ مَزدا اهوره — پسر «ویسْپَ‌تَورْوَیری» — از آب کیانْسیه برآید، گرزی پیروزی‌بخش برآورد؛ [همان گرزی] که فریدونِ دلیر، هنگام کشتنِ «اَژی‌دَهاک» داشت.[1]

۹۳

... [همان گرزی] که افراسیابِ تورانی، هنگام کشتن «زین گاو» دُروَند داشت؛ که کِیخسرو، هنگام کشتنِ افراسیاب داشت؛ که کَیِ گُشتاسپ، آموزگار اَشَه برای سپاهش داشت.

او[2] بدین [گرز]، دروج را از این جا — از جهان اَشَه — بیرون خواهد راند.

۹۴

او همهٔ آفریدگان را با دیدگانِ خِرَد بنگرد.

[3]... آنچه زشت نژاد است.

او سراسر جهان اَستومَند را با دیدگان بخشایش بنگرد و نگاهش، سراسرِ جهان را جاودانگی بخشد.

۹۵

یاران «اَسْتْوَتْ اِرِتَ» پیروزمند بدر آیند: آنان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین اند و هرگز سخنِ دروغ برزبان نیاورند.

۱. به نوشتهٔ بُندَهِشْن و کتابهای دیگر، اَژی‌دَهاک به دست فریدون کشته نمی‌شود و فریدون تنها او را فرومی‌کوبد و در کوه دماوند به‌بند می‌کشد. ← یاد.
۲. اَستْوَتْ اِرِتَ (= سوشیانت).
۳. یک واژه خراب شده است.

خشمِ خونینْ درفشِ نافرّه‌مند، از برابر آنان بگریزد و اَشَه بر دروجِ زشتِ تیرهٔ بدنژاد، چیره شود.

۹۶

منشِ بد شکست یابد و منشِ نیک برآن چیره شود.
[سخنِ] دروغ گفته شکست یابد و سخنِ راست گفته برآن چیره شود.
خُرداد و اَمرداد، گرسنگی و تشنگی ــ هر دو ــ را شکست دهند.
خُرداد و اَمرداد، گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند.
آهریمنِ ناتوانِ بدکُنش، رو در گریز نهد.

....

«یَثَه آهووَیریو...»

کوهِ مَزدا آفریدهٔ بخشندهٔ آسایشِ اَشَه، «اوشیدَرِنَ»، فرِّ کیانیِ مَزدا آفریده و فرِّ مَزدا آفریدهٔ ناگرفتنی را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهمایی رَیْشْچَه...»[1]

۱. = یسن ۶۸، بند ۱۱

۲۰
هَومِ یَشت

خشنودیِ هَومِ افزایندهٔ اَشَه را.

*

۱

هَومِ زرّین بُرزمَند را می‌ستاییم.
هَوْم، نوشیدنیِ گیتی افزای را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.
....[1]

۲

هَومِ زرّینِ بُرزمَند را می‌ستاییم.
هَوْم، نوشیدنی گیتی افزای را می‌ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.
همهٔ هَومها را می‌ستاییم.
اینک پاداش و فَرَوَشیِ زَرتُشت سِپیتْمانِ اَشَوَن را می‌ستاییم.
«یِنگْهه هاتَم ...»
«یَثَه اَهو وَیرْیو ...»

۱. نخستین جمله های این بند از بند ۲۱ یسنه، هات ۱۰ گرفته شده و به‌جای سطر نقطه‌چین، بندهای ۱۸—۱۷ یسنه، هات ۹ آمده است.

هَومِ افزایندهٔ اَشَه را درود می‌فرستم.
«آشِمْ وُهو...»
«اَهْمایی رَیْشْچَه...»[1]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

۲۱
وَنَنْد یَشت

خشنودیِ «وَنَنْد»، ستارهٔ مزدا آفریده را.

*

۱

وَنَنْد، ستارهٔ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.

وَنَنْدِ درمان بخش و سزاوار بلند آوازگی را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر «خْرَفْستَرانِ» راندنیِ زشت ــ [آفریدگان] اهریمنی ــ را که یکسره باید راند[شان].

۲

وَنَنْد، ستارهٔ مَزدا آفریده را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهْمایی رَئِشْچَه...»[۱]

۱. = یسـ . ۶۸، بند ۱۱

«هادُخت نَسک»

(پیوستِ یَشتها)

....[1]



فرگرد دوم

۱

زرتشت از اَهوره‌مَزدا پرسید:

ای اَهوره‌مَزدا! ای سْپَندترین مینو! ای دادارِ جهانِ اَستومَند! ای اَشَوَن!

هنگامی که اَشَوَنی از جهان درگذرد، روانش در نخستین شب، در کجا آرام گیرد؟

۱. در کتابهای هشتم و نهم «دینکَرت» که از اوستا سخن به‌میان آمده، «هادُخت نَسک» بیستمین نسک از بیست و یک نسک اوستای کهن شمرده شده است. هادخت نسک کنونی، بخش کوچکی از آن نسک است. «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم کنونی) و «آفرینگان گهنبار» (در بخش خرده اوستا) نیز از بازمانده‌های هادخت نسک کهن است.

هادخت نسک کنونی (که برخی از گزارشگران اوستا، آن را یشت بیست و دوم شمرده و در جزو یشتها آورده‌اند) دارای سه فرگرد است. فرگرد یکم هفده بند دارد و در بزرگداشت و کارآمدی نیایش نامور «اَشِم وُهو...»ست که چون در آغاز «بسنه» جداگانه از آن سخن رفته، در این‌جا نیامده است. فرگرد دوم دربارهٔ درآمدن کردارهای مردم پارسا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و دلپذیر و فرگرد سوم دربارهٔ درآمدن کردارهای مردم ناپارسا به پیکر پَتیاره‌ای زشت و هراس انگیز است.

در برخی از گزارشهای اوستا، هادخت نسک (با آن که جزو یشتها شمرده نشده است) در میان «رام‌یشت» و «دین‌یَشت» آمده است. ما آن را پس از پایان یَشتها و به‌عنوان «پیوستِ یَشتها» می‌آوریم.

۲

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

[روان اَشَوَن] بر‌سر بالین وی جای گزینند و «اُشْتَوَد گاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش‌باد بر او!

آمرزش‌باد بر آن کسی که اَهوره‌مَزدا به‌خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] همچندِ همهٔ زندگیِ این جهانی، خوشی دریابد.

۳

— در دومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۴

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] برسر بالین وی جای گزینند و «اُشْتَوَد گاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش‌باد بر او!

آمرزش‌باد بر آن کسی که اَهوره‌مَزدا به‌خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] هَمچندِ همهٔ زندگی این جهانیِ خوشی دریابد.

۵

— در سومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۶

آنگاه اَهوره‌مَزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] برسر بالین وی جای گزینند و «اُشْتَوَد گاه» سرایان، اینچنین خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش‌باد بر او!

آمرزش‌باد بر آن کسی که اَهوره‌مَزدا به‌خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] هَمچندِ همهٔ زندگی این جهانی، خوشی دریابد.

۷

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان آشَوَن مرد را چنین می‌نماید که خود را در میان گیاهان و بوهای خوش می‌یابد و او را چنین می‌نماید که باد خوش بویی از سرزمینهای نیمروزی به‌سوی وی می‌وزد؛[1] [بادی] خوش بوی‌تر از همهٔ دیگر بادها.

۸

آشَوَن مرد را چنین می‌نماید که این باد خوش بوی را به بینی خویش دریافته است. [آنگاه با خود چنین گوید:]

ــ این باد، این خوش بوی‌ترین بادی که هرگز مانند آن را به بینی خود درنیافته بودم، از کجا می‌وزد؟

۹

در وزشِ این باد، «دینِ» وی به پیکرِ دوشیزه‌ای بر او نمایان می‌شود: دوشیزه‌ای زیبا، درخشان، سپید بازو، نیرومند، خوش چهره، بُرزمَند، با پستانهایِ برآمده، نیکوتن، آزاده و نژاده که پانزده ساله می‌نماید و پیکرش همچندِ همهٔ زیباترین آفریدگان، زیباست.[2]

۱۰

آنگاه روانِ آشَوَن مرد، روی بدو کند و از وی بپرسد:
کیستی ای دوشیزهٔ جوان! ای خوش اندام‌ترین دوشیزه‌ای که من دیده‌ام؟

۱۱

پس آنگاه «دینِ» وی، بدو پاسخ دهد:
ای جوانمردِ نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین!
من «دینِ» توام.
[آشَوَن بپرسد:]

۱. در اساطیر ایران، نیمروز (= جنوب) جای فروغ و فردوس ایزدی است.
۲. سنج . وند. فر. ۱۹، بند ۳۰

پس کجاست آن که ترا دوست داشت برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش‌بویی و نیروی پیروز و توانایی [تو] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که تو در چشم من می‌نمایی؟

۱۲

[دوشیزه پاسخ دهد:]

ای جوانمردِ نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین!

این تویی که مرا دوست داشتی برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش‌بویی و نیروی پیروزمند و توانایی [من] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که من در چشم تو می‌نمایم.

۱۳

هنگامی که تو می‌دیدی که دیگری مردار می‌سوزاند و بتان را می پرستد و ستم می‌ورزد و درختان را می بُرَد، می‌نشستی و «گاهان» می‌سرودی و آبهای نیک و آذرِ آهوره‌مَزدا را می‌ستودی و اَشَوَن مرد را که از نزدیک یا دور می‌رسید، خشنود می‌کردی.

۱٤

دوست داشتنی [بودم]، تو مرا دوست داشتنی‌تر کردی.

زیبا [بودم]، تو مرا زیباتر کردی.

دل‌پسند [بودم]، تو مرا دل‌پسندتر کردی.

بلند پایگاه بودم، تو مرا بلند پایگاه‌تر کردی.

از این پس، مردمان مرا ــ آهوره‌مَزدایِ همیشه ستوده و پناه‌بخش را ــ می‌ستایند.[1]

۱۵

آنگاه روان اَشَوَن مرد نخستین گام را بردارد و به [پایگاه] اندیشهٔ نیک درآید.

۱. جمله‌های پیشین از زبان «دین» مردِ اَشَوَن بود خطاب بدو؛ اما این جمله ناگهان از زبان آهوره‌مَزدا در این جا آمده است و پیوند آن با جمله‌های پیش، روشن نیست.

پس دومین گام را بردارد و به [پایگاه] گفتار نیک درآید. سپس سومین گام را بردارد و به [پایگاه] کردار نیک درآید و سرانجام، چهارمین گام را بردارد و به «اَنیران» ([سرای] فروغ بی پایان) درآید.

۱۶

آنگاه اَشَوَن مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، روی بدو آورد و از وی بپرسد:

ای اَشَوَن!

چگونه زندگی را بدرود گفتی؟

ای اَشَوَن!

چگونه از خانه های پر از ستورِ جهانِ خواهش و آرزو رهایی یافتی؟

چگونه از جهانِ اَستومَند به جهانِ مینوی رسیدی؟

چگونه از جهانِ پرآسیب به جهانِ جاودانه درآمدی؟

[این] بهروزیِ دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟

۱۷

آنگاه اَهوره‌مَزدا گوید:

از او — از کسی که راه پر هراس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی روان از تن را کشیده است — چیزی مپرس.

۱۸

پس، او را خورشی از روغن «زَرِمَیَه» آورند.

چنین خورشی است جوانمردِ نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین را پس از مرگ.

چنین خورشی [است] اَشَوَن زنِ جوانِ بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک کردار و خوب آموختهٔ فرمانبردارِ شوی را.

فرگرد سوم[1]

زَرتشت از اَهوره‌مَزدا چگونگی کار روانِ دُروند را در نخستین سه شب پس از مرگ می پرسد. اَهوره‌مَزدا در پاسخ می‌گوید که روان وی در آن سه شب، سرگشته و پریشان بر گرد پیکر او بسر می برد و این پاره از «گاهان» را می‌سراید:

«ای مَزدا آهوره!

به کدام مرز و بوم روی آورم؟ به کجا بروم؟»[2]

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان مردِ دُروَند را چنین می‌نماید که در میان برف و یخ‌بندان است و بوهای گند و ناخوشی را درمی‌یابد. او را چنین می‌نماید که بادی گندآگین از سرزمینهای اَپاختری[3] به سوی وی می‌وزد. از خود می پرسد:

ــ «از کجاست این باد که بد بوتر از آن را هرگز به بینی خویش درنیافته‌ام؟»

آنگاه در وزشِ این باد، «دینِ» خود را می بیند که به پیکرِ زنی پَتیاره، زشت، چرکین، خمیده زانو، همچون پلیدترین خْرَفْسْتَران و گندیده‌تر از همهٔ آفریدگان گندیده بدو روی می‌آورد. روانِ دُروَند از او می پرسد:

ــ «کیستی تو که هرگز زشت‌تر از ترا ندیده‌ام؟»

زن در پاسخ وی می‌گوید:

«ای زشت اندیشهٔ زشت گفتارِ زشت کردار!

من کردار زشت توام. از آز و بدکرداریِ تست که من چنین زشت و تباه و بَزه کار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده و درهم شکسته‌ام.

هنگامی که تو می‌دیدی کسی ستایش و نیایشِ ایزدان را می‌گزارد و آب و آتش و گیاه و دیگر آفریدگان نیک را پاس می‌دارد، تو اَهریمَن و دیوان را خشنود می‌کردی.

---

۱. فرگرد سوم هادخت نسک نیز مانند فرگرد دوم، هیجده بند دارد و واژه‌ها و جمله‌های آن، بیشتر همانهاست که در فرگرد دوم بکار برده شده است، جز آن که به مناسبت در میان بودن سخن از روان گناهکار، برخی از واژه‌ها و جمله‌ها دگرگون می‌شود و آنچه در فرگرد پیشین خوب و پسندیده بود، در این فرگرد زشت و نکوهیده است. گزارش کوتاه این فرگرد را در متن می‌آوریم.

۲. = گاه. یسـ. ٤٦، بند ۱

۳. در اساطیر ایران، اَپاختر (= شمال) جای دوزخ و پایگاه اهریمن و دیوان و دروجان است.

هنگامی که تو می‌دیدی کسی به دیگران یاری می‌رساند و آشَوَنانِ از نزدیک یا دور رسیده را چنان که باید، در پناه می‌گیرد و میهمان‌نوازی می‌کند، تو تنگ‌چشمی می‌کردی و در به‌روی مردم می بستی.

ناپسند بودم، تو ناپسندترم کردی.

هراس انگیز بودم، تو هراس انگیزترم کردی.

نکوهیده بودم، تو نکوهیده‌ترم کردی.

من در آپاختر جای داشتم، تو با اندیشه و گفتار و **کردار بد** خویش، مرا بیش از پیش به‌سوی آپاختر راندی.

گمراه‌شدگان — بدان روی که چندی فرمانبردار اَهریمن بودند — هماره مرا نفرین فرستند.»



آنگاه روان مردِ دُروَند در نخستین گام به پایگاه **اندیشهٔ بد** درآید. پس در دومین گام به پایگاه **گفتار بد** درآید. سپس در سومین گام به پایگاه **کردار بد** درآید و سرانجام در چهارمین گام به سرای تیرگی بی پایان (دوزخ) رسد.

آنگاه دُروَند مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، از او می پرسد:

«ای دُروَند!

چگونه از جهان پر آسیب به جهان جاودانه درآمدی؟

این شکنجهٔ دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟»

آنگاه اَهریمن گوید:

«از کسی که راهِ پرهراس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی، روان از تن را کشیده است، چیزی مپرس.»

پس، او را خورشی زهرآگین آورند؛ چه، بد اندیشِ بد گفتارِ بد کردارِ بد دین را جز آن خورش نشاید.

زنِ دُروَندِ بسیار بداندیشِ بد گفتارِ بد کردارِ ناپاکِ بد آموختهٔ نافرمانبردار از شوی را نیز چنین خورشی دهند.

کردهٔ یکم

۱

[زوت:]

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم رَدانِ مینوی و جهانی را:
رَدانِ جانوران آبزی را،
رَدانِ جانوران زمینی را،
رَدانِ پرندگان را،
رَدانِ جانوران دشتی را،
رَدانِ چرندگان را،
اَشَوَنان و رَدانِ اَشَوَنی را.

۲

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «گهَنبارها» رَدانِ اَشَوَنی را:
«مَیذْیوزَرِم» (شیردهندهٔ) اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را،
«مَیذْیوشِم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام درویدن گیاهان) را،
«پَتیه شْهِیم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام خرمن‌برداری) را،
«اَیاسْرِم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام گُشن گیری رمه) را،
«مَیدیارِم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام سرما) را،
«هَمَسْپَتْمَدَم» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام ستایش و نیایش) را.[۱]

۱. برای شش «گهَنبار» و صفتهای آنها ← خرده.

۳

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم جهان باروَرِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را که فرزندانی می‌زاید.[۱]

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم بخشهایِ به نیکی ستودهٔ «سْتَوْتَ یِسْنْیَه»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید ستایش می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم بخشهایِ به نیکی ستودهٔ «یِسْنْیَه»، «مَیَزد»های اَشَوَن، اَشَوَن مردان و اَشَوَن زنان را.

٤

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] سال، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم سرایشِ «اَهونَ وَیـرْیَه...»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم درودگویی بر «اَشَه وَهیشتَ» (اَشِمْ وُهو)یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «یِنگْهِه هاتَم...» اَشَوَنِ به نیکی ستوده، رَدِ اَشَوَنی را.[۲]

۵

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اَهونَوَد گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم زنان مزدا آفریدهٔ اَشَوَن، دارندگان فرزندان اَشَوَنِ بسیار، رَدان اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اَهومند» و «رَتومندِ»[۳] اَشَوَن،

۱. جهان بود و هستی که همهٔ آفریدگان از او هستی یابند. (گپ.)

۲. برای این نیایشها ← خرده.

۳. اَهومند و رَتومند از صفتهای اهوره‌مزداست.

رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «هفت هاتِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم آب اَشَوَن بی آلایش ــ «اَرِدْوی»[۴] ــ رَدِ اَشَوَنی را.

۶

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اُشْتَوَد گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم کوههای رامش دهندهٔ بسیار آسایش بخش مزدا آفریدهٔ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «سِپَنْتْمَد گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «بهرام» اهوره آفریده و «اوَپَرتات» اَشَوَنِ پیروز، رَدانِ اَشَوَنی را.

۷

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «وُهوخْشْتَر گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشندهٔ چراگاههای خوب، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «وَهیشْتو ایشت گاهِ» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم آفرین نیکِ اَشَوَن و اَشَوَن مردِ پاک، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «داموِیش اوپَمَن»، ایزد

۴. اَرِدویسورَ آناهیتا (= ناهید) ایزد بانوی آبها.

چیره‌دستِ دلیرِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

۸

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اَیریَمَن ایشْیَه»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورد «فْشوشو مَنْثره»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم رَدِ بزرگوار «هادُخت» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

۹

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم پرسش اهوراییِ اَشَوَن، دینِ اهوراییِ اَشَوَن، سرزمین اهوراییِ اَشَوَن، زَرَتُشتومِ اهوراییِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «هَدیش» دارندهٔ کشتزار را که به چار پایِ خوب کُنش، چراگاه بخشد و اَشَوَن مرد را که چار پای بپرورد.

کردهٔ دوم

۱

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ مینوی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ جهانی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدان جانوران آبزی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ جانوران زمینی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ پرندگان را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ جانوران دشتی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدانِ چرندگان را.

۲

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم گهنبارهای اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم میدیوزرم (شیردهندهٔ) اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم میدیوشم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام درویدن گیاهان) را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم پتیه‌شهیم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام خرمن‌برداری) را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم ایاسرم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام گُشن گیری رمه) را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم میدیارم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام سرما) را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم همسپتمدم اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی (هنگام ستایش و نیایش) را.

۳

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم جهانِ بارورِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را که فرزندانی می‌زاید.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم همهٔ رَدان را: آنان که اهوره‌مزدا به زرتشت آگاهی داد که به آیین بهترین اَشَه سزاوار ستایش و نیایشند.

۴

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم ترا ای رَد، ای اهوره‌مزدای مینُوی، ای در میانِ مینُویان برتر، ای «اَهو» و «رَتو» در آفرینش جهانی.

۵

با این زَور و بَرسَم، کسی را خواستار ستایشم که رَدان را همی خواند؛ آن اَشَوَن مردی که اندیشه و گفتار و کردار نیک را به یاد دارد؛ آن که به سپندارمذ اَشَوَن و به سخن سوشیانت پایدار است و «با کُنشِ خود، جهان را به‌سوی اَشَه پیش می برد.»[۱]

۶

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم [ایزدانِ] اَشَوَنِ سال، رَدانِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم سرایشِ «اَهونَ وَیریَه...»یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم نیایشِ «اَشَه وَهیشتَ...» (اَشِمْ وُهو...)یِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم «یِنگْهِه هاتَم...» اَشَوَنِ به نیکی ستوده، رَدِ اَشَوَنی را.

۷

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم اَهوَنَود گاهِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را.

خواستار ستایشم زنانِ نیک بختِ نژادهٔ بُرزمند را.

۱. جملهٔ داخل « » از گاه.، یس. ۴۳، بند ۶ برگرفته شده است.

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم آن آهومند و رَتومند آشَوَن، آن اَهو و رَتو، آن اهوره‌مزدای آشَوَن، رَدِ آشَونی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم یَسنَه‌یِ توانا: هفت هاتِ آشَوَن، رَدِ آشَونی را.
خواستار ستایشم اَرِدْویسوَر اَناهیتایِ آشَوَن، رَدِ آشَونی را.

۸

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم اُشتَوَدگاهِ آشَوَن، رَدِ آشَونی را.
خواستار ستایشم کوههای رامش دهندهٔ بسیار آسایش‌بخشِ مزدا آفریدهٔ آشَوَن، رَدانِ آشَونی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم سِپَنْتْمَدگاهِ آشَوَن، رَدِ آشَونی را.
خواستار ستایشم بهرامِ اهوره‌آفریده و اوَپَرتات پیروز، رَدانِ آشَونی را.

۹

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم وُهوخْشَترَگاهِ آشَوَن، رَدِ آشَونی را.
خواستار ستایشم مهرِ فراخ چراگاه و رام بخشندهٔ چراگاههای خوب، رَدانِ آشَونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم وَهیشتُو ایشْت گاهِ آشَوَن، رَدِ آشَونی را.
خواستار ستایشم آفرین نیک آشَوَن و آشَوَن مردِ پاک و داموِیشْ اوپَمَن، ایزد چیره‌دستِ دلیر آشَوَن، رَدِ آشَونی را.

۱۰

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم ایرْیَمَن ایشْیَه‌ی آشَوَن، رَدِ آشَونی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم فْشوشو مَنْثرَه‌ی آشَوَن، رَدِ آشَونی را
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم رَدِ بزرگوار هادُختِ آشَوَن، رَدِ آشَونی را.

۱۱

با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم پرسش اهورایی آشَوَن، رَدِ آشَونی را.
با این زَور و بَرسَم، خواستار ستایشم دینِ اهورایی آشَوَن، رَد آشَونی را.

بـا این زَور و بَرسَم، خواستـار ستایشم سرزمینِ آهـورایی آشَوَن و زَرتُشتومِ اهورایی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

با این زَور و بَرسَم، خواستـار ستایشـم هَدیشِ دارندهٔ کشتـزار را که به چـار پای خوب کُنش، چراگاه بخشد و آشَوَن مرد را که چار پای بپرورد.